کفایة المجاهدیه

الخمیس یازدهم شهر شوال ... رحمه الله ...
... مطابق ... ۱۹۲ ...
اللهم اغفره واحشره مع السعداء
والشهداء والصالحین بحرمة
محمد سید المرسلین وآله الطاهرین

منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربتست و بشکر اندر
مزید نعمت هر نفسی که فرو میرود ممد حیاتست و بر هر نعمتی شکری واجب
از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید اعملوا آل
داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر بدرگاه خدای آورد ور نه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجای
[illegible]

کفایه محاکمه - الخمیس یازدهم شهر شوال
ختم الله لنا بالخیر والاقبال سنه ۱۲۰۹
اثنی وتسعین والف من الهجرة
مطابق نخاقوی ییل سنه ۱۹۲ فرود ماه
اللهم اغفره وحشره مع السعداء
والشهداء والصالحین بحرمة
محمد سید المرسلین وائمة الطاهرین

سیماب را چو براده قرص بلعی بسوده دار اشکر چهار بهره و قرص بهار چهار بهر باو برد
و بهر دو را باهم بیامیز دو اوقیه هر دو کیف کرتی بهلیله سد و هر دو را که ... کند
شکر و سپاس بی حد و قیاس

هو الله تعالی

من کلام فایز

هزار در ردو الم کرده اند در همیان
ودیعه که شرف خلقی و نام تو انسان

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا کتاب کفایه مجاهدیه من تالیف منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن فقیه الیاس

شکر و سپاس مر خالقی را که در خلقت انسان دقایق حکمت اولی
بنا یافت و حمد بیحد و ثنای بی قیاس مر پادشاهی را ست که نعم او
و احسان او در حق انسان بیرون از حد و بیانست گواه بر کمال قدرت
او طبایع اصول و صورت ارکانست و دلیل بر رأفت و رحمت او
احوال امزجه ابدانست تا دوری که از کمال اخلاط و قوی ارواح در اعضا
جاری گردانید و صحت و مرض را باسباب مقرر و مقدر داشت
و از فضل بی منتهای خود بتدبیر حفظ صحت ارشاد فرمود و خلقه صورکم
فاحسن صورکم بر قامت زیبای ایشان انداخته و سماط و رزقکم من الطیبات
کلوا واشربوا ولا تسرفوا انداخت ذلکم الله ربکم فتبارک الله احسن الخالقین
و صلوات بیحد و سلام بی عد رسولی را سزاست که شفیع ... و خاتم انبیاست ...
اولین و آخرین و شفای عصات امت بحکم آیه شریفه و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین
و زبده عنا

زبده عنا و صفا است و چون بنیه طبیعی جامع معنی و حاوی غایات اعلی سید
کونین و خواجه قاب و قوسین و مقصود لولاک لما خلقت الافلاک مکین خاتم
و ما ارسلناک مکرم مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها و بر
آل و اصحاب و اتباع او باد که رهروان جاده یقین و رهنمایان شرع دین اند رضوان
الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت و بصر ارباب سریرت پوشیده
نماند که غرض اصلی و مقصود کلی از انشاء اجرام علوی و ابداء اجسام سفلی آفرینش آدمی است
که در صدف وجود و زبده موجوداتست و قادر علیم و عالم حکیم تقدست اسماؤه او را
بشرف خلعت و لقد کرمنا بنی آدم نواخته و ترکیب امزجه مختلفه و کیفیات
متضاده آراسته و او را بعدل و سیاست و طاعت و عبادت فرموده
و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و حصول این کمال و صدور این افعال موجود صحت
که مبداء تمام موضوع آلات متصور نمیشود و پس بر هر شخصی لازمست که در محافظت
صحت حاصله باسترداد زایله آن کوشند تا از سعادت دارین و کمال در
نشأتین محروم نمانند و چون مزاج انسان بنا بر اختلاف فصول و ازمان تغیر و تبدیل
ماکول و مشروب ... احوال بر یک حال نمیماند و بسبب انحراف مزاج از امور دنیوی
و اخروی باز میماند لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی در ضمیر هر مصنوعی چندین هزار
حکمت تعبیه کرده و در هر او وثیقه فواید نامحصور درج فرموده و هر دردی را
دوائی آفریده و باستعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است که موسی
در حالة مرض التفات بدوا نمیفرمود باو وحی آمد که ای موسی میخواهی که ابطال
حکمت مالکی و خرابی اسرار ما از خلق پوشیده داری بعد از آن موسی علیه السلام
خود را بمعرفت ادویه دلالت فرموده و بدان او گرد و قرآن ... عیسی علیه السلام

نعمت کی اشاره فرموده که العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان وعلم ابدانرا که اعلا مرتبه
و اسنا درجات مقدم داشته زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان موقوفست بصحت بدان
و آن موقوفست بر علم ابدان بنا بدین مقدمه حکمای دهر و علمای عصر در ترتیب و تنقیح این
علم سعی نموده اند و در بیان ادویه مفرده و مرکبه نظر شافی و تامل کافی کرده اند و چون
اضعف عباد الله و احقر الناس منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن فقیه الیاس احسن الله
عواقبه و ارید و غفر له و لوالدیه بدین علم و مطالعه این قسم اشتغال مینمود و بحکم خذ العفو من افواه
الرجال در فواید و غرر فراید انفاس الالسنه اساتذه این فن میربود و متوجه شد که بقصور فکر
و خمول ذکر و توزع خاطر و تفرقه باطن و ظاهر مختصری در هر باب اشارتی رفته باشد و منتخبی
نافع که مفید خاص و عام و مطلوب طوایف انام گردد تالیف کند بعد الاستخاره من الله العلیم
در آن شروع نمود و آنرا در قید کتابت کشید و بکفایه مجاهدیه موسوم گردانید بالتماس میمون
حضرت اسکندر ثانی واضع اساس جهانبانی حامی قوانین ملک و ملت ماحی قواعد ظلم و بدعت
آنکه از دور فلک اکنون غرض دوران اوست : گنج اسرار قضا موثوق بر فرمان اوست : عقل کل طفل دبستان
ابجد خوان اوست : جام جم عکسی ز عکس خاطر رخشان اوست : ایزد نصرت همیشه همره رایات اوست
گوی دولت دایما در خم چوگان اوست : السلطان الاعظم الاعدل الاعلم الاکرم افتخار السلاطین
العرب و العجم المنعوت بنعوت عالم الملکوت بنعوت الاسم المؤید من السما المنصور علی الاعدا ماحی
بلاد الشرق و الغرب والی ممالک الطول و العرض ظل الله فی الارض مالک ازمة البسط و القبض
ستاره جیش حمل هیبت سهیل کمین : شهاب رمح سها ناوک هلال کمان : بزرگ همت و قدر بلند
افسر و تخت : خجسته رایت و رای گزیده نام و نشان : لازال فی عرصة الممالک مرفوع اللواء
و خلد الله ملکه و سلطانه مظفرا علی الاعدا که خورشید را نقش بر مشارق و مغارب عالم
درخشانست و سایه همای همتش بر جنوب و شمال جهان افشان و تابان و کوس دولتش بر کنگره

قصر سعادت هفت اقلیم نواخته اند و صیت معدلت و آوازه بخشش در
اطراف و اکناف ربع مسکون انداخته و جناب سلطنت مآبش با شواغل جهانداری
و دواعی کامکاری بیوت اوقات شریف ترجیح اصحاب فضل و تقویت ارباب عقل
و اعلای معالم دین و احیای قوانین سید المرسلین و تمهید قواعد دین و تشیید مبانی
یقین و افاضت سجال نوال و اشاعت آیات افضال مصروف گردانیده لاجرم السنه دانی و
قاصی و ناطقه مطیع و عاصی بثنای فایح این جاه و دعای صالح این درگاه جاری گشته
و مدار فتح و نصرت و اعدا بخت و دولت لحظه فلحظه از حضرت صمدیت فایض شده
بنده نیز دست در فتراک سعادت زده این بضاعت مزجاة را وسیله مرقات
ساخت و متوجه بارگاه کیوان رفعت شد تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که
صراف بازار خبرت و نقاد ارباب فطنت است مشرف گشته بتشریف قبول ممکن گرداند و مامول
از کمال عاطفت آنکه چون بر سهو و زلل و نسیان و خلل این مقالت بی عبارت اطلاع افتد
اشارت رود تا بر قلم اصلاح مزین فرموده برین کمینه مواخذه نفرمایند و ذیل اغماض بر
مزال ارقام اقلام استاد فرمایند فانی للخطایا لمعترف و بالتقصیر لمعترف عیون الکرام عن المعایب
محفوظة و السنتهم عن المساوی محفوظ والله ولی التوفیق و منه الهدایة و التحقیق و صلی الله علی رسوله
محمد و آله الطیبین الطاهرین **فهرست کتاب** این کتاب مبنی بر دو فن است **فن اول**
در قسمی طب یعنی نظری و عملی **قسم اول** در طب نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقالات
مقاله اول در اسباب مادی صحت مشتمل بر چهار باب **باب اول** در ارکان
باب دویم در ارواح **باب سیوم** در اخلاط **باب چهارم**
در اعضا **مقاله دویم** در اسباب صوری صحت مشتمل بر دو باب **باب اول**
در مزاج **باب دویم** در قوی **مقاله سیوم** در اسباب فاعلی صحت مشتمل بر دو باب

باب اول در اسباب ضروری مشتمل بر شش فصل فصل اول در هوا فصل دوم
در حرکات نفسانی فصل سوم در حرکات و سکون بدنی فصل چهارم
در خواب و بیداری فصل پنجم در ماکول و مشروب فصل ششم
در احتباس و استفراغ باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل فصل اول
در اسباب ملحقه به ضروری فصل دوم در اسباب جزئیه مقاله چهارم
در احوال و اعراض و علامات مشتمل بر دو باب باب اول در احوال و اعراض
باب دوم در علامات و دلایل مشتمل بر هشت فصل فصل اول در علامات مزاج
فصل دوم در علامات امتلا فصل سوم در نبض فصل چهارم در نبض انسان
و اجناس فصل پنجم در قاروره فصل ششم در براز فصل هفتم در بحران
فصل هشتم در علامات محموده و ردیه قسم دویم در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله
مقاله اول در حفظ صحت و معالجات کلی مشتمل بر دو باب باب اول در حفظ صحت مشتمل
بر ده فصل فصل اول در تدبیر مولود و طفلی فصل دوم در تدبیر فصول فصل سوم
در تدبیر ماکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و یقظه فصل پنجم در تدبیر
استفراغ و احتباس فصل ششم در تدبیر جماع فصل هفتم در تدبیر حرکت و سکون
فصل هشتم در تدبیر حمام فصل نهم در تدبیر شراب فصل دهم در تدبیر مسافران
باب دویم در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل فصل اول در معالجات سوء المزاج
فصل دویم در تدبیر مسهل و قی و حقنه فصل سوم در فصد و حجامت مقاله دوم
در امراضی که حادث شود از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر بیست باب باب اول
در امراض سر و دماغ باب دویم در امراض چشم باب سیوم در امراض گوش
باب چهارم در امراض بینی باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان

باب ششم در امراض لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق باب
هشتم در امراض سینه و آلات تنفس باب نهم در امراض قلب
باب دهم در امراض معده باب یازدهم در امراض جگر باب دوازدهم
در امراض طحال باب سیزدهم در امراض امعا باب چهاردهم در امراض انواع اسهال
باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه باب شانزدهم در امراض انثیین و قضیب باب هفدهم در امراض رحم
باب هجدهم در امراض مقعد باب نوزدهم در امراض پشت باب بیستم
در اوجاع نقرس و مفاصل مقاله سوم در حمیات مقاله چهارم در امراض که بر ظاهر بدن
حادث شود و معالجات آن مشتمل بر هفت باب باب اول در اورام باب دویم
در بثور باب سوم در خراجات و قروح باب چهارم در کسر و خلع و مانند آن
باب پنجم در جذام و امراض جلد باب ششم در امراضی که تعلق بموی دارد
باب هفتم در آنچه تعلق بزینه دارد مقاله پنجم در ذکر زهرها و حیوانات زهردار و
دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در زهرها و علاج آن باب دوم
در گزیدن حشرات و تدبیر آن باب سوم در گزیدن آدمی و چهارپایان
باب چهارم در دفع هوام و حشرات و این آخر فن اول است فن دوم
در ذکر ادویه مفرده و مرکبه مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده و ترتیب
باب اول در طبایع و تأثیرات ادویه باب دویم در حبوب باب سیوم
در لحوم و البان باب چهارم در فواکه باب پنجم در بقولات باب ششم
در توابل باب هفتم در ریاحین و طیوب مقاله دویم در ادویه مرکبه مشتمل بر
باب باب اول در بیان کیفیت ترکیب ادویه و امتحان تریاق باب دویم
در تریاقها باب سیوم در مفرحات و بیان قوت باب چهارم در معاجین

باب پنجم در اشربه و مربیات ولعوقات و ربوبات باب ششم در جوارشات
باب هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراص مسهل وغیره والله اعلم باب نهم
در حبهای مسهل وغیره باب دهم در ایارجات باب یازدهم در مطبوخات ونقوعات
باب دوازدهم در حقنها باب سیزدهم در شیافات وفرزجها باب چهاردهم
در ادهان باب پانزدهم در سعوطات وسنونات وغراغر باب شانزدهم
در اطلیه وضمادات باب هفدهم در ادویهٔ عین باب هشدهم در مراهم وذرورات
باب نوزدهم در حلاوی وسمنات باب بیستم در مشموعات
فن اول در قسمی طب یعنی نظری وعملی چون شروع در شیء لابدست از معرفه وشعور
بآن شیء بوجهی از وجوه اشارتی بتعریف طب هم میرود پس بدانکه طب علمی است که بدو احوال
بدن انسان معلوم کنند از جهة صحت ومرض یعنی باستعانت مزاج واحوال بدن یا تغیر آن
حاصل شود بدین علم تا حفظ صحت کنند حال الحصول واسترداد آن در حال زوال واین علم
بدو قسم است برای آنکه متعلق یا تعقیدا اعتقادست باموری چند مجرد از بیان کیفیت عمل آنرا
نظری گویند چنانکه علم بارکان که چهارست وامزجه که نه است واگر متعلق اعتقاد است
باموری که بآن کیفیة عمل دانند آنرا عملی گویند چنانکه تصرف در اورام مثلا باعتبار زمان
ووقت از جهة ردع وتحلیل چنانکه گفته شود پس این علم بدو قسم شود علمی نظری وعلمی عملی
وچون معرفت موضوع هر علمی بعد از علم بماهیة اوست زیاده تشویر رسند بدان علم
وموجب امتیاز مسایل آن علم میشود واز غیر او علما را عادت بدان جاری شده است
که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان می کنند تا از دو جهة شعور بدان حاصل شود پس
ازین جهت موضوع هر یک ازین قسم مذکور میشود ومعلوم شده که موضوع هر علمی آنست
که بحث کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی که از بحث کنند از آن جهت که منسوب

بصحت

در تعریف طب

بصحت حفظاً اوردّا وما یتوقف الصحة علیه آن موضوع این علم باشد پس آنکه موضوعات
قسم نظری این علم بدن انسانست صحة ومرضا واحوال ودلایل از برای آنکه طبیب از عوارض
ذاتی این امور بحث کند از آن جهة که منسوب بصحتی که غایت مطلوب این علم است وموضوعات
قسم علمی تصرفست در اسباب سته ضروری وتدبیر آن باعمال ید وعلاج بادویه وهر یک ازین بحسب
احتیاج طبیب بدان گفته شود ان شاء الله وچون اصل علم است وعمل بی علم کلا عمل است شروع کنیم
در قسم نظری طب متوکلا علی العلیم الحکیم قسم نظری مشتملست بر مقدمه وچهار مقاله اما مقدمه
چون مقصود بالذات ازین علم محافظت صحت حاصله واسترداد زایلست وحفظ شیء بعد از
علم بدان شیء بود وعلم به اسباب و معرفت او در بیان احوال بدن گفته خواهد شد وچون
معرفت اسباب هر شیء موجب تحقیق وجود آن شیء باشد حالی اسباب او را بیان کرده شود
اما بعد از معرفت سبب چه معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب
در عرف عام آن چیزی را گویند که بدان توصل کنند برای حصول امری دیگر ودر عرف
خاص که اصطلاح حکماست ما یتوقف علیه الشیء بود اعم از آنکه توقف برای ماهیة بود یا از
برای وجود واین سبب بر چهار قسم است زیرا که در سبب داخل بود یا خارج اگر داخل بود
بالقوه آنرا سبب مادی گویند چون چوب نسبت با سریر واگر داخل بود بالفعل آنرا سبب
صوری گویند چون صورت سریر که مربع باشد یا مسدس واگر خارج بود از سبب اگر موجد
اوست آنرا سبب فاعلی گویند چون نجار واگر ایجاد از برای آنست آنرا سبب غائی گویند
چون جلوس بر سریر چون انبعث از ذهن متذکر گشت بدانکه اسباب مادی صحت اسبابیست
که صحت دران متقرر میشود واین مرکب بود یا بسیط اگر بسیطاست ارکان اگر مرکب یا
غلیظ بود آن اعضاست یا لطیف وآن ارواحست یا متوسط وآن اخلاطست
واسباب صوری صحت اعتدال مزاج بود وقوی که بعد از وحادث شود والتیام اعضا که عبارت

قسم نظری طب

مقدمه

از عدم تفرق اتصال و سوء ترکیب است و اسباب فاعلی صحت اسبابیست که اگر بر وجه شایسته
و اعتدال وارد گردد حافظ و موجب صحت بود والا موجب مرض و این امور اگر محتاج الیه
بود در جمیع زمان و جمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا سته ضروری گویند و اگر بعضی افراد
محتاج باشند بدان جنسیت و اگر در بعضی زمان جمیع افراد بدان محتاج چند انسان و اگر در
بعضی افراد صناعات و عادات و اگر محتاج الیه نباشد واردات خارجی و اسباب غایی
صحت سلامت افعالست که از قوی حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و وقوع آن از
هر عضوی بر وجه اعتدال بود و سبب غایی در ذهن مقدم بود و در وجود مؤخر مقاله اولی
در اسباب مادی صحت و چون این اسباب چهارست این مقاله منقسم میشود بچهار باب
باب اول در ارکان و آنرا اصول و عناصر و استقصات گویند و آن اجسامی چند
بسیط است که اجزای اولی بدن انسان و غیر آن از مرکبات شود و آن چهارست
زیرا که متوجه مرکزست یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب غایت یا طالب جهة آنچه
طالب غایت بود آتش است و طبع او گرم و خشک محل او بالای دیگر ارکان بود
چنانچه محدب کرهٔ آتش متقعر فلک قمر باشد و فایدهٔ او در مرکبات انضاج و تلطیف و کسر
برودت عنصرین باردین و تفرق مختلفات و جمع متماثلات بود و آنچه متوجه جهة محیط است
نه غایت آن هواست و طبع او گرم و تر بود و فایدهٔ او در مرکبات تخفیف و تخلخل است
و محل او زیر کرهٔ آتش است و آنچه متوجه جهة مرکزست آبست طبع او سرد و ترست
و فایدهٔ او در مرکبات سهولت قبول اشکال و ترکرهٔ آبست و محل او زیر کرهٔ هواست
و آنچه طالب غایت مرکز بود خاکست و طبع او سرد و خشکست و فایدهٔ او در مرکبات
حفظ اشکال و هیئت استمساک بود باب دویم در ارواح در عرف اطبا روح جسمیست
لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاج مخصوص متکون شود و از دل

اینی

حسنی

بشریانها باعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیوة و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه
و تولید حاصل شود و آنرا روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قایم است و از این روح
چون بعضی بدماغ رسد کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطهٔ محل او مزاجی دیگر حاصل شود و آنرا روح
نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قایم بود و مراد بدین روح نفس ناطقه است چنانکه
در کتب الهی مراد بروح نفس است و این روح مفیض حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر
بکبد رسد از کیفیتی دیگر حاصل شود و آنرا روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قایم بود و از و تغذیه
و تنمیه و تولید حاصل گردد و پس بحقیقت و بقول معلم اول و محققان حکما یک روح واحدست
که در هر محلی و مظهری از و صورتی و اثری پیدا میشود و بحسب ظاهر قول اطبا اینست که هر یک
باستقلال روحی اند و ستونع علیم بما خلق لما خلق باب سیوم در اخلاط بدانکه غذا که وارد
بدن میشود تا آنوقت که جزو تمام اعضا میگردد او را چهار استحاله لاحق میگردد و هر یکی را ازان
هضمی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز شود و خلاصه جهت تغذیه محفوظ ماند و فضله
بطریقی اسهل مندفع شود و هضم اول از آن زمانست که دهن آنرا مضغ میکند تا در معده قرار گیرد
و شبیه بکشک ثخین شود و آنرا کیلوس خوانند لطیف آن بطریق ماساریقا که عروق شعریه است
میان کبد و معده بکبد میرود و کثیف آن بطریق امعاء دفع شود و آنرا براز گویند و هضم دوم در
کبد است و آن عبارتست از استحاله کیلوس باخلاط خلاصهٔ آن باورده رود و فضله که مایه است
بطریق کلیه و مثانه مندفع گردد و آنرا بول گویند هضم سیوم در عروق است و آن عبارت از
استحاله اخلاط باعضا بحسب مزاج فقط هضم چهارم در اعضاست و آن عبارتست از استحاله
رطوبت مادهٔ که شبیه باعضا شود باعتبار صفات و صورت هر عضوی مغتذی شود بالفعل
هر یک از اعضا و قوام تمام و فضله این دو هضم بشکل عرق و وسخ مندفع شود و پس محل
هضم دویم اینجا در رطوبت اولست که عبارت از اخلاط اربعه است و محل هضم سیوم

انجا در رطوبت ثانیه است از ماده معمول و این رطوبت یا فضول باشد یا غیر فضول انچه فضول
باشد بدن را بدان احتیاجی نبود و اگر اخراج نکنند متعفن شود و آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد
و انچه غیر فضول باشد چهار صنف است یکی انکه در عروق صغار و فاق موجودست دوم مستحیل نشده و
بجهه هر عضو بحسب مزاج سیوم انکه بمنزلهٔ طل در اعضا منتشر است چهارم انکه التیام
والتصاق اعضا بواسطهٔ آنست اکنون بدانکه خلط جسمی رطب سیال است که کیلوس اولی
بدان مستحیل شود و آن چهار است زیرا که انچه نضج تمام یافته است انچه از و صافی بود صفرا
و انچه راسب بود سودا است و آنچه متوسط بود خون و انچه نضج تمام نیافته است بلغم و هر یک ازین
چهار طبیعی بود و غیر طبیعی بود اما خون طبیعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین و طبع او گرم و تر
بود و تغذیهٔ جمیع بدن بدو باشد تنها یا با قسطی از اخلاط دیگر و غیر طبیعی از و یا بنفس خود
فاسد شده یا بسبب واردی و بر تقدیرین بصفرا و یا بسودا و یا ببلغم مایل بود
اما بلغم طبیعی طعم او مایل بود بشیرینی و طبع او سرد و تر بود و فایدهٔ او آنست که در جمیع
بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل بخون گردد و غذای بدن شود و ازین جهة
مفرغ نیست و با خون در جمیع بدن جاریست و فایدهٔ دیگر انکه با خون ممزوج گشته غذای
دماغ شود و دیگر انکه ترتیب مفاصل کند و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنج است زیرا که
اگر متفق القوام باشد یا رقیق آنرا مایی گویند یا غلیظ و این غلیظ اگر در رطوبتی باشد
باشند زجاجی گویند و اگر رطوبت بتحلیل رفته جصی گویند و اگر مختلف القوام باشد
اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی گویند و اگر غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار
طعم چهار است عفص و مالح و تفه و حامض و بلغم مالح آنرا اصناف بلغم است اما صفرای
طبیعی لون او احمر ناصع و طبع او گرم و خشکست و او در کبد بدو قسمت شود قسمی با
خون بعروق رود جهت ترقیق دم تا نفوذ کند در منافذ ضیقه و تلطیف قسمت اخلاط

لزجه

لزجه دوم بلغم غلیظ کند و غذای بعضی اعضا شود مثل ریه و قسمی دیگر بمراره رود
جهه غسل امعا و تنبیه بر دفع براز و صفرای غیر طبیعی انچه در نفس خود فاسد شده باشد
اگر در جگر بود مره و سوی گویند و اگر در معده محترق شده کراثی گویند و کراثی چون
محترق شود زنگاری گویند و آن بمنزلهٔ سم باشد و انچه بسبب واردی متغیر شده باشد
اگر وارد بلغم رقیق بود مرهٔ صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ بود محی و اگر سودا بود
صفرای سوداوی اما سودای طبیعی درد خون طبیعی بود و طعم بعفوصت مایل باشد
و طبع او سرد و خشک و او در جگر بدو قسم میشود قسمی با خون بعروق رود جهت
تمتین دم و تغلیظ و غذای بعضی اعضا شود مثل عظام و قسمی بطحال رود جهت
تنبیه و دغدغه غذا بمعده ریزد و غیر طبیعی از و هر خلطی باشد که محترق شود و اگر چه
سودا بود آنرا رماد یه و مرهٔ سودا گویند والله اعلم باب چهارم در اعضا مشتمل
بر مقدمه و دو فصل مقدمه در تعریف اعضا و تفصیل او بر سبیل اجمال بدانکه اعضا
عبارتست از اجسامی چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود و ارسطو برانست
که اول عضوی که متکون میشود دلست و بعضی گفته اند که دماغ و بعضی گویند جگر
و بعضی دیگر برانند که چون مادهٔ زرع بقرار رسد در و غلیانی پیدا شود و چهار نقطه در و
پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی در محل جگر و یکی بر همه محتوی گردد اما
تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی انکه عضو یا معطی مطلق بود چون دل بمذهب بعضی یا قابل
مطلق چون لحم و قابل چون کبد یا نه معطی و نه قابل چون عظام دو وجه دیگر انکه اعضا
یا رئیس بود یا خادم الرئیس یا مرئوس یا نه رئیس و نه مرئوس زیرا که اگر مبداء قوتی
که محتاج الیه است در بقای شخص یا نوع آنرا رئیس گویند چون دل و دماغ و کبد و انثیین
و اگر ممد و متمم فعل عضوی است آنرا خادم رئیس گویند و این خادم یا مهیی بود چون

در کیفیت اعضا و مقادیر آن

رئیس قلب را و معده و کبد را و آلات غذا و شبکه دماغ را و او علیه مبنی انثیان را
با منوی بود چون شرائین قلب را و اورده کبد را و اعصاب دماغ را و احلیل
انثیان و اگر نه مبدء قوت و نه ممداو بود اگر قابل فعل رئیس بود آنرا مرءوس
گویند چون لحم و اگر قابل نباشد نه رئیس و نه مرءوس چون عظام و جمیع اعضا یا بسیط
بود و آنرا اعضای متشابه الاجزا گویند یا مرکب بود و آنرا اعضای آلی خوانند و بیان
هر یک در فصلی گفته میشود ان شاء الله تعالی **فصل اول در اعضای مفرده و اقسام آن** و دانست
اول تشریح عظم است و آن اساس بدن و دعامت حرکات بود و اقسام آن بسبیل
اجمال یاد کرده شود اما جمجمه مخلوقست از هفت عظم چهار بمنزله دیوار یکی بمنزله سطح که آنرا
قاعده دماغ گویند و دو بمنزله سقف که آنرا قحف خوانند و فک اعلا مرکبست از چهارده عظم
که عظام فک دو جبهه و چشم و گونت و انف از دو عظم مرکبست و در میان انف غضروفیست
که آنرا بدو قسم میکند و فک اسفل از دو عظم است و دران فکین سی و دو دندان مرکوز است
از فوق دو ثنیه و دو رباعی و در فکین سی و دو دندان مرکوزست جهت قطع اشیا و دو نا
از جهت کسر و از هر جانبی پنج ضرس جهت طحن و در اسفل شکل این بود و عنق مرکبست از هفت
عضو که آنرا فقرات عنق گویند بعد از و دوازده فقره ظهر و بیست و چهار ضلع که از جانبین
دران مرکوزست بعد از و فقرات قطن و آن پنج فقره است بعد از او سه فقره عجز است
و بعد از و سه فقره عصعص و ترقوه دو عظم است و از ان سینه هفت عظم است که
آنرا اعظام قص گویند و دران حران مجاری فم معده و غضروفیست که آنرا عظم خنجری
گویند و عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل و آنرا چهار جزوست قدام را عظم عانه
گویند و جزء خلف عظم ورک و جزء طرف وحشی را خاصره و حرقفه و جزء اسفل انسی را حق
ورک اند و دست مرکبست از کتف و عضد متصل بدوست بعد از و ساعد که مؤلفست از

عدد دو ... عظم ... عضلات ... عظام
... پاره ... ۵

دو عظم که آنرا زند اعلی و زند اسفل گویند و بعد از و هشت عظم است در دو صف نهاده
که آنرا ارساغ گویند و بعد از و چهار عظم که آنرا مشط کف گویند و پنج اصبع هر یک را
سه عظم و پای مرکبست از فخذ که بزرگترین عظام است و در حق ورک مرکوز و متصل
بدو ساقست مؤلف از دو عظم که آنرا قصبه کبری گویند و عظم رکبه که آنرا رضفه خوانند
و قدم مرکبست از کعب و عقب و عظم زورقی و اخمص که آنرا زورقی گویند و چهار رسغ
و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی سه عظم الا ابهام که دو عظم است و سه در حالیکه عدد عظم چون
خواهی که بدانی یقین کر برون می آید از انجاکه برون می آید **دویم** از اعضای مفرده
غضروفست و آن جسمیست شبیه بعظم اما از وست نرمتر و فایده آن منع
اصطکاک عظمی بعظمی بود و تدریج ترکیب اعضای صلبه بالینه و قایم مقام عظمت در عضوی
که عظم در و مفقود باشد **سیوم** عصبست و آن جسمیست لین در حس و انعطاف
و صلب در انفصال و فایده او بالذات افادت حس و حرکت بود و بالعرض شد و توثیق
اعضا و عصب دو نوع است نوعی از دماغ رسته است و آن هفت زوج است
که مدد این ظاهر و حس و حرکت اعالی اعضا بدان حاصلست و نوعی از نخاع رسته است
و آن سی و یک زوج است و فردی و حس و حرکت اعضایی که دون عنق است بدان
حاصل میشود **چهارم** عضلست و آن عضویست مؤلف از لیفات عصب و وتر و رباطها
و رباط که با هم منسج گشته و فرج و خلل آن محشو بلحم است و غشایی بر او محیط شده
و فایده او تحریک اعضاست بواسطه تشنج و استرخاء او و عضل اگرچه مرکبست اما
او را از اعضای مفرده گرفته اند **پنجم** وترست و آن جسمیست که منشاء او جوهر عصبست
و با طراف عضل و اعضا متصلست جهت تحریک اعضا **ششم** رباطاتست و آن
جسمیست شبیه بعصب اما بی حس است و فایده او ربط کردن عظمی بعظمی یا عضوی با

دیگر بود و از اعقب بزرگوید **هفتم** شریانست و آن عروق متحرک باشند مخلوق
از لیف عصب بود و از بطن ایسر قلب رسته و در حرکت انبساط و انقباض
تابع اوست و فایدهٔ او ایصال روح حیوانیت بجمیع بدن و شراین دو طبقه باشند الا
شریان وریدی که یک طبقه است و بریه میرود **هشتم** وریدست و آن عروق ساکنست
که از محدب جگر رسته و روح طبیعی بجمیع بدن میرساند و تغذیه و تنمیه از آن
حاصل میشود و جمیع اورده یک طبقه بود الا ورید شریانی که دو طبقه است و بریه
میرود **نهم** غشاست و آن جسمیست عصبانی از لیفات منسج گشته جهة حفظ
شکل و هیات اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک آن با دیگر اعضا و افاضت حس
در اعضاء عدیمة الحس مثل کبد و طحال و این دو قسم از منی تکون شوند و چون منفصل
گردند التیام پذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه غیر ازین بود مثل
لحم و شحم از منی و خون تکون میشوند و چون منفصل گردند التیام پذیرند **دهم**
لحم است و آن عضویست که از دم طبیعی متولد شود و فرج و خلل اعضا را مملو و محشو
گردانده و عاقد او حرارت بود و بعضی بدین اقسام شحم و سمین و شعر و ظفر ضم کرده اند
و از اعضای مفرده شمرده اند و در ان نظرست زیرا که شحم و سمین داخل لحم اند و شعر
و ظفر از زواید و فضلات اند و جلد مرکبست نه مفرد و بیان هر یک گفته آید اما شحم
جسمی ابیض است که از مادهٔ مایی دم در اعضای عصبانی مثل ثرب و امعا متولد
شود و بواسطه برودت محل منجمد گردد و عاقد او برودت است و سمین مشابه شحم است
و از دمی و سیم متولد شود و او همچون مرکبست از لحم و شحم و شعر جسمیست که از بخار دخانی
متولد شود و طبیعت بجهت تنقیه آن از ابدان مسام دفع کند و بعضی از شعر زینت را
بود همچون حاجب و لحیه و بعضی زینت و وقایه را همچون موی سر و مژه و ظفر عضویست

عضوی عدیم الحس که متصلست بسلامیات انمله و فایدهٔ آن از حک و لقط و مانند
آن مخفی نیست و جلد عضویست منسج از لیفات و شظایا و عصب و خلل آن و لحم
محشو شده و همچون غشای بود و جمیع بدن را و فایدهٔ آن حفظ شکل هیات و افادهٔ
حس و ادراک ملموسات **فصل دویم در اعضای مرکبه** و آنرا اعضای آلی
از آن جهت گویند که بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اما اعضای حیوة و تنفس
قلب و ریه و حجابست و **قلب** اشرف اعضا و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و
او مؤلف از لحم صلب و اصناف لیفات و غشای غلیظ بر ان محتوی که آنرا
غلاف قلب گویند و شکل او صنوبریست و قاعدهٔ او از بالاست و آن غضروف
و رباطات و ثقبه مربوط و محل دل میان سینه است مایل بطرف چپ و او را
دو بطنست بطن ایمن محاذی کبدست و در و خون بیشتر از روح بود و از کبد
وریدی به و متصلست جهة رسانیدن خون لطیف و بطن ایسر بزرگترست و در او
روح بیشتر از خون بود و آنرا شغاف قلب گویند و از دو شریان طالع شده است
یکی شریان وریدی که بریه میرود جهة جذب نسیم ازاد و رسانیدن دم لطیف بدو
و یکی دیگر شریانی بزرگست که اصل جمیع شرائین بود و آنرا ابهر و اورطی گویند و میان
این دو بطن منفذی هست همچون قمی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن
به بطن ایسر می آید و آنرا دهلیز خوانند و از طرفین قلب قریب بقاعدهٔ او دو زائده
موضع دخول دم و از موضع دخول نسیم دو زایده هست که آنرا اذنی قلب گویند
حجاب عضویست مرکب از جوهر لحم و غشا و عصب حساس و محرک و او محدب است
در انقباض و انبساط و حاجزیست میان آلات غذا و آلات تنفس **ریه** مخلوقست از
لحم وریدی خفیف و از شعب شریان وریدی و شعب ورید شریانی و شعب قصبه ریه

در بیان اعضای مرکبه و تفصیل آن

وغشای ذو الحس بر مجموع کشیده واو با دو شق شده است شق طرف ایمن به
شعبه منقسم شده است وشق طرف ایسر بدو شعبه وفایدهٔ آن ترویح قلبست
بواسطهٔ جذب نسیم واحالت آن بکیفیتی مناسب مزاج قلب ودفع بخار
دخانی واو مبداء صوتست **آلات حلق** اما حلق عبارت از مجموع مجرئین بود که
آن مری وقصبهٔ ریه است وذکر مری در اعضای غذا کرده شود وقصبهٔ ریه عضویست
غضروفی شکل مؤلف از غضاریف وغشای بران کشیده واز قدام مری نهاده است
وفایدهٔ آن تنفس است که عبارت از جذب نسیم ودفع بخار بود وبالای او حنجره است
وآن عضوی غضروفیست که آلت اتمام صوت وحصر نفس بود واو مرکبست از سه
غضروف یکی از طرف قدام که آنرا درقی وترسی نیز گویند ودو دیگر از طرف خلف
که مایل مری باشد واین دو کوچکترند یکی را نام نیست ویکی را مکبی گویند
برای آنکه در حالت بلع بران می افتد تا چیزی در قصبهٔ ریه نرود وانغلاق
حنجره بدو حاصل شود ودر جوف حنجره جسمیست شبیه بسان مزمار که انضمام
وانفتاح پذیرد وصوت بدان حاصل شود ولهات عضویست لحمی صنوبری شکل
از بالای حنجره آویخته وفایدهٔ او تصفیهٔ هوا بود از دخان وغبار وجز آن
باشد ولوزتین دو عضوند از لحم عصبانی شبیه بغده که از او اصل زبان رسته اند
وفایدهٔ آن منع هواست از آنکه دفعتا نفوذ کند اما آلات شعور دماغ وچشم
وگوش وبینی است **دماغ** عضوی رئیس ومحل روح نفسانی بود واو مرکبست
از مخ واورده وشرایین وغشای رقیق که ملاقی نفس اوست وغشای صلب که همچو
بطانهٔ این غشاست ومماس قحفست وشکل دماغ شبیه مخروط بود که قاعدهٔ او مقدم
راس است والین او مؤخرست زیرا که منبت اعصاب نخاعست وراس او از مؤخر

دماغ

دماغست واصلب بود زیرا که منبت اعصاب حرکتست ودماغ از جهت عرض که
از جبهه بقفا میرود بسه قسم میشود وآنرا بطون دماغ گویند واول بطون
بطن مقدم است ودر زیر بطن اوسط تجویفی است که آنرا معصره گویند وفضلات
دماغ انجا جمع میشود وبحنک فرو می آید وغشایی که مماس جوهر دماغست مانند
وغصون برهم افتاده است وازان صورتی همچون کرمی پیدا شده است وبواسطهٔ
حرکت انبساط وانقباض شرایین آن نیز متحرکست **نخاع** نشانهٔ جوهر دماغست وخلیفهٔ
اوست واورا سه غشاست واو همچون دنبالهٔ دماغ بود که در فقرات مجوف شده تا به
عصعص برسد **چشم** از اعضای شریفه است ومرکبست از سه رطوبت وهفت طبقه
ودو اعصاب وشرایین واورده متفرقست **بیت** کرد آفرید گار تعالی بصنع خویش
چشمت بهفت پرده وسه آب منقسم : صلب ومشیم وشبکه زجاجی وبس جلیده : پس عنکبوت بیضی وعنبی قرن ملتحم
طبقهٔ اول که مماس هوا بود ملتحمه گویند وجوهر آن لحمی وسمیک ومتصلست بعضلات
محرکه **طبقهٔ دوم** را قرنیه گویند واو بعد از ملتحمه است **طبقهٔ سوم** را که بعد از قرنیه است
عنبیه گویند ولون او مختلفست ودر بعضی اشخاص سیاه ودر بعضی اشهل ودر بعضی ازرق
بود وبعد ازین طبقه رطوبت بیضیست وآن رطوبت سفید شفاف بود **طبقهٔ چهارم**
بعد ازوست وآنرا عنکبوتیه گویند وآن غشای رقیق است مانند نسج عنکبوت وبعد از او
رطوبت جلیدی بود وآن جسمیست مانند جلید بغایت شفاف وطرف ظاهر او پهن است
جهة انطباع مرئیات وطرف باطن او مخروطست تا در ثقبهٔ مجوفه که حس ابصار از آن
بود مرکوز گردد وبعد از ان رطوبت زجاجیست که شبیه بآبگینهٔ گداخته باشد **طبقهٔ پنجم**
را شبکیه گویند واو بعد از رطوبت زجاجی بود **طبقهٔ ششم** مشیمه گویند واو همچون غشائیست
که بر جمیع طبقات محتوی شده **طبقهٔ هفتم** را صلبه گویند وآن غشای غلیظ که ملاقی عظم حدقه بود

ابصار رطوبت جلیدی حاصل میشود و باقی آلات معدات او اند چه رطوبت بیضی حافظ
اوست تا بواسطهٔ او اشعهٔ دفعتاً در جلیدی منطبع نگردد که موجب ضرر او شود و
زجاجی مقدی اوست و طبقات از قدام و خلف همچون وقایهٔ او و تبارک الله احسن
الخالقین **گوش** عضوی عصبی غضروفیست و هوای متموج در و مجتمع میگردد و در ثقبهٔ عظم حجری
نفوذ میکند و چون مصادم عصبه میشود که در صماخ مفروشست و قوت سامعه در وست
ادراک اصوات حاصل میگردد **انف** بدانکه منخرین چون ببالای بینی رسد
بدو تجویف منقسم میشود و قسمی با نتهای فم منتهی جهت تنفس و استنشاق هوا و قسمی بعظمی
که شبیه بمصفاة است منتهی گردد جهة دفع فضلات دماغی و تادیه روایح کند بدان
دو عصبه که شبیه بدو سر پستانند و ادراک روایح بدیشان حاصل شود اما اعضا
آلات غذا اول آن مجری دهن است که فایدهٔ آن ظاهرست و دندان جهت تحقیق
و طحن و آن موجود **زبان** مؤلف از لحم ابیض و شرایین و اورده و اعصاب
و در اصل او قطعهٔ لحم غددی هست جهة انسکاب لعاب تا بطعوم مختلط گردد و زبان در
اساغت و ازدراد و تقلیب ممضوغ محدم است و حس ذوق و تکلم ازو حاصل شود **لب**
مخلوقست از عصب و لحم و عضل و شریان و ورید و فایدهٔ او ستر دهن و حفظ ممضوغ و حبس
لعاب و اعانت تکلم است **مری** مرکبست از لحم و غشا و دو طبقه است و متصل بنهایت
فم و ابتدای معده است و چون برابر عظم حجری رسد فراخ تر گردد و آنرا فم معده
گویند و حس او بغایت بود **معده** دو طبقه است داخل آن عصبانی جهت حس
و خارج آن لحمانی جهت مدد هضم و مکمون حرارت و از فم معده بتدریج فراخ تر
شود تا بنهایت آن که نزدیک ناف است و بر شکل کردی باشد و غذا در و مستحیل بکیلوس
شود **امعا** مخلوقست از اغشیه و اورده و شرایین و لیفات عصبانی و امعا شش قسم است

قسم اول

قسم اول آنرا اثنا عشری گویند متصل بقعر معده باشد و بواب نیز گویند
زیرا که در وقت هضم متعلق بود و چون هضم تام منفتح گردد **دویم** را صایم گویند و او بعد
از بوابست و عروق ماساریقا ازو نیز جذب لطیف کند و صفرا از مراره بدو منصب شود
سیوم را دقاق گویند و او بعد از صایم بود و در و لیفات بسیار باشد و این هر سه را امعا
دقاق گویند **چهارم** اعور گویند و او همچون کیسیست که مدخل و مخرج او یکیست **پنجم** را قولون
گویند **ششم** را معا مستقیم خوانند و او آخر همه است و بمقعد متصلست **ترب**
از شعب عصب و اورده و شرایین منتسج بود و رطوبتی و سمی بران مترشح شده و بسبب
برودت محل منجمد گشته و از جمیع پرده حاصل شده و کرد معده بر آید برای کمون
حرارت و معاونت هضم **جگر** عضوی رئیس است و جوهر آن لحمانی بود و بی حس و غشایی
ذو الحس مجلل او شده و محل او طرف ایمن است تحت حجاب و به رباطات قویه بحجاب
مربوطست و مقعر او مماس طرف ایمن از مقعر معده است و آنرا پنج زایده است
بمنزلهٔ پنج اصبع بر معده محتوی شده و از مقعر که عرقی رسته است که آنرا باب گویند
بعضی در نفس کبد منشعب شده است و بعضی بیرون آمده جهة جذب غذا او آنرا
ماساریقا گویند از معده و بعضی از امعا لطیف غذا جذب کند و در شعب داخله
جمع گرداند تا نضج یابد و اخلاط از هم متمیز شود و از محدب که عرقی رسته که آنرا
اجوف گویند بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق شده است جهت جذب دم
و آنچه ازو خارج شده است اصل اوردهاست و بدو قسم میشود قسمی صاعد گردد و در اعلی
بدن منشعب گردد و قسمی هابط گردد و در اسافل بدن متفرق شود **مراره** عضوی عصبانیست
همچو کیس و فم آن بمقعر کبد متصل است جهة جذب صفرا و ازو رگی بیرون می آید و بدو قسم
میشود قسمی بمعاء صایم متصل شود جهة رسانیدن صفرا بدو و قسمی بقعر معده متصلست چون

انصباب صفرا باو **طحال** عضوي كثافت بر شكل زباني ومحل او جانب ايسر است
محدب با و مماس اضلاع شده او مماس قعر معده و عروق و شرايين در او منتشر شده است
و او را دو مجري هست يكي متصل بكبد جهة جذب سودا از او و يكي متصل بقعر معده جهة
انصباب سودا باو **كليه** عضويست مؤلف از لحم غليظ و عروق و شرايين
و غشاي غليظ حساس بر ان محتوي شده و او مانند نيمه دايره ايست و الكليه دو است
و برباطات قويه بطانين صلب مربوطست و كليه يمني بلندتر از يسري است و فايده
ايشان آنست كه فضله كبد بايشان ريزد و مقداري كه در ان باشد جهة غذاي خود جذب
كنند و باقي بمثانه ريزد و **مثانه** كيسيست مبسوط شكل مؤلف از ليفات و دو طبقه است
و بول در ان مجتمع ميشود و دفعة بعد دفعه دفع ميكرد و او را عنقي هست كه بول از ان طريق
دفع شود اما اعضاي تناسل انثيان و قضيب و رحم است **انثيين** مركبست از
لحم اسفنجي غددي و در او منافذ بسيارست و اورده و شرايين و اعصاب باو متصل و
غشايي بر او كشيده و مني در او جمع ميشود و نضج مي يابد و بواسطه بياض جوهر انثيين
سفيد ميگردد و همچنانكه در پستان دم طمثي شير ميشود و مني از فضله هضم رابع متولد شود و
به انثيين آيد تا او را صلاحيت توليد و استعداد آن حاصل شود و انثيين رجال بزرگ
و ظاهر و مستدير بود و انثيين نسا صغير و پهن باشد و در طرف رحم پنهان بود
قضيب مركبست از اعصاب و شرايين و اورده و محل آن بر لحم محشو شده است
و او را مجري بول و مني و ودي هست و او از عظم عانه رسته است تا اصل او رباطي
بود و منوط آنست كه تجاويف او پر ريح ممتلي شود و شرايين او پر روح و او در اذا او قوم
و حس حشفه او بغايت بود تا ايشان از مجامعه ملتذ شود و موجب بقاي نوع بود
و غايه و قضيب ايصال ماده زرع است بقعر فرج و **رحم** عضويست مؤلف از ليفات

عصباني و دو طبقه است و او مجون قضيبي است مقلوب و موضع او وراي مثانه و قدام
معاء مستقيم بود و فوهات عروق بر او متصلست جهة دفع فضله طمثي و تغذيه جنين
و او را مجري هست محاذي فم فرج براي خروج طمث و جنين از او و وصول مني بر او و
رحم در حالت علوق منضم ميشود و در حالت ولادت فراخ ميگردد و فضلي طمثي در حالت
آبستني غذاي جنين ميشود و در رضاع مستحيل بشير ميگردد و رحم را شوقي بجذب مني هست
و ازين جهت در وقت مجامعه مايل ميشود بطرف فرج و منفعت رحم آنست كه مني در او
قرار گيرد و جنين از او متولد شود و **كيفيت تولد جنين** بدانكه اگر مني مرد و زن اگر باهم
و در رحم قرار گيرند و از جميع سوء المزاجات خالي باشند و رحم صحيح و نقي بود و
از واردات خارجي و اسباب مادي هيچ مانع نباشد از قوت عاقده كه در مني مرد بود
و از قوت منعقده كه در مني زن است در ان امتزاجي پيدا شود و چهار نقطه مانند حباب
در و پيدا شود يكي در محل دل و يكي در محل دماغ و يكي در محل جگر و يكي بر مجموع محتوي شود و حافظ
حرارت غريزي و دواني اعضا بود و فوهات عروق بر او متصل گردد تا از ان مجري غذا به
جگر طفل رساند و اين را حالت اولي گويند و بهفته تمام شود و بعد از ان ظهور نقطهاي سرخ
در ان شود و منافذ عروق پديد آيد و بشره جنين چون دم طمث جاري شود و اين را حالت
ثانيه گويند و اين را چهارده روز تمام شود و بعد از ان علقه شود و آنرا حالت ثالثه گويند
و اين را شش روز تمام شود و بعد از ان مضغه گردد و بعضي اعضا از هم متميز شود و تسلط
صلاح از دم حيواني و طمثي بر او مترشح شود و منعقد آن گردد كه از واهب الصور تعالي و تقدس
روح حيواني بر او مفيض شود و اين را حالت رابعه گويند و بر و ارده روز تمام شود بعد از ان
مزاج ذكوري و اناثي ظاهر شود و اعضاي اصلي تمام گردد و آنرا حالت خامسه گويند و بسه روز
تمام شود بعد از ان اعضا تمام خلقت شود و عروق و مجاري و مفاصل بظهور پيوندد

در تفصيل حمل و جنين

وآنرا حالت سادسه گویند در پنج روز تمام شود و این حالت مذکوره در ذکور بمدت
اقصر باشد و در اناث بمدت اطول چنانچه گویند خلقت پسر بسی روز تا چهل روز تمام شود
و از آن اناث بچهل روز تا پنجاه روز و بعد از آن نما یابد تا مدت شش ماه که اقل مدت حملست
و چنین در ضعف ایام تمامی خلقت متحرک گردد و در سه ضعف آن ایام حرکت بود بوجود آید
مثلا اگر بسی و پنج روز تمام شود بهفتاد روز متحرک شود و بدویست و ده روز که هفت ماه باشد
برآید و غالب آنست که بماند و اگر بچهل روز تمام شود بهشتاد روز حرکت کند و بدویست
و چهل روز که مدت هشت ماه باشد برآید نماند و دلیل گفته اند که مولود در ماه هفتم
در اضطراب آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج و قوی حال بود خرق اغشیه کند و باذن باری
عز اسمه بیرون آید و اگر ضعیف بود قوت خرق و خروج ندارد از آن حرکت متألم گردد
و اگر مهلت یابد تا بماه نهم رسد خستگی او زایل شود و قوت گیرد و در ماه نهم بوجود
آید و بماند و اگر بخلاف ضعیف و رنجور بود یا در شکم بمیرد یا در ماه هشتم برآید و ازین حرکت
خستگی او زیادت شود و بهوای خارج نسبت با او غریب بود و پس هلاک شود و اگر در چهل و هفت روز
تمام شود و در ماه نهم بوجود آید باقی ماند و اگر چنین واقع شود والله اعلم **مقاله دویم در باب صوری**
صحت و آن دو بابست **باب اول در مزاج** و آن کیفیتی ملموسه که از امتزاج در جسمی مرکب از ارکان
حادث شود و بواسطه فعل و انفعال که میان شود و مراد متصور ارکان واقع شود و بحقیقتی که حدت
و صولت صورت هر یک از یکدیگر منکسر شود و کیفیتی متوسط حاصل شود که آنرا امتزاج گویند
و آن در کیفیت یا در حاق وسط حاصل شود که آنرا مزاج گویند و در آن کیفیات ما افتاده
باشد چنانچه هیچ طرف از کیفیات مایل نباشد و آنرا معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت
اعتدال این باشد و معتدل بالفرض نیز گویند برای آنکه وجود او در خارج محالست یا مایل
باشد بکیفیتی از کیفیات و این قسم خالی نیست که بیک طرف مایل بود و طرف آنچه یک طرف

در بیان کیفیت مزاج

مایل بود چهار قسم است احر منفی یا ابرد یا ایبس یا ارطب و طرف مایل بود و این نیز
چهار قسم است احر وایبس احر وارطب ابرد وارطب ابرد وایبس و این هشت
قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است و این کیفیت ملموسه که بدین
نه قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار قسمت عقلی بوده است اما اعتدال که
مبحوث عنه اطباء است و بنزد ایشان معتبر است آنست که بر هر مرکبی از ارکان قسطی
ازین کیفیت که نسبت با این مرکب اولی و الیق بود متوفر و محل محصل گردد بنا بر
اعتدال قسمت و نسبت و این اعتدال نه از تعادل و تکافو مشتق است همچنانکه در
قسمت عقلی بلکه از قسمت عدل مشتق است و این اعتدال را هشت اعتبار عارض میشود
زیرا که اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسانی یا بحسب صنف بود مثل ترکی و
هندی یا بحسب شخص بود و از هر صنفی که باشد یا بحسب عضو همچون اعتدال جلد و هر یک ازینها
بقیاس یا داخل بود یا خارج پس اعتبارات ثمانیه متصور شود اما علما را خلافست
که اعدل اصناف کدامند شیخ الرئیس بر آنست که سکان خط استوا اعدل اصنافند زیرا که
شب و روز آنجا یکسانست و صورت کیفیت هر یکی از آن بیکدیگر منکسر میشود و انقطاع
بود و نیز موازی معدل النهار بود اما امام رازی بر آنست که سکان اقلیم رابع اعدلست
برای آنکه وسط اقالیمست و توالد و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال بحسب شخص اعدل شخص
بود از اعدل صنف و بحسب عضو گفته میشود **ترتیب ذوات الامزجة الاعضاء** بدانکه گرمتر چیزی در
بدن روح است پس قلب است پس منی پس خون پس کبد پس لحم پس طحال پس کلیه پس شرایین
پس اورده پس جلد و سردترین آن بلغمست پس شعر پس عظم پس غضروف پس رباط پس
وتر پس غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و ارطب آن بلغمست
پس دم پس سمین پس شحم پس دماغ پس نخاع پس ثدی و انثیین پس ریه پس کبد پس طحال

در اطلاع از درج
و جسم [illegible]

پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و اپس آن شعرست پس غضروف پس رباط
پس وتر پس غشا پس شراین پس اورده پس عصب حرکت پس قلب پس عصب حس
پس جلد و این ترتیب جالینوس نهاده است پس برین تقدیر جلد اعدل اعضا باشد
و اعدل از و جلد کف و اعدل از و جلد سبابه و اعدل از و جلد انمله باب دویم
در قوی و افعال قوت در عرف اطبا مبدء جسمانی فعلست و مرور او اگر باشعورست
قوت نفسانی و اگر بی شعورست یا مختص بحیوان باشد و آن قوت حیوانی بود یا مختص
بحیوان نباشد و آن قوت طبیعی بود که در نبات نیز موجود است قوت حیوانی از دل
منبعث میشود و مرکب از روح حیوانی بود و بواسطه شراین بجمیع بدن میرسد و این قوتیست
که قلب و شراین را تحریک بانبساط و انقباض میکند یا ترویح قلب بجذب نسیم و دفع
بخار دخان حاصل شود و بدین اعتبارش فاعله گویند و چون از عوارض نفسانی متاثر
شود آنرا منفعله گویند و قوت نفسانی از دماغ منبعث میشود و بواسطه اعصاب بجمیع
بدن منتشر گردد و افاضت حس و حرکت کند باذن باری تعالی و این قوت بر دو
قسم است مدرکه و محرکه اما مدرکه بدو قسم میشود اول مدرک امور ظاهری و آنرا حواس ظاهر
گویند و آن پنجست اول قوت باصره و آن قوتیست که در تقاطع صلیبی که میان دو عصب
واقع شده است که از مقدم دماغ بعینین می آید و ادراک الوان و اشکال بدو حاصل
میشود و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد و مدرک انسان یکی بود و این
قوت دویم قوت شامه و آن قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد در دو عصبه
که بحلمتی الثدی است آن که از مقدم دماغ رسته است تا ادراک رایحه مشمومات کند
سیوم ذائقه است و آن قوتیست که بواسطه عصبی که در زبان مفروشست و المعوث
لعاب ادراک طعوم میکند چهارم سامعه است و آن قوتیست که عصبه که در صماخ گوش

در قوای انسانی

قوت

شده است

شده است موجود است یا بواسطه وصول هوا ادراک اصوات میکند پنجم
لامسه است و آن قوتیست که موجود است در لیفات و شظایای اعصاب
که در جمیع بدن منتشر است و بدن بملاقات اجسام از کیفیات آن متاثر میشود
دویم مدرک که امور باطنی است و آنرا حواس باطنه گویند و آن هم پنج قوتست
اول حس مشترک و آن قوتیست که هر چه بحواس ظاهر مدرک میشود مؤدی بدو میگردد
و ازین جهتش حس مشترک میگویند و محل او بطن اول دماغ است دویم
خیالست و او را خزانه حس مشترک گویند زیرا که هر چه دریابد بدو سپارد و محل
او موخر بطن اول است سیوم متخیله است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند
در صور محسوسات که در خیال موجودست و این تصرف ترکیب بود همچون
انسانی دو سر و تفصیل بود همچون تصور انسانی بی سر و متفکره نیز گویند همچون مطالعه
عضل باشد چهارم متوهمه است و آن قوتیست که ادراک معانی جزئیه کند که بمحسوسات
متعلقست مثل صداقت و عداوت و محل او هم بطن اوسط است پنجم حافظه است
و آن قوتیست که معانی که متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده باشند نگهدارد و او را
متذکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزهای فراموش کرده را باز یاد آورد و همچون
خزانه متخیله و متوهمه است و محل او بطن موخر دماغ است اما محرکه بر دو قسمت باعثه
و فاعله و باعثه بر دو قسمت شهوانی و غضبانی شهوانی آنست که باعث شود بتحریک
جهت نافع و غضبی آنست که باعث شود بتحریک جهت دفع مضری و این منفعت و مضرت
اعم از آنست که فی الواقع بود یا بحسب ظن بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند
یا بواسطه او عضل متشنج و مسترخی بود و بقبض و بسط آن اعضا متحرک گردد و فاعله مطیع
و تابع باعثه باشند و قوت طبیعی در جگرست و مرکب او روح طبیعی است و آن یا مخدومه

باشد بر ابقاء نوع یا شخص یا خادمه باشد اما مخدومه که متصرفست از برای بقای شخص
غاذیه و نامیه است و غاذیه قوتیست که در غذا تصرف کند و آنرا شبیه بجوهر بدن
گرداند و ملصق به اعضا کند و نامیه قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد در
اقطار بدن بر وضع و تناسب طبیعی صرف میکند تا بکمال مقداری و غایت نمای
که نوع و مزاج او مقتضی آنست برسد و مخدومه که متصرفست بر ابقای نوع هم
دو قسمست مولده و مصوره و مولده آنست که از خون صالح و رطوبات منیه تحصیل
منی کند و آنرا مستعد قبول صورت انسانی کند و مصوره آنست که باذن خالق خود
تعالی اسمه اعضا را شکل و مصور گرداند و تجاویف و مفاصل آن پیدا گرداند اما جاذبه
حارث و آن قوتیست که در هر عضوی موجودست تا آنچه مناسب و مفید بود جذب کند
دوم ماسکه و آن قوتیست که آن مناسب مجذوب را نگاه میدارد تا هاضمه درو
عمل کند سوم هاضمه و آن قوتیست که آن مجذوب را مستحیل گرداند و
مهیای آن سازد که غاذیه آنرا تصرف کند چهارم دافعه و آن قوتیست که آنچه
از تغذیه بدن فضل باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد مندفع گرداند و کیفیات
اربع خوادم این چهارند اما حرارت بالذات همه را خادمست زیرا که این قوی را
حرکاتست و آن بی صورت حرارت نتواند بود و اما برودت بالعرض خادم هم
ماسکه است جهة امساک و خادم دافعه جهة منع تحلل ریحی که مدد دفع بود و یبوست
بالعرض خادم ماسکه است جهة قبض و خادم جاذبه و دافعه است جهة تقویت
روح که حامل قوتست و رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهة تسییل و تنفیذ
در حالت غذا و خادم دافعه بود جهة تسییل فضلات و جاذبه و هاضمه و ماسکه
و دافعه خادم غاذیه اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند والله اعلم بالصواب

مقاله

مقاله سوم در اسباب فاعلی صحت و آن مشتملست بر مقدمه و دو باب
اما مقدمه در بیان اسبابی که بعرف اطبا متداول منقسمست بدانکه اطبا گویند
که سبب آنست که اولا موجود شود و پس از وی حالتی از احوال بدن حادث
گردد بر سبیل وجوب و آنرا مغیره گویند تا از ثبات حالتی از احوال
موجوده لازم آید و آنرا حافظ گویند پس بدانکه هر حالتی را از احوال بدن سبب
دارد و برای آنکه یا بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی بود همچون
حرارت آفتاب و برودت هوا و این را خارجی گویند یا همچون فرح و غضب و آنرا
نفسانی گویند و سبب غیر بدنی را بادی گویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی
دیگر موجب حالتی گردد همچون امتلا که اولا حاصل شود و سبب عفونت بود آنرا
سابق گویند و اگر بی واسطه سبب حالتی شود آنرا واصل گویند همچو عفونت
که سبب حمی شود و بدانکه فعل و تاثیر سبب بالذات بود همچو تبریدات سرد باستعمال
آن و بالعرض بود همچو ریختن آب سرد بحقن حرارت و هر سببی از اسباب خالی
نیست که بعضی و تباعد از وی ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکنست غیر
ضروری و این قسم یا بمضاد طبیعت بود همچون غرق و قتل و تفرق اتصال یا بمضاد
نبود همچون تنفیخ با قضاب و استحمام پس شروع کنیم در بیان اسباب ضروری والله اعلم
باب اول در اسباب ضروری و او ما از آن جهة ضروری گویند که مادام که
انسان در حیات بود از آن لابد بود و این اسباب شش است زیرا که اگر وارد
بتنفس میشود و اعراض نفسانی گویند و اگر بروح میشود هواست و اگر وارد
اعضا میگردد و اگر این عروض بدل ما یتحلل است ماکول و مشروب و اگر بالعرض بود
استفراغ و احتباس و اگر وارد روح و عضو هر دو میشود اگر بی شعور

در بیان [illegible]

در بیان اسباب ضروری [illegible]

باشد خواب و بیداری و اگر با شعور باشد حرکت و سکون بدنی و مجموع
در شش فصل گفته شود **فصل اول در هوا** بدانکه هوایی که محیط ابدان
یا بدان محتاج الیه است از جهت ترویح و تعدیل روح باستنشاق
آن و دفع فضلات دخانی از وجه هوا چون باندرون میرود موجب
تقویت و ترویح روح میشود و بسبب حرارت روح میسوزد و دخان
میگردد و پس بیرون می آید و بهترین هوا آنست که صافی بود و با بخار و دود
و نیامیخته باشد و از مواضع آجامی و خنادق و مغابن و از مباقل ردیه
مثل پیاز و گندنا و جرجیر و کرنب و از معادن ردیه مثل کبریت و زرنیخ
و از اشجار مضره مثل انجیر و جوز و بید انجیر دور بود و در میان سقوف
و جدران محبوس نباشد مگر وقتی که هوا را فساد عام حادث شود و موجب
وبا گردد و نعوذ بالله که در آن وقت هوای محبوس بهتر از هوای گشاده بود
و تغیراتی که هوا را حادث شود طبیعی بود یا غیر طبیعی یا مضاد طبیعی اما تغیرات
طبیعی آنست که بواسطه فصول و انتقالات آن لاحق هوا شود و پیش
منجمان هر فصلی عبارت از سیر آفتاب در ربعی از فلک چنانچه از
اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف
و از اول میزان تا آخر قوس خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتا
اما پیش اطبا ربیع آن زمانست که هوا معتدل بود در حرارت و برودت
و در اشجار شکوفه و نشو و نما ظاهر شود و خریف زمانیست که در مقابل
ربیع باشد و تغییر اشجار و اثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا
آن زمانست که سرما غالب شود و شاید که فصول اطبا با فصول منجمان

در کیفیت فصول اربعه و هوا

موافق بود و باشد که تقدم و تاخر کند اما هوای ربیع چون بطبیعت
خود باشد اعدل فصول بود و اقرب زمان باعتدال و مناسب مزاج
روح موجب کثرت خون بود و اخلاطی که در بدن بواسطه سرما از زمستان
بسته باشد در ربیع بحرکت آید و بهترین ربیع آنست که معتدل بود و
باران باعتدال آید اما هوای تابستان چون بطبیعت خود باشد گرم و خشک
بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت بافراط نباشد موجب
کثرت خون و حمرت وجه و شدت اشتها شود و اگر مفرط بود موجب
صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف آنست
که هوا صافی بود و ابر و بخار و دخان و باران نباشد و گرما در غایت شدت
نباشد اما هوای خریف چون بطبیعت خود باشد سرد و خشک بود و او را
بدترین فصول نهاده اند و از آن جهة که در مقابل روح افتاده است و او موجب
تیزی اخلاط و کثافت بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات عفنه
بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و بادها وزد و شبها بیکبار سرد
نباشد و چنین گاه بغایت گرم نبود اما هوای زمستان چون بطبیعت خود بود
سرد و تر باشد و موجب تکاثف و عدم تحلل بود و اگر برودت بر رطوبت
غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت افعال بود اما امراض
بارده نیز حادث شود و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال و
استرخاء اعضا و نزلات و زیادتی بلغم و امراض رطوبی شود و بهترین زمستان
آنست که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر آید اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد
طبیعی نبود و لاحق هوا شود بواسطه امور سماوی بود یا ارضی که بران

سبب فصول برطبیعت خود نماند چنانچه مشار ربیع هوا اشتا گردد یا صیف
بطریق ربیع و بالعکس اما امور سماوی مثل اتصالات و اقترانات کواکب
و کثرت و راری فوق الارض و انکشاف هوا و عدم آن بود و امور ارضی
شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود که اگر بلد قریب بود به محاذات
احد المنقلبین یعنی بخط صیفی و شتوی در شمال و جنوب از بلد در غایت
سخونت بود و اگر ازین محاذات دور بود اگر بخط استوا اقرب بود
معتدل باشد یا بارد بود دوم آنکه بواسطه عرض بلد باشد اگر مرتفع بود بارد
باشد و اگر غور بود گرم باشد سوم آنکه بواسطه مجاورت جبال بود و این
بلد بر دو وجه باشد یکی آنکه جبل موجب زیادتی و توالی اشعه باشد و موجب
کثرت سخونت شود یا به عکس این واقع شود و موجب برودت گردد دوم
آنکه جبال موجب هبوب ریحی از ریاح یا مانع یکی از آن شود و موجبات
آن گفته شود و پس تغیر بحسب جبال در هوا حادث شود و بالعرض چهارم آنکه
بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب کند اما اگر شمالی بود
تبرید کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر شرقی ترطیب فقط و اگر مغربی
بود تغلیظ پنجم آنکه بواسطه هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره چهار است
شمال و آن بارد و یابس است و موجب تقویت قوی و هضم و اشتها بود
و اصلاح هوا فاسد کند اما اعضا را مضر بود و جنوب و آن حار رطب است
و موجب انفتاح مسام و شور آن اخلاط و ارخای قوت و ثقل حواس
و صداع و حمیات بود و بهترین او آنست که در روز آید و صبا معتدلست و در
غایت لطافت و موجب نشاط و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود

وبهترین

وبهترین او آن باشد که در اول روز آید و دبور نیست یا صبا ارطب و اغلظ بود
وبهترین او آنست که در آخر روز آید پس هر مسکنی که هبوب یکی از آن ریاح
در او اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر شود ششم آنکه بواسطه
تربت بود هوای بلاد صحری سرد و خشک بود و از عفونت دور باشد و هوای
سبخی و رملی گرم و خشک بود و طینی برطوبت مایل بود و حجری سلیم باشد و تری
عفن باشد و تغیر هوای موضع بحسب قرب معادن نیز باشد و آن بحسب طبیعت
آن معدن بود و باید دانستن که بهترین اوضاع بلاد اعتدالست در ارتفاع
و انخفاض و بهترین مهاب مهب شمال و صبا بود و خانه باید که مهب او ازین
دو ریح گشاده باشد و جهت جنوب و دبور بسته باشد و این در موضعی باشد
که اعدل بقاع بود لاجرم که عکس این باعتدال اقرب بود اما تغیرات غیر طبیعی
که منافی طبیعت بود بر دو قسمست یکی آنکه تغیر و فساد در جوهر پدید آید و آن وقتی
باشد که هوا بر بساطت خود نماند و بسبب اجزای مائی و بخاری و دخانی
که بواسطه مجاورت بطایح ردیه و خنادق و آجام و مغابن و جیف و قتلی
با هوا ممتزج گردد و هوا را متغیر و متعفن کند و موجب وبا شود و بیشتر در آخر صیف
و آخر تابستان حادث گردد و فساد و با دو مرتبه است یکی آنکه موجب
تغیر مزاج و فساد آن شود بواسطه آنکه هوا مربی رطوبات را متعفن گرداند
و فساد آن بجمیع بدن برسد و مرتبه دوم آنکه موجب هلاک حیوانات
و فنای نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات و حیوانات اثر
کند هر آینه انسان و دیگر حیوانات از آن غذا میسازند و هر غذا که از آن
ماده حاصل شود بسبب فساد و تغیر مزاج گردد و چون این صورت متمادی شود

موجب هلاک گردد و قسم دوم آنکه تغییر در کیفیت هوا پدید آید چنانکه موجب فساد زرع و نسل گردد و این تغییر یا موافق مزاج فصل بود چنانکه گرما تابستان در موضعی معین بحدی زیاده شود که افساد هوا کند یا مخالف مزاج فصل بود همچون زمهریر که در تابستان پیدا شود و موجب فساد هوا گردد

فصل دوم در حرکات نفسانی که آن را اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح بود و این حرکت یا بجهت خارج بود یا بجهت داخل اگر بجهت خارج دفعتاً حرکت کند غضب بود و اگر بتدریج بود لذت و فرح و اگر بجهت داخل بود اگر دفعتا بود خوف و فزع و اگر بتدریج بود حزن و غم و آنچه از دو جهت بود اگر اول بداخل حرکت کند پس بخارج خجالت و اگر بعکس این بود هم و فرق میان هم و غم آنست که غم در مکروهی گویند که هنوز حادث نشده باشد و هم در مکروهی گویند که واقع شده باشد و این عوارض تابع سوء المزاج بود و سوء المزاج تابع این عوارض باشد و تصورات نفسانی نیز موجب تاثیر و انفعال میگردد چنانکه گفته اند در حالت مجامعه هر صورت که در خیال مجامع آید نطفه بران صورت متشکل شود و از تصور حموضات و مشابه آن کندی دندان پیدا شود

در کیفیت حرکات نفسانی

فصل سوم در حرکت و سکون بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات و بقایای غذا و خفت بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعاش حرارت غریزی و سکون موجب ضد آن بود و از جمله حرکات ریاضت و آن حرکت ارادی بود که انسان را مضطر گرداند بنفس عظیم و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن بعضی خاص بعضوی مثل قراءت اعضاء صدر و آواز بلند کوشش را

در مقدار حرکت و سکون بدنی

و نظر داشتها و دقیق چشم را و اعتدال در مجموع موجب صحت باشد و افراط دران مضر بود و تدبیر آن در حفظ صحت گفته شود ان شاء الله تعالی

فصل چهارم در خواب و بیداری خواب مشابه سکونست و درو حرارت غریزی متوجه باطن میشود و جهة نضج و هضم چیزی که آن را استعداد آن باشد که هضم شود و او تقویت قوت طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی سست و مکدر گرداند بسبب تصاعد بخارات و افراط در او موجب تبرید بدن و ثقل نفس و تهیج وجه و ضعف اعضاء عصبانی بود و اشتها ببرد و رنگ روی تباه کند و از خواب روز بیشتر این افعال صادر گردد و بیداری مشابه حرکتست و موجب اضداد خواب و افراط در او موجب اختلاط عقل و صداع و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود و از آن امراض سوداوی تولد کند

در کیفیت خواب و بیداری

فصل پنجم در ماکول و مشروب و آن دو قسم است قسم اول در ماکول بدانکه هر چیزی که وارد بدن میگردد و میان او و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا میشود از شش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوائی یا دواء مطلق یا دواء معتدل یا دواء سمی یا سم مطلق اما غذاء مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نگرداند تغییری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر کند بکیفیت احسن و مشابه او شود و غذائیت او بر دوائیت غالب بود اما اگر دوائیت غالب بود دوائی غذائی گویند و دواء مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و افساد بدن کند و سم مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و افساد کند اگر حار باشد تحلیل روح و اگر بارد باشد

در کیفیت ماکول و مشروب

باحاد و موجب هلاک شود و ماکول بر وجهی دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه وارد
بدن شود بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر بماده فقط بود غذا گویند
و اگر بصورت فقط بود ذوالخاصه گویند و این ذوالخاصه اگر مرکبی موافق بود
تریاق گویند و اگر مفردی موافق بود پادزهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود
سم گویند و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دواء غذایی و اگر بکیفیت و
صورت بود آنرا غذاء دوائی گویند و بدانکه غذا منقسم میشود بلطیف
و کثیف و معتدل و هریک از آن به کثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل و هر یک ازین
مجموع بحسن الکیموس و ردی الکیموس پس مجموع هجده بود حاصل ضرب دو در نه
قسم دوم در مشروب و در دو بحث **بحث اول در مشروب** بدانکه غذا چون
وارد بدن گشت ناچار آنرا بدرقه رقیقی و مرقعی باید تا صلابت قبول هضم و نضج
در و پیدا شود و در مجاری نفوذ کند و آن چیز که از وی این فواید حاصل شود آب
باشد و آنرا فواید دیگر هست مثل محافظت رطوبت اصلی و نضارت و صفای لون
و بدن و تبرید و ترطیب اعضا و تطفیه حرارت و منع عفونت آب و غذا
نشود و افراط در و موجب ضعف اعصاب و قوی و شهوت شود و بهترین
آبها آب چشمه بود که بر گل خالص یا سنگ جاری گردد و منبع آن دور بود و
از عفونات متحذر شود و نیز زود سرد و گرم شود و زود دگرگون و صافی گردد و
شمال یا صبا بدان وزد و آفتاب بدان تابد و هرچه بدین صفات باشد زود هضم
شود و موجب ثقل معده نشود و چیزی که باشد شناسد تشنگی نشاند و مجموع این
صفات در آب نیل موجود است و آب باران لطیف بود خصوصاً که
در تابستان از ابر راعد بارد اما از جهت کثرت رطوبت و لطافت

در کیفیت خوردن شراب

زود متعفن شود و اصلاح آن طبخ است آب کاریز ثقیل بود و آب چاه از آن اثقل
و مضر بود آب تری و اجامی مضر بود آب معدنی اگر حدیدی بود تقویت
احشا بکند و قبضی منع سیلان ورم دم کند و نوشادری مطلق و ملحی بود
و فضی و ذهبی تقویت معده و دل و احشا بکند و بورقی و ملحی هزال و قشف آرد و
کبریتی تلیین طبع و تنقیه جلد کند آب گرم مفسد معده و غاسل او بود و قولنج
بگشاید و طبع نرم کند آب سرد مقوی معده و منبه شهوت و مسکن عطش بود
آب برف و یخ اعضاء عصبانی را مضر بود **بحث دوم در شراب** اگرچه کلام
مجید بر منع تحریم آن نازل گشته است و اخبار و احادیث در خباثت آن
وارد شده و مباشرت آن از جمله کبایر است اما چون طبیعت در معالجه و تقها
بدان محتاج میشود خصوص که شرع نیز بشرطی مخصوص رخصت فرموده است و اکثر
خلایق در آن شروع مینمایند و بدلیل منافع للناس طالب منفعت او را منفعت
بسیار هست بنابرین مقدمه در انواع او بحسب زمان و طعم و لون و در آنچه قوام
بشروع میرود اما بحسب زمان بر آنکه از ابتداء ظهور سکر در وی تا شش ماه حکم نو
و اسم نو دارد و تا تمامی سال متوسط گویند و بعد از سال حکم کهنه دارد و شراب نو
غذای بسیار دهد و فربه شود و مناسب محرور و اوقات حاره باشد اما کبد
زیان دارد و اسهال و نفخ از و تولد کند و کهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع
اخلاط کند و بلغمی مزاج را و امراض بارده و بلغمی را مفید بود و حواس را تقویت
کند و متوسط در جمیع احکام بود اما باعتبار لون بهترین لون شراب احمر ناصع است
پس یاقوتی و آنچه زرد باشد حاد و کم غذا باشد و زود نفوذ کند و خمار آرد و اسپید
غذا نیکو دهد و ترطیب کند و اسود بدترین انواع بود اما باعتبار طعم شراب

بجزین متقوی و منقطع بود و دیر گذرد و جگر و سپرز را مضر بود و شراب تلخ حاد بود
و زود نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب قابض تقویت معده و احشا
کند و تغیر آلات سینه را مفید بود و حامض دیرمستی کند و دماغ را مضر باشد
اما باعتبار رایحه شراب حاد طیب الرایحه تقویت و تنشیط منشر کند و معده را
تقویت کند و حلو غیر طیب مصدع باشد و عدیم الرایحه دیرمستی آرد و مشی بخارات
بد باشد و موجب فساد ما بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ و کدر دیر گذرد و سده
آرد و رقیق و صافی از هر نوع که باشد نیک بود و سکر و خمار آن زود زایل شود
بخلاف غلیظ اما ابتدا و دو شابی جگر و معده را مفید بود ولیکن سمن بود قبض و
نفخ و صفرا پدید آرد و عسلی حاد و منقطع بود و زود نفوذ کند و ادرار آرد و وجع
مفاصل را مفید باشد اما صداع و تب آرد و خرابی معده و مغلظ اخلاط بود و ریاح
و سوداء از آن تولد کند اما تسمین بدن کند و آنچه از زرت و الم سازند بحسب
مزاج و طبیعت آن مختلف بود و در آن منفعتی نباشد و موجب مضرتها شود
اما اسکارکن اما منفعت شراب قرشی میگوید که در هیچ مفردی و مرکبی این منفعت
نبود که در وی بود و این منفعت یا نفسانی بود یا بدنی منفعتی که نفسانیست سرور
و نشاط و ازالت افکار فاسده و ترغیب بشجاعت و سخاوت و منع وحشت و دفع
سوء خلق و جودت ذهن و ذکاء و صفای خاطر بود و آنچه بدنی بود تحسین لون
و براقت و اشراق آن و انعاش حرارت غریزی و تفتیح مسام و مجاری و تقویت
هضم و تکثیر و تلطیف دم و ترقیق و تصفیه اخلاط و استحاله بلغم یا خون و کسر غایله
سوداء و معاونت طبیعت در دفع فضلات مثل قی و اسهال و عرق و ادرار
اما مضرت او آنست که ازاله عقل میکند که اشرف مخلوقات و انفع مکونات

ونمیز

و تمیز انسان و دیگر حیوانات بدوست و منع ادراکات نفسانی و بدنی و قوی را
ضعیف میکند و سقوط شهوت طعام و جماع و ارخاء اعصاب و مفاصل و حدوث
غفلت و بهت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام و صوت و شکل و ثقل
حواس و غیر آن از و تولد کند فصل ششم در احتباس و استفراغ بدانکه اعتدال استفراغ
و احتباس موجب حفظ صحت و استفراغ مفرط موجب تبرید و تجفیف و ضعف
و نحول بود و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولد حمیات و سقط
شهوت طعام بود و بدن و حواس را ثقیل کند و چون از استفراغات
معتاده جماع و حمام است در آن شروع میرود اما جماع فعلیست که بحرکت
و قوت و جمیع افعال و قوی موقوفست زیرا که مبدء آن قوت تخیل و باعث
شهوانیت و محرک تمدد آن عضلات میکند و قوت حیوانی که ارسال حرارت
و روح و ریح بر آن عضو میکند و قوت طبیعی تولید مادهٔ منی و اجازهٔ آن و دفع
آن میکند و انثیان خود مخصوص باین فعلست بنابراین باید که درین اعضا هیچ
نوع از امراض نباشد و جمیع افعال که بهر یک تعلق به هیچ طبیعی بی آفت صادر
شود و هر آفتی ازین موجب ضعف این قوت بود و جماع چون بحسب اعتدال احسن
الاوضاع و اشکال استعمال کند موجب انتعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویت اشتها
و دفع وسواس و امراض سوداوی و رطوبتی بود و منع امتلا موجب حدوث
اضداد این شود و افراط در آن موجب ضعف قوت و ذبول بدن و امراض
بارده بود و اعضاء عصبانی را مضر بود اما حمام فعل طبیعی آن تسخین است بواسطهٔ
هوا و ترطیب کند بواسطهٔ آب و استعمال حمام و انفعال بدن از آن بحسب مواد
و امکنه و هر مرتبه دارد بیت اول مبرد و مرطب بود و مرتبه دوم مسخن و مرطب بود

دیر کیفیت احتباس و استفراغ

وترتب اشوم مخن مخفف واستعمال حمام اگر باعتدال بود موجب نضج فضلات
ودفع آن وتفتیح مسام وتغذیه وتسمین بدن وانتعاش حرارت غریزی وشهوت
غذا وتلیین جلد ودفع کلال وخفت بدن بود وترک آن موجب استعداد این بود
وافراط در استحمام موجب تحلیل وضعف قوی وعدم شهوت جماع وانصباب
مواد باعضا وضعیف گردد واستحمام بآب سرد موجب تبرید وترطیب ونشاط
وقوت اعضا وحرارت غریزی بود ومناسب جوان محروری مزاج باشد دایما

باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل فصل اول

در اسباب محفوظ نشته ضروری وآن پنج است اسنان وعادات واجناس وصناعات وواردات
خارجی اسنان ازآن جهت است که اورا تاثیر در احوال بدن بیشتر است چنانچه بعضی از
اشخاص در سنی ضعیف ومریض باشند وچون انتقال کنند بسنی دیگر قوی وصحیح
گردند وبالعکس چنانچه محروری مزاج در سن شباب ضعیف بود ودر سن کهولت
قوی گردد وسرد مزاج بالعکس این بود ودرجات سن چهارست اول سن
نمو وآنرا سن حداثت گویند ابتداء آن سن طفولیت وآن زمانیست که مولود را
استعداد حرکت نباشد بعد ازان سن صبی وآن بعد از نهوض بود وقبل از سخت
شدن اعضا بعد ازان ترعرع وبعد ازان سن غلامیه وانزا راهق گویند واین
وقت بلوغ باشد وبعد ازان سن فتی تا قریب سی سال که سن شبابست دوم
پس سن وقوف وآنرا سن شباب گویند وبعد از انقضاء سن نمو باشد تا قریب
چهل سال وحرارت ورطوبت در صبی وشاب بر رای جالینوس در کمیت متساوی
باشد اما در صبی بواسطه کثرت رطوبت شدید نباشد ودر شاب بسبب قلت رطوبت
شدید وحاد باشد چنانچه هیزم تر وخشک را علی حده مشتعل گردانی در باریک تر ازمن

در کمیت سیوم سن کهولت بود وآن از انقضاء سن وقوف بود تا قریب به
شصت سال ودرین سن حرارت در نقصان باشد ویبوست در تزاید بود چهارم
سن شیخوخت وآن از انقضاء سن کهولت تا آخر عمر بود ودرین سن یبوست غالب
شود وبرودت بسبب رطوبات غریبه واین مجموع که گفته شد بحسب اغلب باشد
اما بحسب مواضع بلدان متفاوت گویند چنانکه گویند در حبشه وزنگبار انسانی
سال وچهل منقضی میشود اما اجناس مزاج ذکور بحرارت ویبوست مایل بود
ومزاج اناث برطوبت وبرودت مایل بود واین نیز باعتبار اغلب بود زانکه
کل واحد من الذکور خشنه یا کل واحد من الاناث چنین باشد اما صناعات هم
فیی ازان موجب امری شود مثل آنکه صناعتی که مباشر وجا ورآب باید بود
مجو قصارت موجب ترطیب بود وصناعتی که مجاور آتش باید بود موجب تسخین
وتجفیف بود وافراط دران بسبب کثرت تحلل موجب تبرید شود وصناعتی که
مجاور کل باشد موجب یبوست گردد مثل اکاری وطیانی اما عادات
ازآن جهت است که ترک او مغیر مزاج گردد ومراعات او حافظ صحت المعتادات
مذموم نیز مثل انکه کسی عادت بچیزی کرده باشد که موجب مواد فاسده خواهد بود واگر
بکلی ازان دفعتا باز آید موجب ضرر وتغیر مزاج شود پس بتدریج ازان باز آید
وازین جهت گفته اند که العادة طبیعة خامسة اما واردات خارجی مثل معتادات
واطلیه وکادات ومشمومات بود که هم حافظ صحت وهم مغیر مزاج می باشد
وتغیری که از مشمومات حاصل میشود از دیگران حاصل نمیشود وانچه طیبات است
مناسبت با روح وسرعت نفوذ وتقوی وحافظ صحت بود وانچه کریهه باشد
بالعکس وازان جمله بنجی با قنابت که موجب تحلیل رطوبات بود وتربود و

صداع بارد را مفید افتد و همچو اندفان و در مل گرم امراض رطوبتی را نافع بود مثل
رش آب سرد بر روی که موجب انتعاش قوت و ازالهٔ کرب و لهیب میشود
خصوص که با گلاب بود فصل دوم در تعدید اسباب عوارض بدنی

در تعدید اسباب عوارض بدنی

بدانکه اسباب حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی همچون حرکت ریاضت
و ملاقات مسخنات از اغذیه و ادویه خواه بجنب داخل و خواه بجنب خارج بود
و تکاثف مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت حرکت و سکون مفرطین بود
و استعمال مبردات داخلی و خارجی و فجاجه اخلاط و افراط در تحلیل و تکثیر غذا و
اسباب رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت اکل یا جودة الهضم و سکون
و نوم و احتباس محللات مفرط و مجففات بود و اسباب یبوست استعمال محللات
مفرط و مجففات بود بجنب داخل یا خارج اسباب ملاسة از داخل مثل
تناول مرطبات و متولدات اخلاط رطبهٔ لزجه بود و از خارج مثل استعمال
موم روغن و اطلیه مملسه و هواء نرم و اسباب خشونت ملاقات
محللات و مجففات با فراط و قابضات بود خارجی و داخلی و اسباب
استفراغ قوت دافعه و ضعف ماسکه و رقت ماده و توجه طبیعت بدان
طرف بود و اسباب احتباس قوت ماسکه و ضعف دافعه و غلظ و لزوجة
ماده بود و توجه طبیعت بطرف دیگر اسباب فساد شکل قصور قوت
مصوره یا رداءت منی بود و اصل خلقت یا رداءت انفصال از رحم یا رداءت
تقمیط یا سرعت حرکت طفل نزد در وقت خویش یا ضربه و سقطه و مثل آن بود
اسباب سدّه حدوث چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط و ثفل یا التحام
منفذ یا انطباق مجری بواسطهٔ ضاغطی یا پس مجاری اسباب اتساع

مجاری

مجاری ضعف ماسکه باشد یا شدت حرکت دافعه یا ادویهٔ مفتحه یا مرخیه
اسباب زیادتی مقدار و عدد کثرت ماده و شدت قوت جاذبه اسباب
نقصان مقدار در اول خلقت نقصان ماده یا ضعف مصوره و بعد از خلقت
سببی از اسباب خارجی بود مثل قطع و تاکل اسباب فساد وضع مجاورت
عضوی بعضوی یا تشنج یا التحام بود یا ولادی باشد و یا حدوث عضوی از
عضوی با تشنج یا استرخا یا قرحه بود و یا ولادی باشد اسباب تفرق اتصال
از داخل ماده اکال یا محرق یا لذاع بود یا امتلاء متمدد یا شدت دافعه بر مجری
طبیعی یا حرکتی عنیفه یا انفجار ورمی بود و از خارج مثل قطع سیف و کشیدن بریسمان
و سوختن باتش بود اسباب قرحه جراحتی بود که متقیح گردد یا ورمی که منفجر شود
یا بثره که متاکل شود اسباب ورم امتلا از اخلاط یا از ماده ریحی یا مائی بود
و قوت عضو دافع و ضعف عضو قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید بود و
اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قیلهٔ که از رطوبتی فراجیه پیدا شود یا ولادی
بود مثل ضربه و سقطه اسباب وجع که عبارت از احساس و ادراک منافی بود
من حیث هو منافی سوء المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال چون اوجاع مختلف
و متعدد است اسباب آن نیز متعدد و مختلف بود و اوجاع مشهوره پانزده است
اول الحاکک و سبب آن خلطی حریف یا مالح بود دوم خشن است و سبب آن خلطی
خشن بود سوم ناخس است و سبب آن خلطی تیز بود یا ریحی که مدغشا بود از
جهت عرض چهارم ممدد است و سبب آن خلطی یا ریحی بود که مدد عصب یا عضل بود
از جهت طول پنجم ضاغط است و سبب آن خلطی یا ریحی بود که جاری بر عضو
و تنگ کند ششم منفخ است و سبب آن ماده بود که میان عضل و غشا حادث شود

بحمد شود والعهده بر کس مادر

هفتم کاربرت و سبب آن ماده ریحی بود که میان عظم و غشا حاصل شود هشتم
زهرت و سبب آن ماده بود که میده و لحم عضل باشد نهم ثاقب و سبب آن ماده
غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات واقع شود دهم مسترت و سبب او همان سبب
ثاقبت و فرق میان او و ثاقب آنست که ماده ثاقب را چنان نفوذی نبود و
چنان محسوس نشود که عضو را سوراخ میکند و ماده سلی دران موضع محتبس بود یازدهم
حارت و سبب آن خلطی بود بارد بود یا انسداد روح نفسانی دوازدهم
ضربانیت و سبب آن ورمی حار بود در عضوی حساس سیزدهم اعیائیت
و سبب آن تعب بود و آنرا اعیاء تعبی گویند یا خلطی حاد و آنرا اعیاء
تمددی گویند یا خلطی لاذع و آنرا اعیاء قروحی گویند یا سبب ریحی باشد
و آنرا اعیاء ریحی گویند چهاردهم لاذعت و سبب آن خلطی حار بود پانزدهم
ثقیلت و سبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از غشا معلق بود یا غشا
گرداگرد آمده و بواسطه انجذاب غذا احساس ثقل کند یا سبب ورمی بود که در
عضو حساس واقع شود حس عضو را باطل کند همچون سرطان نعوذ بالله اسباب
سکون وجع قطع سبب موجع بود بمحللات و استفراغات یا مخدرات و خواب
نیز از مسکنات وجع بود و بحقیقت مسکن وجع قطع سببیت اسباب تخمه و امتلا
از سوء پرون جهت یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات یا توفر رطوبت
عضلی و موانع تحلل یا امری داخلی بود مثل ضعف هاضمه یا دافعه یا شدت ماسکه
یا ضیق مجاری اسباب ضعف انواعست زیرا که این سبب یا وارد جرم عضو
شود یا وارد روح یا وارد ذات قوت اگر وارد عضو شود سوء المزاج
و سوء الترکیب و تفرق اتصال بود و اگر وارد روح میشود سوء المزاج بود

وتحلل

و تحلل بکثرت استفراغ و اگر وارد قوت شود کثرت صدور فعل ازان قوت بود و
اگر اعتبار اسباب بعیده کنند فساد هوا یا ماکول و مشروب نیز از اسباب ضعف بود
اسباب حرکات غیر طبیعی یا پس ضعف بود همچون رعشه یا سبب یا هوشی تشنج همچون
فواق یا پس سوداوی یا بزیدی همچون ناقص یا موذی لذاع همچون قشعریره یا ریحی که طالب
خروج بود همچون اختلاج مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات و این مقاله مشتمل
بر دو بابست باب اول در احوال و اعراض بدانکه احوال بدن انسان بمذهب

در کیفیت احوال و اعراض

جالینوس سه است صحت و مرض و حالت ثالثه اما صحت هیئتی طبیعی بود که بواسطه
آن افعال از بدن انسان بسلامت صادر شود و مرض هیئتی غیر طبیعی باشد که بی
واسطه موجب آفت افعال بود و حالت ثالثه هیئتی بود که نه حد صحت بود و صادق
و نه حد مرض زیرا که حالتیست که افعال مطلقا سلیم نیست و مطلقا غیر سلیم هم نیست همچون
حال شیخ و حال طفل و ناقه یا صحت و مرض با هم جمع شوند در شخصی اما در دو جنس
همچون صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض مقدار یا مجتمع شوند اما
در دو وقت همچون شخصی که در تابستان یا در سن شباب صحیح بود یا در زمستان
و سن طفولیت مریض و بعکس این اما احوال پیش شیخ الرئیس صحت و مرضست
و میان ایشان واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت واسطه در حدی که گفته است
حقلی نیست اما عرض هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه مرض موجب آفتی شود و او تابع
مرض باشد و شاید که عرض بنفس خود مرضی باشد همچو صداع که عرض حمی باشد و بنفس خود
مرضی بود و باشد که عرض سبب مرضی شود همچون وجع قولنج که سبب غشی
میشود و باشد که چیزی هم سبب و هم عرض و هم مرض باشد همچون حمی سلی که عرض
قرحه ریات و سبب ضعف معده میشود و بنفس خود مرضی باشد و بدانکه

مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد سه جنس است جنس اول امراض سوء المزاج
و آن هشت قسم است که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج یا ساذج بود یا مادی
جنس دوم امراض ترکیب و آن چهار قسم است امراض خلقة و مقدار و عدد و وضع
اما امراض خلقة چهار است اول امراض شکل مثل اعوجاج مستقیم و استقامت
معوج دوم امراض مجاری یا آنکه فراخ شود یا تنگ مثل اتساع عصبه مجوفه یا تنگ گردد
مثل خناق که آن تنگ شدن منافذ نفس است یا منسد گردد سوم امراض
تجاویف است یا آنکه بزرگ شود همچو کیسی انثیین یا کوچک گردد چون
صغر معده یا خالی شود چون خلو تجاویف در رفع هلاک یا ممتلی و منسد
شود چون صرع و سکته چهارم امراض سطوح است چون ملاست معده و خشونة
قصبه ریه اما امراض مقدار بزیادتی عضوی خاص بود چون عظم لسان
و بزیادتی عام بود چون سمن مفرط و بنقصان خاص بود چون ضمور لسان
و عام بود چون هزال مفرط اما مرض عدد بزیادتی عدد طبیعی بود چون
اصبع زایده یا غیر طبیعی چون سلع یا بنقصان بود چون قطع اصبع یا نقصان
آن در اول خلقت نقصان اما مرض وضع چون زوال عضوی بود از موضع
خود و خلع و غیر خلع جنس سوم از امراض مفرده تفرق اتصالست و اسم
این مرض بحسب موضع مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش
و سحج گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند و اگر متقادم شده باشد قرحه گویند
و چون متقادم شود و اگر در عظم واقع شده باشد کسر گویند اگر بعرض
بود صدع گویند و اگر بطول بود تفرق در غضروف اگر بعرض بود فسخ گویند
و اگر بطول بود نیب و در عصب شق و در عروق بر وشق اما مرض مرکب

آنست که از اجتماع امراض حادث شود چون سل که از حمی دق و قرحه ریه
و تسمیه بعضی امراض یا بحسب مشابهة بود چون داء الفیل و داء الثعلب یا بحسب
محل چون ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض بود چون صرع و بدانکه مرض
اصلی باشد و بشرکت باشد و آنچه اولا حادث شود اصلی باشد و آنچه سکون اول
ساکن گردد بشرکت باشد و این که بشرکت باشد یا بواسطه آنکه از عضو یا بون
طریقی بود یا آنکه میان دو عضو خادم و مخدومی بود چون عصب دماغ یا مبدا
فعل او باشد چون حجاب و ریه یا محل عضو معاون بود چون دماغ و معده را
یا مصب مواد عضو بود چون بغل قلب را و پس گوش دماغ را و از چه
گبد را و بدانکه اوقات و ازمنه در مرضی که بسلامت منتهی میشود چهار است
ابتدا و تزید و انتها و انحطاط ابتداء مرض را زمان ابتدا گویند و مادام
که در تزاید بود زمان تزاید و چون واقف باشد نه زاید شود و نه کم زمان
انتها گویند و چون نقصان یابد زمان انحطاط والله اعلم

باب دوم در علامات و دلایل مشتمل بر مقدمه و هشت فصل

مقدمه بدانکه علامات آنست که بدان استدلال کنند باحوال بدن بافعال
که از قوی صادر میشود و این علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض
کند چون سرعت و اختلاف نبض که دلالت بر حمی کند یا دلالت بر محل
مرض کند چون نبض منشاری که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت بر سبب
مرض کند چون علامات امتلا یا علامات لازم مرض بود چون تب حار
و ضیق النفس و وجع ناخس در برسام یا دلیل امراض ظاهر بود چون لون
و لمس یا دلیل امراض باطن بود و این نوع مشکلتر است و موقوف بر معرفت

تشنج است و استدلال دران بچند چیز کنند اول افعال اگر بمجری طبیعی بود دلیل آفتی بود و در سده افعال که قوی است و آفت قوی دلیل آفت آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت افعال ارادی وحسی برحال دماغ و دلالت نبض براحوال قلب و دلالت بول برکبد و دلالت براز بر معده و امعا دوم موضع مرض چنانچه وجع در طرف ایمن که دلیل ورم کبد بود وطرف ایسر دلیل ورم طحال سوم شکل مرض چون دلالت ورم هلالی شکل برای آنکه ورم بر محدب کبد ست چهارم با ستفراغ چون بول و براز که در باب خود گفته آید و چون استدلال بانواعست در هشت فصل یاد کرده میشود انشاء الله تعالی و جل العزیز فصل اول در علامات مزاج و آنکه علامات و امارات مزاج ده است اول لمس است اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود و میل آن بکیفیتی دلیل آن کیفیت باشد دوم سمن است سمن لحمی دلیل حرارت و رطوبت بود سمن شحمی دلیل برودت و رطوبت بود و هزال از لحم دلیل برودت و یبوست بود سوم لونست بیاض لون دلیل برودت بود و حمرت و سمرت دلیل حرارت و صفرت دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا چهارم مویست کثرت سواد و جعودت آن دلالت بر حرارت مزاج کند و شقرت و حمرت بر اعتدال و صهوبت و بیاض بر برودت پنجم هیأت اعضاست سعت عروق و سینه و عظم و تمامی خلقت دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت بود ششم کیفیت انفعالست سرعت انفعال از کیفیتی از کیفیات دلیل غلبه آن کیفیت بود هفتم افعال طبیعی است از افعال آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت باشد

در کیفیت علامات مزاج

هشتم نوم و یقظه است کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت آن دلیل حرارت و کثرت بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانیست طیش و جرأت و حدت ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعالات دلیل حرارت بود و جبن دلیل برودت و فرط حیا و وقار دلیل برودت بود دهم فضول مندفعه است شدت رایحه و صبغ آن دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و قلت آن بر یبوست فصل دوم در علامات امتلا زیادتی کمیت اخلاط ردیه یا اخلاط صالح بود و علامات امتلا مجملا ثقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و انتفاخ عروق و امتلاء نبض و انصباغ و غلظ قاروره و کلال بصر بود اما مفصلا علامات دم ثقل سر و تمطی و تثاوب و نعاس و کدورت و بلادت حواس و حلاوت فم و حمرت لون و زبان و ظهور بثور و رفتن خون از مواضع سهله مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ بود و علامات غلبه بلغم بیاض لون و سستی و برودت اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف هضم و جشاء ترش و کثرت خواب و بلادت حواس و تخیل آب و سرما و چیزهای سفید بود و علامات غلبه صفرا صفرت لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی منخرین و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و غثیان و قی صفرا و قشعریره و تخیل شعله آتش و چیزهای زرد بود و علامات غلبه سودا سواد و تیرگی و خشکی بدن بود و سواد و غلظ خون و شهوت کاذب و کثرت افکار و وسوسه و خوف و تخیل دود و تیرگی فصل سوم در نبض و آن حرکتیست از اوعیه روح عبارت از قلب و شرایین باشد و هر نبض مرکبست از انبساطی و سکونی و انقباض و سکونی و قبض و بسط دو حرکه جذب نسیم و دفع دخانیت و احتباس

در کیفیت علامات امتلا

در شناختن نبض

فائده اشراقیان کلها خمسون عدداً ... فائده ...
... فائده ...
... ۱۲

نبض ذات اول طویل واو آنست که اجزاء او اکثر در طول محسوس شود و
سبب آن شدت حاجت با ترویح بود و کثافت لحم و صلابت جلد دویم
قصیر واو در مقابل طویل بود سیوم معتدل در قصیر و طویل بود چهارم عریض واو آنست
که اکثر اجزاء او در عرض محسوس شود و سبب آن خلو عروق و رطوبت آلت بود
پنجم ضیق واو در مقابل عریض بود ششم معتدل در عریض و ضیق هفتم
شاهق است واو آنست که اجزاء او در عمق محسوس شود و سبب آن شدت حاجت
و مطاوعت آلت بود هشتم منخفض است واو در مقابله شاهق باشد نهم
معتدل در شهوق و انخفاض واز ازدواج این ذوجه و ابعاد قسم حاصل شود
اما آنچه مشهورست و اسمی دارد نهش است اول عظیم است و آن نبضی طویل
عریض عمیق بود دویم صغیرست واو در مقابل عظیم بود سیوم معتدل در عظم
و صغر بود چهارم غلیظ است واو آنست که در عرض و شهوق زاید بود پنجم
دقیق و او در مقابل غلیظ باشد ششم معتدل در غلظ و دقت بود جنس
دویم ماخوذست از زمان حرکت و آن سه قسم است اول سریع واو آنست که زمان
حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت باشد دویم بطی واو در
مقابل سریع بود سیوم معتدل در سرعت و بطو جنس سیوم ماخوذست از زمان
سکون و آن سه قسم است اول متواترست واو آنست که زمان سکون او
کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود دویم متفاوت او
در مقابل متواترست سیوم معتدل در تواتر و تفاوت جنس چهارم ماخوذست
از قوام آلت و آن سه قسم است اول صلب بود واو آنست که انگشت به
اعتمادی تمام حرکت انبساط او فرو نشاند و سبب او یبوست جرم رگ باشد

دریافتن ... نبض (marginal note)

دویم لین واو در مقابل صلب باشد سیوم معتدل در صلابت و لین جنس پنجم
ماخوذست از لمس آلت و آن سه قسم است اول حار و سبب آن اسباب سخونت بود
دویم بارد ست واو در مقابل حار بود سیوم معتدل در حرارت و برودت
جنس ششم ماخوذست از امتلا و خلو و آن دو قسم است اول ممتلی و آن
چنان باشد که در اندرون عروق چیزی زاید از حد اعتدال محسوس شود و سبب
آن امتلا بود دویم خالی واو در مقابل ممتلی بود سیوم معتدل در خلو و امتلا
جنس هفتم ماخوذست از کیفیت قرع و آن سه قسم است اول قوی واو آنست
که در انبساط سخت بر انگشت بکوبد و آن قوت مزاج بود از غذا و شراب و فرح
معتدل دویم ضعیف واو در مقابل قوی بود سیوم معتدل در قوت و ضعف
جنس هشتم ماخوذست از استوا و اختلاف و آن دو قسم است اول
مستوی است واو عبارت ازان باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات مساوی
بود دویم مختلف واو در مقابل مستوی بود و این مستوی دو قسم است
منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم آنست که اختلاف او را انتظامی باشد یعنی در چند دور
که بران یک اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را هیچ
نظامی نباشد بلکه در هر دوری او را اختلافی ظاهر شود جنس نهم ماخوذست
از حال وزن و آن یا جید الوزن بود یا ردی الوزن جید الوزن آنست که بر
مجری طبیعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود و ردی الوزن
سه قسمست اول متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزنی که لایق سن صاحب نبض
باشد تجاوز کرده باشد چنانکه نبض صبی مثلا چون وزن نبض شاب بود دویم
مباین الوزن و آن نبضی بود که از نبضی که لایق سن صاحب باشد تجاوز نمود چنانچه نبض

تناسب مثلا چون نبض صبی باشد سوم خارج الوزن و آن نبضی بود که وزن او مشابه
هیچ وزنی از اوزان نبض نباشد و باید دانست که در حرکات نبض طبیعی موسیقاری
موجودست زیرا که همچنانکه تالیف نغمات با دوار ایقاع و تقدیر ازمنه
که میان نقرات متخلل میگردد تمام میشود به ازمنه نبض نیز در سرعت و تواتر
نسبتی ایقاعیست اگر این نسبت متفق بود چنانچه در ازمنه آن هیچ اختلافی نباشد
آنرا منتظم گویند والا غیر منتظم و از انواع نبض که آنرا اسامی نهاده اند و مشهورست
اول غزالیست و آن نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطو چنانچه اول بطی
باشد پس ناگاه بسرعت مایل شود و بتدریج هر بار سریعتر شود تشبیه بحرکت غزال
دوم موجی و آن نبضی باشد مختلف در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلا و او
بطریق موج آب محسوس گردد سوم دودی و آن نبضی بود همچون موجی اما او را عرض
و امتلا نباشد و صغیرتر بود چهارم نملی و او صغیرتر از دودی بود پنجم منشاری
و آن نبضی بود که مختلف در عظم و صغر و صلابت و لین و شهوق و انخفاض یعنی بعضی
اجزای او شاهق بود و بعضی منخفض ششم ذنب الفار و او آنست که نبضه متحرک
شود و بتدریج ضعیف و صغیر میشود و باز بدرجه اول عود میکند و بدین نوع ضعیف شود
هفتم مسلی و او چون ذنب الفار بود الا آنکه عود او بدرجه اول بتدریج بود چنانچه
بتدریج ضعیف شده و ذنب الفار دفعتا عود کند هشتم ذو الفترة و او آنست
که در زمان که توقع حرکت بود ساکن گردد نهم واقع در وسط و او آنست
که در زمانی که توقع حرکت بود ساکن گردد دهم واقع در وسط و او آنست که در زمانی
که توقع سکون بود متحرک گردد یازدهم مرتعش و او آنست که حرکت او چون رعشه
بود دوازدهم ملتوی و او آنست که چون ریسمانی پیچیده محسوس شود سیزدهم

مطرقیت و ذو القرعتین نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانچه حرکت انقباض
او محسوس نشود تشبیه بحرکت مطرقه و این مجموع دلالت بر سوء حال نبض کند

فصل چهارم در نبض انسان و اجناس و فصول و اعراض

اما نبض به
اعتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از نبض اناث اما نبض حبالی
عظیم و سریع و متواتر بود اما نبض باعتبار اسنان نبض صبیان بلین مایل بود
و نبض شبان مایل بعظم و قوت بود و وزن لایق بهر دو آنست که میان
زمان انقباض و انبساط مساوی بود و در شبان زمان انقباض از انبساط
اندکی زاید بود و نبض کهول بصغر و بطو مایل بود و وزن لایق بدیشان آنست
که زمان انقباض از انبساط کمتر بود باندکی و نبض مشایخ صغیر و بطی و
متفاوت بود و وزن لایق بدیشان آنست که زمان انبساط بیشتر از زمان
انقباض بود اما باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع
و متواتر و در خریف مختلف و ضعیف و در شتا بطی و متفاوت
و نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم و یقظه و ابتدای خواب
نبض صغیر و متفاوت بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم
بود و اگر فجاة بسببی خارجی بیدار شود نبض سریع متواتر و مختلف
بود و باشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب رسد نبض
در عظم و قوت ناقص شود و سرعت و تواتر زاید و اگر بافراط بود
نبض دودی و نملی اما باعتبار استحمام اگر استحمام بآب گرم و باعتدال
باشد و بتحلیل نرسد نبض سریع و قوی بود و اگر بتحلیل رسد صغیر و متفاوت
بود و اگر تحلیل بافراط بود سریع و متواتر شود و استحمام بآب سرد نبض

در قوت زاید کند و در سرعت و تواتر ناقص و اگر با فراط بود ضعیف
و بطی و صغیر و متفاوت گردد و اما باعتبار عوارض نفسانی در حالت
غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در خوف و خجالت عظیم و بطی
و متفاوت بود و در سرعت صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و
در فرح سریع و مرتعش و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتدا
وجع نبض عظیم و سریع باشد و اگر متمادی شود صغیر و متواتر شود و پس
دودی و نملی گردد اما نبض در ورم اگر ورم حار باشد نبض منشاری
و صلب و مرتعد بود و در ابتدا در سرعت و تواتر افزاید و در ورم
بارد نبض بطی و متفاوت بود و در ورم لین موجی و در ورم صلب
منشاری بود والله اعلم بجمیع الامور فصل پنجم در نظر در قاروره و آنرا
تفسره گویند و استدلال بدان باعتبار هفت جنس بود جنس اول
لون است و طبقات آن پنج باشد اول صفرت و مراتب آن شش است
اول تبنی و او دلالت بر قصور نضج کند دویم اترجی و آن دلالت حسن
و اول نضج باشد سیوم اشقر و آن دلیل حرارت بود چهارم نارنجی و آن دلالت بر
شدت حرارت بود پنجم ناری و آن زاید از نارنجی بود ششم زعفرانی
و آن دلیل حرارت مفرط باشد دویم حمرت و مراتب آن چهار است
اول اصهب و آن دلیل غلبهٔ دم باشد دویم وردی و حمرة او زیاده از اصهب بود
سیوم احمر قانی چهارم احمر اقتم و او در حمرت بکمال بود و مجموع دلیل غلبهٔ خون
باشد سیوم خضرت و مراتب او پنج است اول فستقی و آن دلیل
برودت بود دویم آسمانجونی و آن دلیل برودتی سخت باشد شبه زهر

باشد

در شناختن قاروره

و مشایخ
باشد سیوم نیلی و آن دلیل برودت بافراط بود و این در دو در صبیان
دلیل تشنج و فالج بود چهارم کراثی و آن از احتراق اخلاط بود پنجم
زنجاری و او دلالت کند بر احتراق شدید و دلیل هلاک باشد چهارم
سوادت و مراتب آن چهار بود اول سوادی که ماخوذ از زعفرانی بود یعنی
زعفرانی باشد که بسیاهی زند و آن دلالت بر یرقان و تکاثف صفرا بود
دویم سوادی که از احمر اقتم بسیاهی زند و دلیل غلبهٔ خون و احتراق آن باشد
سیوم سوادی که از خضرت حاصل شده باشد و آن دلیل سودای صرف
باشد چهارم سوادی که از بیاض ماخوذ باشد و آن دلالت بر احتراق
بلغم کند و بول اسود فی الجمله دلیل حرقت مواد و موت حرارت غریزی بود
و بغایت بد باشد خصوص در مشایخ و فساد ابتداء حیات اگر با ول
چیزی سیاه مثل ابکامه و آتش مینویز کرده باشد آنرا اعتباری نباشد
پنجم بیاضت و آن دو قسم است اول رقیق شفاف و آن دلیل برودت
بود و نومیدی از نضج دویم ابیض حقیقی و آن اضافت اگر مخاطی بود
دلیل غلبهٔ بلغم باشد و اگر آن دسومتی باشد چون شیر دلیل ذوبان باشد
و این در آخر دق باشد و فقاعی باشد دلیل قروح آلات بول باشد و فقاعی
بی مده دلیل حصاة با مواد خام و رصاصی بی رسوب بغایت بد باشد
و اگر رسوب منی بود دلیل بحران امراض بلغمی بود و [illegible]
[illegible] بود در امراض حاده دلیل هلاک بود و از الوان بول کحلی آنست
که [illegible] باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبهٔ دم باشد و دیگر آنست
که مشابه لون زیت باشد و او دلیل [illegible] خصوص که منتن بود

جنس دویم از دلایل قوام باشد و آن سه قسم است اول رقیق و آن دلیل
باشد بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه و آلات بول دویم غلیظ و آن
دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج بود و باشد که دلیل نضج مواد غلیظ یا انفجار
اورام یا انفتاح بده باشد و غلظ بول اگر بتدریج کم شود نیک باشد و اگر
متمادی گردد خصوص در حمیات حاده بد باشد سیوم معتدل در غلظ و
رقت و آن دلیل نضج تام و حسن حال بود جنس سیوم رایحهٔ بولست
و آن شش قسم باشد اول عدیم الرایحه و آن دلیل برودت مزاج بود و نقصان
حرارت غریزی بود دویم منتن و آن دلیل قروح مجاری بود یا اخلاط
عفنه سیوم مض الرایحه و آن در مرض حاد دلیل موت حرارت
غریزی بود یا دلالت کند بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بارده حادث
شده باشد چهارم حلو الرایحه و آن دلیل غلبهٔ دم باشد پنجم حریف الرایحه
و آن دلیل فساد صفرا بود ششم زهم الرایحه و آن رهبت باک بود و آن
دلیل نفخ در رطوبات باشد جنس چهارم زبد قارور است و مادهٔ زبد طوبی
لزجه بود و فاعل آن ریحی که در جوهر بول باشد و سواد و شقره زبد دلیل یرقان بود
و کبر آن دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت جنس پنجم
قلت و کثرت بولست و آن اگر کمتر از آن باشد که می باید نسبت با مشروب
دلیل مقدمهٔ استسقا یا اسهال یا تحلیل مفرط و اگر بیشتر از آن باشد که می باید دلیل
استفراغ رطوبات زایده بود و ذوبان اعضا جنس ششم صفا و کدورت
و آن غیر رقت و غلظ بود و بول کدر دلالت کند بر اشتغال طبیعت بنضج اخلاط یا
بر سقوط قوت و صافی دلالت بر عدم نضج کند جنس هفتم رسوبست و رسوب

جوهری باشد که از مایعه غلیظ تر باشد و از و متمیز شود خواه که مترسب شود و خواه
که معلق باشد و اسفل بود از چند وجه کنند اول از جوهر رسوب و او یا طبیعی
بود یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد یا زرد و متصل الاجزا و متخلخل و بی نتن و رسوب
بود و چون تحریک کنند زود منبسط شود و متفرق گردد و زود راسب شود و دلالت
کند بر هضم طبیعی و نضج تام اما غیر طبیعی یازده قسم است و هر یکی را نامی هست خراطی
و آن چون صفایح بود و کبار باشد و صغار بود اما کبار آنچه سرخ بود از قروح کلیه
باشد و اگر با تب باشد دلیل خراشیده شدن اعضاء بول بود و اگر کدر بود یا شبیه
به فلوس ماهی بد بود و آنچه سفید بود دلیل قروح و جرب مثانه بود و اما صغار
اگر سفید بود نخالی گویند و دلیل جرب مثانه یا ذوبان اعضا بود و اگر
سرخ بود آن را اگر سمنی گویند که از کبد یا از کلیه آید یا دم محترق بود و
دویم دشیشی و سویقی نیز گویند و از نخالی خردتر بود اگر سفید باشد دلیل
ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود
سیوم لحمی و آن شبیه بجوهر گوشت باشد و سبب آن سبب کرسنی بود
چهارم شحمی و آن چون چربی باشد و دلالت کند بر ذوبان شحم یا سمین پنجم
مدی و آن دلیل انفجار ورمی بود یا قرحه ششم مخاطی و آن از اخلاط
خام بود هفتم شعری و آن چون پارهای موی باشد و آن از اخلاط خام
و انعقاد رطوبت و حرارت غریبه باشد هشتم شبیه بقطعهای خمیر
و آن از ضعف معده یا امعا بود و یا از تناول لبنیات نهم رملی و آن
دلیل حصاه رملی بود و اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید بود یا زرد در مثانه
دهم رمادی و آن همچون خاکستر نماید و دلالت بر احتراق بلغم کند یا مرهٔ کلیه

لبن منعقد شده باشد یازدهم علقی شبیه بخون بسته باشد اگر با مایه
ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد والا قروح مجاری بود دویم استدلال از ارکان
رسوب و آن سه قسمت اول تمام و او آنست که طافی بود بر سر آمده و لا
بر قلت نضج و کثرت ریح کند دویم معلق و او آنست که در وسط باشد و دلیل
توسط حال نضج بود سیوم راسب و آن اگر طبیعی بود نیک بود و اگر غیر طبیعی بود
بد باشد زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سیوم استدلال از وضع رسوب
بود ملاست و استوا در رسوب محمود دلیل نیک بود و در رسوب مذموم
بعکس این و تشتت و پراکندگی آن از ضعف هضم و کثرت ریاح بود چهارم
استدلال از هیات رسوب شدت مخالطه و ممازجه آن با بول دلالت
بران کند که از کبد و حوالی آن باشد و اگر متمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند
که از مثانه و ما یلی اوست پنجم استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب
زود باشد دلیل هضم نیک باشد و اگر دیر بود بعکس این باشد و بباید دانست
که بول زنان سفیدتر و غلیظتر از بول مردان بود و بول زنان آبستن صافی
بود و در وسط آن چیزی همچون پنبه منفوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدا
حمل مایل برقت بود و در انتها مایل بحمرت بود و بول نفسا مایل بسواد باشد
و بول صبیان سفید و غلیظ باشد و بول شبان مایل بناری و معتدل القوام
بود و بول کهول مایل به بیاض بود و بول مشایخ سفید و رقیق بود فصل
ششم در براز و استدلال بران از چند وجه کنند اول از کمیت آن
اگر زاید بود از فضلهٔ طعام دلیل کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر
کمتر از آن باشد بسبب ضعف دافعه بود یا احتباس که در امعا افتد و لون

در کیفیت تشخیص غایط و لون او

۱۸۰

با اعور حادث شده دویم از قوام آن اگر رقیق بود و نرم دلالت کند بر اخلاط
لزجه و در تب حاد دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر لزج بود دلالت بر سده
یا ضعف مجاری یا سوء هضم یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت
نیامیخته باشد از تحلل و حرارت یا یبس اغذیه یا طول مکث بود و اگر برطوبت
مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت مرار بود سیوم استدلال
از لون او به آنکه براز طبیعی آنست که ناری بود و شدت آن دلالت بر غلبهٔ
صفرا کند و نقصان آن دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن از سدهٔ
مجری مراره باشد و هم یرقان بود و اگر ریم بی از آن آید دلیل انفجار قرحه
بود و خضرت آن از مرار زنجاری و کراثی باشد و باقی دیگر الوان براز همچون
الوان بول باشد چهارم استدلال از هیات آن و هیات طبیعی او آنست که
جلی بود پس اگر مشتغ بود همچون زبل گاو دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال
از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند و در خروج سریع باشد دلیل کثرت
صفرا بود یا ضعف ماسکه و اگر تاخیر کند و بطی الخروج باشد از ضعف هاضمه یا
دافعه یا برد امعا یا تناول قابضی بود ششم استدلال از رایحه آن اگر نتن
آن زاید باشد از آنچه معتاد باشد از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و باقی
چون اعتبار در روایح بول باشد هفتم استدلال از زبد آن کنند و زبد دلالت
بر غلیان یا کثرت ریاح کند و براز طبیعی آنست که متشابه الاجزا بود و معتدل
باشد در رقت و غلظ و از قراقر خالی بود و منتن و عدیم الرایحه نباشد
و سهل الخروج بود و غیر لاذع فصل هفتم در آنکه بحران عبارتست از
تغیری عظیم که دفعتا واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند

در کیفیت بحران

طبیعت را بسلطان ومرض را بدشمن یاغی ودن را بمملکت وروز بحران را بروز
قتال پس اگر درین روز سلطان که طبیعت دشمن را که مرضست بشکند وبرو
غالب آید ومملکت بر اندازد آنرا بحران تام جید گویند واین بحران موجب صحت
شود بزودی واگر سلطان غالب شود ولیکن بچنان که دشمن را بکلی دور کند
بلکه محتاج شود به مقاومتی دیگر آنرا بحران ناقص جید گویند ودلیل طول مرض
باشد واگر نعوذ بالله دشمن غالب شود وسلطان را بشکند ومملکت بدست
فرو گیرد آنرا بحران تام ردی گویند ونهایت بد باشد واگر دشمن غالب شود
اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت را مسخر کند آنرا بحران ناقص
ردی گویند وبدانکه انتهاء مرض یا بحران باشد یا بتحلیل ماده بتدریج
بی وقوع بحران یا بانتقال ماده از عضوی بعضوی واین را بحران انتقالی
گویند پس اگر ماده از عضوی بعضوی رود یعنی از عضو رئیس بعضو
خسیس نقل کند انتقال جید گویند واگر از عضو خسیس بعضو رئیس نقل کند
ردی گویند وبحران آن محمودست که بعد از انتهاء مرض نضج تام در
روز باحوری واقع شود وبحران بدفع ماده باشد نه بانتقال ودر عقب
آن خفت وراحت حاصل شود وبحران مذموم بعکس این باشد وهمچنانکه
در روز جنگ ومصاف که از طرفین بتهیه اسباب ویا ماش مشغول
می باشند امورها مثل صیاح وعجاج وخوف وگریختن باشد در روز
بحران مثل اضطراب ونحوه حال مریض واقع میشود وبحرانی که بدفع
ماده باشد بقی یا اسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند
وهر یکی را ازین علامتی باشد که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهت

دفع ماده خواهد کرد اما علامات قی ضیق نفس وغثیان وتلخی دهن واختلاج
لب ووجع معده وثقل آن وتاریکی چشم بود وعلامات اسهال ثقل بطن
وقراقر ودرد پشت وعدم علامات قی بود وعلامات رعاف حمرة وطنین
گوش واشتعال سر وسرخی روی وخارش بینی بود وعلامات ادرار
ثقل مثانه وغلظ وکثرت بول وعلامات عرق نبض موجی ومداومت
وانتفاخ بشره بود وبحرانی که بادرار وعرق واقع شود ماده رقیق دفع کند
ازین جهت بحرانی که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود وهر بحرانی که در
ابتداء مرض واقع شود مهلک باشد ودر وقت تزید ناقص بود ودر
انتها تام باشد ودر انحطاط بحران نباشد ودر روزهای بحران طریق آنست
که مریض را هیچ نوع تحریک نکنند وروزهای بحران را که ایام باحوری میگویند
اول آن چهارم مرض است وباشد که در امراض حاده تقدم کند ودر
سیوم واقع شود وبحران جید در روز چهارم منذر باشد به بحران
هفتم وردی منذر باشد ببحران ششم واگر در ششم بحران واقع
شود بد باشد واگر در پنجم واقع شود نیک باشد ودر روز هفتم روز
بحرانست ودرین روز بحران جید قوی واقع شود ودر روز نهم روز
بحرانست ومنذرست ببحران در یازدهم واگر در روز دهم بحران واقع
شود بد باشد ودر هشتم در بحران واقع شود واگر بشود بد باشد
روز یازدهم روز بحرانست ومنذرست ببحران در چهاردهم ودر
دوازدهم بحران بد باشد ودر سیزدهم همچون روز هشتم بود روز چهاردهم
روز بحرانست ودرین روز بحران قوی وجید وسلامت بود وبحران

اعجم کرتا

در پانزدهم بد باشد روز هفدهم روز بحرانست و منذرست بحران بیستم واگر در هشتدهم و نوزدهم بحب نادر بحران واقع شود بد باشد و روز بیستم و بیست ویکم روز بحرانست اما بیستم اقوی باشد و روز بیست و چهارم روز بحرانست و درین روز بحران قوی واقع شود و روز بیست و هفتم روز بحرانست و بعد ازین اگر واقع شود آنرا قوی نباشد و روز سی و هفتم روز بحرانست و بعد از ان چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران نباشد اما بقول بعضی در شصتم و هشتادم و صدم و صد و بیستم نیز واقع شود

فصل ششم در علامات ردیه و محموده در امراض بدانکه علامات در امراض ثبات قوت و صحة و اشتها و سلامت عقل و ذهن و خلق و انتفاع به معالجات بود و در حمیات ظهور بثرات بر لب و بینی و بحران جید در روز بحران و خواب شب و اول روز و خفت و راحت بعد از خواب و تنفسی طبیعی مجموع علامات نیک باشد و علامات بد به خلاف این بود و چشم در گو افتادن و گشاده ماندن دهن و تنفس پیاپی و حدت سر بینی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و دایما نظر بر یک جای داشتن و بسیار انگشت در بینی کردن و خشک شدن لب و بیشتر باز افتادن و روی از مردم گردانیدن و دست در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت یکبار و بسیار گفتن کم گوی و اضطراب در غیر روزهای بحران و هر لحظه برجستن و نشستن و از مرگ ترسیدن و یرقان پیش از هفتم و رعاف مفرط بی ظهور خفت و عطسه در اول مرض همه علامات بد بود و در حمیات حاده بر هم سودن دندان و برودت اطراف

در علامات ردیه و محموده امراض

با حرارت تب و سبات و ضعف نبض و وجع احشا و حدوث رعشه و سواد زبان و ثبور غدی سیاه یا بنفشی و رعاف سیاه اندک و بول سفید و بول سیاه مجموع علامات بد باشد و نتن بینی و حدوث در غیر ایام بحران و طلب جای تاریک و سواد و خضرت و تیرگی لون و بد یان گفتن با سکون و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی و گوش و بول رقیق ابیض در سرسام و اختلاط عقل و برودت ظاهر با حرقت باطن و گشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود که نزدیک مرض و وجع ساکن شود بغتةً بی سببی ظاهر و آن بجهت آن باشد که طبیعت نومید گردد و ترک تصرف کند و آن نیز دلیل مرگ باشد و علامات نکس ساکن شدن تب بود بی وقوع بحران و ضعف و عدم اشتها و غثیان و خبث نفس و فساد هضم و خواب بسیار و تهیج روی و بثبت چشم و صبغ بول و علامات طول مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج و احتلام در ابتداء مرض بود والله اعلم خاتمت فی الانذار بالحوادث و الانتقال من علة الی اخری اما انذار بخواب چنان باشد که کسی را تغیری حادث شود در عادت طبیعی مثل شهوت طعام و جماع و بول و براز و عرق یا در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان دم بواسیر و طمث منذر بمرض باشد و خفقان دایم منذر باشد بمرگ مفاجات و کابوس و دوار بصرع و سکته و اختلاج بسیار بتشنج و خدر شدن اعضا بفالج و اختلاج و جوشش و ثقل و کلال بدن با کثرت عرق منذر باشد بسکته و فالج و حمرت روی و چشم و سیلان دم و نفرت از روشنی منذر باشد بسرسام و خون بی سبب و کثرت نزلهای

بهمنذر باشد بمالیخولیا و سرخی با کمودت و غلظ منذر باشد بجذام و تهیج روی و چشم
باستسقا و دوام صداع و شقیقه به نزول آب در چشم و انتشار و ثقل و تمدد پهلوی
راست منذر باشد بعلل کبد و ثقل کمرگاه و خاصره بعلل کلیه و سقوط اشتها و قی
و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکهٔ مقعد که نه بسبب کرمها خرد باشد
منذر بود ببواسیر و حدوث قوبا بسیار به برص و بهق ابیض منذر بود به
برص و سیلان طمث در زمان حمل باسقاط و سخت شدن و برآمدن
ساق به والی و داء الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الریه و سل و دق
و بول ستن بحمیات عفنه و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی
بعلتی دیگر چنان باشد که اگر در حمیات حاده صمم حادث شود و بعد از آن
اسهال صفراوی دست دهد زایل شود و همچنین باسهال صفراوی رمد زایل
شود و استسقا باسهال بلغمی و مائی و تشنج رطب بحمی و جنون ببواسیر و سعال بورم
خصیتین و نواز امتلای بعطاس زایل گردد و همچنین داء الثعلب و درد گرده
و دیگر اعضا به والی و داء الفیل زایل گردد **قسم دویم** در طب عملی مشتمل
بر پنج مقاله **مقالهٔ اول** در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل بر دو باب **باب اول**
در حفظ صحت و این باب مشتمل بر ده فصل **فصل اول** در تدبیر حبلی و مولود بدانکه
هرگاه که علامات آبستنی ظاهر شود باید که از فصد و حجامت و قی و اسهال و قرع و
اصوات باید و ریاضت و بویهای تیز احتراز کند تا چهار ماه بگذرد و بعد از آن
اگر چیزی از اینها بحسب اضطرار واقع شود مضر نباشد و چون بماه هفتم رسد کمال
احتراز لازم دارند و سکنجبین و گلنگبین ملطف غذا و اسقاط شهوت گل
کنند اما مولود باید که در خانهٔ که معتدل بود برآید و چون جدا شود ناف او

در بیان حفظ صحت

بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه بروغن بیالایند و بران نهند و مولود را باب
و نمک بشویند چنانکه آب بدهن و بینی او برسد و اگر بآن آب سماق و شاذنه و
حلبه و قسط باشد بهتر بود و بعد از آن بآب انار عذب بشویند و انگشتی عسل در دهان
او نهند و در قماط پیچیدن هر عضوی را بجای خود نهند و برفق ببندند و در
خانهٔ تاریک پرورش دهند و هر روز برفق او را تحریک کنند و هر چند
روز بآب فاتر بشویند اما رضاع به آنکه شیر مادر بجنسیت با طفل مناسب تر
می افتد اگر مادر صحیح المزاج باشد ولیکن تا چهل روز بگذرد شیر مادر ندهند
بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خواهند که دایه بگیرند مرضعه
اختیار کنند خوش شکل نیکو خلق که بقوت بود و سال او میان سی
و پنج و بیست و پنج بود و معتدل مزاج و بزرگ پستان و بسیار شیر بود
و شیر او معتدل القوام باشد و شیر پسر بهتر از شیر دختر است و چنانکه
گفته شد چهل روز از حمل او گذشته باشد و غذاهای لطیف
معتدل تناول کند و در بامداد پستان اندک بدوشد پس در دهن
طفل نهد و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب نماید و با او مجامعه
نکنند و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کند مثل سکنجبین ساده
یا بزوری و سعتر و مانند آن و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر
رقیق بود اغذیه غلیظ مثل هریسه و ثرید تناول کند و اگر شیر
بسیار بود چنانچه موذی بفساد شود تقلیل غذا کند و تضمید
پستان بزیره و عدس و سرکه و اگر امری خارجی عارض
او شود شیر بطفل ندهند تا اثر آن عارض زایل شود و مدت

رضاع دو سالست چون نزدیک فطام باشد آب بدهند و تدریج
معتدل بطعام گردانیدن و شیر برنج و نان در شیر و عسل
آغشته میدهند و چون اثر برآمدن ثنایای او ظاهر شود روغن بابونه
و عسل بر لثهٔ او بمالند و اگر انگشت بسیار خاید دهن او را بعسل
و نمک بشویند و قطعهٔ یخ مهک بدست او دهند و بن زبان او را می
مالند و در امراض کرا و را عارض شود معالجه طفل و مرضعه هر دو باید کردن
و مرضی که اطفال را بسیار عارض میشود ذکر میکند اما در استطلاق
شکم او را لیمون و افیون و ورق گل و سرکه گرم طلا کنند چنانچه
از آن مبادی نشود و زرد ده تخم نیم برشت بدهند و پست شونیز مفید
بود و اگر متمادی شود دانگی پنیر مایهٔ بزغاله با آب سرد بدهند و در احتباس
شکم شیافی از عسل و فودنه و سرکین موش استعمال کنند و روغن زیت
در شکم بمالند و در سعوه و نفس بن گوش بروغن زیت چرب کنند
و آب گرم بدهند تا بپاشاند و زکام سر طفل را گرم دارند و اندکی عسل
بدهند و سعی کنند تا قی کند یا یک انگشت یا پر مرغ چرب کرده بگلوی او
فرو برند چنانچه اذیتی بدو نرسد و در سعال صمغ عربی و کثیرا
و بهدانه و خایند با شیر یا روغن بنفشه بدهند و در وجع گوش
حضض و سعتر و مرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش چکانند و اگر
از گوش رطوبتی بیرون آید پارهٔ صوف بعسل و شب یمانی
و زعفران آلوده کرده در گوش نهند و در قی کردن بسیار شراب
سیب و اندکی پوست پسته بدهند و معده را بحابات طلا کنند

و در چیدن شکم آب گرم بدهند و در شکم نیز ریزند و روغن
زیت نیز در شکم بمالند و در علاج کرثرایی بود که در دهن حادث
شود و از آن هرچه سیاه باشد قتال باشد باید که دهن را بماء العسل
بشویند و بنفشه و گل سرخ و کشنیز بسایند و بران افشانند و سماق
و گلنار و پوست انار نیز مفید بود و اگر او را عطسهٔ متواتر و علامات
ورم دماغ با علامات آن ظاهر بود علاج آن باید کرد و اگر علامات
ورم نباشد بادروج بسایند و در بینی دمند و اگر از قطع ناف
در آن موضع ورم حادث شود اشکال و علک بطم در روغن بجوشانند
و اندکی در حلق چکانند و در ناف نیز بمالند و اگر دیر مندمل شود
و عروق و خون سیاوشان و انزروت و اشنه در بسایند
و بران افشانند و در اضطراب و بی خوابی او روغن خشخاش در
سر او بمالند یا پوست خشخاش بدهند و در ورم حلق تلیین کنند
بشیاف و رب توت و شراب بنفشه بدهند و در خرخره جوآب
بزرگ بکوبند و با عسل بدهند و در ریح الصبیان که عبارت از هیأتی
باشد شبیه بصرع سعتر و جند بیدستر و کمون و عود الصلیب بسایند
و بدهند و در خروج مقعد جفت و گل سرخ و مورد و گلنار و پوست
انار و شب یمانی بجوشانند و در آن آب نشانند یا آب ورق
بادرنگ بر مقعد بمالند و در تزحیر که از سرما بود کمون
و سپندان با روغن گاو بدهند و آجری گرم کرده بران نشانند
یا ارزن و تخم ناچشته برسم غذی نهند و بر سر آن نشانند

چنانچه آن زرده به مقعد او رسد و در تولد کرمهای خرد در نواحی مقعد
راستن و عروق و شکم بهند و شیاف از صمغ اسنه زرد آلو
تلخ داشته شفعاً لو با برگ آن استعمال کنند و در کرم دراز که در
شکم پیدا شود افسنتین و درمنه و زهرهٔ گاو و شحم حنظل بر شکم
طلا کنند و طفل چون از شیر باز گیرند باید که ابتدا با طعمهٔ لطیف
لبن کنند و تا قوت نگیرد بحمام نبرند و از خوف و غضب و اخلاق
بد و غم و بیخوابی نگهدارند و چون قوت دویدن و بازی کردن بازدید
آید رها کنند تا بلعب مشغول شود چه آن همچون ریاضت ایشانست
و چون سه ساله شود بمؤدب سپارند و در آسایش دادن بتدریج
کم میکنند و بریاضت می افزایند بحدی که از کار و شغل نیز نازل شود
و خیر الامور رعایت میکنند تا باخلاق حمیده بالیده شود و دائم

فصل دوم در تدبیر فصول در فصل ربیع موادی که در
زمستان افسرده بود بحرکت آید و منبسط گردد و تدبیر
آنست که آنرا کم کنند بتقلیل و تلطیف غذا یا استفراغ
و آن بقی یا فصد یا اسهال کنند بحسب عادت و غلبهٔ خلط و از
مجففات و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و استحمام
و کثرت اکل لحوم و حلاوی و شراب احتراز کنند و از اشربه
مثل شراب حماض و لیمو و صندل و ریباس و سکنجبین اقتصار
کنند و از اغذیه زرشک و سماق و انار دانه و امثال آن مناسب
باشد و در فصل تابستان با آسایش و رفاهیت مشغول باید

در بیان تدبیر فصول اربعه

بود و در مهب شمال قریب باب روان که از بخار و دخان
و غبار دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنیفه و خواب روز
و کثرت مجامعة و اکل و شرب شراب صرف و مسخنات
اجتناب نمایند و بجایی که بغایت گرم نبود روند و از اغذیه و اشربه
و فواکه آنچه سرد و مرطب باشد خورند و از جامهای کتان پوشند
و استفراغ بقی کنند و در فصل خریف از سرمای بامدادها و گرمای
میان روزها احتراز کنند و خود را نگاه باید داشت و از خواب
روز و مجامعة و کثرت اکل و شرب شراب و اکل فواکه و استحمام
باب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن ممتلی باشد در ابتدای خریف
استفراغ بقی شاید کرد و در زمستان خود را پوشیده باید
داشت و حرکات و ریاضات و کثرت اغذیه و لحوم و شراب
درین فصل مفید بود و قی و استحمام و استعمال مسخنات شاید کرد
و اکثر جامهٔ موئینه و پشمینه باید پوشید و اما در وبا نعوذ بالله منه
که هوا از مجری طبیعی بگردد تدبیر آنست که تقلیل اخلاط و رطوبات
کنند بتقلیل غذا و استعمال مجففات و اصلاح هوا مسکن کنند
بریاحین طیبه مثل سیب و ترنج و به و مشمومات مثل صندل و کافور
و عنبر و مشک و بخورات مثل عود و عنبر و قسط و سندروس
و قرنفل و لادن و اشنه و سعد و اذخر و ابهل و پوست انار
و میوه و آبنوس و زعفران و باید که خانه را بگلاب و سرکه
بپندایند و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از قی و فصد

و مجامعت و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در مواضع مکشوف
ساکن نشود و قطعا توهم نکو در راه ننهد و از اشربه شراب
حماض و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و از اغذیه انقبار
بحموضات کنند و آب سرد بسیار بخورند و گل ارمنی با شراب
آورده اند که درو با مفید بود و تریاق فاروق و مثرودیطوس
پیش از علت و با مفید است و صبر و زعفران و مر بکوبند و با عسل
قرص سازند و بامدادان یک درم بخورند **فصل سوم در**
تدبیر ماکول و مشروب و در وی دو بحث است **بحث اول در ماکول**
بهترین غذا آنست که از آن خون نیک حاصل شود و لذیذ باشد
چون نان گندم آفت نارسیده و گوشت گوسفند یکساله و از میوه
آنچه قریب بغذا باشد انگور رسیده و انجیر و رطب و از جمله
ماکولات در فن دویم گفته خواهد شد انشاء الله و بهترین
وقت غذا آن زمان باشد که اشتها صادق باشد و بعد از ریاضت
بود و بی اشتها چیزی نباید خورد و اشتهای کاذبه را دفع باید
کرد و از ادخال و طول زمان اکل اجتناب باید نمود و اندکی هنوز
شهوت باقی باشد که ترک کنند و موافق ترین غذا آنست که بطبع
الطبع الذ باشد و جمع میان الوان اطعمه نکنند که موجب تحیر
طبیعت شود و یک غذا نیز عادت نباید کرد و عادت به
حموضات ضعف و نحافت آرد و اعضا را مضر بود و غذای
تغیر موجب کسالت باشد و اشتها را ببرد و شیرینی .

در تدبیر ماکول و مشروب

و چربی اشتها را باطل کند و بدن گرم گرداند و غذای مالح هزال
و خشونت آرد و رحم را مضر بود و دفع مضرت حلو و دسم بحامض
کنند و بالعکس و ازالت تخمه بمالح و حریف و بالعکس و عادت
با حامض کردن دایم مزاج را ضعیف کند و مناسب مزاج صفراوی
اغذیه مرطبه بارده مثل قلیه کدو و کشک جو و حموضات باشد
مثل تمر هندی و نارنج و غوره باشد و سوداوی مزاج را بسردی که تابع
رطوبات بود مناسب تر باشد مثل حموضات و بلغمی مزاج را مسخن
ملطف مثل گوشت گنجشک و کبک و تیهو باشد و سوداوی مزاج را
مرطب معتدل در حرارت و بهترین ترطیب غذا آنست که روزی
دو نوبت و روزی یک نوبت اتفاق افتد و آب در عقب غذا
تا توانند نخورند چو آب جهت طعم هضم مفید بود و حرکت خفیفه
جهة انحدار مطلوبست و شراب و شیرینی بر سر غذا و در عقب
غذای هضم نشده مضر بود و هم ستره باشد و در عقب غذائی
که درو تاثیر غالب باشد ریاضت مناسب بود و صاحب معده
ناری را اغذیه لطیف نباید خورد و صاحب سکون و دعت
و معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ اکثر باید خورد بخلاف
مرتاض که او را اغذیه غلیظ کثرة الغذا مناسب بود و کسی را که بعد
از غذای احساس حرارت کند غذا دفعات اندک اندک
باید خورد و مطلق از تخمه احتراز باید کرد و اگر امتلا محسوس باشد
و غذا هنوز در معده باشد قی باید کرد و الا تلیین طبیعت .

ضروری بود ومبرود اگر ارش کمونی وشهریاران ومحروری را
اطریفل وکلقند موافق باشد واگر هیچ ازین تدبیرات نکنند
خواب باید کرد وشبانروزی امساک باید نمودن وبعد ازان
استحمام واصلاح اغذیه حاره بسکنجبین کنند وازان بارده بعسل ودفع
مضرت اشیاء غلیظ مثل هریسه وفالوده وباچه ونان فطیر
باشیاء ملطفه باید کرد مثل آبکامه وکبر سرکه وپیاز بسرکه و
برگ ترب وهمچنین دفع مضرت هر چیزی بدان کنند که در مزاج
ضد او بود وجمع میان لبنیات وحموضات وماهی تازه ولبنیات
نباید کرد وماست وترب وماست ومرغ نخورند وپیت با برنج
نباید خورد وکبوتر بچه با سیر وپیاز وعسل با خربزه وشیر وشراب
وباقلی با ماست باهم جمع نکنند وازکبابی که بر چوب خروج
کرده باشند وبریانی که پوشیده باشد احتراز نمایند واز
وسومات وحموضات که در ظرف مسین باشد اجتناب نمایند
خصوص که دران پخته باشد ودر زمستان غذای باید خورد
که بحرارت مایل بود وبالفعل حار باشد ودر تابستان باید که بالفعل
بارد باشد ودر ربیع وخریف مناسب بود ومعتدل

بحث دویم در شرب آب

در شرب آب که خالی از ضرر است

اما آب بعد ازان خورند که غذا شروع در هضم کرده
باشد ودر میان غذا آب نخورند وبعضی گفته اند که هرگاه
که غذا آب بطلبد باید خورد خصوص که در میان غذا خوردن
عادت کرده باشد وآب ناشتا نباید خورد اما مخمور را

وجوانان را

وجوانان را ومحروری مزاج را ازان منع نباید کرد اما در عقب حمام
وریاضت وجماع واکل فواکه خصوص خربزه ودر اثنای خواب
قطعاً آب نخورند خصوص آب سرد واگر صبر نتوانند کرد اندکی
مص کند ومداومت عطش کاذب نباید کرد وجمع میان آب
روان وآب چاه مضر بود واصلاح آب فاسد بطبخ کنند یا با خاک
پاک بیامیزند پس صافی کنند وآب غلیظ وکدر را اصلاح بشیر یا
شراب کنند وآب شور را بسکنجبین وآب راکد را بچیزهای
نرم وآب یخ را بچیزهای چرب وشیرین وتریاق همه آبها
مخالف پیاز ست خصوص بسرکه پرورده

در بیان کیفیت آشامیدن شرابهای مسکر

اما شراب

قرشی در موجز گفته که بهترین شراب آنست که طعم وبوی آن
خوش باشد وصافی ومعتدل القوام بود واگر اندکی ازان در
ظرفی کنند وچند روز بنهند فاسد نشود وباید که تا چهارده سال
وبقول افلاطون تا هژده سال نرسند در شراب شروع نکنند
ومشایخ وسودای مزاج را شراب احمر واصفر غیر ممزوج مناسب
باشد ومحروری مزاج وجوانان را ابیض یا اصفر ممزوج یا مروق اما بعد ساعت
بیش از شرب ممزوج باید کرد وکهول را صرف باید خورد ودر زمستان
وبلاد بارده بیشتر محتمل باشد ودر تابستان وبلاد حاره بعکس
ودر بهار صرف واندک باید خورد ودر خریف کهنه وممزوج و
شراب آنگاه خورند که غذا منهضم شده باشد وبعد ازان غذای
ردی الکیموس نخورند وغذای که مناسب آنست ترشک وسماق

و انار و آب گوشت و امثال آن بحسب مزاج و در میان غذا و در عقب
غذا پیش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای اعانت هضم بر آن
معتاد باشد اندک شاید و غذا در میان شراب نباید خورد و ناشتا
نخورند و مادام که سرور و نشاط در تزاید باشد و ذهن سلیم و
عقل بر کمال خود بود از کثرت شراب خوفی نباشد و حد انقطاع
او این باشد که بگذارند که طافح شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن
مشوش شود و حرکت سست گردد قی باید کردن و ترک شرب و بخواب
مشغول شدن و بر شراب اندک قی نباید کرد و شرب بکاسهای
کوچک مناسب تر بود و پیاپی نخورند و یک دفعه خوردن مضر باشد
مگر کسی که بدان معتاد باشد که شراب بسیار تناول کند غذا اندک
باید خورد و در غذای او باید که چیزی از مدرات باشد و از چیزهای
شیرین احتراز باید کرد و کسی که خواهد که زود مست شود عود و
زعفران و جوزبوا در شراب کنند اما نقل در شراب حکما از آن
منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج باشند محروری مزاج را
سیب و به و انار و زعرور و حماض و ربوبات حامضه و قرص
لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو و خیار و کاسنی مناسب بود و اگر
مزاج در غایت حرارت باشد قرص کافور رخصت داده اند
و مزاج سرد را نقل بگوارش مصطکی و عود و زعفران و
گلقند و پسته و فندق و جوز مناسب بود و مرطوبی را نخود
برشته و فندق و پسته و بادام بریان کرده بنمک مشهور کرده

یابس

و یابس مزاج را بفواکه و مرطبات تنقل باید کرد و شرب در مجلس
فراخ روشن و در بستانها و کنار جویها کنند و با اصدقا و کسانی که
از ایشان تنفری نباشد نشینند و آداب صحبت آنست که تزیین
بدن کنند یعنی اندام را از وسخ پاک کنند و جامهای لطیف پاک
پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند و بوی خوش بکار دارند
و در مجلس از چیزی که موجب تنفر باشد مثل قی و نفث و بینی
پاک کردن احتراز کنند و اگر غثیان شود از مجلس دور شوند
و چون قی کنند بمجلس معاودت نمایند و کلمات لطیف و حکایات
لطیف کنند و از حکایتی و بحثی که موجب غم باشد و حزن احتراز
کنند و اگر مجلس بهم بر آید زود متفرق باید شدن و اگر جماعتی
مست شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نماید و در مجلس
مزامیر و ریاحین طیبه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش شکل و خوش
طبع و خوش آواز باشد و خلیط و الوف و متمیز بود و در مستی
افراط نباید کرد و در مستی مجامعت نباید کرد که موجب ضعف اعصاب
شود اما بر شراب اندک خوردن و خمار مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت
یا سه نوبت بیش شرب نباید کرد و اقل مقدار آن رطلی باشد
و بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل بود یا حرارت
مزاج یا تعب بدن یا قوت شراب یا تناول مبخرات و مجففات
مثل زعفران و جوزبوا و ترک نقل و بطء سکر بر عکس اینها بود و
تناول دسومات و حلوای عسل چرب و به و کبر و کشنیز

ونمک و سداب و زیره و دوغ با آب سرد یا سرکه از آنجملات
که دیرمستی آورد و گویند اگر کسی پیش از شرب پنجاه عدد بادام
تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل و تخم کاشنی و تخم کاهو و گل سرخ
و تخم کرنب هر یک سه درم و کافور دانگی بکوبند و حب سازند و بمقدار
نخودی و پیش از شرب یکی از آن بخورند دیر مست شوند و شراب
با عرق گاوزبان تفریح زیاده کند و با گلاب تقویت معده
کند و با عرق بید و کاشنی محروری و جگر گرم را مناسب بود
اما خمار عبارت از ارتفاع بخارات شراب بود بدماغ چنانچه
موجب صداع شود و جمیع افعال نفسانیه مضطرب گردد و خفقان
و غثیان پیدا شود و سبب آن بقیت شراب باشد که هضم و منحدر
نشده باشد و خمار از امتلا و کثرت شراب و شرب شرابهای
مختلف نیز بود و بهترین علاج خمار آنست که معده را از بقیه
که باشد بقی پاک کنند و تلیین طبیعت کند و مشمومات بارده
مقویه ببویند و آب برف و یخ در خمار مفید بود و استحمام و
دلک و ریاضت نیز مناسب باشد و بعد از تنقیه معده از
بقایای شراب از اشربه شراب زرشک و ریباس و به و سیب
و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه حموضات و اسفیدباجات
رقیق و گویند اگر دو کاسه شراب جهة تنقیه و تحلیل آن بخورند مناسب
بود چنانچه اعشی گوید شعر وکاس شربت علی لذة * واخری تداویت منها بها *
و مجنون بنی عامر گفته شعر تداویت من لیلی بلیلی عن الهوی * کما تداوی شارب الخمر بالخمر *

وانی را

واین را بهترین معالجات خمار نهاده اند و اگر کسی خواهد که از مستی با
هوش آید دلک اطراف و پای مشوره کند و آب برف پاشانند
وبروی افشانند و سرکه و گلاب و صندل و کافور بوید و برف مناسب
بود و آب گشنیز و بید و خیارکه و عرق طلع و شاه چینی بر پیشانی
و سر مالیدن مفید بود و آنچه شراب کم کند گشنیز و رازیانه
و عود و دارچینی و قرنفل و کبابه و راسن و حب المسک بود و مضمضه
سرکه و آب غوره هم مفید بود **فصل چهارم در تدبیر خواب و بیداری**
در تدبیر خواب و بیداری
بهترین خواب آنست که معتدل المقدار باشد و گفته اند
که باید که کمتر از شش ساعت نباشد و وقت خواب آن زمان باشد
که غذا در هضم شروع کند و شاید که برای اعانت هضم کند
پس اول در طرف راست خفتند تا غذا در قعر معده قرار گیرد
و در هضم شروع کند پس در طرف چپ گردد تا کبد بکلیها بر معده
مشتمل گردد و بواسطه او هضم کامل شود و بعد از هضم باز بطرف
راست باید خفت تا انحدار غذا کند اسهل باشد و پیش از خفتن
دفع فضلات غذا باید کرد و برشکم خفتن مدد هضم باشد و به پشت از
خفتن موجب ضررها شود مثل نزله و سل و درد پشت و کابوس
و صرع و خواب بر خلو معده مضر بود و آواز اشیا که نزدیک
نباشد و حکایت کردن و کتابت کردن و کتاب خواندن
خواب آرد **فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس**
در تدبیر استفراغ و احتباس
بدانکه استفراغ طبیعی آنست که هر روز دو نوبت طبیعت جهت

تا فضلهٔ لیل ونهاری مندفع گردد پس اگر در طبیعت حبسی واقع شود
بمثل اسفیدجات چرب با اسفناخ وحلیم گندم وحسو وامثال
آن طبیعت را نرم باید داشت واز قابضات احتراز باید
نمود واگر احتیاج افتد بشیافات وحقنهای لین مدد دهند
خصوص مشایخ را چه قوای ایشان ضعیف باشد ومحتاج بمددی
باشد واگر طبیعت زیاده از معتاد مجیب شود وز سبب امتلا
از اخلاط یا غذا یا تناول اغذیهٔ مختلفه بود سعی باید کرد که زاید
نشود وبه مثل سماق وزرشک وقلیه سیب حبس آن کنند
وغیر الامور رعایت کنند وباقی علاج اسهال وحبس طبیعت در
باب خود گفته میشود ان شاء الله تعالی **فصل ششم در تدبیر جماع** در تدبیر جماع
بهترین وقت جماع آنگاه است که غذا هضم شده باشد ودر وقتی
بود که غذا معتدل باشد وبدن ممتلی نبود وجماع در خلو معده نیز مضر بود
از آن که در امتلا باید که آنگاه شروع کنند که شهوت وسره نه در خلو معده
بحد کمال باشد نه آنکه بتکلف وتصور وتخیل خود بران دارند وبا
باعجایز وکریه اللقا وکسی که ازو متنفر باشند وبا صغیره وبا
حایض نباید کرد وافراط در جماع کنند که موجب امراض عصب
وضعف بصر شود ودر عقب خوف وغضب وفزع وفرح
مفرطین واسهال وفصد مجامعت نباید کرد وکسی را که یابس مزاج
بود یا قلب یا معده یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف
بود مجامعت نباید کرد یا کمتر باید کرد وجماع با محبوب موجب

از

سرت بود وضعف نیارد باوجود کثرة استفراغ منی وبهترین
اشکال جماع آنست که مرد بر زبر زن درآید وبدترین هیات آن
بعکس این بود زیرا که تمام مستفرغ نشود وشاید که منی زن باحلیل
فرو رود وموجب تعفن وورم قضیب شود وبه پهلو خفته هم
نشاید وبر پای ایستاده ضعف آرد وباید دانست که مدار این فعل
بر حرارت باشد که فاعلست وبر رطوبت که منفعلست پس اگر هر دو
نقصان یابد تدارک آن مشکل بود واگر یکی باقی بود ویکی ناقص تدبیر
آن نیز آسانتر باشد وآنچه بواسطهٔ پیری باشد تدبیر آن نتوان کرد پس
مراعات حرارت ورطوبت بطریق اعتدال موجب تقویت این امر
باشد وشاید که ضعف این فعل از ترک استعمال ونسیان بود چنانکه
در فطام یا از تخیلات فاسده واوهام بود چنانکه تصور احتشام وقدر
جلالت آنکس که با او جماع میکند درنفس مباشر کرده یا وهم کند که او را
بسته اند وفرط محبت وتعشق نیز باشد موجب ضعف این فعل
باشد وتدبیر آن دفع این تخیلات بود ومطالعهٔ کتبی که در قسم
جماع وحکایتی که بدان تعلق دارد واستماع کلام فساق ونظر در تسافد
حیوانات موجب هیجان این قوت بود وچون معالجهٔ این قسم
در باب خود خواهد آمد برین قدر اکتفا کرده شد والله اعلم
فصل هفتم در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای آن بلند در تدبیر حمام
باشد ومکان او فراخ وآب او خوش وبناء او قدیم ودایم گلخن
گرم نکرده باشند ومعتدل باشد ووقت استحمام آنگاه باشد

که غذا هضم شده باشد و بتدریج باندرون حمام باید رفت یعنی درخانهٔ
اول زمانی توقف کند پس در خانهٔ دویم پس در خانهٔ سیوم و آب
بر زمین بریزند و بنشینند و اگر مرطوبی مزاج بود اول بنشیند
و آب بر خود ریزد تا هوای حمام در وی اثر کند و استعمال هوا بیشتر از
آب کند و اگر یابس مزاج بود اول آب بر بدن بریزد پس
بنشیند و استعمال آب بیشتر باید کرد تا هوا اثر کند و کسی که او را
ورم یا تفرق اتصال یا حمی عفنه بود که نضج نیافته بود بحمام نباید رفت
و در عقب حمام غذا خوردن فربه کند و در عقب غذا استحمام همچنین
بود اما با آن خوف سده بود و بر خلو معده بحمام رفتن هزال و جفاف
آرد مرطوبی را چنین مناسب بود و کسی را که استعمال ریاضت کم کند
استحمام معرق باید کرد اما اغتسال بآب سرد جوان محروری
مزاج و در تابستان مناسب باشد و صبی را و شیخ را و کسی که او را
اسهال باشد یا نزله یا تب سرد نشستن مضر بود و اغتسال بآب
کبریتی تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زایل گرداند و رعشه
و فالج و تشنج رطب را مفید بود و عرق النسا و مفاصل و اوجاع
ورک را نافع بود **فصل ششم در تدبیر حرکت و سکون** بدانکه
بعد از استقرار غذا در معده حرکتی مناسب بود و نافع بود بر هضم
و انحدار و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضلهٔ بدنی از بول و براز
دفع شده باشد و غذا هضم گشته و هنوز وقت غذا نیامده باشد و ریاضت
برامتلا مضر بود و تا حمرت لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان

در تدبیر حرکت و سکون

عرق باید نیاید ریاضت مفید بود و چون تغیر در لون و کلال
در حرکت و حواس پدید آید ترک کنند و بر خلو معده و بعد از جماع
مضر بود و ابدان ضعیفه را ریاضت نباید داشت و مثل کسی که
او را دوالی باشد ریاضت نباید داشت که پای را در آن حرکتی
باشد و علی هذا و ریاضت بعضی بغایت صعب و شدید بود و مناسب
ابدان قویه باشد مثل کشتی گرفتن و اسپ دوانیدن و پیاده رفتن
و شتاب کردن و تیر انداختن و دولاب برگرفتن و گوی زدن
و سپر بازی و شمشیر بازی کردن و بعضی لطیف و نرم باشد
و مناسب ناقهان و ابدان ضعیفه بود چون سوار شدن و آهسته
رفتن و در زورق نشستن و این ریاضات نسبت با جمیع
اعضا بود و آنچه بعضو خاص بود چون افکار که ریاضت خاص
دماغست و استماع اصوات حاده و الحان لذیذه و ریاضت
آلات کلام و تنفس بقرائت بود و از ثقیل و حاد و ابتدا
بثقیل باید کرد و بتدریج بحاد رسانیدن و دلک نیز نوعی از
ریاضتست و او را تاثیر تمام هست و دلک سخت بدن را قوی
گرداند و دلک نرم خشکی زایل گرداند و دلک بسیار هزال آورد
و دلک چیزهای نرم حبس خون کند و پیش از ریاضت و بعد از آن
دلک عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را بباید کشید و
دلک از اعالی بدن بنا باید کرد و باسافل قطع کردن و بر
عکس این نشاید والله اعلم **فصل هفتم در تدبیر مشایخ** بدانکه

در تدبیر پیران

درسن شیخوخت برودت و یبوست غالب میشود تدبیر ایشان
بسخنات و مرطبات کنند و دلک و ریاضت و استحمام معتدل مناسب
بود ایشانرا و تقلیل غذا کنند و اگر بدفعات خورند و اجتناب از
اغذیه سوداوی و بلغمی کنند و استعمال طیبها مثل عنبر ولادن
وغالیه و تدهین بروغن یاسمین و نرگس و زنبق مناسب بود و از اغذیه
آب گوشت چرب و حسو و حلیم گندم و شیر و عسل خورند و از میوها
انجیر و رطب و میویز و از شرابها شراب کهنه و متوسط غیر ممزوج
و از بقول کنند و کرفس و سیر و پیاز و باید که طبیعت ایشان
محتبس نباشند والا لین کنند به کرنب و لبلاب و شوربا خشک دانه
و کناک جو و رق مرغ با کرنب و سلق و اگر دو درم علک بطم با شکر
بخورند طبع نرم کند و انجیر خشک در ماء العسل خیسانند و بخورند و اگر
احتیاج افتد حقنهای نرم سهل بکار دارند و ایشانرا فصد مضر بود مگر
که بدان محتاج شوند و در زمستان اجتناب از تناول الطریفل کبیر
و نوش دارو و ماء الجبن و قرص مصطکی و عود و عنبر و امثال
آن کنند فصل دهم در تدبیر مسافران کسی که بسفر خواهد
رفت باید که اگر ممتلی بود تنقیه بدن کند از فضلات و بتدریج
در ریاضت افزاید و جوع و عطش و سهر و پیاده رفتن و
امثال آن که در سفر بدان احتیاج می افتد عادت کند و در
سفر بر فوق سیر باید کرد و از اطعمه که تشنگی آرد احتراز
باید کرد و دفع تشنگی به آب تورک کنند و با سرکه و آب بهم آمیزند

واگر در گرما سفر کنند سر را از آفتاب پوشیده دارند و روغن
بنفشه بر سر مالند و سینه را بلعاب بنکو و تخم تورک طلا
کنند و اگر خواهند که رنگ روی متغیر نشود لعاب بنکو بر روی مالند
و شراب حماض و لیمو و سکنجبین خورند و در موضعی که سموم باشد دهن
ببندند و پیاز با دوغ باید خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود
و اگر کسی را سموم بزند اطراف را باب سرد بشویند یا در آب
سرد نشانند و روغن گل و آب بید و کدو در سر مالند و اغذیه بارده
خورند و تا صبر باشد آب نخورند و چون تحمل نماند اندکی مص کنند
و تورک و کاهو و خیار بخورند و اگر تب نباشد شیر و دوغ مناسب
بود و اگر در سرما سفر کنند خود را پوشیده دارند و از سرما
احتراز کنند و بینی و دهن را بپوشند و بامداد آن طعامی که در آن سیر
بسیار بود بخورند پس سوار شوند و به آتش عادت نکنند و اگر
سرما یابند زود پیش آتش نروند بلکه بتدریج پیش آتش روند
و سیر و جوز بخورند و شراب نیز مفید بود و اگر سرما سخت رسیده
باشد یک درم حلتیت با رطلی شراب بخورند و اطراف را بروغن
زیت و یا سمین و شونیز چرب کنند و پا در آب شلغم نهند یا در آبی
که در آن انجیر و بابونه و شبت پخته باشند و از آتش دور نشینند
و بعضی گویند دست و پای در آب سرد باید نهاد و اگر یانگ بکردانم
نک بزنند و علاج آن در باب خود گفته میشود و مضرت آبهای
مختلف را بطبخ و تقطیر زایل کنند و یا با زیرک یا غیر مختل

و سیر و کاهو جهة مضرت آب مختلف بغایت مفید بود و آب
شور را سکنجبین اصلاح کند و آب شیرین را بجزهای نرم و آب غلیظ و
تیره را بسرد اگر ممکن باشد که آب بلد خود را مصاحب دارند و جهت آبهای
مختلف بیامیزند یا گل محلهٔ خود نگهدارند و با آب می آمیزند و صافی می
کنند بغایت نیک باشد و کسی که در کشتی نشیند اگر او را غثیان بسیار
حادث شود دفع نکنند و قی کردن مفید بود و اگر قی بحد افراط رسد قبل غذا
سیب و به و انار و شراب اینها منع کند و سرکه و عدس خورند و تخم
کرفس و افسنتین نیز از دافعات قی بود و سوراخ بینی را به
اسفیداج مالیدن مفید بود والله اعلم **باب دویم در معالجات کلی**
بدانکه معالجات سه نوعست تدبیر و علاج دوا و عمل ید اما تدبیر
آنست که در اسباب ستهٔ ضروری تصرف کند بر وجهی که مطابق
صحت باشد و احکام آن از جهت کیفیت همچون حکم ادویه باشد زیرا
که تاثیر اسباب ضروری در بدن تسخین و تبرید و غیر آن همچون تاثیر
ادویه باشد و غذا از آن جمله است که او را حکمی چند خاص هست مثل
انکه در بحران و وقت نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعت
بواسطه شغل هضم غذا از دفع مرض باز نایستد و وقتی که بدن محتاج
غذا باشد و هضم و شهوت ضعیف بود تقلیل در کمیت و تکثیر
در کیفیت آن کنند یعنی غذایی باشد بمقدار اندک و تغذیه بسیار
تا بواسطه کثرت غذائیه تقویت و تغذیه حاصل شود و بواسطه قلت مقدار
آن هاضمه عاجز نباید و وقتی که اشتها قوی بود و هاضمه بقوت باشد

در بیان معالجات
[illegible]

لکن

لیکن بدن از اخلاط ممتلی بود تقلیل کنند در کیفیت غذا و تکثیر در کمیت
او یعنی غذا در کیفیت کم باشد و از آن غذا بسیار حاصل شود تا موجب
زیادتی اخلاط کردد و در کمیت بسیار بود تا معده و قوی بدان مشغول
شوند و وقتی که اشتها نباشد و معده ضعیف بود و اخلاط بسیار
باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و باید دانست که غذا اگر
چه مدد قوت است مرض را نیز تقویت دهد پس در امراض آنقدر
که در آن لابد باشد بکار دارند و در امراض مزمنه رعایت قوی
ضروری بود اما در امراض حاده که در از نکشد تقلیل اولی باشد
اما در علاج بدوا به قانون رعایت کنند اول اختیار کیفیت
دوا و آن موقوفست بر کیفیت مرض چنانچه اگر مرض حار
باشد دوا بارد استعمال کنند و بالعکس جهة انکه در مرض
معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمثل کنند
دویم اختیار کمیت دوا و آن موقوف بر معرفت کیفیت
و درجهٔ دوا بود تا تقدیر وزن آن توان کرد و تعیین دوا
و وزن آن موقوفست بر انکه از معرفت طبیعت عضو و
مقدار مرض و امثال مثل سن و فصل و عادت و صناعت
بسبیل اخذ کند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت
مزاج و خلقت و موضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج
اصلی صحی عضو معلوم باشد بحدس دریابد که بچه مقدار از آن
مزاج تغیر یافته تا تعیین وزن دوا کند و چون خلقت عضو

معلوم شود یا آنکه مصمت یا مجوف نحیف یا کثیف بوده‌اند که در عضو
مصمت و کثیف ادویهٔ قویه استعمال باید کرد و در عضو
مجوف و ضعیف ادویهٔ ضعیفه و معرفت وضع مفید بود و
بخشد وجه کلی آنکه داند که عضو بعید را با دویهٔ قویه علاج کند
و قریب را بعکس و دیگر آنکه داند که با دوا چه باید آمیختن
تا بدان عضو رسد چنانچه زعفران با دویهٔ قلب و مدرات
با دویهٔ اعضاء بول مزج کنند دیگر آنکه داند که دوا را کدام جهت بعضو
رساند چنانچه در امعاء سفلی بحقنه و در امعاء علیا بمسهل و
دیگر آنکه داند که جذب ماده بکدام طرف کند و در جذب ماده
که هنوز نریخته باشد تمام چهار شرط رعایت باید کرد اول مراعات
مخالفت چنانچه از یمین به یسار و از فوق یا از سفل جذب کنند
دویم مراعات مشارکة چنانچه در حین طمث محجمه بر پستان
نهند و جذب کنند سیوم مراعات محاذات چنانچه در علل
کبد باسلیق ایمن کشایند و در علل طحال باسلیق ایسر چهارم
مراعات بعید کنند یعنی عضوی که ماده از آن جذب میکنند بسیار
نزدیک عضوی که بدان جذب میکنند نباشد و اگر ماده تمام
ریخته باشد از نفس عضو جذب باید کرد بعضوی که قریب
بود باشد و شرط اوآنست که از عضو اشرف باخس نقل باید
کرد لا بالعکس و معرفت قوت عضو مفید باشد از آنکه وجه کلی
مراعات قدر یا ضعف تا در عضو ضعیف ادویهٔ قویه استعمال نکنند .

و ادویهٔ او را از مقویات خالی نگذارند دویم آنکه مراعات
فعل مشترک عضو کنند یعنی عضوی که فعل او جهت با جمیع بدن مشترک
بود مثل معده و دیگر در آن ادویه قویه استعمال نکنند و ازین باشد
که در حمیات اگر ضعف معده باشد ادویه که آنرا بر وقتی شدید دارند
بکار دارند سیوم آنکه مراعات حس عضو کند چنانکه در اعضاء
ذکیة الحس استعمال ادویهٔ لذاعه و ادویه شدید التحلیل نکنند
و معرفت مقدار مرض مفید آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده است
شدید باشد آنرا با دویهٔ قویه علاج کنند و اگر ضعیف بود با دویهٔ
ضعیفه و اما اعراض ملایمه خود ظاهرست که هر مزاج و هر سن را
چه علاج باید کرد و عادت را مرعی باید داشت چهارم قانون در
استعمال ادویه اعتبار وقت باشد چنانچه در ابتداء ورم استعمال
رادعات کنند و در انتها استعمال محللات و منضجات و دیگر آنکه
در مرضی که مواد آن بسیار باشد و در مرضی که با خطر بود در ابتدا
استفراغ ماده کنند و انتظار نضج نکشند و اگر مرضی بی خطر
بود و مواد آن معتدل المقدار باشد و هم آن باشد که قوت مریض
ساقط شود اول نضج دهند پس استفراغ کنند و چون مرض و الم با
هم جمع شوند اول تسکین وجع باید کرد و اما معالجه بعمل مثل جبر
استخوان مکسور و رد مخلوع و بط که عبارت از شکافتن
ریش که در آن کردن بود و قطع و خیاط و امثال آن باشد و الله اعلم
و چون معالجه انواع است و حکم هر یک مختلف علی سبیل الاجمال .

در معالجه سوء المزاج

بیان هر یک در سه فصل گفته شود فصل اول در معالجات
سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج را معالجه بتبدیل
مزاج کنند فقط چنانچه سوء المزاج گرم را باشیاء بارده و بالعکس
واگر سوء المزاج مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد از آن
اگر سوء المزاج باقی بود تبدیل مزاج کنند و همین مزاج بارد و در ابتدا
سهل باشد و در انتها مشکل بود و تبرید حار بعکس این بود واگر ماده
مستحکم شده باشد بلکه در ابتداء ظهور بود منع سبب کنند
تبدیل مزاج و بباید دانست که استفراغ وقتی کنند که ده شرط بود
اول امتلاء از مواد دوم قوت بدن سیوم مزاج حار رطب
چهارم سحنه معتدل در سمن و نحافت پنجم بلد معتدل در
حرارت و برودت ششم عادت استفراغ هفتم
عدم اعراض لازمه یعنی سحج و قروح امعاء و ذرب نباشد
هشتم سن متفق بود یعنی سن شیخوخت و طفولیت
نباشد نهم انکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سرما
سرد و گرمای گرم نباشد دهم انکه صناعت او تشدید التحلیل
نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز کنند اول اخراج آن خلطی
کنند که بدن از آن متاذی شود دویم رعایت جهة میل ماده
کنند چنانکه غثیان را بقی دفع کنند و مغص را باسهال سیوم انکه مخرج
ماده مجری طبیعی بود چنانکه آلات بول نسبت با محدب کبد
وامعا نسبت با مقعر او چهارم انکه ماده را آنچند انکه احتیاج باشد

سنقی

در تدبیر حقنه و قی

مستفرغ گردانند واگر مریض متحمل باشد از کثرت استفراغ
اندیشه نباید کرد دهم رعایت وقت استفراغ کنند چنانچه در اواخر
زمستان و بی خطر بعد از نضج تام استفراغ فصل دویم در
تدبیر حقنه و قی اما قانون مسهل آنست که پیش از خوردن
مسهل ماده را نضج دهند و پیش از آن یک روز بحمام روند و کسی را که معتاد
نبوده باشد ادویه قویه نباید داد و در عقب مسهل پیش از انکه در عمل
آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود پیش از انکه در عمل آید
جایز باشد و بعد از شروع در عمل قطعا خواب نباید کرد و تا مسهل در
معده باشد غذا نخورند و آب گرم یسیر مطبوخ قوت آن زایل
گرداند اما اگر تشنگی بهم آید شاید که اندکی آب گرم بخورند و دو سه
قدمی بزنند و بعد از جنبها و مضمضه آب گرم مفید بود و کسی را که از
شرب مسهل غثیان آید مقویات معده مثل سیب و به و ریباس
اندکی تناول کنند و کسی را که از مسهل غثیان شود پیش از شرب
دو روز قی کنند تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال شربتی
از نبات با آب فاتر یا شاهد و محروری مزاج تخم نیکو با سر آن
کنند و مبرود تخم خرد و معتدل مزاج تخم شاهسفرم و چون این شربت
بگذرد غذای لطیف تناول کنند و ان نخورند و چون کسی مسهل بخورد
و عمل نکند بشیاف و حقنه نرم تحریک باید کرد یا دو مثقال مصطکی
با یسیر جلاب گرم تناول کنند و در روزی دو مسهل نباید خورد واگر
در مسهل اعراض مشکله حادث شود بسبب انکه ماده بعضی

که

ریش ایل کرده فصد باید کرد و گاه باشد که مسهل متعبی شود و سبب
آن ضعف معده یا تخمه یا بوست فعل با کراهت دوا بود و چون
اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و قطع باید کرد با نکه اطراف
را ببندند و قابضات تناول کنند و بر معده ضماد کنند و تقویت به شمومات
و تفریق بجام مفید بود و اگر ساکن نشود حب الرشاد بریان کنند
و با دوغ بدهند و تخم قی نیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق
پیدا شود دنبکو بروغن گل چرب کنند و به آب سرد بخورند و عطسه
آرند و باید دانست که ادویهٔ مسهله بعضی بتلیین عمل کنند مثل آلو و
بنفشه و ترنجبین و بعضی بازلاق مثل سپستان و خطمی و بعضی بالجاذبه
مثل شحم الحنظل و سقمونیا اما استفراغ بقی بصحیح مزاج را موافق
و مناسب بود و مفاصل و نقرس و رعشه و مالیخولیا و جذام را
سود دهد و در ماهی دو روز پیاپی قی کنند و از بهر قی کردن طعامهای
مختلف باید خوردن و شرابهای مختلف با مقیات مثل مطبوخ
شبت و بیخ حنک (?) و تخم و برگ ترب و اندکی عسل و نمک و بلغمی مزاج
را سکنجبین و آب گرم و صفراوی مزاج را در حالت قی کردن شکم و
چشم را ببندند البته و بعد از فراغ دهن و روی را به آب سرد و قدری
سرکه بشویند و شراب سیب با گلاب تناول کنند و اندکی مصطکی بخایند
و غذا نخورند تا اشتها صادق شود و اگر از استعمال آن اعراض ردیه
مثل کرب و عرق و انقطاع پیدا شود ماء العسل نیم گرم بیاشامند و اگر
از قی سوزش معده پیدا شود مرقهای چرب خورند و اگر فواق حادث

شود

شود آب گرم اندک اندک خورند و بیخ عطسه آرند و قی کردن بسیار معده را
ضعیف کند و قابل فضول گرداند و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را
که ورم حلق و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضاء سر
بود و گردن باریک بود و کسی که بغایت فربه باشد و آنکه معتاد نباشد
قی نباید کرد و در صیف و ربیع قی شاید کردن و در شتا و خریف قی
کمتر باید کرد اما حقنه علاجی نافع است در استفراغ فضلات و
مقوی و تسکین اوجاع کلیه و مثانه و قولنج و کسی را که معده ضعیف بود
و از مسهل غثیان شود حقنه باید کرد و در اورام و امراض دماغ و در اورام
دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف گرداند و پیش از حقنه شرابی
که مقوی معده باشد بخورند چه حقنه بر سر خلو معده مضر بود و
بهترین وضع حقنه آنست که به پشت باز خفسند و سر بر بالش نهند
و اسافل نیز به بالشی نهند چنانکه میان پشت بر زمین باشد و به طرف
وجع میل کنند و حقنه در وقتی معتدل باید کرد و پیش از آن استحکام
نکنند والله اعلم فصل سوم در حجامت و ارسال علق
بدانکه استفراغ به فصد استفراغ کلی است زیرا که در آن از هر
خلطی چیزی کم میشود و غرض از آن تقلیل و ترکیب اخلاط بود یا
اصلاح کیفیت آن یا هر دو و تا محتاج بفصد نگردند نباید کرد
و وقت مختار آن بعد از هضم غذا بود در زمان معتدل و باید که ماه
در نقصان بود اما وقت مضطر آنگاه بود که بجهت حدوث مرضی
فصد واجب شود و در تین تاخیر باید کردن و در روز بحران فصد

در بیان حجامت و ارسال علق

بگشند و در زمستان و در هر مرضی که از بحران می باشد خون
بسیار بیرون نکنند و کسی که ضعیف باشد و خون او کم باشد بدفعات
اخراج دم کنند و بعد از حمام و اکل تخمه و جماع فصد نکنند و آبستن و
حایض و قولنجی و فربه و لاغر را به افراط فصد نباید کرد و کسی که خلط
او غلیظ باشد بعد از استحمام فصد کند و کسی که در فصد غشی کند پیش
از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شراب سیب
ترش خورده و بلغمی مزاج را شراب نعناع و میبه و به مربای سیب
به و از غشی ایمن شود و فربه را رگ فراخ باید گشود و در تابستان
همچنین و نحیف و در زمستان بعکس این و عروق مقصوده
آورده و شرایین باشد اما اورده آنچه مشهور است در دست
شش عرق است اول قیفال و آن اعالی بدن را و اعضاء و دماغ
منفعت باشد دوم باسلیق و فصد آن تنقیه بدن را و ذات
الجنب و امراض جگر و سپرز و امراض اسافل را مفید بود سیوم
اکحل و آن نهر البدن نیز گویند و او متوسط میان هر دو و از جمیع
بدن استفراغ کند چهارم حبل الذراع و او حکم قیفال دارد پنجم
ابطی و او حکم باسلیق دارد ششم اسلیم و او از طرف یمین اوجاع
کبد را و از طرف ایسر طحال را نافع بود و آنچه در پای است چهار
و زیادت اول عرق النسا جهت اوجاع دوالی و نقرس و عرق
النسا دوم صافن و او برای علل اعضاء اسافل و ادرار حیض گشایند
و در امراض دماغ نافع جهت آماس ماده باسافل خصوص در

مالیخ

مالیخولیا مفید بود سیوم رگ مابض و آن در بطن گوز زانو باشد
و فصد آن در ادرار طمث و اوجاع مقعد از صافن اقوی و جاری
مجری او بود چهارم عرق عقب و او همین حکم دارد و آنچه در سر است
پانزده است اول عرق جبهه برای ثقل سر و چشم و جرب و بثور
چشم دوم عرق یافوخ و آن برای سعفه و قروح سر گشایند
سیوم عرق ماقین برای رمد و دمعه و غشاوه و جرب جفن چهارم
ودجین برای جذام و خناق و ضیق نفس پنجم عرق ارنبه برای
بثور و حکه و ناسور بینی ششم عروق ثلثه که در پس گوش است
برای ابتداء نزول و بخارات سر و قروح گوش گشایند هفتم
عرقی که در پس قفای بود که در پس گوشت نزدیک نقره کردن جهة
سدار و موی و اوجاع سر که مزمن شده باشد نافع بود هشتم
چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن عرقی که زیر زبانست در
باطن ذقن برای خناق و اورام لوزتین نهم عرقی که بر نفس زبانست
از زیر او برای ثقل زبان مفید بود دهم عرق عنفقه و آن که زیر لب است
برای بخر گشایند اما شرایین مقصوده چهار است اول شریانی که بر ظهر
کف میان سبابه و ابهام برای اوجاع کبد گشایند دوم شریان
صدغ و آن برای حبس نزلات عین و آنرا رگ گویند سیوم شریان
پس گوش برای آبله و غشاوه و صداع مزمن گشایند چهارم شریان
حلق برای خناق و جذام و این شرایین از قلب دور باشند
و آنچه نزدیک باشد چون گشایند خون باز نایستد از این

جهت متعرض او نشوند اما کیفیت فصد قیفال را از سر عضله دور باید کرد و فراخ و بر ریب باید گشود و اگر او را نیابند شعبهٔ او را که در وحشی ساعد بود بطلبند و در اکحل احتیاط باید کرد که زیر او عصبه هست که تا سر نیش بدو نرسد و بطول گشایند و حبل الذراع بعرض گشایند و فصد باسلیق را خطر بیشتر بود زیرا که شریان و عصب عضل در زیر او هست و باشد که شریان از طرف او در آمده باشد و اسیلم از میان خنصر و بنصر گشایند و دست در میان آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول گشایند و عرق النسا بطول گشایند از زیر کعب یا بالای آن و اگر بر پشت پای خنصر و بنصر بجویند بصلابت تر بود و باید که صاحب آن را از فخذ تا کعب بدستاری محکم بپیچند و پای بر سر کرده با سنگی نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد بحمام روند و صافن بو ریب گشایند و عرق ارنبه ظاهر نباشد انگشت بر سر بینی فرو نهند آن موضع که در و همچو ستی ظاهر شود نیشتر فرو برند و عرق زبان و زیر زبان بطول گشایند و در فصد و داجین شکل سر بجانب ضد مفصود کنند و بموضعی که سر آن بغایت باریک بود بطول گشایند و فصاد در حالت فصد باید که نیشتر با ابهام و وسطی بگیرد و سبابه را جهت تفحص عرق رها کند و اگر سر نیشتر بعصب رسد و عضو آماس کند گشنیز بر آماس مالند و اگر فوت باشد از جانبی دیگر فصد کنند یا صافن بگشایند و اگر نیشتر بر شریان آید علامات او آنست که خون اشقر رقیق آید و همچون حرکت نبض جهد

پس باید که در حال کندر و صبر و مردم الاخوین و قلقطار بکوبند و بسفیدهٔ تخم مرغ بیامیزند و پشم خرگوش با نسج عنکبوت بآن آلوده کنند و در موضع زخم افکنند و آب سرد بر دست میریزند و ببندند و سه روز بگشایند و اطراف زخم را بقابضات ضماد کنند و اگر بعد از آن که بگشایند خون باز بسته باشد بار دیگر این ادویه بنهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید و سیاه شود بدان دست هیچ کار نکنند و اگر هر روز که باشد کمتر شود دلیل خیر بود و اگر زیاده شود از جانبی دیگر مخالف آن فصد کنند یا صافن بگشایند اما حجامت با شرط باشد و بی شرط باشد و آنچه بشرط باشد استفراغ از جوهر عضو کند بی تعرض استفراغ از اعضاء رئیسه و استفراغ بسیار و حجامت مردمان فربه را مناسب بود و بهترین وقت آن میان ماه باشد که ماه در نقصان افتد در ساعت دوم و سوم از روز و بعد از استحمام حجامت نکنند مگر کسی که خون او غلیظ بود و حجامت بر مقدم سر ثقل حس و ذهن را مضر بود و بر نقرهٔ گردن خلیفهٔ اکحل بود و جرب عین و بخر را مفید بود اما نسیان آرد اما بهتر آن باشد که زیر تر از نقره باشد و در میان دو شانه خلیفهٔ باسلیق بود و خفقان و فم معده را مضر بود و بهترین آن باشد که میل ببالاتر کند و حجامت اخدعین که رگهای گردنست خلیفهٔ قیفال باشد و بر ساق خلیفهٔ صافن بود و بر قمحدوه و میانهٔ دماغ اخلاط ثقل و دوار و انواع افتد و بر ذقن دندان و روی و حلق را مفید بود و بر قطن و ایل

در شرح حجامت

وبثور فخذ ونقرس وداء الفیل وشاقه ورحم ومقعد را نافع باشد
وحجامت فخذ از قدام خصیتان وجراحت فخذین وجراحات
الیتین زایل کند وبر زیر زانو برای ضربان زانو وجراحات
ساق مناسب افتد وبر کعب برای ادرار طمث وعرق النسا ونقرس
مفید افتد وحجامت بی شرط برای آن باشد که ماده را از جهتی
بجهتی جذب کند یا ورمی غایب را ظاهر گرداند یا ماده را از عضوی
بعضوی نقل کند وحجامت با شرط از دو سال تا شصت سال
جایز داشته اند اما ارسال علق وآن کرمیست رنگین که آن
در آب می باشد وآنرا زلو گویند ودر امراض جلد آنرا بر عضو
نهند وخون بمکد وگفته اند که خون بد جذب میکند وآن
در سعفه وقوبا وجمیع امراض جلد مفید بود وقایم مقام حجامت
باشد وبهترین علق آنست که از آبی بگیرند که دران ضفدع
وطحلب که جامه خواب لک میگویند باشد وانچه بر پشت او خط
زرد باشد وانچه شکم او سرخ وپشت او سبز باشد وانچه شبیه
بدنبال موش باشد واشقر وجگری همه نیک باشد اما انچه سیاه
باشد وبزرگ وسبز بود وانچه بر وی خطهای لاجوردی وطاووسی
بود مجموع بد بود وباید که چون علق را بگیرند بعد از دو روز
ارسال کنند واول اورا پر خون باید کرد تا قی کند وبشوید
وعضو را بآب وبوره بمالند تا سرخ شود پس علق بر آن
نهند واگر نگیرد پاره خون در آن عضو بمالند وچون خواهند

که جدا شوند پاره نمک وخاکستر بر وافشانند وچون بیفتند محجمه بنهند
وبر وی مص کنند تا اگر بقیتی مانده باشد بیاید پس بشویند واگر
خون باز نایستد جابیات بران افشانند **خاتمت**
بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدا بمعالجه مرضی باید کرد که اورا
یکی از سه شرط باشد اول آنکه برء ثانی موقوف بود بر برء او مثل
ورم وقرحه که چون جمع شوند ابتدا بعلاج ورم باید کرد مگر
وقتی که ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری بود
مثل سده وتب که سده سببست وابتدا بمعالجه او ضروریست
واگرچه حاجت نمی افتد که تب را مضر باشد ومثل سل وحمی که علاج
سل بمجففات میکنند واز تب باک ندارند سوم آنکه یکی از
دیگری خطرناک بود مثل حمی محرقه وفالج که اول علاج تب
باید کرد واز استعمال مبردات واگرچه فالج را مضر بود اندیشه
نباید کرد وچون مرض وعرض جمع شوند اول معالجه مرض باید کرد
مگر وقتی که عرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنج است
استعمال مخدرات جایز داشته اند واز اضرار آن بقولنج
اندیشه نکرده اند واین مجموع بکاس طبیعت بازبسته است
وبباید دانست که غیر ازین معالجات که گفته شد معالجات دیگر
هست مثل تفریح وتنشیط مریض باخبار وحکایات ملایمه و
کلمات طیبه واحضار انیسان وآوازهای لطیف وبویهای خوش
وهوا وآنچه انتقال از هوایی بهوایی واز مسکنی بمسکنی بود وتغییر

در علاج جمع امراض

هبات بر مفید و مؤثر بود مثل آنکه مبتلی احول را گویند که نظر بگوشه
چشم کند و صاحب لقوه را در آینه چینی نکرد و امثال این بسیار
و همه بتقدیر آفریدگار است چه بتقدیر صحت بواسطهٔ این اسباب
حاصل میگردد و بتقدیر صحت بی رعایت این امور زایل میشود
اوست قادر بهر چه خواهد و بخواست هر چه خواهد کند که حکم او راست والسلام علی
من اتبع الهدی مقالهٔ دویم در امراضی که اعضا را حادث
شود و علاج آن مشتملست بر بیست باب باب اول
در امراض سر و دماغ از آنجمله صداعست و آنرا بپارسی درد
سر گویند و سبب آن سوء المزاج مادی بود یا ساذج و آنچه مادی
بود یا از دم یا از صفرا یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما صداعی که از
غلبهٔ دم باشد علامت آن حمرت و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان
سر و عظم نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد قیفال بود و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه و شربت از شراب عناب و نیلوفر هر یک
پنج درم خورند یا تمرهندی و ترنجبین و نبات هر یک ده درم و غذا
تمرهندی یا آلوچه یا مزوره ماش و مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب
باید خورد و سرکه و گلاب بوییدن و لعاب بنگو و خطمی با سرکه بر سر
نهادن و تسعیط بروغن کدو و بنفشه مفید بود و آنچه از صفرا بود علامت
آن شدت حرارت لمس و خشکی منخرین و تلخی دهن و سهر و سرعت
نبض و صفرت و صفای قاروره علاج آن جلابی از بنفشه و نیلوفر
و تخم کاشنی هر یک سه درم و ترنجبین و نبات هر یک ده درم

در کیفیت امراض سر و مغز

در مرض صداع

تناول

تناول کند یا شراب بنفشه و نیلوفر بآب گرم حل کرده بیاشامند و غذا
انار دانه یا تمرهندی یا آلوچه خورند و بر بوب فواکه بارده تناول
کنند و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا قرص
بنفشه یا حب بنفشه دو درم سقمونیای بریان کرده نیم دانگ
و دو حبه تربد سفید کوفته بروغن بادام چرب کرده یک درم
هلیلهٔ زرد نیم درم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و حب سازند
و فرو برند یا نیم دانگ سقمونیای بریان کرده با ده درم شراب اجاص
بخورند و کافور و شراب و صندل و گلاب و کدو و کاهو و خیار بویند
و پای شوره بآب گرم و سبوس و خطمی و بنفشه کنند و آنچه از
بلغم بود علامت آن ثقل سر و سبات و کدورت حواس و برودت
لمس و رطوبت منخرین و نبض بطی و قاروره سفید و غلیظ بود
علاج هر روز جلابی از بیخ مهک پنج درم و رازیانه سه درم و
گلقند دو درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیرهٔ خشخاش دانه
و تنقیه کنند بعد از نضج بحب صبر یا حب اصطمخیقون و بابونج و شبت
و اکلیل الملک بجوشانند و سر بدان بشویند و آنچه از سودا بود علامت
آن ثقل سر و جفاف بدن و کمودت لون و بی خوابی بود و نبض
بطی و قاروره سفید و تنک باشد علاج هر روز جلابی از بالنگو
و بیخ مهک هر یک چهار درم و گاوزبان سه درم و نبات ده درم
تناول کنند و غذا نخود آب و شیرهٔ خشخاش دانه بخورند و بعد از نضج
تنقیه بدهند بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و اسطوخودوس کنند

یا بجب ایاره وشبیار و بعد از تنقیه روغن نرگس و بادام
وسوسن بر سر مالند و آنچه از ریاح غلیظ باشد که در دماغ
محتبس شده علامت آن آواز گوش و انتقال وجع و ضربان
بود علاج آن تحلیل و تلطیف بگلقند و رازیانه باید کرد
و از میوه و اغذیهٔ نفاخ احتراز کنند و حمام و استعمال نطولات
و بخورات حاره مفید بود و اگر مرزنجوش بوبند یا آب آن
در بینی کشند یا روغن آن در سر مالند نافع بود اما صداعی
که از سوء المزاج سادج بود یا حار باشد یا بارد آنچه حار باشد
اگر از اسباب خارجی حادث شده مثل ملاقات آفتاب و قرب
آتش علامت آن عطش و حرارت ملمس و قلت آب دهن
و خشکی منخرین و زبان باشد علاج آن شربتی از سکنجبین
با شراب غوره با شراب زرشک با آب سرد و عرق گل و بید
بیاشامند و شیرهٔ تخم قرع و آب خیار کدو با سکنجبین نیز مفید بود
و غذا شوربا ماش با مغز بادام و اسفاناخ یا تمر هندی خورند و در جایگاه
خنک آرام گیرند و شمامات بارده نیز بویند و روغن کدو و بنفشه
نیز بر سر مالند و اگر اسباب داخلی باشد مثل تناول ادویهٔ حاره همین
علاج کنند و درین نوع تلیین طبعت بنقوع فواکه و تمر هندی
مناسب بود و آنچه از سوء المزاج بارد بود علامت آن تقدم سبب
بود و ثقلی و بلادت حواس و میل صداع بمؤخر سر علاج
آن تناول جلابی از بیخ کاسنی و بادیان و گاوزبان و گلقند

بود یا شراب گاوزبان و بالنگو با گلقند و رازیانه و اطریفل کشنیز
و جوارشهای حاره تناول کنند و غذا نخود آب یا کباب و تیهو و زیره و
دارچینی خورند و مشمومات و نطولات حاره استعمال کنند و صداع
بشرکه معده نیز باشد اگر سوء المزاج معده باشد علامت آن اشتداد
وجع بود در حالت ثقل معده و سکون وجع در خفت معده علاج
آن اصلاح و تقویت معده بود و اگر بسبب اخلاط بلغمی بود که در
معده جمع شده باشد علامت آن غثیان و حشاء ترش و کثرت
بزاق بود علاج آن تنقیهٔ معده باشد بانکه شبت و تخم خربزه
و برگ ترب بجوشانند و اندکی عسل و نمک دران حل کرده بیاشامند
و قی کنند و بعد از قی گلقند و رازیانه بخورند و به عنبر و مد و امثال
آن تقویت دماغ کنند و غذا نخود آب و سعتر خورند و اگر بدقی
ساکن نشود اخفقان کنند و اگر بسبب مرهٔ صفرا باشد علامت
آن غثیان و تلخی دهن و تشنگی و قلق و سوزش معده بود و در
حالت گرسنگی نیز باشد علاج آب گرم و سکنجبین قی کنند
و بعد از ان شراب انار ترش لعق کنند و غذا انار یا تمر هندی خورند
و اگر بسبب اخلاط سوداوی بود که در معده باشد علامت
آن سوزش فم معده و ترشی دهن و کثرت اشتها بود علاج
تنقیهٔ معده بقی و تلیین طبعت بمطبوخ افتیمون کنند
و شراب بالنگو بنوشند و نرجس و یاسمین و غالیه و مرزنجوش
ببویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد و صداع در

بحس سر بود واز اطعمه نفاخه زايد شود وعلاج تقويت معده و
تحليل نفخ بجوارشات حاره كند واگر صداع از ضعف معده وشدت
حس او بود علامت آن اشتداد او ووجع بود ودر بامدادان ودر
خلو معده علاج ترید وآب غوره وآب ریباس وآب انار خورند
واگر حموضات مفيد نبفتد شربتين خورند واگر صداع از حس وخلو
دماغ باشد علامت آن حدوث صداع باشد درعقب استفراغ
یا جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن تناول اغذیه مرطبه جیده
الکیموس بود زرده تخم مرغ وآب گوشت مرغ وحمام معتدل بود
وتدهين مفيد باشد واگر صداع از قوت حس دماغ باشد
علامت او آن باشد که باندک سببی مثل بخار غذا احادث شود و
انفعال دماغی بقوت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظ باشد
مثل هریسه وکله وپاچه وصداع بشرکت کبد وطحال ورحم
وکلیه وباه نیز باشد علاج آن علاج اعضا بود بیضه — در صداع بیضه وعلاج آن
صداع مزمن باشد که مجموع سر فرو گیرد وسبب آن اخلاط غلیظ
یا بخارات بود که در زیر غشا تحلل دماغ محتقن شود وعلامتش
آن باشد که باندک سببی اشتداد کند وچشم بر نتوان داشت
واز کلام وصوت متاذی شوند وکاسه چشم وپشت چشم نیز درد
کند علاج تنقیه بدن کنند بحب ایارج وشبیار وقوقایا
وحقنهای حاره وسداب تر در روغن بجوشانند وبر سر مالند
وباقی علاج آن چون علاج صداع بلغمی وسوداوی بود واین

صداع

صداع عسر البرء باشد ومقدمه نزول بود شقیقه — در مرض شقیقه ودرد آن — وجع
شقی از سر باشد وماده آن کمتر از ماده صداع بود وشقی که ضعیف
تر باشد قبول کند وعلاج آن چون علاج صداع بود وتناول دواء
المسک مفید باشد واگر صمغ وافیون وتخم کاهو وکشنیز بر کاغذی
طلا کنند وبر صدغ نهند مفید بود برسام — در مرض برسام وعلاج — ورمی گرم باشد که در
نفس دماغ یا حجاب او حادث شود وآن را فرانیطس نیز
گویند وسبب آن اگر غلبه خون باشد علامت آن تب مطبقه و
ثقل سر وهذیان وضحک وحمرت وجوه وعین بود ونبض عظیم وقاروره
سرخ وغلیظ بود علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند وهر روز جلابی
از عناب هفت عدد وآلوی سیاه ده عدد وسپستان هشت عدد
ونیلوفر وبنفشه پنج درم ونبات ده درم تناول کنند واگر ترنجبین
بر آن ده درم ضم کنند بهتر بود غذا کشکاب با نیلوفر وعناب خورند
ودرین مرض توقف نباید نمود ودر هم تلیین باید کرد بدین مطبوخ — مطبوخ سنا
صفت آن سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم
تخم کاشنی سه درم آجاص وسپستان هر یک هشت دانه عناب ده دانه
شیرخشت ترنجبین خیارشنبر هر یک ده درم واستعمال مشمومات
بارده کنند وپای شوره با آب گرم وبنفشه وخطمی وسبوس کنند
وشغل بشراب آجاص کنند واگر بیخوابی باشد شراب خشخاش و — آمده
میانهای روز شربتی از نبات وعرق گل وبید مناسب بود واگر این
ماده صفرا بود علامت آن کثرت هذیان وسهر وجفاف چشم

ومنخرین وصفرهٔ لون وزبان واضطراب وغضب وسوء خلق
وسرعت نبض ونارنجیه قاروره بود علاج هر روز جلابی از تخم
کاشنی سه درم وآلوی سیاه ده عدد وبنفشه پنج درم وعناب
هفت عدد ونبات ده درم وترنجبین یا تمر هندی ده درم تناول
کنند وشراب بنفشه وبنفشه پرورده وشراب خشخاش تعلل
کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ کنند واگر بانقوع آن کنند واین حقنه
مطبوخ بنفشه
نیز مفید بود صفت آن بنفشه وخطمی وسبوس جو نیم کوفته
هر یکی کفی عناب وسپستان هر یک بیست عدد ونیلوفر چهار درم سنا
مکی پنج درم بجوشانند وصافی کنند ومغز خیارشنبر ده درم وترنجبین
ده مثقال در آن حل کنند وده درم روغن بنفشه بر سر آن ریزند و
استعمال کنند واگر حرارت وتشنگی غالب باشد کشکاب بیست
مثقال لعاب بنکو وروغن بنفشه وروغن کدو هر یک ده درم
باهم بیامیزند واستعمال کنند وشربت بیابد روز چنانچه گفته شد بیاشامند
وتعلل بالوبری کنند وهر دو نوع تسکین حرارت با آب خیار
کدو وشیرهٔ تخم کاهو وشراب صندل وحماض وبنفشه ونیلوفر
وامثال آن کنند وبرگ بید در فراش بر بیزند وگل وبنفشه بو کنند
وسرسام از مادهٔ سوداوی واخلاط محترقه نیز حادث شود وعلامت
آن هذیان بسیار وترس وگریه وبیخوابی وزوال عقل وخشکی
حلق ودهن ومنخرین بود وبود در ربع تغیری ظاهر شود ونبض
ضعیف وبطی مختلف وصلب باشد وقاروره سیاه وغلیظ

علاج

علاج جلابی از بنفشه وگاوزبان هر یک چهار درم وپنج
مهک سه درم ونبات ده درم تناول کنند وغذا نخود وآب و
ماش با شیرهٔ خشخاش وبعد از پنج تنقیه بحبها وحقنها کنند که مسهل
مطبوخ سنای مکی
سودا بود ومطبوخ سنای مکی هفت درم پنج مهک بنفشه
نیلوفر تخم کاشنی وتخم کشوث هر یک درمی مویز طایفی دانه بیرون
کرده ده درم پرسیاوشان اسطوخودوس بسفایج فستقی نیم
کوفته هر یک چهار درم ورق گل نیم درم بالنگو گاوزبان هر یک
دو درم ترنجبین یازده درم بعد از تنقیه بنفشه وشبت وبابونه
وریحان بجوشانند وبر سر ریزند وروغن بادام وشیرهٔ خزان
بر سر مالند بیانهای روز شربتی از نبات وعرق گل وگاوزبان
در بیان مرض سرسام وعلاج آن
وتخم شاهسفرم تناول کنند وشراب گاوزبان تعلل کنند لیثرغس
ثقل سر وحیرت واختلاط عقل وسکون ونسیان بود علاج
هر روز جلابی از بالنگو وپنج مهک هر یک پنج درم ونبات ده
درم تناول کنند وغذا ماش ونخود خورند وبعد از پنج تنقیه بحب
شیاف زهرهٔ گاو
ایاره وحب صبر کنند وحقنهای حاده استعمال کنند شیاف
زهرهٔ گاو یک درم وتخم الحنظل نیم درم بوره خطمی هر یک سه درم بکوبند
وبا شکر بجوشانند وصافی کنند ومغز خیارشنبر وترنجبین هر یک ده
مثقال تا معتدل شود وبدان بسرشند وشیاف سازند واستعمال
کنند در ابتدا سرکه وگلاب وروغن گل در سر مالند وبعد از آن
بمحللات مثل بابونه وشبت طلا کنند وبه مشک بکندش نیز

درمرض ماشرا وعلاج آن

عطسه آرند والشافي هو الله ماشرا ورمي دموي بود که در روي وپشاني ظاهر شود وگاه باشد که سر نیز فرو گیرد وسبب آن غلیان دم باشد علامت آن انتفاخ وحمرت وضربان وجع وحمی حاده وتشنگی وکرب ولهیب بود علاج فصد قیفال کند وجلابی از بنفشه ونیلوفر وتخم کاشنی

جلاب بنفشه

هریک سه درم عناب هفت عدد وآلوی سیاه ده عدد ونبات ده درم تناول کنند وتلیین بمطبوخ فواکه کنند ودر آبدوغ که بسل خورند سینه وحلق را به صندل واقاقیا وفوفل ومامیثا طلا کنند تا ماده قبول نکند وبعد از تنقیه بآب خیاره وخیار کدو وخیسره تخم تورک با سکنجبین وشراب نیلوفر وحماض تبرید کنند وطبعت را

درمرض دوار وعلاج آن

محتبس نگذارند دوار مرضي بود که چنان تخیل کنند که چیزها میگردد وسبب آن بخاري بود بود که از اخلاط خام که در دماغ باشد یا در معده عضوی دیگر متصاعد شود ومتحرک گردد وروح نفسانی نیز با آن متحرک شود واین حالت بظهور رسد اما انچه در نفس دماغ بود اگر بلغم باشد علامت آن بلادت حواس وطنین دوی بود وعلامت بلغم ظاهر باشد علاج جلابی از انیسون

جلاب انیسون

وگاوزبان وبیخ بهک هریک دو درم وگلقند ده درم تناول کنند وغذا نخود آب وشیره خشک دانه بازیره ودارچینی خورند وبعد از نضج تنقیه بحب ایاره وشبیار کنند وشونیز وفلفل وخردل وماء العسل بجوشانند وغرغره کنند وچند چند سیر

الثوم

جلاب بالنگو

وشونیز وفلفل ومرزنجوش بسوزند وبکوبند ودر خرقه بندند وقی بوی وبابونه واکلیل الملک وسعتر ومرزنجوش بجوشانند وسر دران فرو دارند واگر سودا بود علامت آن وسواس وکثرت فکر وخاموشی بود ونبض صلب وضعیف وقاروره کدر باشد علاج هر روز جلابی از بالنگو وبیخ بهک وگاوزبان ونبات تناول کنند وغذا بنخود ماش ونخود با مغز بادام خورند وبعد از نضج تنقیه بحب افتیمون ومطبوخ آن ومطبوخ هلیله کنند وتقویت دماغ بمشمومات حاره رطبه مثل عنبر ونرگس کنند وغرغره بطول مذکوره مناسب بود وصاحب دوار بلغمی وسوداوی را هلیله پرورده واطریفل کوچک وگلنگبین نه انیسون ومصطکی مفید بود اما دوار که بشرکت معده باشد علامت آن غثیان بود وجشاء ترش وسوء الهضم وضعف معده واختلاف دوار در اشتداد وسکون باختلاف حال معده در خلو وامتلا علاج بیخ بهک وتخم ترب وبرگ آن وشبت وتخم خربزه مجموع را بجوشانند واندک عسل ونمک بیامیزند وقی کنند وبعد ازان گلقند ورازیانه بخورند با سکنجبین لعق کنند بحب فراخ وتقویت معده بجوارش مصطکی وعود کنند وتنقیه بجوارش سفرجل مسهل ومعجون خیارشنبر کنند واگر احتیاج افتد حقنه کنند صفت حقنه

درصفت حقنه

سنا مکی هفت درم قنطوریون بارتیک سه درم بزرگ حلبه خطمی سبوس بنفشه هریک کفی بجوشانند وصافی کنند آبوره و

و نمک هر یک نیم درم و روغن شیره ده درم با آن ضم کرده استعمال
کنند اگر دوار بسبب ضعف قلب باشد یا در حال نقاهت
از غایت ضعف حادث شود علاج آن تقویت بشراب
حماض و لیمو و صندل و سیب باید کرد و مفرحات مناسب مزاج
و اغذیه لطیفه خورند و دوار بسبب غلبهٔ صفرا و غلبهٔ دم نیز بود
علامت صفراوی قلق و التهاب و عدم اشتها و سرعت
نبض و بول ناری بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و بنفشه
و بیخ کهک و نبات تناول کنند و غدا نخود ماش با مغز بادام
و بعد از نضج اسهال صفرا به مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا سقمونیا
کنند و علامت دوار دموی حمرت لون و عین و ثقل سر
و کثرت عرق و سیلان دمع باشد علاج فصد قیفال
و حجامت ساق مناسب بود و از اشربه تمرهندی و نبات یا
آب انارین با نبات یا عناب و نیلوفر با گلاب و عرق
بید خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر دوار
بسبب سرما که بر سر زند عارض شود تسخین دماغ بکمادات
و ضمادات سخنه باید کرد و تناول اغذیه که دران بزور و توابل
بود و اگر بشرکت عضوی دیگر دوار حادث شود علاج آن عضو
باید کرد و سدر مرضی باشد که چنان محسوس شود که بخاری
از بدن متصاعد میگردد و بسبب آن چشم تاریک شود و طنین
گوش بود و مادهٔ این مرض اکثر سودا بود علامت آن ثقل

علاج صفراوی و دموی

در مرض سدر و علاج آن

حواس و تحیر و ثقل سر و سوء فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیاء
سیاه بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ کهک و گاوزبان هر یک
سه درم و بالنگو دو درم و نبات ده درم تناول کنند و غدا نخود آب
با مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره یا مطبوخ افتیمون
کنند یا این حب هلیله سیاه و افتیمون هر یک سه درم بنفشه دو درم
ترید سفید خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده یکدرم اسطوخودوس
بسفایج هر یک درمی و نیم بکوبند و به آب رازیانه بسرشند
و حب سازند و بلع کنند و در عقب آن جلابی از نبات گرم
بیاشامند و علاج او نزدیک بعلاج دوار باشد و آن حقنه
که ذکر رفت مفید افتد و اگر سدر بسبب ضربه یا سقطه حادث
شود فصد کنند و از بخار آفتاب بگردانند و بموم و روغن گل
و بنفشه و کتیرا طلا کنند سبات خوابی طویل مفرط بود چنانچه
دشوار بیدار شوند و سبب آن سوء المزاج بارد بود مادی
یا ساذج اگر مادی بود علامت آن ثقل سر بود و سیلان آب از
بینی و کثرت بزاق و جستن چشم و ابرو و صعوبت انتباه از خواب
علاج هر روز جلابی از بالنگو و بیخ کهک و گاوزبان و افتیمون
و بسفایج تناول کنند و غدا نخود آب با شیرهٔ خشخاش دانه و فلفل
و زیره و دارچینی و شراب بالنگو لعوق کنند و بعد از نضج تنقیه
بحب ایاره و لوغاذیا کنند یا استعمال این حقنه خشک
شبت بابونه سنا مکی هر یک هفت درم بیخ کهک و رازیانه و تخم

جلاب علاج سدر

در سبات و علاج آن

جلاب علاج سبات

کرفس هر یک سه درم حلبه پنج درم اشه و مقل هر یک پنج درم
سکبینج دانکی در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید و صافی
کنند و بوره و نمک هر یک نیم درم و آبکامه و عسل و روغن زیت
هر یک ده درم بآن ضم کرده بدفعات استعمال کنند و بعد از تنقیه
اطریفل صغیر و کبیر تناول کنند و سعتر و مرزنجوش و نمام بویند و روغن
زنبق و خیری و نرگس استنشاق کنند و اگر سوء المزاج ساذج
بود بواسطهٔ ادویهٔ مبرده مخدره که از داخل یا خارج استعمال
کنند یا سرمایی که بدماغ رسد علامت آن سبق سبات مذکوره
و برودت لمس سر باشد و کمودت لون و بیاض قاروره و حالتی
شبیه بخرفی علاج آن همین معالجات مذکوره باشد اما درین
قسم تنقیه احتیاج نباشد و تدهین سر بروغن بابونه و شبت
و زنبق مفید بود و مثرودیطوس مناسب افتد و اگر سبات بواسطهٔ
بخارات معده باشد علامت آن سبق امتلا و تخمه و دوی و طنین
گوش در حالت جوع بود و علاج تنقیه معده کنند یعنی باسهال
بحبها و حقنها و اگر بسبب ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود
رادعات و مقویات مثل ماش و مغاث و گل و صندل
طلا کنند و علاج ضربه و سقطه کنند و در سبات وج و زنجبیل
و شونیز با عسل مفید بود و مویز و جوز و نارجیل و قلایا که درو
توابل بسیار باشد نافع بود **سهر** بیداری و بیخوابی به — در سهر و علاج آن
افراط بود و سبب آن سوء المزاج یابس بود یا مادی یا ساذج

علاج

علاج سهر — علاج هر دو نوع ترطیب دماغ بود بشراب بنفشه و خشخاش
و دوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن بنفشه و کدو و غذا
بنو ماش با شیرهٔ خشخاش و اسفاناخ خورند و خیار و کاهو و کدو
خوردن مفید باشد و نیلوفر و بنفشه و کاهو و پوست خشخاش
بجوشانند و بر سر پنهی ریزند و استحمام مرطب و دلک و آواز
باد و آب موجب خواب بود و اگر اقحوان و شبت و اشنه
و زعفران و شاهسفرم در زیر بالش نهند بخاصیت خواب
آورد و در سوء المزاج مادی اول تنقیهٔ بدن باید کرد
از سودا و بعد از آن استعمال مرطبات **سبات سهری**
مرضی باشد که از اجتماع اسباب سبات و سهر حادث شود
علاج سبات سهری — و علامت او آنست که گاهی خوابی طویل باشد و گاهی سهری
مفرط و روی برآمده باشد و رنگ آن مایل بسرخی یا
سیاهی بود علاج آن تنقیهٔ دماغ کند از خلطی که غالب
باشد و بعد از آن استعمال مسهلات و سعوطات کنند
و درین مرض این حب مفید بود بنفشه دو درم تربد یک درم
هلیله یک درم و تخم کرفس و رازیانه و ملح نبطی هر یک نیم درم
سقمونیا بریان کرده نیم دانک بکوبند و به آب رازیانه حب
حقنهٔ دافع سبات — سازند و بعد از نضج ماده بلع کنند **حقنه** که مفید باشد
[illegible] پنج درم پرسیاوشان چار درم بنفشه و نیلوفر
هر یک شش درم حلبه کفی عناب و سپستان بیست عدد بابونه

اکلیل الملک هریک هفت درم مغز خیارشنبر ده درم عسل
وروغن کنجد پانجده درم نمک وبورهٔ ارمنی هریک نیم درم تخوص
علتیست که مردم ناکاه بریک حال مانند مثل آنکه اکر ایستاده
باشد همچنان ایستاده بماند واکر خفته ونشسته همچنین وبدین
سبب آخذه نیزش کویند وسبب آن سده باشد که در مؤخر
دماغ بواسطهٔ خلطی غلیظ حادث شود وعلامت آن تخوص
عین وفساد حرکات بود وهرچه مریض راکویند جواب ندهد
اکر موجبات فصد باشد قیفال بکشایند یا حجامت ساق کنند
وجلابی از بالنکو وافتیمون هریک دو درم وکاوزبان سه درم
باکلقند ده درم تناول کنند وغدا نخوداب وشیرهٔ خشکدانه
خورند وبعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و
استعمال حقنها کنند وتدهین سربروغن بنفشه وکدو واستعمال
نطولات محلله مفید افتد حقنه آب سلق وخطمی وشیره
سبوس یک رطل حاصل کنند وبا یکدرم بوره ودانکی ونیم شحم الحنظل
وده درم روغن کنجد وده درم شکر سرخ نیم کرم استعمال کنند
کابوس آنست که چون در خواب روند چنان خیال کنند که در زیر
چیزی ثقیل یا انبوهی باشند یا کسی اورا می فشارد ونفس او تنک
شود وآواز نکشود وسبب این بخاری بود که از اخلاطی غلیظ متصاعد
شود پس اکر از غلبهٔ خون باشد فصد باسلیق یا قیفال وحجامت ساق
وتقلیل غدا کنند واکر از بلغم باشد یا سودا تنقیه باید کرد چنانچه

مکرر

ابضا حقنه مفید سبات

در علاج کابوس کر مقدمهٔ صرع است

مکرر مذکور شد وتغافل نباید کرد که این مقدمهٔ صرع باشد صرع
سده باشد که در بطون دماغ ومجاری اعصاب حادث شود و
روح نفسانی از نفوذ در اعضا منع کند وجمیع اعصاب متشنج
کردد وسبب آن خلطی بود که در تجویف دماغ حادث شود پس
اکر بلغم باشد علامت آن کثرت بزاق ومخاط وکثرت زبد در
حالت صرع وکدورت حواس وبلادت وبیاض لون وبطوء
واختلاف نبض وبیاض وغلظ قاروره علاج آن هر روز جلابی
از ازاریانه وافتیمون وبالنکو هریک سه درم کلقند ده درم تناول
کنند وغدا نخوداب وشیرهٔ خشکدانه با دارچینی خورند وکبک
وتیهو مناسب بود وبعد از نضج تنقیه بحب ایارج واسطوخودوس
وقوقایا ومطبوخ تربد وحقنهای قویه کنند واین حب مفید
افتد ایارج فیقرا تربد سفید صبر هریک نیم مثقال افتیمون حب النیل
هریک نیم درم شحم الحنظل نمک هندی هریک دانکی ونیم کثیرا مصطکی
هریک دانکی کوفته وبیخته بآب رازیانه برشند وحب سازند و
مصروع را از کرما وسرما وجماع ونظر در آب روان ونشستن
در مهب باد وجایهای بلند وکمث در حمام وتناول بخارات مثل
سیر وپیاز وکرفس اجتناب باید کرد وهم از مستی وسواری خصوص
اسب دوانیدن ودر دولاب ودر چیزهای براق نظر کردن احتراز
کردن وجند بیدستر با روغن زنبق در بینی کشند وحلتیت در ماء العسل
بجوشانند ودر وقت صرع بحلق ریزند وشیرهٔ دیطوس وتریاق اربعه

در بیان صرع

در علاج صرع

معجون سيساليوس

تناول كنند و معجون سيساليوس نيز مفيد بود صفت آن سيساليوس
عاقرقرحا اسطوخودوس هريك پانجده درم غاريقون پنج درم فودنج
حليت و زراوند مدحرج هريك دو درم بكوبند و به سكنجبين عنصلي سرشند
و بكمثقال تناول كنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن خفقان و افكار
فاسده و حموضه طعم بود علاج آن تنقيه دماغ كنند بمطبوخ
افتيمون و حب آن و تقويت دماغ ببوئيدن نرگس و مرزنجوش
و بابونه و مشك و غاليه و شونيز كنند و بابونه و اكليل الملك و شبت و
مرزنجوش بجوشانند و بر سر ريزند و شراب بالنگو يا ترياق اربعه
و مثرو ديطوس تناول كنند و عود و فادزهر بسايند و در بيني دمند
و بسركه عنصل و عسل و خردل غرغره كنند و اگر از ماده خون باشد
علامت آن ظهور غلبه خون باشد و در حالت دوار چون ممتلي
شود و روي برايد و سرخ شود و باشد كه رعاف حادث گردد

در علاج

علاج فصد صافن كنند و تقليل غذا و تقويت دماغ ببوئيدن
سركه و گلاب و ماليدن روغن گل و تناول ربوب فواكه و اگر از ماده
صفرا بود و اين نادر افتد علامت آن التهاب و اختلاط
عقل و صفرت روي و چشم بود علاج تنقيه بدن كنند
بمطبوخ فواكه و قرص بنفشه و رب سيب و رب به تناول كنند
و پاي شوره بآب گرم و حلي كنند و آنچه اطفال را حادث شود
و آنرا ام الصبيان ميگويند ازين قبيل باشد و اگر صرع بشركه
معده حادث شود علامت آن خفقان بود و اختلاج لب

در...

ورشته در حالت قي علاج آن قي كنند بطبيخ شبت و ترب
و انذكي عسل و نمك و تليين طبيعت بمعجون خيارشنبر و شهريار ان
كنند و بعد از ان تقويت معده بجوارش مصطكي و عنبر و مادة
الحيوة كنند و غذا نخود آب با شوربه خشك دانه و دارچيني و كدو با
و كباب و تيهو مناسب بود و اگر بشركت عضوي ديگر بود مثل قدمين
و ساقين و يدين و رحم بواسطه ريحي غليظ يا ماده غليظ بود
كه از آن عضو متصاعد شود و علامت او آن باشد كه احساس چيزي
كنند همچون بخار يا چيزي مثل كه از آن عضو مرتفع ميشود و بدماغ
رسد و با آن تمطي و تخوص عين و تثاوب باشد علاج

در علاج صرع

آن تنقيه بدن و دماغ بحب قوقايا و ايارج كنند و تقويت و
تسخين بادهان حاره و اصلاح حال آن عضو كنند بدلك و نهادن
محجمه بي شرط و با شرط و صرع بواسطه بخارات كه از كرم كدو و حيات
متصاعد ميشود حادث گردد علامت آن كثرت لعاب و سرعت
هيجان اشتها و وقع بطن و احساس صعود بخار بود علاج
آن قتل و اخراج كرم بود چنانچه گفته خواهد شد و اگر بسبب لدغ
و گزيدن حشرات حادث شود رازيانه دو درم و كلنكبين ده درم
بجوشانند و صافي كرده بكدرم ترياق اربعه دران حل كرده بنوشند
و اختناق رحم نيز شبيه بصرع است و علاج آن بجاي خود
گفته شود انشاء الله وحده جالينوس گفته است كه صرع در
اكثر اوقات به فالج انجامد و بسر ان را دشوار بود و اگر

شیر خواره را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل شود
و گویند اگر عاقرقرحا بکوبند و در بینی مصروع دمند اگر عطسه
کنند امید بهتوان داشت و تریاق ثمانیه مصروع را غایت
نافع باشد صفت آن زراوند طویل و ریوند چینی و پوست
بیخ کبر و حب الغار حنطایا قسط مر عروق متساوی بکوبند
و بعسل کف گرفته بسرشند سکته سدهٔ تامه باشد که در
بطنهای دماغ واقع شود و مجموع اعضا را از حس و حرکت
باز دارد بواسطه آنکه حایل شود میان روح حیوانی از قلب
بدماغ و میان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این مرض
بعث حادث شود و سبب این سدهٔ بلغمی لزج باشد و علامت
آن ترهل بدن و بیاض لون و کثرت بزاق و ثقل سر و کدورت
حواس و کثرت خواب بوده باشد که با آن خرخره و زبد نیز بود
و آن دلالت کند بر اختناق حرارت غریزی و نفس در جوهر
ریه و دماغ و اگر تنفس ظاهر نباشد و خواهند که معلوم گردد که
زنده است یا نه پشم یا پنبهٔ واشیده بر بینی او نهند اگر متحرک
شود دلیل حیات باشد یا ظرفی پر آب کنند و بر سینهٔ او نهند
اگر متحرک شود دلیل حیات بود اما تفحص تنفس کنند یا اصبع در
دبر او کنند انجا اثر باقی هست که تا حیات باقی باشد او متحرک
بود یا چشم او باز کنند اگر حدقهٔ او ظاهر باشد زنده بود علاج
موی سر او بتراشند و پارهٔ نمک گرم کنند و بر سر مسکوت نهند

در علاج صرع اطفال

حنطایا

در کیفیت سکته و علاج آن

در علاج سکته

٦٧

و آجری گرم کرده بر بالای آن نهند و کندش و خردل و قرنفل و
جند بیدستر و زرنبه همه را بعضی بکوبند و در بینی مسکوت دمند
و اطراف او را بچیزهای درشت سخت بمالند و پر مرغی بروغن
و ایارهٔ فیقرا بیالایند و در حلق او فرو کنند و بجنبانند تا شد که قی
کند و فرفیون و جند بیدستر و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز
بکوبند و بر سر او طلا کنند و یکمثقال مثرودیطوس یا تریاق کبیر
در ماء العسل حل کرده در حلق او ریزند یا انیسون و زیره و مصطکی
و کلنگبین بجوشانند و بریزند و زهرهٔ کلنگ و مرزنجوش در بینی چکانند
و گفته اند که تا هفت روز هیچ تحریک نباید کرد اما بعد از هفت
روز جلابی از انیسون و گاوزبان و رازیانه هر یک سه درم و کلنگبین
ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با کبک و تیهو خورند و زیره و
دارچینی و فلفل در آن حل کنند و بناشتای روز ماء العسل بیاشامند
و بعد از نضج تمام تنقیه بحب ایارج و ایارهٔ لوغاذیا کنند و در هر هفته
یک نوبت یا دو نوبت بحسب مزاج و قوت احتیاج و تا بیست
و چهار روز بدین معالجات مداومت نمایند و اگر سکته برء یابد
بلقوه و فالج منتقل گردد و سکته از امتلاء خون نیز حادث
شود و علامت آن علامات غلبهٔ خون باشد و در آن فصد قیفال
کنند و حجامت ساق و اخراج دم بحسب قوت و جلاب
از عناب و بنفشه و نیلوفر خورند و غذا نخود و ماش با مغز
بادام و تنقیه بحب بنفشه و قرص آن کنند و حقنهای لینه

واگر سکته بواسطهٔ ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود فصد کنند وتقویهٔ
دماغ به شمومات بارده مقویه حقنه که سکتهٔ بلغمی را مفید بود
ورق غار قسط مرزنجوش حلبه خشک اکلیل الملک ورق چغندر
مرماخور سداب کرنب بزرگ تخم شبت هر یک ده درم
تخم الحنظل انیسون هر یک نیم درم قنطوریون باریک دو درم
بجوشانند وصافی کرده عسل بیست درم وآبکامه پانزده درم بوره
ونمک هندی ومقل هر یک نیم درم کوفته بر سر آن کنند وبکار
دارند مالیخولیا تغییر ظنون وافکار بود واز مجری طبیعی وسبب
آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود یا جمیع
اخلاط بدن از آن ممتلی بود وبشرکت مراق نیز بود علامت آنچه
از امتلاء بدن بود ودماغ بود نحافت بدن باشد وسواد لون ویبوست
وصلابت واختلاف نبض وصفای قاروره ونظر در زمین یا در
جزها بود وهیجان باشد وکثرت فکر وغم وسکوت وغضب نیز
باشد علاج فصد صافن کنند وهر روز جلابی از بنفشه
ونیلوفر وگاوزبان هر یک سه درم عناب وسپستان بیست دانه
نبات ده درم تناول کنند وبعد از نضج تنقیهٔ دماغ بحب
افتیمون ومطبوخ آن ومطبوخ هلیله کنند ونخود آب با مغز
بادام واسفاناخ خورند وپالوده از شیره سبوس ونبات
وروغن بادام نیز مفید بود واز اغذیهٔ غلیظ واطعمهٔ سوداوی
واشیاء حریفه ومالحه وحامضه احتراز کنند واستعمال تعب .

حقنه در علاج سکته بلغمی

در علاج مالیخولیا

دایمن

وریاضت نباید کرد وازمعالجهٔ این مرض ملول نباید شد وبکرر تنقیه
باید کرد واگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت رطوبت منخرین
وسیلان لعاب وملازمهٔ وکسل وسکون وقلت اضطراب بود
علاج آن هر روز جلابی از بالنگو ونیلوفر ورازیانه وبیخ کاسنی
وگلقند تناول کنند وغذا نخودآب وزیره با مرغ با شیره خشخاش
خورند وبعد از نضج تنقیه باین مطبوخ کنند سنا هفت درم
بالنگو ونیلوفر هر یک سه درم نبات ده درم بجوشانند وصافی کنند
ومعجون نجاح پنج مثقال یا هفت مثقال در آن حل کنند وبیاشامند
واین حب نیز مفید بود افتیمون چهار درم بسفایج فستقی نیم
کوفته وایارج فیقرا هر یکی دو درم غاریقون یک درم نمک
هندی نیم درم اسطوخودوس یک درم ونیم بکوبند وبه آب
رازیانه بسرشند وحب سازند وسه درم شربتی باشد واین مفرح
نافع بود صفت آن بالنگو پوست ترنج قرنفل مصطکی
فرنجمشک دارچینی جوزبویا قاقله دارشکک بهمن سفید وسرخ زرنباد
درونج زعفران تخم بادروج تخم فرنجمشک هر یک دو درم مشک
خالص دانگی مجموع را سحق کنند وهلیله کابلی چهل عدد وآملهٔ سی عدد
در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید پس صافی کنند وبا رطلی عسل
بقوام آرند واز آتش فرو گیرند وادویه در آن ریزند وبهم بزنند
واحیانا مثقالی از آن تناول کنند واگر از احتراق صفرا بود علامت
آن بیخوابی وهذیان واضطراب وغضب وتبسم وصیاح وصفوت .

انضاد در علاج مالیخولیا

مفرح نافع مالیخولیا

لون بود علاج آن تنقیه بمطبوخ هلیله یا افتیمون یا معجون
نجاح یا قرص بنفشه کنند و تدهین بروغن بنفشه و شیر زنان بر
سر دوشند و نشاط و سماع با لحان و نغمات و حضور یاران انیس
مشغول کنند و استحمام معتدل مفید بود و برخطمی و بنفشه و برگ بید
سر و اندام شویند و پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و
خطمی بجوشانند و سر بر بخار آن فرو دارند و بر سر نیز بریزند و اگر
از احتراق سودا بود مکث آن بیشتر و معالجهٔ آن مشکلتر بود و علامت
آن کثرت غم و فکر و گریه و فزع و تخیلات فاسده و دوستی خلق
علاج هر روز جلابی از گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه
درم و بالنگو دو درم و گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب
یا ماش و شیره بادام و اسفاناخ خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ
افتیمون و ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا و معجون نجاح کنند و داء
الجبن درین قسم بود صفت آن شیر بز رطلی بجوشانند و در حالت
جوشانیدن فرو گیرند و یک وقیه سکنجبین افتیمونی بران ریزند و بر هم
زنند پس صافی کنند از شیر و شرب نمایند و احیانا این مفرح خورند
صفت آن ورق گل سعد قرنفل هر یک پنج درم زنجبیل
پوست ترنج هر یک سه درم مشک و الچی کوفته و بیخته بشراب سیب
بسرشند دیگر شقاقل در شراب گاوزبان حل کرده بنوشند
و دوا المسک حلو نیز نافع باشد اما آنچه بشرکت مراق بود بواسطه
ورم آن باشد و بسدهٔ آن از خلطی سوداوی و ماه انوب همه بخارات

در کیفیت داء الجبن

مفرح ورق گل

متصاعد

متصاعد گردد و افکار کند علامت آن انتفاخ و لین بطن و ضیق صدر
و کثرت ریق و جشاء و جوع بود و احساس بخارات کنند که متصاعد
شود علاج هر روز جلابی از بالنگو و گاوزبان و رازیانه و گلقند
تناول کنند و غذا زیره باج و بعد از نضج سنا پنج درم و سکره
درم بجوشانند و معجون خیارشنبر پنج مثقال دران حل کرده بیاشامند
و حقنهای لین استعمال کنند و اگر با این نوع حرارتی باشد جلابی از نیلوفر
و تخم کاشنی و بنفشه و روباه تربک و ترنجبین و نبات خورند و شراب
بنفشه و خشخاش لعق کنند و غذا جو و ماش شیرهٔ مغز بادام خورند و
اسهال نکنند و ترطیب دماغ به دوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین بروغن
بنفشه مفید بود و استحمام و آب گرم بر عراق ریختن مناسب باشد
و از جملهٔ انواع مالیخولیا مانیا بود و آن جنونی سبعی باشد و علامت
آن غضب و قصد ایذا بود و از آنجمله داء الکلب و آن بیشتر از احتراق
دم حادث شود و علامت آن ضحک و لعب و خبث و غضب و قصد
ایذاء مردم باشد همچون طبیعت کلاب و از آنجمله قطرب باشد
و علامت آن تحرک بسیار و بیخوابی و از مردم گریختن و شدت عبوس
بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات قروحی چند باشد و علاج آن چون
علاج مالیخولیاست عشق نیز از مالیخولیا شمرده اند و آن وسوسه باشد
که مردم را بفکر صورتی خوب دارد و علامت آن صفرت لون و غفلت
و حیرت و سکوت و کثرت بیخوابی و سرعت و صغرت و صلابت نبض
بود و ابدا نفس سرد کشند علاج او آنست که بکارهای بزرگ و سفر و صید

جزء مالیخولیا

جزء مالیخولیا

جزء مالیخولیا

در کیفیت فراموشی و علاج آن

اشتغال نمایند و ترطیب دماغ با دهان و نطولات کنند و تقویت
قلب بشراب حماض و صندل و سیب و مفرح یاقوتی و غذا
زیره باج خورند و ترک دیدن محبوب و ذکر او کنند و اگر وصال
ممکن بود بهترین علاج بود الا بفضیحت و تقبیح معشوق و سرزنش
و امثال آن کنند که از آن باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب
نیز مفید بود نسیان فراموشی بود و آن فکر یا ذکر یا تخیل
باشد و سبب آن استیلاء بلغم باشد بر اجزاء دماغ علامت آن
کثرت خواب و تری منخرین و چشم و گرانی سر و کدورت حواس بود
علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهک هر یک سه درم و رازیانه
دو درم و گلنگبین دو درم تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشخاش دانه
و کبک و تیهو و دراج خورند و توابل در آن کنند و بعد از نضج تنقیه
بحب ایارج و قوقایا کنند و فودنه و خردل در ماء العسل بجوشانند
و بدان غرغره کنند و روغن زنبق و خیری و قسط و مرزنجوش بر سر مالند
و جند بیدستر و فودنه و مشک بویند و بابونه و مرزنجوش بجوشانند
و سر به بخار آن فرود آرند و احیانا مادة الحیوة و دونه و زنجبیل مربا
و سرکه عنصلی و سکنجبین آن تناول کنند و مصطکی و کندر بخایند
و نقل بجوز هندی کنند و از آب سرد و بقول بارده احتراز کنند
و اگر بجای آب ماء العسل یا شراب ریحانی خورند بهتر باشد
و بحث و درس و مباحثه و استماع آوازهای بلند مفید بود

ایضا در علاج نسیان

دوا مفید فلفل دار فلفل و سعد دارچینی زنجبیل هر یک ده درم

سنانج

ایضا علاج نسیان

سنانج درم جوزبوا سه درم زعفران و عود هر یک دو درم مشک
دانگی کوفته و بیخته با عسل بسرشند و مثقال تناول کنند آخر
کندر سعد هر یک ده درم فلفل زنجبیل هر یک پنج درم کوفته
با دو چند آن عسل بسرشند و نسیان بسبب سودا نیز واقع شود و
علامت آن سهر و خشکی منخرین و کمودت لون بود علاج آن هر
روز جلابی از نیلوفر و گاو زبان و بالنگو و نبات تناول کنند و تنقیه
دماغ بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند و غذا نخود ماش و نخود با شیرهٔ
مغز بادام خورند و استحمام و تدهین بروغن بنفشه و نرگس مفید
بود و نسیان بسبب سوء المزاج گرم ساذج حادث شود و علامت
تشنگی منخرین و دهن و گرمی ملمس سر و تخیل آتش و شعله و چیزهای
رنگین بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق گل و بید
با آب سرد بیاشامند و غذا نخود ماش با شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ با خرفه
از شیرهٔ سبوس و نبات و روغن بنفشه و ترطیب دماغ بروغنها و نطولهای
بارده مفید بود فالج استرخایی بود که در شقی از بدن حادث شود
سبب آن خلطی بلغمی بود که مسالک روح نفسانی را سد کرده
علامت آن بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی و متفاوت و
قاروره سفید باشد و اگر لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر و پژمرده
نگردد امید بر توان داشت علاج او آنست که چهار روز تا تواند
تقلیل طعام کند و از ادویه قویه هیچ نه دهند و به اندکی آب گوشت
با زیره و دارچینی بسازند و بجای آب ماء العسل خورند بعد از

در علاج فالج

[illegible]

چهار روز جلابی از رازیانه و بالنگو و انیسون و بیخ مهک و گلنگبین
بخورند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشک دانه و فلفل و دارچینی
باشد و بعد از نضج تام این حب فرو برند صبر اسقوطری یک مثقال
بوزیدان ماهیزهره تربد سفید خراشیده کوفته بروغن بادام
چرب کرده هر یک درمی غاریقون انیسون شحم الحنظل هر یک
نیم درم ملح هندی دانگی و نیم سقمونیا دانگی کوفته و بیخته بآب رازیانه
بسرشند و حب سازند و بعد از دو روز این حقنه استعمال کنند
بزرگ ورق چغندر سلق شبت نانخواه مرزنگوش خشک
اکلیل الملک حلبه حرمل هر یک هفت درم یا ده درم در آن
حل کرده با روغن زیت پانزده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی
بود حقنه که در باب سکته ذکر رفت مناسب بود و تریاق کبیر
و مثرودیطوس و جوارش بلادری هر کدام که باشد مثقالی احیانا تناول
کنند با شراب بالنگو و فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و عاقرقرحا بخایند
و چون آثار نضج ظاهر شود روغن قسط و ناردین و شونیز و سداب
و نفط سفید و امثال آن در اعضاء علیل بمالند و مشک و کندش
و فلفل و نوشادر کوفته در بینی دمند و سوسن و نرگس و یاسمین
ببویند و ماء الاصول مداومت نمایند صفت آن
بیخ رازیانه بیخ کرفس و اذخر هر یک هفت درم تخم رازیانه و کرفس
و انیسون هر یک سه درم نانخواه زراوند شونیز هر یک دو درم در
ده من آب بجوشانند تا بیک من آید و با یک من عسل بقوام آرند

در علاج فالج
در علاج فالج
در علاج فالج
ماء الاصول نافع فالج

تشنج

تشنج آنست که عصب بمبدء خویش جمع و عضو نیز تابع او
شود و بواسطهٔ آن از حرکت انبساط باز ماند سبب آن رطوبتی
بود که عصب و عضل را ممتلی گردانیده باشد و در طول آن نقصانی
و در عرض آن زیادتی واقع شده و آنرا تشنج رطب
و امتلائی نیز گویند و این بعقب غشا واقع شود و علامت آن
علامت امتلا و غلبهٔ بلغم بود علاج آن همچون علاج فالج باشد
و اگر سبب یبوستی باشد که اعصاب را حادث شود و آنرا تشنج
یابس گویند و این نوع مشکلتر بود و سبب آن یبوست استفراغ
بسیار یا سهر یا غم یا حرکات عنیفه یا حمیات حاده و امراض
کثیرة التحلیل بود و این نوع بتدریج حادث شود و علامت آن
باریک و لاغر شدن عضو و تقدم اسباب مجففه بود علاج
آن ترطیب بدن کنند و غذا بچرب از گوشت بره و بزغاله و مرغ
و ماهی تازه و حسو و حریره و شیر میش و امثال آن و از اشربه شراب
بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیار و کدو و بانبات و شراب
رقیق جدید با مزاج سفید بود و نیلوفر و بنفشه و خطمی و خشخاش
و برگ چغندر و کاهو و کدو و جو بجوشانند و در آن نشینند و بر عضو بریزند
و بعد از آن موم روغنی از روغن بنفشه و موم و کتیرا در بدن مالند
و بروغن بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب
گزیدن عقرب حادث شود تریاق اربعه در شربتی از نبات
حل کنند و بیاشامند و اگر بسبب قرحه عصب باشد علاج آن

در علاج تشنج

خواهد آمد و بسبب کرم نیز حادث شود علاج آن قتل و اخراج
کرم بود کزاز و تمدد اما کزاز و او تشنجی بود که عضلات ترقوه را
حادث شود و تمدد و تشنج عصب بود از جهت مبداء و از جهت
خلاف چنانچه عضو بهیچ طرف حرکت نکند و علاج هر دو
همچون علاج تشنج باشد لقوه مرضی بود که در عضلات روی و چشم
واقع شود و شقی از روی بجهتی غیر طبیعی منجذب گردد و از هیات
خود بگردد و سبب آن تشنج بود علامت آن تمدد پوست پیشانی
و قلت براق بود و از جانب صحیح چشم برهم نتوان نهاد علاج
آن همچون علاج تشنج باشد و آنچه از استرخا بود علامت آن استرخا
و ضعف و حرکت دهن و کدورت حواس خصوص حس ذوق بود
و حقن زیرین فرو آید و خنک نیز مسترخی شده و تدبیر ملقو آنست
که تا هفت روز یا چهار روز معالجه نکنند و آب نخورند و تا توانند چیزی
نخورند چنانکه در فالج گفته شد و بعد از آن جلابی از رازیانه و انیسون
و بادیان و گلقند تناول میکنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران
و دارچینی خورند و گوشت اسب و شترکره و کبک و تیهو مفید بود
و تنقیه بحب صبر و حقنهای حاده کنند و پوست بیخ کبر
در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و در خانه تاریک
نشینند و مرزنجوش و سعتر و جند بیدستر بجوشانند و در روی بخار
آن فرو دارند و کندر و مصطکی و حلتیت بخایند و دونج و فلفل
و جوز بوا و قرنفل و عاقرقرحا در دهن گیرند
الخ

رعشه علتیست که در اعضاء آلی ظاهر شود بسبب عجز قوت
محرک از تحریک عضل یا ثبات آن بر سبیل اتصال پس حرکات
ارادی بحرکات غیر ارادی مختلط شود و سبب این مرض سوء المزاج
بارد بود مادی یا ساذج که عارض عصب گردد و مشایخ و فربه‌تر را
بسیار واقع شود و از شراب و آب سرد با فراط و اعراض نفسانیه
نیز حادث شود و آنچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامت آن علامات
غلبه بلغم باشد علاج هر روز جلابی از افتیمون و رازیانه و گلنگبین
تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران بگوشت اسب
و کبک و دراج خورند و تنقیه بحب ایارج کنند و بعد از تنقیه
روغن قسط و زنبق و نرگس در سر و پشت بمالند و بحمام گرم رفتن
و به آفتاب نشستن نیز مفید بود و نارجیل و مغز خرگوش نافع بود
و آنچه از سوء المزاج ساذج بود بسبب ملاقات مبردی داخلی
یا خارجی بود علاج آن حلتیت با ماء العسل یا گلنگبین تناول
کنند و ادهان حاره استعمال کنند و آنچه از کثرت شرب خمر باشد
ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن گل و مورد و ربوب
فواکه مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت
بود ازالهٔ آن سبب کردن بهر حیله که باشد و اگر از سبب کثرت
خمرات عارض شود شراب بالکل یا تریاق تناول کنند و در ازالهٔ
سبب کوشند و گاه باشد که رعشه بسبب یبوست بدن باشد
بواسطهٔ استفراغ بسیار و تحلیل با فراط و این قسم مشکل باشد

وعلاج آن ترطیب بدن بود بتناول شراب بنفشه و خشخاش
وغذا بنوباش با مغز بادام و اسفاناخ و فروج فربه و حریره
از نشاسته و روغن بادام و نبات و بینی بر روغن بنفشه بادام

در جستن اعضاء و علاج او

اختلاج جستن اندام باشد و جستن ابرو و چشم و لب و روی
مقدمهٔ لقوه باشد و سبب آن رطوبتی لزج باشد که حرارت غریزی آنرا
تحلیل بریح و بخار کند و سبب آن غلظ از مسام زود بیرون
نتواند شد و قوت دافعه خواهد که آنرا دفع کند پس میان ایشان
تدافعی حاصل شود و موجب اختلاج گردد علاج آن تریاق
اربعه با شراب بالنکو تناول کنند و آن عضو را بروغن قسط و اردین
بمالند و اگر احتیاج باشد تنقیه بحبها و ایارجها کنند که مسهل بلغم باشد

خدر آنست که اعضا تیره شود و بخواب رود و آن مرضیست
که موجب نقصانی یا بطلانی حس شود و سبب آن سده باشد که در
عصب واقع شود بواسطهٔ خلطی غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی
گردد پس اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر شود فصد کنند و تقلیل غذا و اگر
علامات غلبهٔ بلغم باشد تنقیه کنند و معاجینات فالج استعمال
کنند و اگر بواسطهٔ یبوست بود علامت آن همچون علامات
تشنج یابس بود و علاجش همان باشد و اگر سبب ضغط
ورمی باشد یا سخت بستن عضو یا بر آن نشستن علاج
آن منع ضاغط بود و تقویت عضو

در علاج زکام و نزله

زکام و نزله عبارت
از فضلاتی بود که از دماغ فرود آید اگر به منخرین آید زکام گویند

واگر به حلق و سینه فرود آید نزله گویند و سبب این مرض سوء المزاجی
حاد بود که عارض دماغ گردد و سبب حرارت آفتاب یا تناول
اشیاء حارهٔ حریفه علامت آن حمرت و حرقت چشم و خارش
بینی بود علاج آن در ابتدا فصد کنند اگر سن و مزاج مقتضی بود
و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و مغز بادام
و اسفاناخ خورند و از گوشت و شیرینی و مبخرات احتراز کنند
و اگر علامات امتلا باشد بقرص بنفشه و مطبوخ فواکه تلیین کنند
یا بشراب بنفشه و ترنجبین و شیرخشت یا خیار شنبر هر یک ده درم و
بعد از تنقیه استحمام کنند و بروغن بنفشه استنشاق کنند و اگر سیلان
رطوبات متمادی شود بسبوس و سرکه یا صندل و کشنیز تبخیر کنند
و اگر سبب سوء المزاج بارد بود که بسببی داخلی یا خارجی عارض
شود و علامات آن تری منخرین و کلال حواس و ثقل و کسل
بود و بهوای گرم استراحت کنند علاج سر بدستار پشمین و
غیره گرم گردانند و جلابی از بیخ مهک و پرسیاوشان و بالنگو
و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ و مغز بادام خورند
و اگر طبیعت محتبس باشد سنا ج درم و بنفشه و نیلوفر
و پرسیاوشان و بیخ مهک هر یک سه درم و شکر سرخ و خیار شنبر
هر یک ده درم بپاشانند و شبت و بابونه و گاوزبان و بیخ مهک
و اکلیل الملک و مرزنجوش بجوشانند و سر بر بخار آن فرو دارند
و اگر آب گرم از حمام هیزم بر سر ریزند مفید بود و اگر آنچه از منخرین آید

رقیق بود شونیز وافیون بکوبند ودر خرقه بندند و می بویند و
بر آتش نهند واگر سیلان رطوبات بتمادی شود بکندر وسندروس
وکاغذ تبخیر کنند ودر زکام خواب متفرق کنند وبر پشت باز خفتند
تا ماده بسینه نریزد واگر احساس دغدغه در حلق کنند به تنحنح آنرا
دفع کنند وسنگی گرم کنند وآب وسرکه بر آن ریزند وبینی بدان
فرو دارند اما در نزله از جموضات وچیزهای شور وتیز اجتناب
باید نمود وجلاب از بنفشه مربی یا شراب بنفشه یا ترنجبین
خورند وباقلی آب با روغن بادام وحریره از شیره سبوس
ونبات وروغن بادام وتخم شاهسفرم واگر با آن سعال بود علاج
آن کنند چنانچه گفته شد باب دوم در امراض چشم برحافظ
صحت عین واجبست که از جماع وسکر متواتر وتناول عدس
وباقلا وبادنجان وقدید وگوشتها وطعامهای شور وکامها
احتراز کنند وچشم از هوای سرد وگرم ودود وغبار نگهدارد
واز ادمان کتابت وبیخوابی وگریه مجتنب باشد ونظر در اشیاء
براق نکند واستحمام معتدل وتدهین سر بروغن بنفشه وکدو
کنند وروشنایی که کحل الجواهر احیانا در چشم کشند
ضعف بصر اگر بواسطه غلبه خون باشد علامات آن ظاهر بود
فصد کنند وشراب بنفشه وعناب تناول کنند یا بنفشه ونیلوفر
وعناب یا ترنجبین جلاب سازند وغذا بخورش باشند بادام
واسفاناخ خورند وتنقیه بقرص بنفشه کنند وتوتیای غوره

الله

وکدو کشند واگر از ماده بارد رطب بود آن دمع رمض بود
بی حمرت ووجع ودر عقب خواب واکل زاید بود علاج
آن هر روز جلابی از راز یانه وبیخ کهک ونبات تناول کنند وبعد از
نضج تنقیه بایاره فیقرا یا قرص بنفشه یا تربد وسقمونیا و
بریان کرده وغرغره بماء العسل وراز یانه کنند وروشنایی
کبیره باسلیقون در چشم کشند رمد ورمی حار بود که در ملتحمه
حادث شود واگر از ماده دم باشد علامت آن وجع محرق
وخارش چشم وضربان صدغین وکثرت تمدد ودمعه ورمص
وثقل باشد علاج فصد قیفال کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه ونقوع آن کنند وشراب عناب ونیلوفر تناول کنند
واگر صفراوی بود علامت آن شدت وجع وخارش بی دمعه
ورمص باشد علاج آن آب انارین یا تمر هندی با نبات
تناول کنند یا بنفشه واجاص وعناب ونبات بجلاب سازند
وتنقیه بمطبوخ هلیله زرد کنند وقرص بنفشه ودرهر دو نوع
شیر زنان وسفیده تخم مرغ بزنند ودر چشم چکانند وصندل ورواند
ترکی وگلاب ولعاب بزرقطونا وماميثا بر حوالی چشم ضماد
سازند وشیاف ابیض وکافوری وافیون در چشم کشند واگر بلغمی
مرکب باشد علامت آن انتفاخ چشم بود وکثرت رمص و
دمعه والتصاق جفن وثقل با حمرت باشد علاج

تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و حقنهای نرم و اگر سودا وی بود علامت آن صداع و یبوست چشم و جفن برهم نرسد علاج شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا شوربا باماش با مغز بادام خورند و ضمادات و نطولات مرطبه استعمال کنند **ورد ینج** ریحی غلیظ بود که پلک متورم شود و چشم تنگ افتد و نتواند گشادن و بیشتر صبیان را عارض شود و علاج آن همچون علاج رمد باشد و حجامت نقره و ارسال علق مفید بود و در رمد مطلقا از گوشت و شیرینی و جماع احتراز کنند **طرفه** نقطه خون باشد که در طبقات ملتحمه حادث شود و سبب لطمه یا ضربه یا حرکت عنیفه یا صیحه شدید بود **علاج** آن فصد قیفال و حجامت کنند و شراب عناب و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و قطره خون بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی و شیر دختران در چشم چکانند و روغن گل و سفیده بیضه نیز شاید و در ابتدا مامیثا و گل ارمنی و فوفل بر حوالی چشم ضماد سازند و در انتها اکلیل الملک و پنج مثقال دو درم الاخوین و زعفران و زرده بیضه با روغن گل ضماد سازند و اگر طرفه بسبب رمد حادث شود از گوشت و شیرینی احتراز کنند و شراب بنفشه و عناب خورند و تنقیه بقرص بنفشه و سقمونیا یا بمطبوخ هلیله کنند و شیاف ابار بکشند **صفت آن** اسفیداج مغسول ده درم انزروت سه درم نشاسته و کثیرا هر یک دو درم افیون نیم درم

در انتفاخ رمد

ایضا در الم

در شیاف ابار بجهت دفع طرفه

سحق کنند و شیاف سازند و در وقت حاجت بآب بسایند و بکشند **ظفره** زیادتی بود که در کنج چشم ظاهر شود و منتشر گردد تا بسیاهی چشم رسد علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند و تنقیه بحب ایاره و ایارج جالینوس کنند و از لبنیات و دسومات و مولدات بلغم احتراز کنند و شیاف باسلیقون و قیصر و روشنایی در چشم کشند و اگر ظفره غلیظ بود بهترین علاج او کشط بود **سبل** پرده باشد که از اطراف چشم ظاهر شود و بتدریج زاید شود و سبب آن امتلاء عروق چشم باشد از خون غلیظ علامت آن حکه و سیلان رطوبت و ضعف بصر و ظهور عروق بسیار باشد در چشم او و از روشنایی چراغ متاذی شود **علاج** فصد پیشانی و عرق ماق کنند و احتراز از غبار و دود و جماع و طول سجود کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا شوربا ماش با مغز بادام خورند و بعد از نقوع منضج این مطبوخ بیاشامند سنا گل بنفشه هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم هلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک هفت درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده دو درم خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم سقمونیای بریان کرده دو دانگ بعد از آنکه فرو کشیده باشند بر سر مطبوخ ریزند و شیاف احمر و شیاف گلقند و باسلیقون و دینارزد و خونی و روشنایی در چشم کشند **صفت آن** شیاف گلقند زرد بخچج

در ظفره و علاج

در سبل و علاج او

شیاف احمر

پنج درم زنجار دو درم نوشادر بوره زرنیخ هر یک سه درم سحق کنند و
شیاف سازند و وقت حاجت به آب رازیانه بسایند و بکشند
و اگر بدین معالجه به نشود به مواضع لقط باید کرد جرب عین
خشونتی باشد که در باطن جفن حادث شود و با آن خارشی باشد
علاج فصد قیفال کنند و شیاف احمر و اخضر و روشنایی
بکشند و اگر با جرب رمد منضم شود ادویه حاده استعمال کنند
و تنقیه به مطبوخ هلیله یا حب افتیمون کنند و جفن باز گردانند
و مازو سحق کرده بران افشانند و زمانی بگذارند پس بخواب روند
و اگر مزمن شود و جفن غلیظ باشد هر بامداد و شب جفن را
باز میگردانند و بشکر حل میکنند تا خون ازان بیاید و ادویه حاده
بران افشانند و شیاف ابیض و شیاف آبار در چشم کشند
قروح عین سبب آن ماده تیز باشد و علامت آن
وجع ناخس و ضربان باشد علاج آن فصد و حجامت کنند و
تنقیه بحب ایارج و بنفشه کنند و شراب بنفشه و عناب
تناول کنند و غذا بنوماش با بغسه بادام خورند و اگر حرارتی
باشد کشکاب با شیره خشخاش خورند و سبح بنوغنه
و تا دو بجز بشویند و بسایند و ذرور سازند حرقت عین
سوزش چشم سبب انصباب اخلاط تیز یا التقای بخارات
بود علامات او علامت امتلا ظاهر بود و علاج فصد کنند و تلیین
طبیعت و بعد از تنقیه این کحل بکشند فلفل دار فلفل

ابلی

در جرب عین و علاج او

در قروح عین و علاج او

در سوزش چشم و علاج او

هر یک درمی زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل چهار
درم کافور دانگی بکوبند و استعمال کنند و اگر علامات امتلا نباشد
توتیا و غوره بکشند و کاشنی تر بکوبند و بار و دهن گل ضماد کنند
نزول آب عبارت از رطوبتی بود که در ثقبه عنبیه ریزد و مانع
ابصار شود و سبب آن برودتی مزاج دماغ بود یا ضربه و سقطه
که عارض شود یا در عقب صداع مزمن حادث گردد و علامت
آن در ابتدا تخیل شبه دود و شعاعات مختلفه کنند علاج
هر روز جلابی از رازیانه و بادرنگبویه و بیخ مهک و گلقند تناول کند
و غذا لخم واب و بعد از نضج تنقیه دماغ بحب ایارج و حب
قوقایا کنند و از اطعمه بارده و بقول و فواکه و جماع و شراب محترز
باشند و شیاف مرارات و باسلیقون در ابتدا بکشند و این
شیاف نیز مفید بود شحم الحنظل یک مثقال فرفیون نیم درم
نوشادر نیم درم سکبینج یک درم و نیم زهره بز ده درم همه با هم بسایند
و بسایه خشک کنند ~~و بوقت حاجت بگلاب بسایند~~ و بعد ازان به آب
رازیانه یا سداب شیاف سازند و خشک کنند و بوقت حاجت
بگلاب بسایند و در چشم کشند و آب چون مستحکم شود و منع
ابصار کند از ابغراز قدح علاجی نباشد جهر آن باشد
که بروز نه بیند و سبب آن قلت روح باصره یا رقت آن
بود علاج ترطیب و تقویت دماغ کنند با غذیه رطبه
و تغلیظ خون با غذیه لزجه مثل هریسه و باچه و از میوه ها انگور

در نزول آب و علاج او

در جهر و علاج او

[illegible]

در شبکوری

و ادیحر مناسب بود و برود و حصرم در چشم کشند عشا آن بود
که اشب نه بیند و سبب آن بخاری غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود
و روح باصره را غلیظ کند و در روز بواسطه حرکت و ضوء آفتاب آن
بخارات لطیف گردد و ابصار حاصل شود علاج هر روز هلیله
از راز یانه و پیچ بهک و گلقند تناول کند و غذا نخود آب با مرغ جوان
و لک خورند و فلفل و زنجبیل و دار چینی دران کنند و بعد از
نضج تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و عطسه آرند بجوشیدن
کندش و چند چند بیدستر و فلفل و بابونه و شبت و راز یانه و نمک
بجوشانند و سر به بخار آن فرو دارند و این شیاف در چشم کشند

شیاف زعفران

صفت آن مشک زعفران زهره کلنک و زهره شبوط متساوی
سحق کنند و آب راز یانه شیاف سازند و بوقت حاجت با آب
سایند و در چشم چکانند بیاض عین سفیدی باشد که در طبقه

غبار و در سفیدی چشم و علاج آن

قرنیه حادث شود و اکثر بعد از قرحه و رمد و آبله بود علاج
تنقیه دماغ بحب ایارج و حب بنفشه و ایارج جالینوس کنند
و زبان دران سفیدی مالیدن در حمام و بعد از حمام مفید بود ذرور
ذرور زبد البحر انزروت نبات هر یک چار درم بوره یک درم سحق
کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیاف بکشند

شیاف سکبینج

صفت آن سکبینج اشق انزروت هر یک چار درم زبد البحر
بوره نانده هر یک هشت درم زنجار نمک اندرانی هر یک دری کوفته
و سحق کرده با آب راز یانه یا سداب شیاف سازند و در وقت

حاجت

شیاف زرد و ادویه ج

حاجت در آب بجوشانند و شیاف را دران حل کرده در چشم بچکانند
و جیلانرا بعد از رمد بواسطه التصاق جفن و رنجش مواد بچشم حادث
شود و سبب عدم تحلل تمکن شود و آنرا ادبین علاج کنند صفت آن
کندر انزروت صبر مردم الاخوین کحل اقلیمیا فضه متساوی بکوبند
و آب رازیانه شیاف سازند سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ
شود بواسطه ماده غلیظ اکال که بدان ریزد و باشد که قرحه بخته شود
و بیشتر بعد از رمد حادث گردد و علاج اول تنقیه دماغ کنند
از خلطی که غالب باشد و استحمام مفید بود و عدس بگلاب و آب نورک
بجوشانند تا مهرا شود و ضماد سازند یا عنبده بیضه و روغن گل بهم
بزنند و بران نهند و اگر مزمن باشد فصد عرق پیشانی و حجامت
نقره باید کرد و نحاس سوخته نیم درم زاج سه درم زعفران

در علاج شترناخ در چشم

و فلفل هر یک درمی بسایند و در چشم کشند و بشراب بسرشند
و ضماد سازند شترناخ لحمی زاید بود که در جفن اعلی حادث شود علاج
او آنست که شق کنند و بیرون آرند و نمک و زیره دران ریزند و خرقه
بسرکه تر کنند و بدان نهند که باشد که بگدازد بعد از آن بادویه ملصقه
علاج کنند بردة رطوبتی بود که در باطن جفن متحجر شود آنرا بانزروت
و صمغ و بطم و سرکه طلا کنند و اگر مفید نباشد شق کنند و بیرون

در علاج شعر منقلب و علاج آن

آرند شعر منقلب این مرض بسبب رطوبتی که در اشفار و اجفان
منعفن شده حادث گردد علاج اولا تنقیه بدن و دماغ
بحب ایارج و قوقایا کنند و موی را که بازگونه شده باشد برکنند

وبشیر والجز و خون ضفدع یا خون فراد شتر یا فراد سگ
موضع نتف را طلا کنند و زهرهٔ خارپشت و خون کبوتر یا چند چلپاسه
نیز مفید بود یا موی برکنند و بسوزنی گرم کرده موضع موی را داغ
کنند و اگر یک موی یا دو موی پیش نباشند یا موهای دیگر دو سه باشد
با سوزن باریک در جفن فرو برند و آن موی در سوراخ سوزن کشند
و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند و اگر موی بسیار بود علاجی بهتر از
تشمیر نیست و آن چنان باشد که بعضی از پوست جفن بچینند و بعد از آن
بهم دوزند تا پوست کشیده شود و موی باز طرف خارج آید و بعد
از آن صدف سوخته و مصطکی و قطران و زاج بسایند و در چشم
کشند و شیاف اخضر و باسلیقون و روشنایی مفید بود
انتثار اشفار ریختن مژه بسبب رطوبتی بود که در اهداب جمع شود
و علامت آن حمرت و صلابت جفن باشد علاج تنقیه دماغ
کنند و بعد از آن تدهین سر بروغن کدو و بنفشه و اغذیهٔ رطبه مثل
شوماش و اسفاناخ و کدو خورند و اگر انتثار بعد از امراض حاده
و استفراغ واقع شود استفراغ باید کرد تجربه اربنی الکحال
شاب بود **دوایی** که منبت اشفار بود بیخ نی و نسیج و اسنهٔ
خرما دود کنند و هر روز سنبل حب بلسان هر یک درمی حجر لاذورد
چهار درم سحق کنند و بمیل در اشفار بکشند **قمل اشفار** جانوری
بود که از رطوبت عفنه در اشفار حادث شود علاج تنقیهٔ
دماغ کنند بحب ایارج و توتیا و اجفان را بآب نمک بشویند

در علاج ریختن مژه

در دوای نبات مژه

در علاج شپشی که در مژه بود

ودهن

و روغن استهٔ زردآلو بران مالند و صبر و میویزج طلا کنند
با بوره و شب یمانی با زیبق مغسول یا حنا و نمک و از امتلا و غذا
شب احتراز کنند و استحمام در حالت خلو معده مفید بود **خیالات**
اشکال و الوان مختلفه باشد که احساس کنند و شاید که آن بسبب قوت
حس بصر بود که غبار هوا و بخار غذا احساس کنند و علامت این سلامت
و قوت ابصار بود و تدبیر آن با غذیهٔ غلیظ کنند و گاه بود که تخیل اسطوانها
از دود کنند که از پیش چشم برآید و سبب آن خلطی سوداوی بود که در
شریان حادث شود علاج آن تنقیهٔ دماغ بود بحب ایارج و بعد
از آن تناول اطریفل مفید بود و اگر تخیل کنند در حالت عطسه یا مالیدن
چشم که چیزها سفید از زیر بالا بر می آید دلالت بر امتلا
معده و حوالی عین کند علاج تنقیهٔ معده قی کنند و تنقیهٔ
دماغ بحب ذهب و حب ایارج و بعد از ین اصلاح غذا و تناول
اطریفل صغیر **حول** کژ شدن چشم اگر خلقی باشد علاج پذیر نبود و اگر عارض
بود سبب آن تشنج بود که در اغشیهٔ دماغ حادث شود و طبقهٔ صلبه
جذب کند و آن اگر بواسطهٔ یبوست باشد که از استفراغ مفرط یا تعاقب
امراض حاده و حرارت شدیده حادث شود علامت آن تقدم سبب بود
و علامات تشنج یابس علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول
کنند و غذا ابنوماش و شیرهٔ بادام و اسفاناخ و کدو و شیر زنان
بر سر مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش بجوشانند و بر سر
بریزند و اگر از امتلا اغشیهٔ دماغ بود علامات آن علامات تشنج

در خیالها که در نظر آید

در علاج کژ شدن چشم و علاج آن

امتلایی بود علاج تنقیه دماغ بحبها و ایارجات و روغن بابونه و
شبت و نرگس در سر مالند و اگر در طفولیت از جهات پیش دادن
و خوابانیدن واقع شود تکلیف طفل کنند تا نظر بجهتی خلاف آن کند
و از او دایه بجزء مجتمعه احتراز کنند و پرده بر چشم او بندند که در او
برابر عین سوراخی چنان کرده باشند که او را نظر راست باید کردن
تا باز حال خود رود **باب سیوم در امراض گوش** حافظ صحت
سمع را باید که از اغذیه غلیظه و بخارات و باد سرد و گرم و اصوات
عظیمه مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نمایند و احیانا روغن نسرین و
زنبق در گوش چکانند و بعد از زمانی نشف کنند و چرک از گوش
پاک کنند تا جمع نگردد که منجر شود و هر سال تنقیه دماغ بحبوب
و ایارجات مناسب بود **وجع اذن** اگر از غلبه خون باشد
و علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب
و ترنجبین تناول کنند و تنقیه دماغ بمطبوخ هلیله یا فواکه کنند
و آب تورک و شیر زنان و روغن گل و آب کدو و آب
خیار و آب غوره و خل خمر در گوش چکانند و اطراف گوش
بصندلین و گلاب و آب کشنیز و کاهو و بید و بستان افروز
طلا کنند و اگر علامات غلبه صفرا ظاهر شود استعمال مبردات مذکوره
کنند و اگر وجع بغایت سخت باشد حبه از افیون در روغن
گل بگدازند و در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامات بلغم
ظاهر بود تنقیه بحب ایارج و قوقایا کنند و غرغره سکنجبین عسلی و روغن

در امراض گوش و علاج او

در وجع گوش و علاج او

قسط

قسط و سوسن و مرزنجوش بیز شاید و کلکند و از ریانه و شراب
بالنگو بخورند و علامات سودا ظاهر بود تنقیه بحب افتیمون و مطبوخ افتیمون
کنند و روغن نرگس و بادام در گوش چکانند و شیر زنان در سر دوشند
و اگر این وجع از بثره حاری باشد علامت تب و سرخی پیشانی و قلق
و اضطراب و سیلان دمع بود علاج فصد کنند و شراب
بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا کشکاب با شیره خشخاش خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه با نقوع آن یا ترنجبین و شیرخشت
کنند و شیاف ابیض بشیر دختران بسایند و در گوش چکانند یا روباه تروک
و صندل و آب کشنیز بحوالی گوش بمالند و نیلوفر و بنفشه و خطمی و بابونه هر یک
پنج درم و آرد جو و آرد باقلای هر یک ده درم باهم بسایند و در آب روباه
تروک و کشنیز و روغن بنفشه ضماد کنند و اگر تحلیل نرود و علامات
جمع شدن مده و قیح ظاهر شود لعاب حلبه و بزرک و مرو زنک و
شیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد و منفجر شود و بعد از آن فتیله
از نسج عنکبوت بعسل تر کنند و در انزروت پالایند و در گوش نهند تا مده
پاک شود و اگر بسبب طول قرحه و مواد عفنه کرم متولد شود و علامت
آن احساس حرکت و خارش بود و آب درمنه و مرزنجوش یا آب ورق
شفتالو یا بوره و سرکه یا آب شحم الحنظل تر در گوش چکانند و بعد از آن
فتیله از پشم بپیچند و در گوش بگردانند و سعی میکنند که عطسه آید
و اگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظ باشد اگر بشرکت معده بود و علامت
آن غثیان و سیلان لعاب و صداع بود علاج تنقیه معده

در علاج وجع گوش

بقی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا فواکه و ادهان حاره در گوش چکانند و اگر بشرکت دماغ بود علامت دوی و طنین و صداع بود علاج تنقیهٔ دماغ کنند و جها و ایارجها و اکلیل الملک و ورق غار و بنجاسف و مرزنجوش بجوشانند و سر به بخار آن دارند و بثفل آن ضماد کنند و اگر درد گوش بسبب بادی باشد که بگوش رسد یا آب سرد بسر ریزند و روغن مرزنجوش در گوش چکانند و خردل و بابونه و حشایش مذکوره فرود آید صمم گرانی گوش اگر مولودی یا در پیری بود یا بسبب ضربه و سقطه بود که موجب هتک عصبه مفروشه شود علاج پذیر نباشد و اگر از غلبت صفرا بود چنانکه در حمیات حاده حادث میشود علاج هر روز شراب بنفشه یا نیلوفر با ترنجبین جلاب سازند با عناب ده عدد و آلوچه ده عدد و بنفشه سه درم و ترنجبین ده درم و غذا تمر هندی و آلوچه خورند و اگر تب باشد جو آب خورند و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا نیم درم سقمونیای بریان کرده و روغن گل در گوش چکانند و اگر بسبب غلبهٔ بلغم بود علامت آن ثقل سر و بلادت حواس و کثرت خواب بود علاج هر روز جلابی از ایرسا و بیخ کبر و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشک دانه و بعد از نضج منقیه حب ایارج و قوقایا کنند و روغن مغز زردالو تلخ و بادام تلخ و سداب در گوش چکانند یا زهرهٔ کلنگ و آب مرزنجوش و تخم الحنظل با انجیر و خردل بکوبند و فتیله سازند

دردگوش

در سنگینی گوش و علاج آن

در دگوش نهند و اگر بسبب یبوست دماغ باشد علامت آن باریک شدن روی و بینی و غور عین باشد و این نوع بعد از سهر یا جوع یا تعب مفرط حادث شود و علاج آن ترطیب دماغ بود به روغن بنفشه و شیر زنان و تناول اغذیهٔ مرطبه مثل شوربا ماش و کدو و گوشت بره و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر صمم بواسطهٔ اجتماع ریح و آثار ابرا آفتاب نتوان دید علاج او آنست که به آلتی که برای این کار است پاک کنند و بعد از آن روغن بادام و شیر زنان چکانند با شب روغن در آن چکانند و بامدادان بحمام روند و گوش بر تابه گرم نهند و بیرون آید طنین و دوی آواز گوش را انچه باریک و حاد بود طنین بود و انچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب ریحی غلیظ باشد علامت آن تمدد و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود و گاهی اشتداد کند و اگر بسبب فضلاتی بود که بگوش ریزد بواسطهٔ امتلاء دماغ علامت آن ثقل و تمدد و طنین و دوی بود علاج جلابی از رازیانه و بیخ کبر و افسنتین و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیره و دارچینی و زعفران و برگ شبت و روغن قسط و سوسن و خیری در گوش چکانند با آب ترب یا شونیز و جندبیدستر چکانند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و نرگس و ورق غار و ترب و مرزنجوش و بنجاسف بجوشانند و گوش به بخار آن دارند و ادهان حار مفید بود و لازم اگر از امتلاء دماغ بود اول تنقیه بحب ایارج و اسطوخودوس باید کرد و بعد از آن استعمال قطورات و بخورات

بابونه

در صدا کردن گوش و علاج آن

و اگر بسبب یبوست و خلو دماغ باشد علامت او آنست که در گرسنگی
زاید شود و در سیری ساکن گردد علاج آن ترطیب دماغ
بود بادمان حمام و تناول اغذیه مرطبه و مالیدن شیر زنان و روغن بنفشه
بر سر مالد و اگر بسبب ضعف بود چنانچه ناقه را واقع میشود تقویت
کنند بشراب حماض و لیمو و سیب و آب گوشت مطیب و استعمال کموهات
معتدله شیاف که دوای ثقل گوش زایل کند شحم الحنظل یکدرم
بوره نیم درم جند بیدستر زراوند مدحرج هر یک درمی و نیم عصاره
افسنتین قسط مر فرفیون هر یک دانگی کوفته و بیخته بزهره
گاو بسرشند و شیاف سازند و بوقت احتیاج مقدار عدسی با روغن
بادام تلخ بسایند و در گوش چکانند قروح اذن اگر نو باشد شیاف
ماميثا با سرکه یا آب غوره و عسل در گوش چکانند یا مرهم اسفیداج
یا باسلیقون استعمال کنند و انچه مزمن باشد قطران بچکانند دخول
هوام و آب اگر جنبنده در گوش رود علامت آن احساس حرکت
بود علاج آب ورق شفتالو یا صبر با آب گرم حل کرده یا آب
قوونه و گر و افسنتین و بج و فنبیل و قسط در گوش چکانند تا بمیرد
وسعی کنند که بیرون آرند بعطسه یا بالت مخصوصه و اگر آب در
گوش رود علامت او آنست که بعد از حمام و شناب کردن
حادث شود و با آن وجعی باشد اگر تحریک سر و بر جستن بیرون
نیاید چوب شبت یا برازیانه یا چوبی که از آن حصیر کنند در گوش
باید کرد و طرفی که بیرون باشد پاره پنبه بران بپیچند و بروغن چرب

کند و بر آتش افروزند تا آب بیرون آید یا فتیله از پشم یا پنبه بر
سر چوبی کنند و گرم کرده در گوش میگذارند تا آب بر چیند و اگر
آب گرم در گوش رفته باشد روغن گل با سرکه گرم کنند و در
گوش چکانند حکه گوش اگر گوش خارد آب افسنتین با روغن
گل یا افسنتین در سرکه بجوشانند و در گوش چکانند

باب چهارم در امراض بینی خشم بطلان یا نقصان
قوت شم باشد و سبب آن خلطی غلیظ باشد که در بطن مقدم دماغ
متمکن بود علاج هر بامداد جلابی از افتیمون و بیخ مهک
و گلعنه تناول کنند و غذا الخوذ آب با شیره خشک دانه و بعد از نضج
تنقیه بحب ایارج و حب قوقایا و بعد از تنقیه استعمال
عطوسات کنند مثل کندش و فلفل و شونیز و مشک و اگر سرکه بجوشانند
در شیشه و بینی بدان فرو دارند نافع بود و اگر شونیز سحق کنند
و با زیت بیامیزند و در بینی کشند بعد از آنکه دهن پر آب کرده باشند
مفید باشد و اگر از اینها وجعی و حرقتی حادث شود روغن بنفشه
استنشاق کنند و شونیز کوفته با آب مرزنجوش و فوودنه خشم
را نافع بود نتن انف بسبب عفونت اخلاطی بود که در
جنابات جمع شده باشد علاج اول تنقیه دماغ کنند
بمطبوخ فواکه و سکنجبین و خردل غرغره کنند و فوودنه و
بادروج بکوبند و در بینی دمند و فوودنه و بوی مشک نیز مفید بود
و شراب بجای استنشاق کنند و سعد و سنبل و صبر و قرنفل

در خارش گوش و علاج آن
در امراض بینی و دفع آن
در نتن بینی و علاج آن
در ثقل گوش
در قروح گوش و علاج آن
در علاج دخول جانور در گوش

بکوبند و در آب نوره یا مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند

در قروح بینی و علاج آن

قروح انف اگر ریش تر بود فصد قیفال کنند و تنقیه بحب بنفشه و مطبوخ فواکه و استعمال مرهم اسفیداج کنند و اگر یابس بود شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند و فتیله را بموم روغن از روغن بنفشه و موم و مغز ساق گاو و لعاب بهدانه ملوث کنند و در بینی نهند و از گوشت و شیرینی و مبخرات احتراز نمایند و اگر قرحه کهنه بود و بینی بزرگ شود بید و خربق سفید و فلفل بکوبند و در بینی دمند

در بواسیر بینی و علاج آن

بواسیر انف گوشتی زاید بود که در منخرین بروید و منفذ را تنگ کرده اند علاج فصد و حجامت و تلیین طبیعت کنند به مطبوخ فواکه و هلیله و استعمال مرهم زنگار کنند یا پوست انار ترش بسایند و به آب انار بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند و اگر بدینها زایل نشود قطع کنند

در خشکی بینی و علاج آن

جفاف انف خشکی بینی که در حمیات حادث شود بسبب یبوست بود که بر دماغ غالب شود یا حلیلی لزج که بواسطه حرارت خشک شود و این بدان دانند که احیانا دفع شود و علاج ترطیب دماغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و مبخرات احتراز کنند

در ابتدای خون از بینی و علاج آن

رعاف اگر خون از بینی بسبب بحران رود و در روز باحوری قطع نباید کرد مگر که از افراط آن ضعف غالب شود و اگر بسبب حدت خون آید علامت او آنست که اندک اندک آید و تنک بود و علاج شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر ریزند و استنشاق آب

کشنیز کنند و گل ارمنی با سرکه بر سر طلا کنند و عصاره بادروج و کشنیز با اندکی کافور در بینی کشند و آب سرگین خر نیز مفید بود و فتیله بدان تر کنند و بازو و شب و گلنار و نشاسته و صمغ عربی سحق کرده بالا بند و در بینی نهند و کهربا و کاغذ و صدف و بسد و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه مجموع سوخته نیز مفید بود و اگر رعاف بسبب غلبه خون باشد علامت آنست که بغلبه آید و غلیظ بود علاج فصد قیفال کنند و محجمه بر دوش و مراق نهند و فتیله به غبار آسیا و خون سیاوشان و شب یمانی ملوث کنند و در بینی نهند و گل ارمنی و عدس و ورق گل و صندل و گلنار و اوراق انگور و پوست خشخاش و زاج محرق مجموع را بعضی بسایند و با سرکه بر پیشانی طلا کنند و نسج عنکبوت و قلقطار محرق کجل خم فتیله سازند و در بینی نهند و آب آهو جبند ند و او آستین را بگشند

فتیله بجهت قطع خون از بینی

فتیله افیون و گل غبار آسیا و گلنار و عفص هر یک نیم درم بکوبند و با آب سرگین خر بسرشند و بر نسج عنکبوت پاشیده و در بینی نهند و اگر از طرف راست آید محجمه بر کبد نهند و اگر از چپ آید بر طحال و صندل و گلاب و آب کاسنی بر کبد طلا کنند

در امراض لب و دهان و دفع آن

باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان از آنجمله قلاع است و آن بثراتی بود که در دهن پیدا شود و منتشر گردد و اگر دموی باشد علامت آن حمرت و حرارت و برآمدن آن بود و علاج فصد قیفال یا چهار رگ کنند و آب انار بنا با ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا ابنوباش مغز بادام

با آلو کیلی یا تمر هندی خورند و تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه و نقوع
آن کنند و دهن را هر روز به سرکه و گلاب بشویند و گشنیز و سماق و گلنار
و گل سرخ و عدس و فوفل و طباشیر متساوی بکوبند و در
دهن افشانند یا گلنار و سماق و گل سرخ و نشاسته و تخم
بورک و تخم کاهو نیم دانک سحق کنند و ذرور سازند و بعد از آن بآب برگ
و گلاب مضمضه کنند و اگر قلاع از بلغم مالح حادث شود علامت آن
سفیدی زبان و تقه و وجع و عطش علاج کلکند و راز یانه و مویز
مهک جلاب سازند و تنقیه بحب صبر و ایارج و مطبوخ تربد کنند
و عاقرقرحا و مامیران و تخم ترب در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند
یا ورق بنفشه و برنجاسف و مرزنجوش و اکلیل الملک بجوشانند و مضمضه کنند و اگر از
ماده سوداوی بود علامت آن سواد لسان و لذع و جفاف آن و عدم لعاب
بود علاج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و مغز ساق گاو
و پیه بط و روغن بنفشه باهم بیامیزند و بر زبان و دهن بمالند و در ابتدا
مرض گلنار و سماق و مازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند
و در آخر بابونه و اکلیل الملک و این ثمرات متعفن
شود و از آن شیئی حادث شود و ابهل و جوز سرو و فوذنه در سرکه و گلاب
بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زاج سفید زرد و فوذنه و گلنار و ورق گل
و حماض و شب یمانی سحق کنند و بدان افشانند بخر کند دهن اگر
از حرارت معده باشد علامت آن بود که چون اطعمه بارده تناول
کند ساکن شود و در خلو معده زاید بود علاج آن

در علاج بوی ناخوش از دهان

با تمر هندی یا نبات و ترنجبین یا آب خیار کدو یا سکنجبین
یا نقوع فواکه تناول کنند و غذا سماق یا غوره یا انار خورند
و معده را خالی بگذارند و از میوها زردآلو و شفتالو و امرود و
خیار کدو مفید بود سفوف نافع سعد اذخر سنبل عود
گلنار صندل سفید پوست ترنج دارچینی قاقله متساوی
بکوبند و به نبات و گلاب بسرشند و حب سازند بمقدار نخود و یا
و در دهن گیرند و اگر سبب بلغمی باشد که در معده متعفن شده علامت
آن کثرت بزاق و بی طعمی دهن بود و در خلا و امتلا یکسان باشد
علاج و بعد از آن دو بار قی کنند به طبخ شبت و ترب و تخم
خربزه و انکی عسل و نمک و بعد از آن قی کلکنند و رازیانه بخورند
با سکنجبین لعق کنند و اگر احتیاج باشد بحب صبر یا مطبوخ تربد
تنقیه کنند و از اغذیه غلیظ و لبنات اجتناب نمایند و احیانا
اطریفل کبیر یا صغیر و زنجبیل و هلیله پرورده خورند و مصطکی و قاقله و
قرنفل بخایند و عود و زنجبیل و سعد و کبابه بکوبند و بعسل بسرشند
و حب سازند و در دهن گیرند و اگر سبب گوشت بن دندان باشد فصد
چهار رگ یا قیفال کنند و عناب و آلوجه و تمر هندی و نبات
و جلاب سازند و از گوشت و شیرینی اجتناب نمایند
و بقرص بنفشه و مطبوخ هلیله تلیین کنند و مورد و مازو و گلنار
و گل سرخ در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اقاقیا و صندل
و گلنار و گل سرخ و سعد کوفته و دارچینی و مصطکی و عود

در عفونت معده

و فوفل و شکر و قرنفل و هلیلهٔ زرد هر یک پنج درم و شک کافور
هر یک دانگی بکوبند و بر بن دندان ریزند و اگر سبب تآکل اسنان
بود علاج آن کنند آکله همچون قلاع باشد اما فسادآن بیشتر — در وقوع آکله دهان
و انتشار او زود تر بود و او را رایحهٔ کریهه باشد علاج آن
فصد و اسهال طبعت بمطبوخ افتیمون بود و مضمضه بسرکه و آب
غوره کنند تا زایل نشود و بعد از آن حلدفیون یا اقاقیا استعمال کنند
و باقی علاج آن چون علاج قلاع بود سیلان لعاب — در وقوع سیلان لعاب از دهان
رفتن آب از دهن در خواب با غیر آن اگر از حرارت و رطوبت بود
علامت او آن باشد که در حالت جوع و خلو معده بیشتر
باشد علاج شراب سیب و به و ریباس تناول کنند
و کاشنی ناشسته بنمک بخورند و اگر علامات غلبهٔ خون ظاهر
بود علامت آن علامت بلغم باشد علاج تنقیهٔ معده به
قی کنند و اطریفل و کلقند و رازیانه و گوارش مصطکی و عود
تناول کنند و قلایا و اغذیه که در آن رطوبتی چندان نباشد
با توابل خورند و نان و عسل نیز مفید بود و از فواکه رطبه و بقول
بارده احتراز کنند و لعاب که از دهن صبیان آید اقاقیا باید
و در دهن بمالند و اگر در خواب سیلان لعاب بیشتر بود دلیل
کرم بود و علاج او گفته شود در امراض امعا ورم لسان
ورم زبان اگر دموی باشد علامت آن حمرت و حرقت لسان — در بیان ورم زبان
و قلت لعاب بود علاج فصد قیفال کنند و تلیین طبعت به

مطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا ترنجبین و شیرخشت یا حقنهای نرم و اگر صفراوی
بود علامت آن وجع شدید و لهیب و عطش و صفرت لون
بود علاج شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب
انار زین یا ترنجبین و آب خیار که و با سکنجبین و تلیین طبعت
کنند باین مطبوخ سنا مکی پنج درم آجاص بیست عدد عناب
ده عدد سپستان سی عدد بنفشه چار درم نیلوفر و تخم کاشنی
هر یک سه درم پوست هلیلهٔ زرد هفت درم ورق گل و رو باه ترک
هر یک پنج درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین ده درم مغز خیارشنبر — حصه گوهر ورم زبان
پانزده درم حقنه سنا هفت درم بنفشه و تخم کاشنی
هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان سی عدد سبوس خطمی
جو مقشر نیم کوفته هر یک کفی ورق چغندر دستهٔ خیارشنبر
پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن کنجد و آب کاسه هر یک ده درم
نمک و بوره هر یک نیم درم و در هر دو قسم مضمضه بآب سماق و رب
و انار مناسب بود یا عناب ده عدد و عدس و رو باه ترک
هر یک پنج درم بجوشانند و به آب کشنیز و شراب توت با یزنه مضمضه
کنند و اگر بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب و بیاض زبان
و قلت عطش بود علاج هر روز جلابی از رازیانه و بیخ کاسنی
و کلقند تناول کنند و تنقیه بحب ایارج و حقنهای حاده کنند
و نثبت و بابونه و بزرک در ماء العسل بجوشانند و اگر سوداوی بود
علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن بود و قلت لعاب

علاج تنقیه بحب و مطبوخ افیتمون کنند و مضمضه بشیر خر
یا بز و روغن بنفشه و کدو یا لعاب بزرک بکلبه و آب الجزر کنند
و پیه بط و روغن سوسن در زبان بمالند و اگر ورم بسبب زهر
باشد علاج آن کنند ثقل و استرخاء لسان اگر بسبب غلبهٔ
خون باشد فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه بآب — در رفع سنگینی و استرخاء زبان
غوره و نعناع و اذخر و اگر بسبب فالجی باشد که عارض زبان شود و
علامت او آن باشد که زبان سست بود و تکلم نتوان کرد و لعاب
فرود آید و بغتتاً حادث شود علاج آن تنقیهٔ بدن باشد
بحب ایارج و قوقایا و ایارج لوغاذیا و مضمضه بتوج در سرکه
جوشانیده یا کرو خردل و صعتر و عاقرقرحا در آب جوشانیده
و صبر چون دیر در سخن آید زبان او را بنمک و عسل بمالند
بطلان ذوق گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل — در علاج ناگواری ذائقه
گردد چنانچه احساس هیچ طعم نکند و آن بسبب فضلات رطوبتی
باشد که بعصبهای زبان و حلق ریزد علاج آن تنقیهٔ دماغ
باشد بایارج فیقرا و حب قوقایا و غرغره و مضمضه بسرکه و خردل
و میویزج و عاقرقرحا جفاف لسان اگر خشکی زبان بسبب
حرارت و یبوست بود بلعاب بهدانه بمالند و مضمضه بآب — در علاج خشکی زبان
تورک و خیار کدو کنند و اگر بسبب خلطی لزج باشد سکنجبین لعق
کنند و گاه باشد که بسبب بخارات حریفه زبان و حلق متقشر
شود و چنانکه چون بجز تر بمالند از آن پوستی سفید تنک همچون پوست

پیاز جدا شود و با آن هیچ الم نباشد علاج آن فصد و تلیین طبیعت — در ترکیدن و شقاق زبان و رفع آن
بمطبوخ هلیله کنند و مضمضه بسرکه که در آن مورد و گل رجوشانیده باشد
تشقق لسان علاج ترکیدن زبان آنست که بهدانه و به دانه و کثیرا
در دهن گیرند و اغذیه لزجه مثل پاچه و هریسه خورند اورام شفت — در رفع ورم لب
علاج آن فصد قیفال و چهاررگ بود و تناول شراب بنفشه و عناب
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با هلیله و روباه ترکی و فوفل و گلنار
و ورق گل و جوز سرو بکوبند و با سرکه و گلاب طلا کنند و از شراب
و گوشت شیرینی اجتناب نمایند قروح و بثور شفت — در رفع قروح لب
علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت و مرهم اسفیداج بران نهند
یا مرداسنگ و مازو بکوبند و با موم و روغن چاپیزند و بنهند
بواسیر شفت آنست که لب سبز شود و در میان شقی ظاهر شود — در رفع بواسیر لب
و گاه بود که بران بثرات چون توت پیدا شود علاج او آنست
که فصد قیفال کنند و اسهال طبیعت بمطبوخ افیتمون و ضمادات
محلل استعمال کنند و آنچه زنگ او سیاهی زند بیشتر بزنند تا خون
بیاید و نمک بمالند و بعد از آن محللات یا قابضات طلا کنند — در رفع شقاق لب
انشقاق لب لب ترکیده بلعاب کثیرا و به دانه و بهدانه طلا
کنند و کفی که از خیار ظاهر میشود چون قطع میکنند درین باب مفید
بود و روغن بنفشه و پیه بط گرم کنند و شاخ گاو کوهی سوخته
با آن بیامیزند و طلا کنند و پوستی تنک که بر بیضه کشیده است بران
نهند باب ششم در امراض اسنان و لثه

بر حافظ صحت اسنان لازمست که از فساد طعام و شراب در معده اجتناب نمایند و از کثرت قی و خاییدن چیزهای دوسیده مثل حلوا و کلاشکن و قرص سکنجبین احتراز کنند و همچنین آب سرد از عقب طعام گرم و از چیزهای سخت و ترش و از کنند احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و جوز بدان نشکنند و استعمال مسواک کنند و بهترین مسواک چوب اراک و زیتونست و در وقت خواب احیانا روغن گل و نار دین بحسب مزاج در دندان بمالند و تنها بعسل و نمک دندان بمالند

در حفظ صحت دندان

ورم لثه بسبب مادهٔ حار باشد و علامت آن حمرت و لهب و ضربان بود و علاج فصد قیفال کنند و چهار رگ و شراب بنفشه و عناب یا شراب آجاص یا آب انار ترش با نبات و ترنجبین تناول کنند و غذا تمر هندی یا آلو کیلی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و بسرکه و گلاب و آب سماق مضمضه کنند و گلنار و جوز سرو و سر انار ترش و طباشیر و ورق گل و طراثیث و فوفل متساوی بکوبند و بر لثه ریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و به انار و امرود و زردالو و سیب و شفتالو تعلل کنند

در ورم لثه

قروح لثه علاج آن همچون علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود قلقدیون بر آن ریزند تا گوشت فاسد زایل شود و لثه را نیک بمالند پس گلنار و سماق و مازو و جوز سرو در سرکه بجوشانند و دهان مضمضه کنند و اگر ناصور گردد و به نشود داغ کنند

در قروح لثه

۱۱

واگر خون از لثه آید شب یا نی بسوزانند و سرکه بر آن زنند ریزند و گندم از آن باد و ورم نمک و سه درم تخم گل بکوبند و بدان ریزند و اگر گوشت لثه کم شود کندر و زراوند مدحرج و خون سیاوشان و گرسنه و بیخ مهک بکوبند و بسرکه عنصل بسرشند و بر آن نهند

وجع اسنان اگر از سوء المزاج گرم باشد علامت آن وجع شدید و ضربان بود و بملاقات اشیاء بارده ساکن شود و علاج فصد قیفال و چهار رگ و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و شراب عناب و تمر هندی و نبات خورند و غذا مزوّرات یا نخوداب یا مغز بادام باشد و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و سرکه و گلاب در دهان نگه دارند و اگر وجع بغایت بود اندکی کافور با سرکه و گلاب بیامیزند یا آب کاهو و خیار و گشنیز و تبورک بگیرند و با حبه افیون مضمضه کنند و اگر وجع از سوء المزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان و سکون وجع بملاقات چیزهای گرم علاج گلقند و رازیانه تناول کنند و غذا نخود آب با دارچینی و صعتر و فوذنج خورند و تنقیه دماغ بحب ایاره و مطبوخ تربد کنند و عاقرقرحا و بیخ کبر و زوفا در سرکه بجوشانند و دهان مضمضه کنند و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و شیطرج در دهان گیرند و دندان بر آن بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدبیرها ساکن نشود و لثه متورم نباشد قلع کنند و اگر خواهند که بی کلبتین قلع کنند زنجبیل که در سرکه پرورده باشند بر آن دندان نهند یا ثوبال مس و شیر الحیر

در وجع دندان

بابنوع با هم بیامیزند و بران نهند یا عاقرقرحا در شیشه کنند و سرکه بدان ریزند و هفته در سرگین اسپ پنهان کنند و بعد از ان پاره از ان عاقرقرحا بر دندان نهند یا پیه ضفدع بحری بران نهند که بریزد و یا منقطع شود اما باید که استعمال این ادویه چنین کنند که ضرر آن بدندانهای دیگر نرسد و اگر درد دندان ببخارات معده باشد علامت او آنست که بعد از ادویه غلیظ و امتلاء معده زاید شود علاج تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و کوارش عود و مصطکی تناول کنند و از امتلاء و غذاهای شب احتراز باید و اگر سبب کرم باشد که در او متولد شود دندانها را بخار سیر و تخم گندنا و تخم ترب و پیه بز بخار دهند که کرم برون آید **سقوط و تحرک اسنان** اگر سبب کبر سن باشد علاج پذیر نباشد و اگر سبب رطوبتی بود که لثه را سست کرده باشد گلنار و سماق و ورق گل و جفت بلوط و شب یمانی و سعد و طراثیث و فوفل و کزمازج و صندل و رامک و هلیله زرد و دانه مورد و مجموع یا بعضی بکوبند و شب در بن دندان ریزند و بامدادان بعسل و سرکه و گلاب بشویند و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشانند و دندان مضمضه کنند **آکله و تفتت اسنان** پوسیده شدن و ریزیدن دندان بسبب رطوبت ردیه باشد که دران متعفن شود یا بسبب زوال رطوبت اسنان و یبوست بود علاج قسم اول تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارجها و گلنار و مورد و شب در سرکه بجوشانند و دندان مضمضه کنند و سعد و مصطکی بکوبند و بران نهند و علاج قسم دوم ترطیب دماغ بود

بنفش

بنفشه همین و تناول اغذیه مرطبه و لعاب بنگو و شیرخر و روغن بنفشه یا شعبه و تخم مرغ بزنند و بران نهند **تغیر لون اسنان** اگر دندان سبز شود یا سیاه گردد بسبب ماده ردیه که در جوهر آن نفوذ کند علاج آن تنقیه کنند به پیخ کبر و رازیانه بجوشانند و دندان مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضه مرغ مجموع سوخته و زبد البحر هر یک سه درم و سنباده نیم درم بسایند و دندان بمالند و مضمضه بسرکه و روباه ترک کنند **حفر اسنان** جسمی باشد شبیه بسفال که در بن دندان متحجر شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج تنقیه معده بقی کنند و تلیین طبعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و بمحللات مثل زبد البحر و کندر و صدف و نمک بمالند و مسواک میکنند **حکة اسنان** خاریدن اسنان بسبب آنها مختلف باشد و اول اشیاء حریفه حادث میشود علاج آب نورک یا تبسره و تخم آن با آب خیار گدو با سکنجبین یا شراب نارنج تناول کنند و بهوا شش با مرغ و بزغاله خورند یا جلابی از بنفشه و عناب و آجاص و تخم کاشنی و نبات تناول کنند و تنقیه بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و بسرکه و گلاب و سکنجبین عنصلی مضمضه کنند **صریر اسنان** آنست که در خواب دندان سایند و اکثر صبیان و مشایخ و نسوان را حادث شود علاج تنقیه بحب ایارج و نوقایا کنند و گردن بروغن زنبق و خیری چرب کنند و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو تناول کنند اما صبیان را امتعرض نباید شد **رفتن آب دندان** چنان باشد که چیزهای سخت

مضغ نتوانند کرد و تحمل چیزهای گرم و سرد نباشد و آن بسبب برودت
دماغ باشد علاج گلقند و رازیانه تناول کنند یا جلابی از
رازیانه و بیخ کهک و کلنگبین خورند و تنقیه بحب صبر و ایاره
کنند و مغز جوز با زردهٔ بیضه با عنصل بریان کرده بر دندان
نهند و حب الغار با شب و زراوند بکوبند و بر دندان بمالند و گاه باشد
که بسبب حرارت باشد و علامت او آنست که لمس دندان و لثه
بغایت گرم بود و گوشتهای بن دندان سرخ باشد علاج
او آنست که دندان بروغن گل و پیه مرغ و صندل و اندکی کافور
بمالند و بعد المعالجه بخایند **باب هفتم در امراض حلق**
از آنجمله خناق مرضی باشد که مانع تنفس و بلع شود و سبب آن
تورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد پس اگر ورم صفراوی
باشد علامت آن وجع شدید و عطش و خشکی و تلخی دهن و بیخوابی
بود و اگر دموی باشد علامت آن حمرت روی و زبان و لب
و ضربان و امتلاء بدن و حلاوت دهن بود علاج هر دو
نوع فصد قیفال و حجامت ساق و میان شانه باشد و شراب
بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا عناب و آلو اجاص و بنفشه
و ترنجبین و نبات بجلاب سازند و غذا جوآب با نیلوفر
و عناب خورند و غرغره بعناب و رو بادترک و توت
و تخم کاشنی کنند و آب کشنیز و مغز خیارشنبر نیز مفید بود
و تلیین طبع بمطبوخ فواکه یا بدین حقنه کنند حقنه

در علاج امراض حلق

حقنه مجرب در امراض حلق

سنا

سنا مکی هفت درم بنفشه سه درم نیلوفر سه درم
آلو کیلی و سیاه هر یک پانزده عدد سپستان شصت عدد
عناب ده عدد تخم کاشنی سه درم خطمی و سبوس هر یک کفی از
چغندر دو دسته خیارشنبر بیست درم ترنجبین پانزده
درم روغن کنجد و آبکامه هر یک ده درم نمک نیم درم و پای
شوره با آب گرم و سبوس و خطمی و بنفشه کنند و خون
سلحفات در حلق چکانند و ریسمانی که بدان حلق افعی گرفته باشند
در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی بود و علامت آن ثقل وجع
و تهبج روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج
جلابی از بیخ کهک و گاوزبان و رازیانه و نبات تناول
کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و تلیین طبع بحقنهای
حاده کنند و غرغره بآب کامه و عسل بکنند یا انجیر و تخم ترب
و میویزج در سکنجبین عسلی بجوشانند و بدان غرغره کنند
و اگر سوداوی بود علامت آن صلابت ورم و قلت بزاق
و کمودت لون بود علاج فصد باسلیق و حجامت ساق
بکنند و غرغره و ابخره و رشک و جلابی و غذا چنانکه در بلغمی
گفته شد و پای شوره بکرر بکنند و استعمال این حقنه
نافع بود صفت آن سنا مکی هفت درم رازیانه مرزنجوش
بیخ کهک هر یک سه درم بابونه و شبت و حلبه و اکلیل الملک
هر یک ده درم قنطوریون باریک ترید هر یک دو درم عناب

حقنه مجرب در امراض حلق

ده عدد وپستان پست عدد انجیر ده عدد ومویز طایفی از دانه بیرون
کرده ده درم خیارشنبر پانزده درم آب کامه وروغن زیت هر یک
ده درم بوره نیم درم شحم الحنظل دانکی ذبحه ورمی حار بود که در
طرفین حلقوم حادث شود بسبب امتلا وغلبه خون وتناول کوشت
وشراب وشیرینی بسیار وعلامت او آنست که از خارج حمرتی
از کوش تا کوش ظاهر شود ومانع بلع وآواز شود علاج
فصد قیفال کنند واخراج دم بحسب قوت واکر قوت باشد
اعادت فصد کنند واز خون رفتن بسیار اندیشه نکنند وتلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه وحقنه که در خناق دموی ذکر
رفت کنند وغرغره بشراب توت وآب کشنیز کنند
یا روباه تربک وعدس بجوشانند وخیارشنبر دران حل کرده
بدان غرغره کنند وچون منفجر شود تلیین بنقوع فواکه
یا ترنجبین وشیرخشت کنند وطبیعت را محتبس نکذارند
بثور حلق از ماده دم یا صفرا حادث شود علامت
آن وجع شدید وسوزش بود درحالت بلع خصوص بلع
ترشیها وشیرینیها علاج فصد قیفال کنند وشراب
بنفشه وعناب لعق کنند ولعاب بنکو وبهدانه با نبات
وغذا کشکاب باروغن بادام خورند یا حریره از شیر سبوس
یا نشاسته بروغن بادام وقند واز کوشت وشیرینی وآب
سرد احتراز کنند سقوط اللهات افتادن ملازه بسبب خلطی حاده باشد

در دفع ذبحه که بپادامان کویند

در شور حلق وعلاج

در دفع افتادن ملازه

علامت

علامت آن حرقت ولهیب وعطش باشد علاج فصد
قیفال وحجامت واسهال طبیعت کنند وغرغره بشراب توت
وآب انار وسرکه وکلاب کنند واکر خلطی بارد بود علامت آن
کثرت بزاق وعدم وجع واسترخاء زبان باشد علاج آن
تلیین طبیعت بمطبوخ تربد وحب ایارج کنند وغرغره با بکامه
وعاقرقرحا وتخم شبث ودارزیانه در ماء العسل بجوشانند وبدان غرغره
کنند بحة الصوت تغیر وکرفتکی آواز اکر بسبب غلبه خون بود
وعلامات آن ظاهر باشد فصد قیفال کنند وجلابی از بنفشه
ونیلوفر وعناب وسپستان تناول کنند وغذا جوآب یا حلیم
کندم خورند واکر بسبب امتلاء قصبه ریه ولذع ودغدغه آن بود
علاج شراب خشخاش وبنفشه وعناب وبیخ مهک وکاوزبان
خورند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند واکر از حمیات صفراوی
حادث شود شیره تخم تودک یا تخم خیارین یا آب خیار کدو با شراب
بنفشه ونیلوفر تناول کنند وغذا ابو ماش با مغز بادام و
اسفاناخ وبرک خیارین خورند واکر بسبب ملاقات هوای سرد
حادث شود جلابی از پرسیاوشان وبیخ مهک ودارزیانه
وکاوزبان وکلقند تناول کنند وخردل بریان کرده وبادام تلخ
وفلفل ودارفلفل ودارزیانه هر یک سه درم وزعفران نیم درم
بکوبند وباشکر وعسل بسرشند وحب سازند ودر دهن میکیرند
واکر بسبب رطوبتی بود که عارض حنجره شود علامت آن احساس

در کرفتکی وبحه کرفتکی آواز وعلاج آن

ثقل بود و عدم خشونت و الم علاج گلقند و رازیانه تناول کنند
و بیخ رازیانه و بیخ مهک و شبت و انیسون در ماء العسل بجوشانند
و بدان غرغره کنند و زنجبیل پرورده بخورند و اگر بسبب یبوست
قصبهٔ ریه باشد علامت آن خشونت و وجع و صلابت و صغر
نبض و صفای قاروره باشد و اکثر از دود و غبار حادث شود
علاج شراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان با لعاب بنکو و بهدانه
تناول کنند و شیرهٔ گندم و ترید بشیر خورند و روغن بنفشه در سینه
بمالند و اگر بسبب حجرهٔ عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خیارین
و بنفشه و سپستان و نبات بجلاب سازند و غذا باقلا و آب
یا حسو از شیرهٔ سبوس سازند یا نشاسته یا نبات و روغن
بادام خورند و از لعاب خطمی و کثیرا و روغن بادام موم روغنی
سازند و در سینه بمالند و اگر بسبب تناول اشیاء حریفه باشد
شیرهٔ تخم توزک (?) با نبات یا شراب انار عذب یا ترنجبین
تناول کنند و غذا آب ماش با اسفاناخ و یا بچهٔ بزغاله خورند والله اعلم
نفث دم خونی که از دهن بیرون آید یا بثقل بود یا بتنحنح
یا بنفث یا بقی اما بثقل یا از سینه یا از حلق و لهات بود و علاج
آن غرغره بود بقوابض مثل گلنار و پوست انار و مورد و
لسان الحمل و تخم گل را نافع آن اما تنحنح آن باشد که از دماغ به
حلق فرود آید پس اگر حرارت و وجع و ثقل سر و علامات غلبهٔ
خون باشد فصد قیفال و حجامت نقره و غرغره بقوابض

در دفع خون از دهان

و اما تنحنح آنست که از قصبهٔ ریه و حنجره باشد و سبب آن
ضربه یا صیحه یا سعالی شدید بود علاج قرص گلنار و کهربا
تناول کنند و غرغره بقوابض کنند و آنچه بسعال بیرون آید
از ریه باشد بواسطهٔ انشقاق و انخراق عروق و آن از اسباب
داخلی یا خارجی علاج فصد باسلیق و شراب خشخاش با
صمغ عربی و خون سیاوشان بخورند و شراب انجبار با آب
لسان الحمل و کهربا و این قرص نیز مفید بود تخم حماض بارتنگ
هر یک سه درم گل قبرسی ساوه (?) طباشیر لولوی ناسفته
هر یک چهار درم کهربا شب شاخ گاو کوهی سوخته
نشاسته کثیرا هر یک دو درم بکوبند و با آب لسان الحمل
و لعاب بنکو سرشند و قرص بسازند و شربتی یکمثقال بود اما آنچه
بقی بیرون آید از روی معده بود و در جای خود گفته شود
نشوب شوک و علق و عظام در حلق اگر خار یا استخوان
در گلو بگیرد علامت آن نفث خون رقیق بود علاج
آن آنست که اگر توان دیدن و ممکن باشد به کلبتین بگیرد
و برفق بیرون آرند و الا ریسمانی دو تو کرده فرو برند و سر
آن نگهدارند باشد که در آن بپیچد و بیرون آرد یا لقمهٔ بزرگ در
ریسمان بندد و فرو برد و سر ریسمان بکشد یا حسو و فالوده
و چیزهای مزلقه بخورند و قی کنند اما علق که چی باشد که در آب بود
اگر با آب فرو رود در حلق آویزد غرغره کنند بسرکه و نمک

در علاج خار و استخوان و زالو که در حلق باشد

یا سرکه و نمک و سیر با شونیز و خردل و نوشادر بکوبند و بحلق
ومنه یا آب افسنتین با سرکه بپاشامند یا بحجام گرم روند
و بخ چند چند انکه عطش و کرب غالب شود پس قطعه یخ
در دهن گیرند چنانچه آب آن خرد خرد باشد که بواسطه میل
آب بیرون آید و خونی که بعد از اینها از حلق بیرون آید علاج
آن غرغره باشد بگلنار و پوست انار و سماق جوشانیده با
گلنار و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق و منه

باب هشتم در امراض صدر و آلات تنفس

از انجمله سعالست و آن حرکتی باشد از ریه برای دفع چیزی موذی
و سبب آن اگر خشونتی باشد که قصبه ریه را حادث شود بواسطه
دخول دود و غبار و علاج آن شراب بنفشه و شراب خشخاش
بآب گرم حل کنند و بیاشامند و غذا بنوماش با مغز بادام
و اسفاناخ خورند یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن
بادام و اگر بعد از زکام و نزله حادث شود بیخ مهک و زوفا
هریک دو درم بنفشه و پرسیاوشان هریک سه درم سپستان
ده عدد نبات ده درم بجلاب بپاشامند و شراب بنفشه
و بنفشه مربا تناول کنند و اگر بسبب رطوبتی رقیق باشد
که از دماغ بیرون آید علامت آن سعال بی نفث بود و اشتداد
آن در شب و بعد از خواب علاج شراب خشخاش لعق
کنند و کثیرا و نشاسته و مغز بادام و بیخ مهک بکوبند

در کیفیت امراض سینه و دفع آن

و بالعاب به دانه بسرشند و حب سازند و در دهن گیرند
و اگر سبب رطوبتی قصبه ریه باشد علامت آن خرخره سینه و کثرت
نفث بود علاج هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان هریک
سه درم انجیر ده عدد میویز طایفی ده درم بخورند یا شراب
زوفا ده مثقال بآب گرم حل کرده بیاشامند و بعد از نضج تلیین
تلیین کنند باین مطبوخ سنا مکی پنج درم انجیر ده عدد عناب
ده دانه سپستان چهل دانه رازیانه تخم خیارین پرسیاوشان
تخم کاشنی بیخ مهک نیلوفر هریک سه درم خیارشنبر ترنجبین
شکر سرخ هریک ده درم و این حب در دهن گیرند حب
رازیانه فلفل قردمانا بادام تلخ هریک دو درم حلتیت
یک درم رب السوس پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند و حب سازند
و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن سرعت نبض
و حمرت وجه و عدم نفث بود علاج لعاب بهدانه
بسرشربتی از نبات بپاشامند یا شیره تخم خرفه با شراب بنفشه
و نیلوفر و آب بنفشه و کشنیز در سینه بمالند و سپستان و
بهدانه در دهن گیرند و اگر بسبب برودت مزاج ریه باشد علامت
آن قلت عطش و اشتداد سعال در سرما و استراحت باستنشاق
هوای گرم و استحمام ساکن شود علاج جلابی از زوفا پنج درم
و انجیر ده عدد و پرسیاوشان و بیخ مهک هریک سه درم تناول
کنند و غذا نخود آب با شیره خشک دانه خورند و سینه بروغن

نسرین و سوسن چرب کنند و اگر از یبوست مزاج ریه باشد علامت آن سرعت نبض و صلابت آن بود و اشتداد و بعد از عطش و حرکت و تسکین آن بعد از حمام علاج شیره تخم خیارین با نبات و ترنجبین تناول کنند یا لعاب بهدانه با نبات و غذا شوربا با مغز بادام و اسفاناخ بخورند و گوشت بزغاله مفید بود

در تنگی نفس علامات و علاج او

ربو مرضی بود که چون حرکت کنند یا پیاده بروند نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب آن خلطی بود که در ریه یا قصبهٔ ریه متمکن باشد علامت آن خرخرهٔ سینه و سعال و نفث بود علاج هر روز جلابی از بیخ سهک و گاوزبان و پرسیاوشان و انجیر و پستان و مویز طایفی تناول کنند و شراب زوفا و سکنجبین عنصلی و تنقیهٔ بدن از خلطی که غالب باشد کنند و لعوق عنصلی مفید بود و لعوقی از عسل و بزرک و روغن بادام همچنین و مغز بادام و فستق و جلغوزه بکوبند و بیخ سهک و زوفا بجوشانند و با جلابی از قند بقوام آرند و همه باهم بیامیزند و بلیسند و اگر سبب حرارت قلب باشد علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامات سودا بود علاج فصد باسلیق کنند شراب گاوزبان و شراب انار عذب تناول کنند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب کنند و اگر سبب یبوست ریه باشد علامت آن عدم نفث دم بود و تشنگی و رقت صوت باشد علاج آن ترطیب ریه باشد بشراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و ترید شیر و شیرهٔ جو ٭

ذات الریه

در علاج ذات الریه

ذات الریه ورمی گرم باشد که در ریه حادث شود پس اگر از مادهٔ دم باشد علامات آن حمی مطبقه باشد و ضیق نفس و وجع ضربانی و حمرهٔ عین و وجه و تشنگی و خشکی زبان و منخرین و نبض عظیم و موجی بود علاج در اول تا روز سیوم فصد باسلیق یا اکحل کنند و جلاب از نیلوفر و بنفشه و عناب و پستان و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا الکشکاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و پستان خورند و میانهٔ روز شربتی از نبات و لعاب بهدانه و روغن بنفشه تشرب کنند یا در پنجم یا در ششم بحسب نضج تلیین کنند باین مطبوخ بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک سه درم عناب ده دانه پستان بیست دانه تخم خطمی تخم خیارین هر یک سه درم ترنجبین شیرخشت هر یک ده درم و اگر احتیاج افتد در دهم باز تلیین کنند بدین مطبوخ یا استعمال حقنهٔ لینه کنند و اگر مادهٔ صفراوی بود علامت آن حمی محرقه و سعال و تلخی دهن و شدت عطش بود علاج آن همچون علاج دموی بود و ترید بیشتر باید کرد

در علاج سل و کیفیات او

سل قرحه باشد که در ریه حادث شود بسبب نزله که از دماغ فرود آید یا در عقب ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن واقع شود علامات آن حمی دق بود با آن سعال و ذوبان و حرقت و جد و نفث مده و فرق میان مده و خلط آنست که مده در آب فرو نشیند و چون بر آتش نهند نتن آن محسوس شود بخلاف خلط که بر سر آب بایستد و چون در آتش نهند اثر انتن باشد علاج شراب بنفشه و خشخاش ٭

با ترنجبین هریک ده درم بگلاب سازند و سرطانرا پایها قطع کنند
و شکم شکافند و به آب نمک بشویند و در کشکاب بخته کنند و بخورند
و اگر ازان کراهتی باشد بجای آن پاچهٔ بزغاله و شیر جو و شیر زنان و
شیر شتر خورند و شیر خر و شیر بز سخت عظیم مفید بود خصوص که از
پستان بمکند و گفته اند که بر شیر مداومت باید نمود و حمام نیز مفید
بود بشرطی که سخت گرم نباشد و بسیار رکث نکنند و بعد ازان
روغن بنفشه و کدو در بدن بمالند و درین مرض کلنگبین تازه
آورده اند که با نان بخورند و شیرهٔ تخم تورک با شراب
انار عذب خورند و اگر با آن نفث دم باشد گل ارمنی و نشاستهٔ
و بیخ مهک هریک پنج درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر
هریک شش درم کوفته و بیخته بلعاب به دانه بسرشند
دو درم ازان تناول کنند لعوقی که این مرض را مفید افتد

لعوقی که بجهت مرض سل نافع است

با قلا مغز تخم خیارین و خربزه و کدو هریک پنج درم صمغ عربی
کثیرا نشاسته هریک هفت درم مغز بادام مغز دانه
هریک ده درم مویز طایفی دانه بیرون کرده در روغن بادام جوشانیده
دوازده درم مجموع بکوبند و در یکمن آب بجوشانند
تا به نیمن آید و با قند نیمن بقوام آرند و شربتی ده درم باشد

قرص نافع سل

قرص کاوزبان بیخ مهک کثیرا صمغ عربی نشاسته گل
ارمنی هریک چار درم ورق گل پنج درم مغز خیار و کدو هر یک
ده درم کوفته و بیخته بلعاب به دانه قرص سازند و یک

مثقال

شراب نافع سل

مثقال بخورند شراب نافع آب انار عذب یکمن آب
سیب شیرین چهار یکی آب نیشکر نیمن باهم با آتش نرم بقوام
آورند و ده درم ازان تناول میکنند و درین مرض چون چشم
بگو فرو رود و رنگ روی تیره شود و پوست شکم خشک و لاغر
گردد و پوست پیشانی کشیده گردد و موی بریزد و اسهال ذوبانی
بسیار شود و نفس مره بافراط بود علامت مرگ باشد ذات الصدر

در علاج ذات الصدر

ورمی باشد که در حجابی که قاسم صدر است حادث شود و علامت آن
تب دایم و شدت عطش و قلق و اضطراب بود و مریض از فم معده
تا جقبهٔ نحر ورمی ناخس احساس کند و نظر به بالا و زیر نتواند کرد و بر پشت
و پهلو نتواند خفت ذات العرض ورمی باشد که در عین همین حجاب

در علاج ذات العرض

از جانب فقرات حادث شود و علامت او آنست که مریض وجعی
درمیان شانها احساس کند و بر پشت باز نتواند خفت ذات الجنب

در کیفیت شناختن ذات الجنب

ورمی بود که در غشاء مستبطن اضلاع در حجابی که حاجز است میان
قلب حادث شود و این را ذات الجنب خالص میگویند
و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع شود و این نهایت
بد باشد و علامت این تب دایم و ضیق نفس متواتر و نبض سریع
منشاری بود شوصه ورمی بود در حجابی که اضلاع غلفت و

در کیفیت شوصه و تفصیل آن

عضلات آن از زیر حجاب حاجز واقع شود و اعراض و وجع او
اشد باشد و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و بهیچ وضع
نتواند خفت و علاج این مرضها طبیب بکند که باشد

پس اگر دموي باشد علامت آن حمرت وجه وعظم نبض وحمرت نفث
بود واگر صفراوي بود حدت وجع وتب وهذيان وسرعت
وتواتر نبض وصفرت نفث بود علاج هر دو فصد باسليق

در علاج امراض مذکوره

باشد از اول تا سيوم اما در دموي از جانب مخالف وجع کند
ودر صفراوي از جانب موافق وهر روز جلابي از نيلوفر
وبنفشه وسپستان وعناب ونبات خورند يا شراب بنفشه
ونيلوفر وخشخاش وترنجبين وغذا الکشکاب با بنفشه وعناب
ونيلوفر وسپستان وشيرهٔ خشخاش خورند يا با شراب بنفشه وعناب
وتليين کنند بعد از نضج به اين مطبوخ سنا پنج درم بنفشه و
نيلوفر هر يک چهار درم تخم خطمي وتخم خيارين هر يک دو درم تخم کاشني
سه درم سپستان جيفت عدد عناب ده عدد تمر هندي ده
ده درم ترنجبين وخيارشنبر هر يک پانزده درم وميانها روز شربتي
از نبات با لعاب بهدانه وعرق گل وبيد مشک شرب کنند
ودرين امراض حقنه اوليتر بود از مسهل وحقنهاء لينه استعمال بايد کرد
حقنه سنا هفت درم بنفشه ونيلوفر هر يک سه درم سبوس

حقنه مجربه امراض مذکوره

وخطمي وجو نيم کوفته هر يک کفي ورق چغندر دسته عناب
ده سپستان سي دانه خيارشنبر وترنجبين هر يک پانزده درم آنگاه
وروغن کنجد ده درم نمک طعام يک درم بعد از تنقيه وانحطاط مرض
ترطيب وتبريد بايد کرد بشيرهٔ تخم نوزک وآب خيار که با نبات
وترنجبين وتعلل بشراب انار عذب وانار عذب وکاهو شايد

وغذا اسفيدباج با مغز بادام واسفاناخ خورند ودرين امراض
آب سرد نبايد خورد واگر ماده بلغمي بود واين کم واقع شود علامت
آن بياض وغلظ قاروره وبياض نفث وبطوء نبض وقلت عطش
وکثرت بزاق بود علاج فصد باسليق کنند وجلاب از سپستان
وبيخ مهک وروباه تروک ونبات وترنجبين خورند وغذا جو ونخود
وبعد از نضج تليين کنند بدين مطبوخ سناء مکي پنج درم
بيخ مهک دو درم کاشني وبنفشه ونيلوفر وتخم خيارين هر يک سه درم
ميويز طايفي ده درم انجير ده عدد سپستان سي عدد ترنجبين
ده درم خيارشنبر پانزده درم ميانهاي روز شربتي از نبات و
عرق گل وتخم ريحان بياشامند واگر از ماده سوداوي بود علامت
آن سياهي وخشونت زبان واختلاط عقل وهذيان واضطراب
بود علاج آن چون علاج بلغمي بود ودر استعمال حقنهاي
نرم بايد کرد وجلاب از بنفشه وسپستان وترنجبين ونبات
خورند

باب نهم در امراض قلب وثدي

در کيفيت امراض قلب وعلاج آن

سوء المزاجي که عارض قلب شود اگر حار بود علامت آن شدت
تشنگي وسرعت وعظم نبض وحمرت وغلظ قاروره وحرارت
سينه ولهيب وقلق وغضب وغم وکرب باشد علاج
شراب نيلوفر وشراب سيب شامي با گلاب وعرق بيد وکاشني
شرب کنند وشراب صندل وليمو وحماض وزرشک نيز مفيد بود
وغذا انار دانه با ليمو يا زرشک نيز مفيد بود وکشنيز چهار درم وگل سرخ

دو درم و طباشیر یک درم بخورند و یا ده درم شراب سیب بخورند
و صندلین و گلاب در سینه بمالند و در مواضع بارده نزول کنند
و مفرح بارده تناول کنند و این مفرح نیز مفید بود **صفته**
ورق گل طباشیر گاوزبان هر یک ده درم گشنیز و صندل هر یک
درمی تخم خرفه تخم خیارین و کدوی مقشر هر یک چار درم زرشک
پنج درم لولوی ناسفته دو دانگ کهربا و بسد هر یک نیم مثقال کوفته
و بیخته بشراب برسرشند **آخر** تخم کاسنی تخم خربزه تخم خیارین
گاوزبان هر یک پنج درم تخم خرفه سه درم لولو بسد کهربا
هر یک یک مثقال قاقله صندل طباشیر هر یک سه درم ورق
گل چار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم درم مشک و عنبر هر
یک دانگی بکوبند و با شیره قند برسرشند و شربتی ازین یکمثقال
بود و اگر سوء المزاج بارد عارض قلب شود علامتش او بیاض
قاروره و صفره و بطوء و تفاوت نبض و ضعف نفس و قوت
و کسل و کثرت خواب و بددلی و فزع بود و بهوای گرم و مواضع
گرم در راحت باشد علاج شراب بالنگو و گاوزبان و گلقند
تناول کنند و غذا نخود آب با تیهو و کبک و دراج و قلیا که در آن
توابل باشد خورند و زعفران دارچینی بر سر طعامها ریزند و معتدل
بدن کنند و دواء المسک حلو و معجون مفرح تناول کنند
معجون مفرح مصطکی عود دارچینی هیل قرنفل مشک
سنبل جوزبوا کبابه قاقله پوست ترنج هر یک مثقالی مشک

مفرح دفع ورم قلب

مفرح مجرب دفع ضعف قلب

معجون مفرح مجرب قوت دل

دانگی

دانگی کوفته و بیخته با عسل برسرشند و اگر سوء المزاج یابس بود
علامت آن هزال و نحافت بدن و صغر و تواتر نبض بود علاج
شراب بالنگو و نیلوفر و گاوزبان با عرق گاوزبان تناول کنند
و استحمام و تدهین و تناول مفرحات معتدل کنند **معجون مفید**
بسد کهربا لولوی ناسفته فرنجمشک شکر پوست ترنج هر یک شش درم
ابریشم خام بالنگو هر یک ده درم بهمنین هر یک پنج درم بکوبند مشک
و عود و عنبر هر یک درمی باهم بسایند و بعسل کف گرفته برسرشند و
مثقالی تناول کنند و اگر سوء المزاجی رطب باشد علامت آن قلت
اشتها و سرعت انفعال و بطی نبض و قاروره سفید و غلیظ بود
علاج شراب بالنگو و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با کبک
و تیهو و فلفل و زعفران خورند و اگر علامات امتلا باشد تنقیه
بحب ایارج و حب افتیمون مفید بود و استعمال ریاضت
معتدل نافع افتد **معجون مفید** مصطکی عود دارچینی قرنفل
سکر سنبل جوزبوا کبابه قاقله پوست ترنج سنبل هر یک
پنج درم مشک دانگی بکوبند و بشراب سیب برسرشند و مثقالی با شراب
لیمو یا حماض بخورند **خفقان** حرکتی اختلاجی بود که بسبب دفع موذی
عارض قلب شود و اگر آن بسبب غلبهٔ دم باشد و علامات آن
ظاهر بود فصد باسلیق یا صافن کنند و سکنجبین و شراب
سیب تناول کنند و غذا از زرشک و لیمو و انار دانه با گوشت مرغ
و بزغاله خورند و اگر علامات غلبهٔ صفرا بود اشربهٔ مذکوره و مفرحات

معجون دیگر مجرب ضعف دل

ایضا معجون مجرب ضعف دل

در دفع خفقان و کیفیت آن

بارده تناول کنند و صندل و اقاقیا و کشنیز و گلاب بر سینه طلا کنند و سیب و امرود و انار مزّ تعلل کنند و تخم کاهو و تخم کدو هر یک پنج درم زرشک پنج درم تخم تورک تخم کاشنی و دانهٔ حماض و کشنیز خشک و طباشیر و صندلین هر یک سه درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و احیانا مثقالی تناول کنند و اگر خفقان بسبب غلبهٔ سودا بود علامت آن خبث نفس و وحشت و فکر و خیالهای بد بود علاج آن تنقیهٔ بدن باشد به مطبوخ افتیمون و حب آن و مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه دواء المسک حلو تناول کنند و معالجات سوء المزاج یابس بکار دارند چنانچه مذکور شد و اگر خفقان بسبب کثرت صوم و استفراغ و نزف دم و ریاضت باشد اغذیهٔ جیده الکیموس تناول کنند و میل بآسایش و تنعم و استحمام کنند و سمنات استعمال کنند

حلوای مسمّن که دفع خفقان کند

مسمّن نشاسته آرد نخود و برنج هر یک شش درم تخم تورک مغز بادام و فندق و پسته هر یک پنج درم تودری سرخ و سفید هر یک ده درم بکوبند و با شکر و روغن گاو حلوا سازند و هر بامداد پنج درم بخورند و هریسه و حصیده و شیر و شکر و امثال آن خورند و خفقان بشرکت معده نیز حادث شود و آنرا با حوالی معده بدانند پس اگر خلطی لزج در معده جمع شده باشد معده را بقی پاک کنند و گوارش مصطکی و عود و مفرحات حاره تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد که بمعده ریزد هر روز جلابی از پوست بیخ کاشنی و تخم کاشنی و بیخ مهک و نبات تناول کنند

وبعداز

حبی که خفقان را سود دهد

و بعد از نضج تنقیه باین حب کنند صفت آن افتیمون شاهتره سنا مکی یک درمی هلیله زرد و ورق گل لاژورد شسته هر یک نیم درم بکوبند و به آب بالنگو بسرشند و بلع کنند و میان نهار روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان شرب کنند و اگر در معده سودا جمع شده باشد و آنرا ایقی برانند

جلاب در علاج خفقان

علاجش جلابی از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و تنقیه باین حب کنند

تنقیه در علاج خفقان

صفت تربد سفید افتیمون خاشا تخم الحنظل غاریقون حجر ارمنی هر یک درمی سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بلیله بنطی و مقل هر یک دانگی اسطوخودوس نیم درم بکوبند و بآب رازیانه حب سازند و بعد از تنقیه مفرحات و مقویات قلب و معده تناول کنند

در غشی و علاج آن

غشی حالتی باشد که مجموع حواس معطل باید و این بواسطهٔ ضعف قلب باشد و اجتماع روح در و یا استفراغ و تحلیل روح باشد و سبب آن یا ماده باشد که خانق روح بود چنانکه در ابتداء حمیات و امتلاء عروق از اخلاط و امتلاء معده در حالت تخمه حادث شود یا بسبب استفراغ و تحلیل بسیار بود که روح نیز مانع آن شود چنانچه در استفراغات و اوجاع و اعراض نفسانی حادث میشود و علامات غشی برودت اطراف و نفس ضعیف و صفرت لون بود

در علاج غشی

علاج آن در حالت غشی آب سرد و گلاب در روی زنند و بویهای خوش بو باشند و اطراف سخت بالند و بحرکت کنند و چون افاقت

بشود شراب حماض و بهی و صندل بدهند و اگر بسبب وجع باشد
تسکین وجع کنند و اگر بسبب اختناق رحم یا تناول سموم و
گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه گفته خواهد شد
در علاج خفقان قلب
ضغطهٔ قلب علتی باشد که چنان احساس کنند که دل اورا
میفشارند و در عقب آن غشیهٔ خفیفه حادث شود و از دهن
لعاب روان گردد علاج آن استفراغ سودا باشد
بمطبوخ افیمون و حب آن و بعد از آن تقویت قلب
باشد باشربه و مفرح و تریاقات **امراض ثدی**
در علاج ورم پستان
ورم پستان اگر از مواد دسته بود علاج آن در باب ورم
گفته شود و اگر بواسطهٔ آن باشد که شیر در پستان بسته
شود و علامت آن انتفاخ و صلابت و حمرت و وجع در پستان
بود علاج خرقه بگلاب و سرکه تر کنند و بران نهند و اگر
حرارت عظیم بود آرد باقلا و جو و لعاب آب کشنیز و آب
برگ و سفیدهٔ تخم مرغ طلا کنند و اگر وجع ساکن بود محللات
ضماد کنند و اگر وجع زیاد شود منضجات استعمال کنند و بعد از ان
در علاج کمی شیر زنان
منفجر گردانند **قلت لبن** اگر کم شدن شیر بواسطهٔ سبب قلت
دم و قلت اکل بود تناول غذا کثیرة الغذا باید کرد و اگر بسبب فساد
شیر باشد بانکه خلطی برو غالب شود اگر صفرا غالب شده باشد
علامت آن صفرت و حدت و رقت شیر بود و اگر بلغمی باشد
علامت آن کمودت و غلظت شیر بود علاج آن تنقیه

باشد

باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج باشربه و اغذیه که مضاد آن خلط بود
در علاج زیادتی شیر
کثرت لبن بسیاری شیر و ریختن آن اگر بافراط بود مدرات
طمث و مجففات استعمال کنند و مرداسنج و روغن گل بزیره و سرکه
در علاج امراض معده و کیفیت آن
طلا کنند **باب دهم در امراض معده** سوء المزاجی
که عارض معده میشود یا مادی باشد یا ساذج اگر مادی باشد
اگر صفرا باشد علامت آن کرب و تشنگی و صفرت زبان و تلخی
دهن بود علاج تنقیهٔ معده کنند بانکه سکنجبین و آب گرم
بیاشامند یا تخم شبت و ترب و بیخ مهک بجوشانند و اندکی عسل
و نمک دران حل کرده بیاشامند و قی کنند و بعد از آن هر روز جلابی
از بنفشه و آجاص و بیخ مهک و ترنجبین و نبات تناول کنند
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن و بعد از تنقیه تقویت
معده بربوب و اقراص بارده و سکنجبین به و میبه کنند و این
سفوف مفید بود ورق گل ده درم طباشیر پنج درم هلیلهٔ زرد
و سماق هر یک سه درم مصطکی یکدرم رازیانه نیم درم بکوبند و با دو
چند ادویه قند بیامیزند و سه درم با گلاب تناول کنند
و اگر از مادهٔ بلغم باشد علامت آن جشاء ترش و تخمه و انتفاخ
شکم و قلت اشتها و غثیان و قی بلغم و قلت عطش و
کثرت ریق و سیلان لعاب و بیاض لون و قاروره و بطؤ
و لین نبض بود و میل باغذیه و اطعمهٔ حریفه و مالحه باشد علاج
اولا قی کنند و معده را پاک کنند بعد از ان هر روز جلابی از افیمون

و بنج مهک و بالنکو و کلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ
خشک دانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران دران کنند
و قلایا و مزوره متوبله نیز مفید بود و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره
و ایارج جالینوس و لوغاذیا کنند یا بحقنها حاده و معده را بروغن
زنبق و خیری و مصطکی بمالند و کوارش کنند و زنجبیل پرورده تناول
کنند و اگر از مادهٔ سودا بود علامت آن حرقت معده و کثرت
اشتها و ضعف هضم و کثرت نفخ و ترشی دهن و غلظ و سواد
قاروره و بطو و صغر نبض و قی ترش و خشکی دهن و تشنگی بود
و طحال بزرگ باشد علاج تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون
و مسهلات سودا کنند بعد از انکه معده را بقی پاک کرده باشند
و اطریفل و کلقند و رازیانه و کوارش کمونی تناول کنند اما سوء
المزاج ساذج اگر حار بود علامت آن تشنگی و خشکی دهن و فم
معده و جشاء دخانی و فساد اغذیهٔ لطیفه و قلت اشتها
و میل بچیزهای ترش بود علاج شراب ریباس و غوره و
لیمو و سکنجبین و مانند آن تناول کنند یا گلاب و آب برف
و غذا از زرشک و تمر هندی و انار دانه و غوره خورند و دوغ با
برف نیز مفید بود و اگر سوء المزاج حار یابس باشد علامت
آن هزال و شدت تشنگی و خشکی زبان و حبس طبیعت
علاج شیرهٔ تخم تودک با آب خیار کدو با نبات و ترنجبین
تناول کنند و غذا نبوهاش با مغز بادام و اسفاناخ یا کدو با گوشت

بزغا

بزغاله خورند و زرشک هفت درم و گل ارمنی چهار درم و صندل و
مغز سه تخم و کدو و طباشیر و تخم تورک و ورد گل هریک پنج درم
بکوبند و بعرق چه بسرشند و بمثقال با شراب غوره تناول کنند
و اگر سوء المزاج ساذج بود علامت آن ضعف هضم و لین و انتفاخ
بطن و دیر ماندن و ترش شدن طعام و کثرت ریق و جشاء ترشی باشد
علاج گلقند و رازیانه و شراب بالنکو و بزوری تناول کنند
و غذا نخود آب با فلفل و زنجبیل و دارچینی خورند و زنجبیل پرورده و
کوارش عود و عنبر و مصطکی احیانا تناول کنند و کندر و نانخواه و زنجبیل
هریک شش درم و فلفل و اذخر و حب الغار و عود هریک سه درم
و مویز طایفی هشت درم بسرشند و دو درم تناول کنند و اگر سوء
المزاج بارد یابس بود علامت آن قلت عطش و کثرت اشتها
و جشاء ترش و تخمه بود علاج گلقند و رازیانه و گلنگبین
و هلیلهٔ پرورده و اطریفل تناول کنند و سنبل و مصطکی
و اذخر و نانخواه هریک سه درم سعد پنج درم بکوبند
و در آب بر دانهٔ بر معده طلا کنند و روغن زنبق و خیری بمالند
شرابی که مفید بود آب به ترش پنج رطل شراب
صرف پنج رطل به آتش نرم بجوشانند تا بنیمه آید پس شیرهٔ
قند بران ریزند بقدر ترشی آن و بجوشانند تا بقوام آید و در آخر
طبخ مصطکی دو درم و دارچینی و زنجبیل و قرنفل و قاقله
و زعفران هریک درمی بکوبند و در کیسه کنند و در دیگ نهند تا بجوشد

شرابی که بانفع امراض معده است

پس بمالند و بفشارند و چون بقوام آرند از آتش فرو گیرند
و شربتی از آن ده درم باشد و اگر سوء المزاج رطب ساذج بود
علامات آن کثرت ریق و سیلان لعاب و قلت عطش و تأذی
از آب سرد و میوه ها و ترها بارده و تنفر از دسومات و اغذیه رطبه
و غثیان بود علاج گلقند و انیسون و جوارش مصطکی و زنجبیل
پرورده تناول کنند و غذا نخود آب و قلایا با توابل باشد و اگر آن
طبیعت نرم باشد معجون خبث الحدید نافع بود صفت آن
هلیله سیاه و بلیله و آمله هر یک ده درم سنبل اذخر سعد زنجبیل
فلفل نانخواه کندر هر یک پنج درم جدا جدا بکوبند و خبث الحدید
سحق کرده و شسته مغسول در سرکه بجوشانند پس خشک کنند و با دیگر
ادویه بسایند و باده چندان ادویه عسل بسرشند و یک مثقال بخورند
و اگر سوء المزاج یابس ساذج بود علامات آن نحافت و هزال
بدن و عطش و خشکی زبان و قلت بزاق بود علاج شراب
بنفشه و نیلوفر تناول کنند با شیره تخم خرفه یا آب خیار
کدو با نبات تناول تشرب کنند و غذا اسفناج ماش و کدو و گوشت
بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه خورند وجع معده اگر بسبب سوء
المزاج باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب ورم باشد گفته شود
و اگر بسبب ریاح بود علامات آن تمدد و شراسیف و قراقر و فواق
و جشا باشد و بعد از تناول اشیاء نفاخ زیادت شود علاج
گلقند و رازیانه و گلنگبین و خشکنگبین و کز انگبین تناول کنند

معجون خبث الحدید بجهة امراض طب

در تشخیص امراض معده و علاج آن

وجوارش

و جوارش کمونی و کندری و اطریفل کبیر تناول کنند و مصطکی
و کندر و کرویا و زنجبیل بخایند و این سفوف مفید بود رازیانه انیسون
هر یک سه درم نانخواه و کرویا و تخم کرفس هر یک درمی بکوبند و باده مثل
آن قند بیامیزند و پنج مثقال از آن ناشتا تناول کنند و اگر وجع
بسبب طعامی موذی باشد آب گرم و روغن کنجد بیاشامند و قی کنند
و بعد از آن جوارش عود و مصطکی خورند و اگر بسبب ضعف معده باشد
علامت او آنست که بعد از اکل حادث شود و در خلو معده ساکن باشد
علاج آن تقویت معده باشد و اگر در معده اخلاط ردیه باشد
بقی و اسهال تنقیه کنند و نانخواه و کندر هر یک پنج درم سعد و سنبل
هر یک سه درم بکوبند و با عسل بسرشند و مثقالی تناول کنند
و حماض و ترنج یک رطل و آب سیب یک رطل بجوشانند تا بنیمه
آید پس یک رطل قند و یک رطل عسل سفید و نیم رطل گلاب با آن
ضم کرده بسرشانند تا بقوام آید پس زعفران و فلفل و دارچینی
و قرنفل و مصطکی هر یک درمی با لنکو سه درم عود ده درم بکوبند
و بر سر آن بریزند و با هم بزنند پس از آتش فرو گیرند و در
ظرف چینی یا زجاجی کنند و احیانا سه درم تناول کنند
اورام معده اگر ورم حار بود علامات آن تب و التهاب
و حرقت معده و وجع باشد و ورم ظاهر بود و قی و تشنگی و
سقوط اشتها باشد علاج آن اولا فصد کنند
و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاشنی با شیره تخم کاشنی

در تشخیص اورام معده و درمان

تناول کنند و آب زارین با ترنجبین و نبات نیز شاید و غذا
کشکاب با اسفاناخ و خیار بن خورند و در تقلیل غذا کوشند و چون
ابتداء نضج باشد جلابی از روباه تروک و تخم کاشنی هر یک چهار درم
و خیارشنبر پنج درم تناول کنند و اگر حرارتی چندان نباشد
دو درم رازیانه با آن ضم کنند و حسو از شیره سبوس و نبات
و روغن بادام خورند و در ابتدا صندل و مامیثا و گلاب و آب
بستان افروز و روباه تروک بر معده طلا کنند و بعد از دو روز
آرد جو و خطمی با گلاب یا آب کاشنی بعد از آن خطمی و حلبه و برگ
و بابونه و زرورد و سعد و سنبل و آرد جو و چون ورم خراج
شود و ورم متفجّج شود علامتش شدت وجع و حمی و ضربان
باشد و آن زمان برگ مرو و رشک و تخم خطمی هر یک درمی
بکوبند و با شیر بز پاشاشند تا نضج یابد علامت نضج سکون تب
و وجع باشد و چون منفجر شود شراب عناب و شراب خشخاش
با شیر تناول کنند و حریره از نشاسته و خشخاش و روغن بادام
و قند تناول کنند علامات انفجار قی و اختلاف مده و خون
باشد و چون مده کم شود شربتی از نبات با تخم شاهسفرم بیاشامند
و اگر حرارت سخت نباشد ماء العسل بهتر بود تا معده را
از مده پاک کند و چون پاک شده باشد کندر و گلنار و ورق
گل هر یک دو درم و گل ارمنی و کهربا و خون سیاوشان
هر یک درمی بکوبند و با هم چندان قند بیامیزند و مثقالی

در علاج ورم متفجّج

ازان

ازان میخورند تا جراحت مندمل میشود و اگر ورم بارد باشد
اگر از ماده بلغم باشد علامت آن حمی لینه و انتفاخ معده و خیدی
زبان و کثرت لعاب و تهیج روی بود و ورم رخو باشد علاج
ماء الاصول تناول کنند و تریاق اربعه و مثرودیطوس نیز مفید بود
و جلابی از پوست بیخ کاشنی و بیخ رازیانه و بیخ [illegible] هر یک دو درم
تخم رازیانه سه درم گلقند ده درم بیاشامند و غذا نخود آب با
شیره خسک دانه و فلفل و دارچینی و کرویا خورند و روغن زیت و روغن
بید انجیر بر سر غذا کردن و در معده مالیدن مفید افتد و سعد
و اذخر و سنبل و خاکستر چوب رز با هم بسایند و با سرکه سرشته
ضماد سازند یا صبر سقوطری دو درم و سنبل و قردمانا و مصطکی هر یکی
درمی بکوبند و افسنتین به روغن یاسمین و یا روغن بان ضماد کنند
و مسهلات لینه استعمال کنند و اگر از ماده سودا باشد ورم صلب بود
با آن او کار ردیه و خبث نفس باشد علاج جلابی از تخم رازیانه
و بیخ [illegible] و بیخ کرفس و سکنجبین تناول کنند و غذا نخود با شیره خسک
دانه و روغن بید انجیر و معده را بحلبه و برگ خطمی و بابونه
و مصطکی هر یک دو درم سعد و سنبل و اذخر هر یک درمی جمع
سه درم و بابونه پانزده درم تضمید کنند یا سنبل و افسنتین
و سلیخه و مصطکی هر یک سه درم و صبر و میعه هر یک چهار درم و حلبه
و برگ هر یک پنج درم و زعفران و مرهم هر یک درمی بکوبند
و با موم و روغن زنبق و خیری یا قسط بیامیزند و بمالند و این ماء الاصول

تناول کند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه هر یک ده
درم انیسون و رازیانه هر یک سه درم بیخ بهک و بابونه هر یک
هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد مویز طایفی
پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید پس صاف
کنند و سی مثقال از آن با ده درم مغز خیارشنبر و یک مثقال روغن
بیدانجیر تناول کنند و تلیین طبیعت با ایاره لوغاذیا و ایاره
ارکاغانیس کنند **قراقر و نفخ** بواسطهٔ برودت و
ضعف هضم و تناول اشتها نفاخه باشد و گاه بود که بسبب
ناریه معده باشد که احداث نفخ و بخار باشد علاج
هر بامداد گلقند و رازیانه با انیسون تناول کنند و غذا نخود
آب با زیره و دارچینی و کرویا خورند و از اطعمهٔ غلیظ و اشیاء
نفاخ و حموضات احتراز کنند و سبوس و کاه و ارزن و نمک
گرم کنند و بر شکم بندند و سنبل و کندر و رازیانه هر یک
سه درم و فودنه و سداب خشک و زنجبیل و کرویا هر یک
دو درم و سعتر و نانخواه و مصطکی هر یک درمی
بکوبند و با دو مثل آن قند بیامیزند و پنج درم تناول
کنند و گوارش شهریاران و کمونی و فلافلی بخورند
و اگر با نفخ طبیعت نرم بود حب الرشاد بریان کرده و زیرهٔ
در سرکه خیسانیده بریان کرده هر یک سه درم بکوبند و
با هم چندان قند سه نوبت بخورند **جشا** نفخی

در علاج قراقر و نفخ معده

در علاج ضعف هضم

بود که بطریق فم معده فرو شود و دلیل ضعف هضم باشد و تثاوب
که آن را دهن دره میگویند و از بخارات غیر منهضمه واقع شود که در
عضلات فک اسفل حاصل شود و غلیظ گردد و تمدد در آن عضلات
پیدا شود و تمطی آنست که همه اعضا کشیده شود و حدوث آن هم ازین
بخارات باشد که در دیگر عضلات واقع شود و همه دلالات
بر ضعف و تقصیر هضم کند و علاج مجموع تنقیه و تقویت
معده باشد **شهوت کلبی** استداد اشتهاء طعام
بر ماکولات بود بحدی که سیر نگردد و سبب آن اگر سوء المزاج
بارد باشد که فم معده را کثیف گرداند و علامت آن نفخ و ثقل و
قلت عطش و تمدد معده و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت
بود و علاج تسخین معده کنند به گلقند و رازیانه و شراب
بالنگو با جلابی ارز رازیانه و بیخ بهک و بالنگو و گلنگبین بیاشامند
و غذا نخود آب با شیرهٔ خشخاش و توابل گرم خورند و تنقیه
بحب صبر و حب ایارج کنند و بعد از تنقیه گوارش
مصطکی و اطریفل و مقویات معده تناول کنند و کندر و مصطکی
بخایند و شراب احمر مفید بود و اگر سبب این مرض
کثرت انصباب سودا باشد بفم معده علامت آن
حرقت فم معده و قلت عطش و جشاء ترش بود و علاج
تنقیه بدن کنند بحب افتیمون و مطبوخ آن و بعد بر
چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند و اگر از

در زیادتی اشتها و علاج آن

شدت خلو معده این مرض حادث شود علامت آن
تقدم اسباب آن بود مثل حرکت مفرط و هوای گرم و سهر
و غم و مرضهای کثیر التحلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد علاج
آن تناول اغذیه غلیظ باشد مثل هریسه و کله و پاچه و گوشت
گاو و قلیه گزر و در روزی چهار نوبت غذا خورند لیکن
اندکی باید خورد و بدن را بروغن بنفشه یا بادام تدهین کنند و اگر
جوع بسبب کرم و حیات باشد علامت آن احتباس حرکت
ایشان بود و سقوط آن احیانا علاج قتل و اخراج کرم
باشد چنانچه گفته شود و اگر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود که در معده
جمع شود علامت آن ترشی دهن و جشاء ترش و براز
رطب بود علاج تنقیهٔ معده کنند بقی و گلقند افیون
و مصطکی تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و کرویا و مصطکی
و دارچینی خورند و اگر احتیاج باشد بحب صبر و ایارج اسهال
کنند جوع بقری و آن جوع مجموع اعضا باشد
و با سیری معده و آنرا بولیموس گویند و سبب آن برودتی
مفرط باشد که فم معده را حادث شود و قوت حس و جذب
از او فوت شود و بدن عظیم محتاج بغذا باشد و بیشتر این
مرض در زمستان سرد بود و کسی را که در سرما سخت سفر کند
واقع شود و علامت آن نحافت بدن و بطلان اشتها و
ضعیف قوت و وجع معده باشد و احیانا غشی نیز حادث شود

در مرض جوع و دفع آن

الحس

و طمس فم معده سرد باشد علاج شراب بالنگو و شراب
گاوزبان و گلقند درازیانه و افیون از هر کدام ده مثقال بخورند
و غذا نخود آب با کبک و تیهوج و دراج خورند و توابل گرم در آن
کنند و شراب ریحانی و اطریفل و گوارش کمونی و عود و مصطکی
مناسب این مرض بود و سعد و رامک و سنگ تمام بکوبند و بر
معده طلا کنند و این علت بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن
حادث میشود و علامت آن کرب و لهیب و عطش و یبوست طبع
بود و چون گرسنه شوند و غذا نخورند غشی کنند و قوت ساقط شود
علاج سکنجبین و شراب زرشک و شراب انار و سیب با
گلاب تناول کنند و غذا از زرشک و تمر هندی و انار دانه و غوره
و لیمو خورند و همین که دغدغهٔ اشتهاء غذا شود چیزی باید خورد
و تاخیر نباید نمود عطش کاذب تشنگی بسیار اگر بسبب
حرارت قلب و ریه باشد علامت آن کرب و لهیب و احتراق
صدر بود و استراحت بهوای سرد علاج شراب حماض
و لیمو و سیب و صندل هر کدام که باشد با عرق بید و کاشنی
با آب سرد بیاشامند و غذا شیرهٔ جو با مرغ یا بزغاله خورند و
صندل و گلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند و این قرص مفید
افتد صفت آن صندلین و مغز تخم خیارین و کدو و
تخم خرفه هر یک سه درم صمغ عربی نشاسته و کثیرا هر یک
نیم درم طباشیر سفید دو درم بکوبند و بلعاب بهدانه بسرشند

در علاج عطش کاذب

در کیفیت دوای ... عطش کاذب

وسه مثقال ازان با شراب سکنجبین تناول کنند واگر بسبب
حرارت ویبوست معده باشد بواسطهٔ تناول چیزهای شور وچیزهای
حریف وشیرینهای بافراط یا بواسطهٔ استفراغ مفرط علاج
آن سکنجبین باورق گل وبید پا شامند یا آب انار یا آب
غوره یا شیرهٔ تخم تورک یا نبات با شراب لیمو وریباس تناول
کنند وآب خیار کدو وآب تمر هندی نیز مفید بود وغذا حموضات
باشد واگر بسبب اجتماع اخلاط شوند باشد در معده علامت
او آن باشد که بآب خوردن زایل شود واگر صبر کنند وبخورند زایل
گردد وعلاج آن بآب ترب وسکنجبین مکرر قی کنند وشراب
غوره ومانند آن تناول کنند وغذا ازیره باج واگر بعد از شرب
مسهل تشنگی غالب شود وبواسطهٔ استفراغ بسیار وافراط عمل
آن شراب غوره وآش غوره خورند وبحمام معتدل روند وتدهین
بروغن بنفشه کنند واگر بعد از شراب خمر کهنه واقع شود آب
یخ وبرف خورند وحموضات مفید افتد واگر از حد بگذرد
یک رطل آب خیار کدو با نیم درم طباشیر بیاشامند

در علاج سوء الهضم وتخمه

سوء الهضم وتخمه سوء الهضم آن بود که طعام نیک هضم
نشود وضعف هضم آن باشد که دیر بماند اما هضم شود وبا این
ثقل وتمدد باشد وبعد از زمانی دیر کرفت آید بوی طعام
احساس کنند وتخمه آن باشد که معده در غذا قطعا
تصرف نکند وهضم نکرداند وسبب این مجموع یا سوء

المزاج

المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده که در او جمع شود علاج آن
تقویت وتنقیه معده باشد چنانچه گفته شد واگر بسبب تناول اطعمه
کثیره یا اطعمه ردیه باشد تنقیهٔ معده باید کرد بقی واسهال
وتقویت معده به مقویات که مناسب مزاج بود ودو روز برگرسنگی
صبر کنند واگر طبیعت محتبس باشد جوارش مسهل پنج مثقال در
آب گرم حل کنند وبخورند وروغن مصطکی وناردین در معده بمالند
واگر تابستان بود وبر آب سرد نشستن مفید بود

در علاج هیضه

هیضه عبارت ازان باشد که اطعمه در معده بماند وهضم نشود وفاسد گردد
وانچه لطیف وصافی باشد بقی دفع شود وانچه غلیظ وراسب
باشد باسهال علاج او آنست که طبیعت را به آب گرم وروغن
گنجد مدد کنند تا زود تر پاک شود وقی واسهال باشد تو موجب
ضعف بود شراب انار یا نعناع یا شراب انار با ده با نیم درم
طباشیر بخورند یا سفوف انار دانه پنج مثقال یا قرص طباشیر
بست یکمثقال یا رب به ده مثقال یا پوست برون پسته
یکمثقال بکوبند وبا شراب سیب دو مثقال بخورند ومندل
وکافور واقاقیا وگل ارمنی وآب مورد بر معده طلا کنند ودر
موضع سرد خواب کنند ودوغ را خنک با هن گرم کرده
داغ کنند وبیاشامند وبر غذا امیر کنند تا اشتها صادق باشد
وسماق با کشک بخورند واگر سن ومزاج مقتضی بود در آب
سرد نشینند

در دفع قی وتهوع وغثیان

قی وتهوع وغثیان قی حرکتی باشد

هریک پنج درم عود وهفت درم انار دانه پانزده درم قرنفل وقرفه
وقاقله وجوزبوا وسعد ونعناع هریک چهار درم پوست ترنج
فلنجمشک وورق گل هریک ده درم بکوبند وبا دو مثل ادویه
قند یا نبات بیامیزند وهفت درم یا ده درم بکوبند بعد ازان تناول
کنند سفوف دیگر که قی بلغمی وسودایی نافع باشد پوست پسته
ورق گل هریک چهار درم عود ومصطکی هریک سه درم سک
پنج درم بکوبند وبآب سیب بسرشند ویک مثقال تناول کنند
واگر غثیان بسبب کثرت غذا یا اغذیه ردیه ویا سوء ترتیب
اکل حادث شود قی باید کرد وبعد ازان مقویات معده تناول
کنند قی دم سبب خون که از قی بیرون آید اگر انفجار وانقطاع عرق
باشد فصد باسلیق کنند وگل ارمنی وصمغ عربی وبنگ وبارتنگ
هریک مثقالی مجموع بریان کرده بکوبند وبا شراب سیب
بسرشند یا قرص طباشیر یا قرص کهربا هریک درمی بآب
به تناول کنند واین قرص نیز مفید افتد صفت آن
کندر تخم حماض هریک سه درم ورق گلنار سماق صندل
سفید هریک چهار درم اقاقیا کهربا هریک درمی بکوبند
وبآب سماق یا بگلاب بسرشند ویک مثقال ازان با شیره
تخم تورک بریان کرده بخورند ومعده را به صندل واقاقیا
ومسک ورامک وگلاب وآب مورد وسرکه تضمید
کنند وغذا زرشک وسماق وانار دانه بخورند واگر قی بسبب

ایضا سفوف جهت دفع قی سودائی وبلغمی

قرص که جهت دفع قی نافع است

که از معده حادث شود برای دفع چیزی که دروی باشد وتهوع
حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع شود وغثیان تقاضای دفعی باشد
بی حرکت واسباب هریک مختلفست اگر خلط درجوف معده
باشد قی حادث شود واگر داخل جرم معده باشد تهوع واگر
مطعوم ردیه باشد غثیان واقع شود پس اگر خلطی که در معده ریخته است
یا داخل جرم اوست صفرا بود علاج سکنجبین بآب گرم
حل کنند وبخورند وقی کنند تا معده پاک باشد وبعد ازان شراب
انار عذب با عرق نعناع یا شراب غوره وریباس باگلاب
تناول کنند وغذا انار دانه با زرشک وسماق خورند ومعده را به
آب سیب وبه وصندل وکافور مضمضه کنند سفوف
ورق گل وطباشیر هریک دو درم وبوند وکهربا وعود وپوست
پسته هریک درمی وتخم سماق وزرشک وانار دانه هریک
پنج درم بکوبند وسه مثقال ازان با شراب سیب یا به تناول کنند
واگر خلط بلغمی یا سوداوی بود علامت آن قلت تشنگی وشوری یا
ترشی دهن باشد ونفخ با قراقر بود علاج به آب ترب وعسل
ونمک یا طبیخ تخم شبت وتخم ترب وانجیر وعسل ونمک مدد کنند
تا معده پاک شود وبعد ازان گلقند ورازیانه یا زنجبیل
پرورده یا هلیله پرورده تناول کنند وتقویت بجوارش
عود ومصطکی ودواء المسک حلو کنند واین سفوف در قی
بلغمی مفید بود صفت آن کندر ومصطکی وسنبل وشکر

ایل

سفوفی که جهت دفع غثیان نافع است

سفوف جهت قی که از خلط بلغمی وسوداوی

ضربه یا سقطه بود که بر سینه واقع شود موضع مایوف را
بماش ومغاث واقاقیا وگل ارمنی وصبر ومر بآب مورد
طلا کنند وقرص کهربا یک مثقال با شیره تخم بورک بریان
کرده بخورند واگر باقی ونفث خون سعال باشد بازنک و
صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده وبا گل ارمنی نیم درم بکوبند
وبا شراب عناب بخورند وکشنیز ولؤلؤ وصدف سوخته و
شاخ گاو کوهی سوخته واقاقیا وگل ارمنی وسماق ونشاسته
وتخم بورک وخون سیاوشان هر یک پنج درم صمغ عربی دو
درم وطباشیر دو درم بکوبند وبآب سماق وآب لسان الحمل
بسرشند وسه مثقال با شراب عناب بخورند واز حمام وصیاح
وعوارض نفسانی احتراز نمایند واگر بسبب قروح وبثور معده
باشد علامت آن وجع میان شانها باشد ودر قی مده باشد
وچون چیزهای شور وترش بخورند وجع زیاده شود
علاج او آنست که از حموضات ومالحات احتراز
کنند واغذیه لزجه مثل پاچه وزرده تخم مرغ بخورند واین قرص
نیز مفید بود تخم خشخاش بازنک هر یک سه درم
طباشیر ولؤلؤ وکهربا وشاخ گاو کوهی هر یک دو درم
نشاسته وکثیرا هر یک چهار درم بکوبند وبآب لسان الحمل
بالعاب نیکو بسرشند وقرص کنند شربتی یک مثقال باشد واگر
خون از عضوی دیگر بمعده ریزد مثل آنکه از دماغ یا از کبد

یا از

یا از طحال باشد علامتش آفت آن عضو باشد علاج آن عضو باید
کرد واگر خون در معده ببندد علامت آن نافض وعرق سرد
وغش بود علاج او آنست که تخم شبت وبابونه هر یک پنج درم بکوبند
ویک درم نمک بپاشانند با حب ارشاد دو درم بآب گرم یا انفحه
خرگوش بآب بالنگو یا برنجاسف بپاشانند وقی کنند **فواق**
حرکتی باشد از طبقه داخل معده بر دفع موذی واین موذی یا
خلط حاد حریف بود یا طعام حریف وعلامت آن حرقت
معده وقی صفراوی یا سوداوی بود علاج او آنست
که بطبیخ شبت وترب بآب ترب وعسل وسکنجبین وآب
گرم بپاشانند که بقی یا باسهال دفع شود وبعد از آن شربتی
از نبات وعرق گل وبید بالعاب بنکو وبهدانه وروغن
بنفشه بادام بپاشانند واگر فواق بسبب ریح باشد
واین بیشتر به صبیان حادث شود وبعد از تخمه نیز مفید
بود علاج گلقند با انیسون یا زیره یا رازیانه بخورند
ومصطکی بخایند وگوارش مصطکی وعود تناول کنند واگر سعی
کنند که عطسه آید مفید افتد واگر بسبب تناول طعام
بسیار بود قی کنند وزیره ونانخواه وانیسون وتخم کرفس
وسعتر هر یک نیم درم کوفته با قند بخورند ودرین نوع
حرکات بدنی مثل ریاضت وحرکات نفسانی مثل غضب
وخجالت مفید بود وبر گرسنگی وتشنگی صبر باید کرد

واگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار واقع شود بواسطهٔ یبوستی
که بج معده شود شراب بنفشه ولعاب بنکو و به دانه
تناول کنند و غدا شیره جو و کدو و روغن کل و بنفشه
خورند و موم روغنی از کدو و بستان افروز وخطمی و کثیرا
و موم صافی و روغن بنفشه سازند و در معده بمالند
و این بدترین فواق باشد چنانچه گفته‌اند و هذا فواق
ماله من فواق و در ورم کبد نیز فواق بود و آن بسبب
بزرگی ورم بود که فراخ قعر معده شود یا بواسطهٔ
رکتی که میان کبد و معده باشد و علاج آن
علاج ورم کبد باشد نقصان و بطلان اشتها اگر بسبب سوء
المزاج معده باشد علامت آن گفته شده است و اگر بسبب
خلطی مراری یا خلطی [illegible] بود که در معده جمع شده باشد
علامت آن حرقت معده و مرارت یا ملوحت دهن و تشنگی
بود و علاج آن قی باشد و بعد از آن تقویت معده بسکنجبین
سفرجلی و به پرورده و شراب سیب و محللات مثل کبر
و لیمو نیز مفید بود و اگر بسبب خلطی بلغمی لزج باشد
و علامت آن قلت تشنگی بود و میل باشیاء حاره
و حریفه علاج تنقیهٔ معده بقی کنند و کلقند و انیسون
و جوارش عود بخورند و نانخواه و فودنه و رازیانه هریک
پنج درم و قرنفل و سنبل هریک دو درم بکوبند

در رفع کمی و نقصان اشتها

و باهچندان قند یا میزند و دو مثقال تناول کنند و اگر
بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شود علامت آن
علامت غثیان و برازهینی بود علاج تنقیه بدن بقی
و اسهال کنند و بعد از آن تقویت معده و اگر بسبب [illegible]
آن باشد که سودا به معده ریزد که موجب اشتها شود علامت
او آنست که اشتها نباشد لیکن چون غذا بخورد هضم شود
و چون چیزهای ترش و قابض بخورند تمام اشتها پیدا شود
علاج آن تفتیح مسالک طحال بود و سکنجبین بزوری
زیره بانج و آبکامه و کبر و زیتون بسرکه و محللات و اگر
بسبب بطلان حس فم معده بود علامت او نه آن
باشد که احساس تناول اشیاء حریفه و مالحه بکنند و اورا
فواق و غثیان حادث شود علاج کلقند و رازیانه
و شراب بالنکو تناول کنند یا جلابی از رازیانه و پودنه
و بالنکو و کلقند بخورند و بعد از پنج لجب صبر و حب قوقایا
تنقیه کنند و بعد از آن بجوارشات و معجونات حاره تقویهٔ
معده کنند والله اعلم باب یازدهم در امراض کبد
سوء المزاج که عارض شود کبد اگر حار بود علامت او
شدت تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها
و احتباس طبیعت و سرعت نبض و حرارت بلمس کبد
و ناریت قاروره بود و شاید که با آن قی صفرا و اسهال صفراوی

در امراض کبد و کیفیت آن و علاج آن

نیز باشد علاج جلابی از تخم کاشنی و تمر هندی و آجاص
و ترنجبین با سکنجبین و آب کاشنی باشد تخم خیارین و نبات
تناول کنند و شراب صندل و حماض نیز شاید و غذا از زرشک
یا انار دانه با فروج خورند و آب کاشنی و صندلین بر جگر طلا
کنند و اگر طبیعت محتبس باشد تلیین کنند بمطبوخ فواکه یا قرص
طباشیر نرم هر یک مثقالی با سکنجبین ده مثقال و آب
کاشنی بیست مثقال تناول کنند و اگر علامت صفرا غالب
باشد این مطبوخ بپاشامند سنا مکی بنفشه هلیله زرد
ورق گل هر یک پنج درم ترنجبین بیست درم و آرد جو و بنفشه
ورق گل هر یک سه درم و کافور نیم دانگ بکوبند و با آب
گشنیز یا کاشنی یا بستان افروز یا بقلة الحمقا طلا کنند
و اگر با آن اسهال باشد یکمثقال قرص طباشیر بسه یا ده
مثقال رب سیب بخورند و غذا برنج و ماش بریان کرده
یا زرشک یا سماق یا مغز بادام بریان کرده بخورند و اگر
سوء المزاج بارد عارض کبد شود علامت آن اسهال و قلت
عطش و بیاض زبان و تهبج روی و اجفان و بطء نبض
و بیاض و غلظ قاروره بود علاج هر بامداد جلابی
از رازیانه و سرو باد شروک و گلقند تناول کنند و غذا نخود
آب با شیره خشک دانه و کبک و تیهو خورند و این قرص
تناول کنند صفت آن مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون

بادام

بادام تلخ و ابهل و مر و دو درم عصاره غافت نیم درم زنجبیل هر یک
درمی بکوبند و با آب رازیانه قرص زنند و مثقالی از این با ماء الاصول
بخورند صفت پوست بیخ کرفس و رازیانه و کاشنی و تخم رازیانه سه
درم و تخم کرفس دو درم انیسون سه درم اذخر و غافت و حاشا حریره
هر یک پنج درم مویز طایفی بیست درم در سه رطل آب بجوشانند
تا با رطلی و نیم آید و نیمن قند بقوام آرند و بیست درم با یکی درم تناول
کنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن افسنتین و ریوند
هر یک سه درم گل سرخ پنج درم سنبل و اسارون دلک مغسول
هر یک سه درم بکوبند و با آب کرفس قرص زنند و شربتی یکمثقال
بود و اسارون و تمام بجوشانند و جگر را با آب آن تنطیل و ثفل آن
تضمید کنند و اگر اسهال با فراط بود تخم سپندان و شاهسفرم و صمغ
عربی هر یک سه درم بریان کرده هر یک بگلاب تر کنند و فروبرند و کبک
و تیهو بریان کنند و بسماق یا زرشک ترش گردانند و بخورند
و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب و
قلت عطش و تهبج روی و اجفان و کثرت خواب و بلادت
حواس و بیاض قاروره و سوء هضم بود علاج هر روز
جلابی از رازیانه و تخم کرفس و بیخ کبر و گلقند و جوارشات
گرم مفید بود قرص مفید رازیانه تخم کرفس هر یک
سه درم سنبل پنج درم بکوبند و با آب رازیانه یا کرفس
بسرشند و مثقالی یا ده مثقال سکنجبین بزوری بخورند و اگر

سوء المزاج یابس بود علامت آن نحافت بدن وقلت دم وتشنگی
ویبوست طبع وصلابت نبض وبیاض قاروره باشد علاج
شیرهٔ تخم تورک با شراب نیلوفر وخشخاش تناول کنند
وغذا گوشت بزغاله خورند یا حریرهٔ از شیرهٔ سبوس ونبات
وروغن بادام وماهی تازه نیمرشت شاید وموم روغن از روغن
بنفشه وروغن کدو وموم سفید صافی وآب کاشنی
وآب تورک ترتیب کنند وبر جگر طلا کنند **ضعف کبد**
یا بسبب سوء المزاج بود وعلامت آن گفته شد یا بسبب
شدت باشد که کبد را عارض شود وعلامات ضعف کبد
قلت اشتها وفساد لون ونحافت بدن ووضع ضلع
اخرین از اصلاح ایمن بود واین شدت اگر در محدب
کبد باشد علامت او آنست که بول اندک آید ورقیق
بود علاج هر بامداد جلابی از تخم کاشنی وبیخ مهک
وروباه تروک هریک سه درم ورازیانه یک درم ونبات
ده مثقال تناول کنند یا تخم کرفس ونانخواه وپوست
بیخ کاشنی ورازیانه ونبات بحسب مزاج یا قرص
زرشک با سکنجبین ساذج یا بزوری وغذا
زیره باج خورند واز اغذیهٔ غلیظ وحلاوی احتراز کنند
واگر شدت در مقعر کبد باشد علامت آن براز رقیق
بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک وتخم کاشنی .

در ضعف کبد وعلاج آن

ورازیانه

ورازیانه ونبات تناول کنند وغذا نخود آب وتلیین طبیعت
کنند به سنا پنج درم وتخم کاشنی نه درم بجوشانند وصافی
کنند وده مثقال شکر وپنج مثقال معجون خیارشنبر دران
حل کنند بیاشامند وبابونه وشبت هریک سه درم وتخم کرفس
وسنبل واسارون هریک درمی بکوبند وبه آب سداب
بر جگر نهند ومعجون کرکم درین صورت نافع باشد **صفت**
تخم کرفس ورازیانه وابهل وسلیخه واذخر هریک ده درم سنبل
قسط روناس عصاره غافث سیربری بادام تلخ هریک
پنج درم ریوند چینی رب السوس هریک سه درم زعفران
یک درم مجموع کوفته وبیخته با شیرهٔ قند یا عسل بسرشند
ویک مثقال با ماء الاصول تناول کنند **اورام کبد** ورمی که در
کبد ظاهر شود اگر دموی باشد علامت آن تب وتشنگی و
لهیب وحرقه ووجع موضع کبد وثقل آن وظهور ورم وسعال
وفواق واحتباس بطن ولین نفس بود وباشد که احتباس
بول نیز باشد علامت وعلاج اولا فصد کنند وخون بحسب
حاجت وقوت بیرون کنند وهر بامداد جلابی از تخم کاشنی
وپوست بیخ کاشنی وروباه تروک هریک سه درم ونبات وترنجبین
هریک ده مثقال تناول کنند وغذا کشکاب خورند وتلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه کنند یا بدین حقنه سنا مکی هفت درم بنفشه
نیلوفر تخم کاشنی هریک پنج درم جو نیم کوفته سبوس خطمی .

در تخصیص معجون کرکم

در اورام کبد وعلاج آن

هر یک کفی خیارشنبر با هجده درم شکر سرخ ده درم روغن
بنفشه و آبکامه هر یک ده درم و اگر ورم در محدب کبد باشد
در ادرار بول سعی بلیغ باید کرد و شیرهٔ سه تخم و آب کاشنی
و سکنجبین بزوری خورند و این قرص تناول کنند صفت
تخم کاشنی تخم خربزه بنفشه تخم کشوث هر یک پنج درم و طباشیر
یک مثقال ریوند نیم درم دلک مغسول درمی بکوبند و به آب
کاشنی دو مثقالی بخورند و در ابتدای ورم روباه ترک و ورق
گل و بنفشه و صندلین و ورق کاکنج و طحلب و آب بستان
افروز و گلاب ضماد سازند و چون ابتدا تجاوز کنند استعمال ضماد
بکنند و اگر ورم صفراوی بود علامت شدت تب و تشنگی و
قلق و سرعت نبض و ناریت قاروره و قی و اسهال مراری بود
علاج هر بامداد جلابی از تخم کاشنی و بنفشه و نیلوفر
و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله
یا فواکه با شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر و غذا اسفاناخ با
شیرهٔ خشخاش خورند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت
عطش و تب غیر حاده و از بلغمی و بیاض قاروره بود و احساس
ورم کنند و اما وجع بافراط نباشد علاج جلابی از
روباه ترک و رازیانه و بیخ کهک و نبات تناول کنند
و غذا نخود و ماش با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت
بحقنها و نرم کنند یا به این مطبوخ سنا پنج درم رازیانه و

افیمون

صفت قرصی که در اورام کبد مفید بود

افیمون هر یک سه درم شکر ده درم بجوشانند و صافی کنند
و پنج مثقال معجون خیارشنبر با هفت مثقال در آن حل کرده
بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل و گلقند و جوارشات مقوی معده
تناول کنند و اگر ورم سوداوی باشد و آن بواسطهٔ شده باشد
که میان او و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبد و تشنگی
و خشکی زبان باشد علاج هر روز جلابی از تخم کاشنی و رازیانه
و کرفس و گاوزبان لعق کنند و غذا زیره باج خورند و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه یا افتیمون کنند یا سنا هفت درم
بالنگو و بیخ کهک و تخم کاشنی هر یک سه درم شکر سرخ با هجده
درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح هفت مثقال در آن
حل کنند و بیاشامند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشک دانه خورند
و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و عنصلی و ماء الاصول و قرص
زرشک کبیر تناول کنند و کبد را بشملیز و بورک و پر بسط
و روغن بنفشه و اکلیل الملک و بابونج تضمید کنند و اگر
ورم جگر از ضربه یا سقطه باشد نخود بنفشه و ریوند هر یک
سه درم مومیایی دو درم در روغن بنفشه بگدازند و باهم
آمیخته طلا کنند دبیله کبد اگر بعد از ورم حادث
شود علامت او آنست که تب و دیگر اعراض اشتداد کنند
و مریض بر پشت باز نتواند خسپیدن و چون منفجر شود علامت
آن قشعریره و اسهال مده یا چیزی شبیه بدردی بود مریض را

دبیله کبد در ... و علاج او

ومریض را خفتی و راحتی حاصل شود و باشد که مدتی با ادرار
رفع شود علاج آن چنین است از انفجار به منضجات تضمید کنند
و شیر بز با بزرک وبرورشک تناول کنند واگر تب نباشد
جلابی از زوفا و بیخ کرفس و رازیانه و انیسون و نبات
تناول کنند واگر تب باشد شیرهٔ سه تخم با شیرهٔ عناب و
خشخاش و نیلوفر تناول کنند **تنخ کبد** علامت
آن ثقل نباشد و وجع مده بود و تب و حرارت نباشد علاج
آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول و معجونات حاره تناول
کنند و به منضجات تضمید کنند **سدهٔ کبد** سدهٔ کبد بسبب
اخلاط غلیظ لزجه حادث میشود و علامت آن ثقل کبد باشد
بول اندک و رقیق بود و اگر در مقعر بود براز رطب باشد
علاج آن که در مقعر بود منقیات استعمال کنند مثل شراب
وینار و ریوند و سکنجبین و کاشنی نا شسته را آب بگیرد
با سکنجبین بزوری تناول کنند و علاج آنچه در محدب
کبد باشد تناول کنند ماء الاصول و سکنجبین بزوری
واگر حرارت و تشنگی باشد شیرهٔ تخم خیارک و آب کاشنی
با سکنجبین خورند و قرص زرشک نیز مفید بود و غذا از زرشک
وزیره باج و انار و سکباج خورند **سوء القینه و استسقا**
سوء القینه از ضعف کبد و فساد مزاج آن حادث شود و علامت
آن تهیج اطراف و بیاض لون بود و علاجش آنست

تقلیل

در تنخ کبد و علاج او

در سده کبد و علاج او

در ضعف سوء القینه و استسقا و علاج او

که تقلیل غذا کنند و از اغذیهٔ غلیظه اجتناب نمایند و زرشک
و نخود آب با دارچینی و زیره باج خورند و تقویت کبد
کنند چنانچه در سوء المزاج گفته شد و اهمال درین باب
ننمایند که این باب استسقا باشد اما استسقا سه نوع است
لحمی و زقی و طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا بر آمده شود و
بسبب آن ضعف کبد و برودت مزاج آن و این برودت
بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر و یا کثرت حیض
یا بسبب شرب آب سرد بود در عقب ریاضت یا در حمام
یا در فراش گرم یا بسبب ضعف طحال بود که جذب سودا
نتواند کرد و او در کبد بماند و مزاج را سرد کرداند یا بسبب
ضعف معده باشد که هضم تمام نتواند کرد و کیلوس خام به کبد رود
و کبد را نیز از نضج آن عاجز شود و اعضا آنرا جذب کند و چون
خام باشد و جزو بدن نشود و موجب این مرض شود و علامت
آن بیاض یا صفرت لون بود و در انتفاخ بدن و بیاض
و رقت قاروره و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود و زمانی همچنان
گو باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و رازیانه هر
یک دو درم و بیخ کاشنی و بیخ رازیانه هر یک سه درم و نبات
ده درم تناول کنند و غذا زیره باج با دارچینی در ان کنند
و آب جوشانیده که بغایت سرد نشده باشد اندکی بخورند و
استحمام به آب شور و آب عین مفید بود و بر ناد و ه حمایم و

بر ریگ خسپیدن وپشت برآفتاب کرده بازنشستن نافع
باشد ودرین مرض درا درار بول مبالغه باید کردن وسکنجبین
بزوری وقرص زرشک وکادریوس وانیسون وجعده ورازیانه
وتخم کرفس وسنبل وسلیخه را بکوبند ودو درم ازان باسکنجبین
بزوری تناول کنند وبوره وزیره وسعد بکوبند وبرشکم
طلا کنند واکر طبیعت را محتبس باشد بمعجون خیارشنبر وحب
ایارج تلیین کنند واکر علت ضعف وبرودت معده باشد
قی کنند وکلنکبین وانیسون بخورند وحب اصطمخیقون وکرکم
تناول کنند اما استسقاء زقی آنست که مائیه میان صفاق
وثرب یا احشا وثرب حادث میشود واین انواع بدترین
استسقا بود وعلامت آن ثقل وبزرک شدن شکم وصفائ
پوست آن باشد وشکم چون خیکی پرآب بود وچون دست
برآن زنند یا از پهلو به پهلو بکردانند ازان آواز آب شنوند
علاج هر روز جلابی از تخم کاشنی ورازیانه وبیخ کاشنی
وکلقند تناول کنند واکر با آن حرارت مزاج باشد آب
کاشنی ناشسته باسکنجبین بزوری خورند وتلیین طبیعت
بمطبوخ هلیله با آب شاهتره وهلیله کوفته باید
کرد یا به این حب افسنتین غافت انیسون مصطکی
سقمونیا هر یک درمی عود بلسان هر یک دو درم بکوبند
وبآب رازیانه حب سازند ودو مثقال تناول کنند وبوره

در صفت حب افسنتین

ارمني وبیخ سوسن وقردمانا ومیویزج هر یک سه درم تخم
ترب هفت درم آرد جو وسرکین کاو هر یک شصت درم
بسایند وبآب رازیانه یا آب کاشنی بسرشند وبرشکم
طلا کنند وبعضی شکم راشق کنند وآب را بذل میکویند لیکن عظیم الخطر
باشد اما استسقاء طبلی آنست که ریاح غلیظ در میان
صفاق وثرب ویا ثرب وامعا واقع کردد بسبب آن
حرارت کبد باشد وبرودت ورطوبت معده بود زیرا که چون
معده از هضم تام عاجز باشد کیلوس خام بجکر رود وجکر
بطبخ وهضم آن مشغول شود واز ان ماده ریاح والبخره بسیار
حادث شود وموجب این مرض کردد وعلامت آن بزرک
شدن شکم وبرآمدن ناف بود وبا آن ثقلی نباشد چون دست
برشکم زنند ازان آواز طبل آید علاج هر روز جلابی از
تخم کاشنی وانیسون وبیخ مهک وبیخ کاشنی وکلقند تناول
کنند وغذا نخود آب با شیره بادام وفلفل وزیره وکرویا وانکوا
خورند وروغن بابونه وروغن سداب وشبت برشکم مالند
وتخم کرفس ورازیانه وانیسون ودوقو وفطراسالیون هر یک
سه درم وپوست بیخ رازیانه ده درم وبیخ کرفس پنج درم
وبیخ مهک ده درم وفقاح واذخر هر یک دو درم ومیویز
طایفی بیست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید
پس با دو رطل عسل بقوام آرند وده درم یا ده مثقال تناول

کنند سفوف تخم کرفس ورازیانه وانیسون واسارون
وقسط وزراوند هریک دو درم زیره کرمانی هریک سه درم
سنبل وجعده هریک درمی ونیم بکوبند و دو مثقال ازان
با ماء الاصول بخورند یا آن کوفته را با قند و چندان پا بیزند
و پنج مثقال معجون خیارشنبر و ده مثقال ازین ماء الاصول
تناول کنند و چون مرض سخط کردد و نفخ ساکن شود بابونه وتخم
شبت وفوذنج واکلیل الملک ومرزنجوش و زیره بکوبند
وبه آب سداب بسرشند و بر شکم طلا کنند و نوعی از استسقا
که آنرا حبن کویند وعلامت آن انتفاخ وعظم بطن لو دقیقاها
وشکم ایشان عظیم وشبیه بشکم آبستنان باشد علاج
هر روز جلابی از تخم کشوث وکاشنی ورازیانه وروباه ترک
ونبات تناول کنند وتلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند سنا
هفت درم وروباه ترک پنج درم تخم کاشنی سه درم شکر
سرخ وترنجبین هریک ده درم مغز خیارچنبر پانزده درم
در آب کاشنی ناشسته پنجاه درم و بجزهای درشت شکم را
بمالند وباید دانست که هرگاه که با استسقا تب وتشنگی
بافراط باشد باشیاء حاره معالجه نکنند وبروباه ترک
وتخم کاشنی و پنج آن اکتفا کنند و بنوماش ومغز بادام خورند
وتلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند سنا وهلیله کابلی
وآمله واهلیلج هریک پنج درم وبنفشه ونیلوفر وتخم کاشنی

ابل

در سفوفی که علاج سوء القنیه واستسقا کند

هریک سه درم مویز طایفی پانزده درم الوسیاه وکیلی
وعناب هریک ده عدد مغز خیارشنبر وترنجبین
هریک ده درم وبعد از تنقیه آب کاشنی وسکنجبین ساده
خورند یرقان اصفر صفرتی فاحش بود که در بشره وچشم
ظاهر شود بسبب جریان صفرا در زیر پوست وحدوث آن اکر
از قبل بحران باشد علامت آن یبس طبیعت وتلخی دهن بود
ودر روز باحوری واقع شود وعلاج آن سهلست آب کاشنی
چست درم باده درم سکنجبین تناول کنند وغذا از زرشک ومغز
بادام خورند وماهی تازه با سرکه واکر یرقان از سوء المزاج
کرم باشد کبد را حادث شود علامت آن شدت عطش وسرعت
نبض وصبغ قاروره ومیل آن بسودا بود وبا آن زبد اصفر بود
ورنگ روی تیره باشد لو طبیعت محتبس بود علاج آن جلابی
از تخم کاشنی سه درم واجاص ده عدد تمرهندی وترنجبین
ونبات تناول کنند وغذا جو آب خورند وتلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه یا نقوع فواکه یا شیرخشت وترنجبین کنند یا مطبوخ
فواکه وبعد از تنقیه تبرید مزاج کبد باید کرد وشیره
تخم تورک وسکنجبین باآب خیار کدو بایک مثقال قرص
طباشیر نرم وغذا آلوچه وتمرهندی وزرشک وبنوماش ومغز
بادام واسفاناخ خورند واکر یرقان بسبب سوء المزاج حار باشد
که مراره را حادث شود ومره صفرا بسیار جذب کند

در تخصیص یرقان اصفر وعلاج آن

وورم و غلیانی پیدا شود و در بدن منتشر گردد علامت آن
شدت عطش و لهیب باشد و این نوع بغتتا حادث شود
و باشد که بسبب حرارت جمیع بدن عارض شود و علامت
آن نحافت بدن و خار بدن بدن و خشکی براز بود و صفرا
بقی و براز دفع شود علاج هر دو نوع اسهال صفرا و تبرید
کبد باشد و اگر یرقان بسبب ورم کبد حادث شود علاج
آن فصد و تلیین طبیعت باشد و اگر بسبب شرب زهر و گزیدن
حیوانی زهر دار باشد یکمثقال قرص طباشیر نرم با آب انار این
تناول کند یا شتقالی قرص کافور بالعاب بهدانه و به دانه و با آب
خیار کدو بخورند و غذا کشکاب با روغن بادام بخورند و جگر
بورق گل و صندل و اقاقیا و کشنیز هر یک پنج درم و کافور
نیم دنگ با گلاب تضمید کنند و یرقان نیز بسبب سده
که میان طحال و امعا حادث شود واقع میگردد و این نوع
تابع قولنج باشد اولا علاج قولنج باید کرد و استعمال اشیاء
بارد کنند و ریوند و غافت هر یک مثقالی و افسنتین دو مثقال
بکوبند و با ده مثقال سکنجبین تناول کنند و اگر سده باشد
که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن باشد که براز
بتدریج سفید گردد و علاج آن اسهال صفرا باشد و بعد
از آن استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزوری و آب
کاشنی و تخم کرفس و انیسون و امثال آن باشد والله اعلم

در امراض طحال و علاج او گوید

باب دوازدهم در امراض طحال

سوء المزاجی که طحال را عارض گردد اگر حار بود علامت
آن شدت تشنگی والتهاب و حرقت موضع طحال باشد
و صفرت لون و کمودت آن و حمرت قاروره و سواد براز
و اختلاف نبض و سوء خلق علاج فصد اسیلم کنند از جانب
چپ و جلابی از تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند یا آب
زرشک با سکنجبین بزوری و غذا از زرشک با تمر هندی یا آلو
با نخود ماش و مغز بادام و تلیین طبیعت کنند به مطبوخ
هلیله زرد و سیاه و ماء الجبن و سکنجبین بزوری و این

صفت مرکب دیگر که طحال را نافع است

قرص مفید افتد **صفت** ریوند دری و نیم زعفران
نیم درم و ورق گل پنج درم طباشیر سه درم سه تخم سه درم
و تخم تورک چهار درم کافور نیم دنگ مجموع کوفته و بیخته
و با آب کاشنی بسرشند و مثقالی با سکنجبین تناول کنند
سفوف طباشیر و ریوند و پنج لک و سنبل و مصطکی
و غافت هر یک درمی زرشک چهار درم بکوبند و یکمثقال تناول
کنند و اگر جگر و کبد بسر که نافع باشد و تخم ترب و سپندان
و شیطرج هر یک سه درم در سرکه بجوشانند و نمد بدان تر کنند
و بر طحال مینهند یا ورق کو بکوبند و با آرد جو و سرکه طلا کنند
و اگر تب و تشنگی مفرط باشد شیره تخم تورک با آب کاشنی
یا آب خیار کدو با سکنجبین تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد

بود علامت آن سقوط اشتها و عدم تشنگی و کثرت
ریق بود علاج جلابی از تخم رازیانه و بیخ آن و افسنتین
و گلقند تناول کنند با پنج مثقال از این ماء الاصول صفت
پوست بیخ رازیانه ده درم بیخ کبر پنج درم بیخ کرفس
و بیخ مهک هریک سه درم میویز طایفی ده درم تخم خیارین پنج درم
تخم کشوث و تخم کاشنی و رازیانه و بیخ انگشت هریک سه درم
مجموع در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید پس صافی
کنند با عسل یا قند بقوام آرند یا آن آب صافی کرده را عسل
یا قند بجاشنی نهند و بیاشامند و غذا نخود آب و شیرهٔ خشک دانه
خورند و اگر طبیعت محتبس باشد باین مطبوخ تلیین کنند صفت
سنا پنج درم هلیلهٔ سیاه هفت درم اذخر و غافث
و تخم کاشنی هریک سه درم بنفشه و آلوی سیاه ده عدد
و سپستان بیست عدد خیارشنبر با نجده درم ترنجبین
و شکر سرخ هریک ده درم و طحال را بورق سداب
و اگر بیخ کرد است و کز مجموع در سرکه جوشانیده تطلیل کنند
و نحافت و کمودت بدن و حبث باشد علاج آن جلاب
از تخم کاشنی و بیخ انگشت و بنفشه و ورد و بادنجرک و نبات
تناول کنند و غذا اسفاناج و مغز بادام و کدو با فروج خورند
و ماهی تازه نیز شاید و اگر سوء المزاج رطب بود علامت
آن ترهل بدن و بیاض لسان و کثرت ریق و قلة عطش

در صفت ترکیب ماء الاصول

مطبوخی که در ورم طحال نافع است

بود علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول مذکور
تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشک دانه و قلیا یا متوبله
خورند و تلیین طبیعت کنند بحب افتیمون و حب ایارج

اورام طحال

اگر ورم طحال دموی بود علامت آن
تب و سرعت نبض و عطش و التهاب و وجع طحال و غلظ
و سواد قاروره بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی
از تخم کاشنی و عناب و آجاص و نبات تناول کنند و غذا
کشکاب باشد و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و صندل
و اقاقیا و شیاف مامیثا و کشنیز تر بر طحال طلا کنند و اگر ورم
صفراوی بود علامت آن حرارت حاده و عطش مفرط و زردی
چشم و زبان و قاروره و براز بود و باشد که با آن یرقان
نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاشنی و ورد و بادنجرک و تمر
هندی و نبات تناول کنند یا آب انارین با نبات و غذا
ماش و شیرهٔ خشخاش خورند و تلیین طبیعت کنند بقرص
طباشیر نرم کمثقال با سکنجبین ده مثقال و طحال را بصندل
و نورک و کشنیز و ورق بید تضمید کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت
آن قلت عطش و زیادتی حجم طحال و بیاض لون و قاروره
و بطؤ نبض بود علاج آن جلابی از ورد و باد ترکیب
و بیخ مهک و رازیانه و نبات تناول کنند با این مطبوخ
صفت آن سنا مکی هلیلهٔ زرد هریک پنج درم تر بد

در اورام طحال و علامت و علاج

مطبوخی که در اورام طحال نافع بود

دو درم تخم کاشنی رازیانه کرفس بیخ انگشت و شکوفه کبر
هریک سه درم بالنگو گاوزبان هریک سه درم انجیر
سفید بیست عدد مویز طایفی باخجه ده درم شاهتره یک دسته
خیارچنبر و ترنجبین هریک ده درم و بعد از تنقیه قرص زرشک
با سکنجبین بزوری تناول کنند واگر ورم سوداوی
بود علامت آن نحافت و هزال بدن و صلابت طحال و
خروج آواز موضع خوش و ضیق نفس و سواد لون و فساد
هضم و لین طبیعت و سرعت نبض بود و علاج آن فصد
باسلیق کنند یا اسلیم و تلیین طبیعت بحب افتیمون یا
مطبوخ آن کنند و غذا زیره باج با کبک و فروج خورند
و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و قرص کبر خورند
صفت آن بیخ انگشت و بیخ کبر هریک ده درم
زراوند مدحرج شونیز تخم سپندان هریک سه درم عنصل
هفت درم بکوبند و سه درم اسقیل بجوشانند و ادویه بدان
بسرشند و قرص سازند و یکمثقال تناول کنند و خردل
و بیخ کبر و بوره ارمنی و عاقرقرحا بکوبند و با سرکه
بر طحال طلا کنند یا خردل بکوبند و با عسل بیامیزند و کاغذی
بمقدار ورم ببرند و ادویه بدان بمالند و بر طحال نهند
واگر ورم طحال منفجر شود و منفجر کرده بمعده بریزد و سعی
باید کرد که طبیعت محتبس نشود نفخ طحال بسبب برودت

در نفخ طحال و معالجه او

ان

مزاج طحال و کثرت سودا حادث شود و علامت آن تمدد
موضع طحال و برآمدگی آن باشد و چون دست برو نهند ازو بر
دست جهد و باشد که با آن قرار باشد و علاج آن ماء
الاصول و سکنجبین بزوری و آب رازیانه با سکنجبین عنصلی
تناول کنند و نمک و سبوس و کاورس گرم کنند سدّه طحال
حدوث آن بسبب فضلات غلیظ بود که درو جمع شود و علامت
او ثقل طحال بود بی علامات ورم و علاج آن جلابی از
رازیانه و نانخواه و روباه ترک و انیسون و نبات تناول کنند
و سکنجبین بزوری و قرص کبر مفید بود و تخم کاشنی
و گزمازج هریک پنج درم و بنجنکشت دو درم هم بکوبند
و سه درم از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند و باقی معالجات
سوء المزاج بجا آرند یرقان اسود تغیر لون بدن باشد
بسیاهی و سبب آن سدّه باشد که میان طحال و کبد یا طحال
و معده حادث شود و علامت آن ثقل و تمدد طحال و خبث
نفس و قلت اشتها و نحافت بدن و بطوء نبض بود و بتدریج
حادث شود نه بغتتاً علاج آن فصد اسلیم کنند از جانب
چپ و جلابی از بیخ مهک و بیخ کاشنی و نبات یا گلقند
تناول کنند و غذا زیره باج خورند و بعد از نضج سنا پنج درم
پوست بیخ کاشنی سه درم شکر ده درم بجوشانند و صافی
کنند و پنج مثقال معجون نجاح در آن حل کرده تناول کنند

در بیان سده طحال و معالجه او

در تحقیق یرقان اسود و علاج

باهلیله زرد و سیاه کابلی هر یک سه درم افتیمون یک درم غاریقون
بسفایج هر یک نیم درم بکوبند و سه درم از آن با رطلی ماء الجبن
بیاشامند و اگر آن مرض بسبب ضعف قوت جاذبه یا ماسکه
طحال بود علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها
و کدورت عین بود علاج آن جلابی از افتیمون و ورق
گل و سکنجبین بزوری تناول کنند و طحال را بورق گل و فوفل
و افسنتین و مقل و مصطکی تضمید کنند و الله هو الشافی

باب سیزدهم در امراض امعا

در ذکر انواع امراض امعا و علاج آن گوید

از آنجمله قولنج است و آن مرضیست که مانع خروج براز
شود و با آن وجعی عظیم باشد و وجع قولنج شبیه بود بوجع
کلیه میشود و فرق بدان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز
نکند و وجع قولنج از جای خود تجاوز کند و سبب قولنج
اگر بلغمی غلیظ باشد که با ثفل مختلط شود علامت آن شدت
وجع و سقوط اشتها و سبق تخمه بود و بیش از حدوث
قولنج بلغم لزج بیرون آمده باشد علاج جلابی از بابونه
و رازیانه و انیسون و تخم کرفس و گل انگبین تناول کنند و جوارش
سفرجلات مسهل تلیین کنند یا بدین حب ایارج فیقرا و تربد
هر یک درمی تخم الحنظل و نمک هندی هر یک دانگی بکوبند مقل
ازرق دو دانگ بجوشانند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند
و بدین حقنه استعمال کنند صفت آن سنا هفت درم

حقنه که از امراض امعا را مفید بود

انجره

انجره ده عدد عناب سپستان بیست عدد حسک و شبث
هر یک ده درم بابونه و اکلیل الملک و سداب هر یک کفی
برگ چغندر دسته روغن کنجد و آبکامه هر یک ده درم
شکر سرخ بیست درم بوره نیم درم و اگر قولنج بسبب
ریحی باشد که در امعا محتبس شده باشد علامت آن تقدم نفخ
و قراقر و تناول اشیاء نفاخ و انتقال وجع بود علاج
آن جلابی از انیسون و نانخواه و رازیانه و گلنگبین تناول
کنند و گوارش کمونی و سفرجلا مسهل بخورند یا تخم کرفس
و انیسون و نانخواه هر یک درمی جندبیدستر دانگی و نیم بکوبند
و بآب رازیانه حب ساخته بلع کنند و این شیاف استعمال
کنند صفت آن خطمی و بوره ارمنی هر یک دو درم شحم الحنظل
درمی سقمونیا نیم درم با شکر معقود بیامیزند و شیاف
سازند یا از زهره گاو و بوره و شحم الحنظل و خطمی هر یک سه درم
و سکبینج درمی و نیم و مقل یکدرم شیاف سازند یا این حقنه
استعمال کنند سنا هفت درم انجره ده عدد عناب ده عدد
سپستان بیست عدد مویز طایفی پانزده درم حسک و بابونه
شبث و بابونه اکلیل الملک خطمی و سبوس هر یک هفت درم
بجوشانند و صافی کنند و آب کامه و عسل و روغن زیت
هر یک ده درم و بوره و نمک هر یک نیم درم بر سر آن
کرده استعمال کنند و روغن سداب در شکم بمالند بارق

در شیافی که از امراض امعا را مفید بود

سداب وکرنب هریک ده درم و تخم کرفس وسداب هر
یک پنج درم در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید و رطلی روغن
کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
و آن روغن بر شکم بماله واگر قولنج بسبب ورمی باشد
که در موضع امعا واقع شود علامت آن تب و وجع شدید
وعطش وقی مراری واین قولنج بتدریج حادث شود علاج
فصد کنند وجلابی از زوباه تروک و تخم کاشنی وترنجبین تناول
کنند باشراب بنفشه وترنجبین وغذا بنوماش ومغز
بادام خورند وتلیین باین مطبوخ کنند سنا پنج درم عناب
ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی پرسیاوشان
روباه تروک هریک سه درم خیارچنبر وترنجبین هریک
پانزده درم یا این حقنه استعمال کنند سنا هفت درم
بنفشه نیلوفر هریک سه درم جو نیم کوفته وخطمی سبوس
هریک کفی ورق خبازی وورق سلق دسته خیارشنبر
شکر سرخ وترنجبین هریک ده مثقال روغن بنفشه
ده درم واگر با وجع حرارت شدیده ولذع وحکه باشد
این حقنه مناسب باشد عناب ده عدد سپستان بیست
عدد خطمی سه درم بجوشانند وصافی کنند وآب خیار کدو
وکدو وخیارین وشیره جو ولعاب بنکو هریک پانزده درم
وروغن بنفشه ده درم باهم بیامیزند ونیم گرم استعمال کنند

واگر قولنج بسبب التواء امعا یا نزول آن بکیس انثیین
حادث شود علامت او آنست که قولنج بعد از حرکتی عنیف
یا جستن از بالا بزیر بالا کشند و ریسمانرا تحریک میکنند تا امعا
با موضع خود رود وجلابی از زوباه تروک واز بادیانه ونبات
بدهند وغذا نخود آب با روغن شیره واگر باز جای خود نرود یک
درم یا یک مثقال زیبق نا کشته فرو برند وتردد میکنند وشکم
بمالند تا بیرون آید واگر قولنج بسبب احتباس ثفل ویبوست
آن باشد علامت آن ثقل احتباس وتناول مجففات بود وعلاج
آن جلابی از شراب بنفشه وترنجبین هریک ده مثقال تناول
کنند وغذا نخود آب چرب یا مرغ فربه خورند یا بنفشه چهار
درم وسپستان بیست عدد وبزرگ وحلبه وحب الرشاد
هریک ده درم وترنجبین پانزده درم بجلاب بنوشند
واگر بسبب حرارت امعا باشد علامت آن شدت عطش و
دوام التهاب بود علاج آن جلابی از بنفشه وروباه تروک
وتخم کاشنی وترنجبین ونبات تناول کنند یا آب خیار
کدو یا شیره تخم بزرگ یا ترنجبین وهمین حقنه تلیین کنند
بنفشه نیلوفر تخم خطمی تخم خیارین بابونه اکلیل الملک
سبوس جو نیم کوفته لبلاب پرسیاوشان هریک هفت
درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد بجوشانند وصافی
کنند ولعاب بنکو ولعاب بزرگ وروغن بنفشه وخیارشنبر

وترنجبین هریک ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند و غذا شیره
گندم چرب و حسوها چرب خورند و شکم بروغن بنفشه
ولعاب خطمی و کثیرا بمالند ایلاوس نوعی از قولنج است

در مرض ایلاوس که قولنج گویند وعلاج او

و آن چنان باشد که ثقل در امعاء علیا محتبس شده باشد و از
دهن بیرون آید و با آن ضعف نبض و غش و اضطراب
بود علاج او آنست که اولا فلونیا رومی بدهند و چون
وجع ساکن شود بدان معاودت بکنند و جوارش سفرجلی مسهل
یا جوارش قاقلی یا شهریاران بدهند و این حقنه استعمال کنند

صفت حقنه که قولنج را منفعت بود

صفته بابونه . شبت . تخم کرفس . رازیانه . حلبه .
هریک دو درم انجیر ده عدد و ثفل سکنجبین . جاوشیر . هریک
دو درم روغن زیت با بید انجیر ده درم شکر سرخ و
آبکامه هریک پانزده درم بوره دانگ هریک نیم درم و باید
که دو روز غذا نخورند و اگر توانند استعمال ریاضت مفید افتد
و روغن بابونه و شبت و خیری در شکم مالند و شراب
صرف اندک گرم کنند و می آشامند و بابونه و شبت
و اکلیل الملک و نمام و حسک و برگ بید انجیر و سعتر و فودنه و
روباه ترک بجوشانند و دران نشینند و شیافی از بوره
و نمک هندی و سکبینج و تخم الحنظل ترتیب کنند و بکار دارند

در مرض مغص که ... وعلاج او

مغص وجعی بود که در امعاء حادث شود و شکم پیچ
بجهد و آن اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر و نفخ و تمدد

بود و بخر درد ریح تسکین حاصل شود علاج جلابی
از افسنتین و رازیانه و روباه ترک و گلقند تناول کنند
یا دو درم کوارش کمونی بخورند و اگر با مغص اسهال باشد
علاج آن گفته شود و اگر طبیعت محتبس باشد رازیانه و تخم
کرفس و سداب هریک سه درم و نانخواه و سعتر هریک چار درم
و قند مثل آن مجموع بکوبند و سه درم ازان تناول کنند
و شکم بروغن گل و بابونه گرم کرده بمالند و اگر بواسطهٔ تناول
اطعمه حاده و حریفه بود علامت آن حرقت امعا و تشنگی
و خروج مرهٔ صفرا علاج آب انارین با نبات
یا باشامند یا شیره تخم تورک و نیم درم طباشیر دو درم نبات
تناول کنند و اگر مغص بواسطهٔ خلطی مالح باشد علامت آن
ثقل و تشنگی بود یا براز بلغم بیرون آید علاج آن تلیین

مطبوخ که در وقت مغص نافع است

طبیعت کنند بحقنهاء نرم یا باین مطبوخ صفته
سپستان پنج درم بنفشه و بسفایج فستقی نیم کوفته رازیانه
تخم کاشنی روباه ترک هریک سه درم عناب ده عدد پستان
پست عدد تربد دو درم خیارشنبر با مجذد درم ترنجبین
ده درم شکر ده درم و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در امعا
متمکن شود علامت آن قلت عطش و کثرت بصاق بود و
وجع انکه موضع مشتغل نشود علاج آن تلیین طبیعت باشد
بحقنها که در باب قولنج ذکر رفت و تنقیه معده کنند بقی

وکلقند و راز یانه تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشک دانه خوش
و فلفل و دارچینی و زعفران و سعتر در آن کنند و بعد از تنقیه
جوارش کندر و مصطکی تناول کنند و آب سردکمتر خورند و اثرهم

دیدان کرمها که در امعا متولد شود بسبب رطوبتی فضلی باشد
که در امعا ماند و بطول مکث متعفن شود و چون حرارت در و عمل
کند با کرم شود و این کرم اگر دراز باشد حیات گویند و او در
امعاء دقاق متولد شود و علامت آن احساس حرکت آن
باشد در حالت جوع و بجیدن شکم و سیلان لعاب بود
و برهم سابیدن دندان در خواب علاج آن چهار روز
پیاپی رطلی شیر با ده مثقال شکر تناول کنند غذا نخود آب
با شیره خشک دانه خورند و با سعتر و دارچینی و روز پنجم درمنه
ترکی و برنج کابلی مقشر و تربد و قسط و مرو مرس هریک درمی
و حب النیل نیم درم بکوبند و بر سر شیر ریزند و بپاشامند و اگر
از آن بقیتی بماند و عمل تمام نکند آنگاه ده مثقال با آب گرم
بخورند و شحم الحنظل دانگی و نیم و قنبیل نیم درم بکوبند و بزهره گاو
شیاف سازند و بر دارند و در آخر روز تربد کنک با شیر تمام
بخورند و از تناول اغذیهٔ غلیظهٔ بارده احتراز کنند و اگر کرم پهن
باشد آنرا حب القرع گویند و او در امعاء غلیظ متولد شود
علامت آن صفرت لون بود و خروج آن احیانا و هر چند
که چربی خورند سیر نشوند علاج آن درمنه و برنج کابلی

مقشر

مقشر هریک شقاقل و نمک هندی دانگی و نیم و تربد یک درم
و شحم الحنظل دانگی بکوبند و بر سر شیر کنند و بپاشامند و از
لبنیات و اغذیهٔ لزجه احتراز کنند و اگر کرم ضعیف باشد شبیه
بکرم پنیر و سرکه علامت آن حکهٔ مقعد و دغدغهٔ آن بود علاج
آن حقنه کنند بابن ادویه بابونه و اکلیل الملک و درمنه
و برنجاسف هریکی کفی و ورق سداب و ورق شفتالو هریک ده درم
و ورق چغندر دسته بجوشانند و صافی کنند و روغن منقرا ستة
زردالو تلخ و آنگاه هریک ده درم و شحم الحنظل دانگی بر سر
آن کنند و بکار دارند و مقعد بروغن استة زردالو تلخ چرب
کنند و از بوره و نمک هندی و زهرهٔ گاو و شحم الحنظل و استهٔ زردالو
شیاف سازند و بر دارند و اگر اطفال را این مرض حادث
شود درمنه یکمثقال و صبر اسقوطری نیم درم بکوبند و به آب
ورق شفتالو بر ناف طلا کنند زحیر حرکتی است از امعاء
مستقیم جهت دفع فضله و با آن تقاضا اندک چیزی دفع شود
و باشد که با آن خونی بود و سبب زحیر اگر خلطی حاری باشد یا رطوبتی
مالحه که بامعاء مستقیم آید و دغدغه دهد علامت آن حرقت
مقعده باشد و خروج آن رطوبت علاج آن سفوف
نشاسته یا سفوف گل ارمنی پنج درم تناول کنند و غذا کاورس
بریان کرده با مغز بادام و شیره خشخاش خورند و این سفوف
استعمال کنند سفوف صدف سوخته و گل ارمنی و اقاقیا

وکلنار هریک سه درم کوفته با آب لسان الحمل یا آب تورک
بسرشند و شیاف سازند و اگر بسبب ثقل خشک باشد که در
امعا محتبس شود خروج آن دشوار شود و موجب تزحیر
کردد علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات باشد علاج
آن تلیین طبیعت باشد بمزلقات مثل بنفشه و خطمی و سپستان
و خیارشنبر و اگر بسبب سرمایی بود که بمقعد رسد علاج آن
تدهین مقعد کنند بروغن کل و بابونه کرم کرده و بابونه و شبت و
روناه و تروک و اکلیل الملک بجوشانند و دران نشینند و بر سر
آجر کرم کرده نشستن مفید بود والله یهدی الی طریق الصواب

باب چهاردهم در انواع اسهال

در مرض انواع اسهال و علاج او گوید

اگر اسهال بسبب بحران و دفع فضله موذی بود آنرا حبس نباید
کرد مگر که بحد افراط رسد و موجب ضعف شود بسبب جو با
قند و کلاب تناول کنند یا پست جو و سنسو و کنار و کشنیز بریان
کرده کوفته باهم بیامیزند و بخورند یا قرص طباشیر بشربت یا رب
به یا سفوف انار دانه تناول کنند و غذا ازرشک و غوره و انار دانه
و سماق خورند و اگر اسهال بسبب اخلاط مراری بود که بمعده و امعا
ریزد علامت آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهن و صفرت
براز و لذع مقعد باشد علاج آن ده مثقال رب به با یکمثقال
قرص طباشیر تناول کنند و با نیم درم کل ارمنی یا رب سیب
یا کشنیز بریان کرده و توت خشک و تخم حماض و خرنوب شامی

هریک شش درم و طباشیر سه درم و انار دانه بریان کرده
پنجاه درم و زرشک و سماق و پست کنار و سنسو هریک ده درم
بکوبند و همه باهم بیامیزند و قدری از آن بخورند و اگر اسهال با فراط
بود معده را بکل ارمنی و زیره کرمانی و صندل و رامک و اقاقیا
با آب مورد ضماد کنند و غذا سماق با انار دانه یا کبک و تیهو خورند
و اگر اسهال بلغمی بود علامت آن نفخ و قراقر و ثقل و خروج براز
بی صبغ بود علاج آن حب الرشاد یا حرف هریک سه درم برسر
جلابی نیم کرم از نبات بیاشامند تا اخلاط بکلی دفع شود و چون
دانند که تمام دفع شده است سفوف تعلیا تا پنج درم با آب سرد
تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان هریک مثقالی بریان کرده بکوبند
و بروغن بادام چرب کنند و فرو برند و اگر ساکن نشود این حقنه
ممسک استعمال کنند برنج و عدس هریک کفی پوست انار و مورد و بلوط
هریک ده درم مازو و کلنار هریک پنج درم بجوشانند و صافی کنند
و کاغذ سوخته و اقاقیا و کل ارمنی هریک مثقالی بسایند و بر سر
آن ریزند و استعمال کنند بدفعات و این قرص بخورند سماق چهار
درم خون سیاوشان صمغ عربی بریان کرده کلنار اقاقیا
هریک درمی بکوبند و برب به بسرشند و مثقالی با رب سیب
تناول کنند و این سفوف نیز مفید بود زیره کرمانی در سرکه خیسانیده
و انار دانه هریک پانزده درم دانه مورد سنبل مصطکی
کرویا خرنوب هریک ده درم خرنوب انیسون تخم کرفس

هر یک هفت درم بکوبند و دو درم ازان تناول کنند و اگر
اسهال سوداوی بود علامت آن حرقت و لذع معده و خشکی
دهان و کثرت اشتهای بی هضم تام و قراقر و نفخ بود و رنگ
براز مایل بسواد باشد علاج آن اولا تنقیهٔ امعا باید کرد
بحقنهاء نرم و بعد ازان که تنقیه تمام کرده باشند قرص
طباشیر بت و قرص کهربا و سفوف مقلیاثا و سفوف
انار دانه هر کدام که باشد تناول کنند و بنگو و بارتنگ و تخم ریحان
و گل ارمنی و صمغ عربی و نشاسته متساوی بریان کنند و بکوبند
و پنج مثقال ازان با گلاب بخورند و از حموضات و شیرینی
احتراز کنند و مرغ و کبک گردانیده خورند و انار دانه کوفته
و زرشک نیز شاید اسهال دموی اگر بسبب انتفاخ عروق امعا
بود اگر امعاء دقاق بود علامت او آنست که غایط بیرون آید
و بعد ازان خون رقیق کا یارنج ما و قراقر و زبد خارج شود
و اگر در امعا غلاظ بود علامت او آنست که اول غایط با خون
بیرون آید و بعد ازان بخون و با آن علامت بواسیر نباشد
اگر علامت غلبهٔ خون باشد و قوت مزاج و وقت مقتضی
بود فصد کنند و بنگو و بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقال
و گل و صمغ عربی سه مثقال بریان کنند و بروغن گل چرب
کرده فرو برند و غذا کاورس مقشر با شیر مغز بادام
خورند و قرص طباشیر بت و قرص کهربا نیز مفید بود و سفوف

نشاسته پنج مثقال بروغن گل چرب کنند و بخورند و اگر آن
اسهال بسبب تنحج بود و تنحج آن باشد که بواسطهٔ اخلاط حاده
و حریفه که با معا ریزد یا بسبب اسهال بسیار امعا خراشیده
شود و علامت آن تشنگی و پیچیدن شکم و وجع امعا بود
علاج آن سفوف نشاسته با روغن گل تناول
کنند یا صمغ عربی و نشاسته هر یک دو مثقال و طباشیر
یک مثقال بریان کرده با شیر داغ کرده بیاشامند و غذا
کاورس بریان کرده در روغن گل یا پیه بز حل کنند و مجموع
باهم آمیخته بکار دارند دوسطاریا اسهال کبدی باشد
و این یا خون صرف بود و سبب آن امتلاء دم بود یا تفرق اتصال
کند یا بواسطهٔ قطع دست و پای واقع شود یا صدیدی بود و سبب
آن احتراق دم باشد یا شبیه بدردی بود و سبب آن احتراق
باشد یا دبیله که منفجر شود یا قیحی بود یا غشایی بود و شبیه
بغسالهٔ گوشت اما آنچه دموی صرف باشد اگر تقدم امتلا
و احساس خونی که سیلان آن معتاد بوده باشد ظاهر بود
و با آن علامات بیج و مغص و الم نباشد علاج او آنست
که در ابتدا غذا بخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادام که قوت باقی
باشد و ضعف بافراط نبود و حبس شیرهٔ تخم تورک بریان
کرده بروغن گل چرب کنند و فرو برند یا قرص کافور یا قرص
کهربا و شراب سیب بخورند و شراب انجبار لعق کنند

در مرض اسهال دموی و علاج او

در مرض دوسطاریا و علاج او گوید

وغذا جو بریان کرده با خشخاش بریان کرده خورند یا انار دانه
یا زیره باج یا غوره وکبد را به صندل وگلاب وآب به
وآب مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی وصدیدی وور دی بود علامت
او آنست که براز مختلط بود واز دفع آن خفتی وراحتی حاصل شود
وبا آن پیچیدن نباشد وچون معده خالی بود بیشتر باشد وعلاج
او آنست که حبس کلی نکنند واشربه که مقوی باشد ودر وقبضی
زیاده نباشد تناول کنند مثل شراب صندل وضما وزرشک
وسیب وبه واز قابضات صرف چیزی استعمال نکند ومعالجات
سوء المزاج بجای می آرند تا اخلاط بکلی دفع شود اما آنچه
قیحی وغشایی بود دلالت کند بر دبیله کبد وعلاج آن گفته
شده است ذرب اسهال معدی باشد وسبب آن سستی

در مرض اسهال معدی وعلاج

وتری معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض
او شود وعلامت او قلت تشنگی بود وطعام در معده تغیری
نپذیرد ومکث نکند وبا آن قی وبراز بلغمی باشد علاج
تسخین معده باشد بجوارشات حاره وسفوف مقلیا تا
وجوارش سفرجلی قابض وغذا انار دانه وکلک وتیهو
وزیره وکشنیز ودارچینی خورند واگر سبب کثرت بزاق
وغثیان بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی وبعد از آن
بجوارشات مقوی معده تناول کنند مثل گوارش کندر وسنبل

قابض

قابض معده افتد واگر سبب قرحه یا بثره باشد که در معده حادث
شود وآن غذا متأذی شود وقوت دافعه آنرا دفع کند علامت
او آنست که در معده بعد از اکل وجعی یابند خصوص اکل
حموضات ودر براز صدیدی رقیق باشد وحرارت دهن
محسوس شود وباشد که در دهن نیز بثرات بود علاج آن قرص
طباشیر بیت وسفوف انار دانه تناول کند تناول کنند
وغذا از زرشک وانار دانه خورند واگر بواسطه نزلات بود
که از دماغ بمعده ریزد وطبیعت آنرا دفع کند وغذا را نیز
متزلق گرداند واین را اسهال دماغی گویند علامت او
آنست که بعد از خواب بیشتر بود وبعد از آن محتبس شود
وبا آن علامات نزله وفساد مزاج دماغ باشد علاج
آن تنقیه دماغ بود وتبدیل مزاج او ومنع نزله بشراب
عناب وشراب خشخاش کنند وباقی در نزله گفته شده
وبرشته بازخچند واگر سبب ضعف کبد باشد که جذب غذا
نتواند کرد علامت آن اسهال سفید وسبز باشد وبهوکت بدن
وقلب دم وزردی لون بود علاج آن تقویت کبد باشد
چنانچه گفته شد واگر سبب زایل شدن خمل معده باشد وآن
بواسطه خلطی اکال یا تناول زهری حاد یا بواسطه اورام
واقع شود وعلامت او آنست که طعام هضم نشده خارج شود

بی لذت و وجع و مغص و آنرا بتن رایحه نباشد علاج
تضمید معده باشد بقوابض مقویه و مرق فروج فربه و حسو
از شیر و نان سفید تناول کنند که حل بر و باید و پسته‌های قابض
و مقویات معده خورند زلق امعا اسهال معدی باشد و سبب
آن رطوبتی مزلقه باشد که بواسطهٔ آن ثقل در امعا مکث نکند
و بیرون آید و علامت آن خروج رطوبات بود و صفوت
لون و هزال و علاج آن تناول اشیاء مخشنه باشد
مثل سنبو و کنار و کیل و به و سیب و سفوف مقلیاثا مفید
بود و این سفوف نیز نافع افتد سنبل و مصطکی و شکر و
عود هر یک درمی و نیم بلوط بریان کرده سماق زرشک کزمازک
رامک تخم حماض خرنوب دانهٔ مویز طراثیث سماق گلنار
هر یک پنج درم بکوبند و مقدار دو درم تناول کنند و اگر سبب
بثره یا قرحه باشد که در امعا حادث شود و چون غذا بدو
رسد زود دفع کند علامت او آنست که احساس وجع امعا
کند و با براز صدیدی تنک باشد علاج قرص طباشیر بت
یا قرص گلنار یا رب سیب یا رب به یا تخم شاهسفرم
و بارتنگ و مرورشک و صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده
بگلاب و روغن بادام چرب کنند و فرو برند و غذا
گاورس و با برنج بریان کرده با مغز بادام خورند
و طباشیر و ورق گل و صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض بکوبند

در مرض زلق امعا که اسهال معدی باشد

ولعاب

ولعاب بکو بسرشند و قرص سازند و یکمثقال تناول کنند

باب یازدهم در امراض کلیه و مثانه

در امراض کلیه و علاج و نشانه او

سوء المزاج کلیه اگر حار بود علامت آن حرقت موضع
کرده و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت نبض و ناریه
قاروره باشد علاج آن آب انارین با نبات و ترنجبین
یا شیرهٔ تخم تورک یا قرص طباشیر نرم تناول کنند و غذا کشکاب
یا بنوماش یا اسفاناخ و کدو و سماق هر یک دو درم و کافور
دانگی و طباشیر و تخم حماض و کثیرا و گل سرخ و گل ارمنی هر یک
سه درم تخم کاهو و تخم تورک هر یک هفت درم بکوبند و آب
کاهو یا تورک بسرشند و قرص سازند و مثقالی با آب انار
یا شراب غوره یا شیرهٔ سه تخم بخورند و صندل و گلاب بر کلیه
طلا کنند و اگر سوء المزاج بارد باشد علامت آن قلت عطش
و بیاض و غلظ قاروره و ضعف شهوت باه بود علاج
گلقند و رازیانه و گوارش کمونی تناول کنند و غذا نخود آب
با کبد و کبوتر و فلفل و دارچینی خورند و روغن فستق و زنبق
و خیری بر کلیه طلا کنند و نارجیل و فندق و فستق با شکر خورند
و از حموضات و فواکه بارده احتراز کنند اورام کلیه اگر
ورم کلیه از مادهٔ صفرا یا دم باشد علامت آن تب و
تشنگی و التهاب و صداع و بیخوابی و وجع کلیه بود علاج
آن فصد باسلیق کنند و جلابی از عناب و تخم کاشنی

در مرض اورام کلیه

وروباه ترک و نبات تناول کنند و غذا جو با شیرهٔ خشخاش
و عناب و سپستان خورند و شراب بنفشه و شراب خشخاش
با لعاب بنکو و بهدانه و موضع کلیه را به صندل و مغاث و
شیاف مامیثا و کاشنی و آب روباه ترک تضمید کنند با آب
کاشنی و آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه و کدو و موم صافی
با هم بیامیزند و طلا کنند و چون ورم نضج یابد علامت آن
اشتداد وجع و سکون تب و زیادتی ثقل بود آن زمان
خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و حلبه و بنفشه و بزرک
بجوشانند و همچنان گرم بر کلیه نهند و چون تب زایل شود و
وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرگین کبوتر و غبار آسیا
و دقیق کرسنه با این ضماد کنند و چون ورم منفجر گردد
و مده با بول بیرون آید شیرهٔ سه تخم با شراب خشخاش
یا شراب عناب و بنفشه خورند و اگر خروج مده متمادی
شود مغز سه تخم و کدو هر یک ده درم و خشخاش و نشاسته
و صمغ و تخم خیارین هر یک دو درم و کاکنج پنج عدد بکوبند
و سه درم از آن با ده درم شراب خشخاش تناول کنند
و غذا ابنو ماش با مغز بادام باشد و بعد از نضج
تلیین کنند بدین مطبوخ سنا مکی پنج درم تخم کرفس
و کاشنی و رازیانه و ورق گل و بالنگو و بنفشه و نیلوفر
هر یک سه درم بیخ مهک چهار درم تربد دو درم مویز طایفی

مطبوخی که اورام کلیه را نافع است

ده درم

ده درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد
مغز خیارشنبر پانزده درم ترنجبین همچنین با دروج
یک مثقال و بیخ مهک چهار درم بالنگو و تخم کاشنی و رازیانه
هر یک سه درم بجوشانند و صافی کرده پنج مثقال معجون خیارشنبر
دران حل کنند و بیاشامند و بعد از تنقیه شبت و بابونه هر یک
چهار درم و بزرک و حلبه هر یک پنج درم و تخم خطمی و تخم خیارین
هر یک ده درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و ضماد سازند
یا مقل در آب گرم حل کنند با مغز ساق گاو و پیه بط بمالند

در بیان وجع کلیهٔ بادی و علاج

وجع کلیه اگر از سوء المزاج بود علاجش گفته شد و اگر حصاة
و قروح بود علاجش گفته شود و اگر ریح بود علامت آن وجع
و تمدد بود و با آن ثقل و علامات حصاة نباشد و در حالت خلو
معده ساکن شود علاج آن مدرات مثل انیسون و نانخواه و
زیره تناول کنند و روغن قسط و زنبق در موضع کلیه بمالند
اورام مثانه اگر دموی و صفراوی بود علامت آن شدت
وجع و حرقت مثانه و تب محرقه و تشنگی و لهیب و سواد
لسان و انتفاخ زهار بود و باشد که با آن احتباس بول و براز
باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از بنفشه و تخم
کاشنی و عناب و شکر و ترنجبین تناول کنند و غذا
کشکاب با شیرهٔ خشخاش و شراب بنفشه خورند و بنفشه و
خیارین و خطمی و پوست خشخاش بجوشانند و دران نشینند ه

ور عانه میریزند و ثفل آن برانجا می نهند و صندل و زروباه ترو ک
و بنفشه و تکاکنج با آب بستان افروز ضماد کنند و اگر حبس بول
باشد شیره سه تخم سی درم با ده درم نبات با شامند یا سه
تخم و تخم کدوی مقشر هر یک پنج درم و تخم تورک سه درم تخم
خطمی و خیارین و پرسیاوشان هر یک دو درم بکوبند
و چهار درم ازان با شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و ورق
کنجد بکوبند یا کنجد مقشر با شیر سحق کنند و ضماد کنند و چون
ورم نضج یابد و منفجر شود شراب بنفشه با لعاب بنکو بخورند
و غذا شوربا ماش و مغز بادام و بنفشه و خطمی و خیارین و پر
سیاوشان و اکلیل الملک و حلبه و بزرک و تخم شبت بجوشانند
و دران نشینند **وجع مثانه** بسبب قروح یا حصاه بود و آن
کفته شود یا بسبب سوء المزاج کرم که او را عارض شود و علامت
آن وجع لهیب موضع مثانه و تشنگی بود علاج آن شیره تخم
تورک یا آب خیار کدو با نبات تناول کنند و روغن بنفشه
دران بمالند و در احلیل چکانند و اگر سوء المزاج بارد بود
علامتش آنست که بعد از تناول اطعمه و اشربه بارده بالملاقات
سرما حادث شود علاج جلابی از انیسون و نانخواه
و بیخ کرفس و نبات تناول کنند و نخود آب با شیره حسک و دانه
وزیره و فلفل خورند و دارچینی و بروغن نرگس و زنبق و قسط
تکمید کنند عانه و تقطیر احلیل کنند و اگر وجع بسبب ریح بود

علامت

در مرض وجع مثانه و علاج او گوید

علامت آن وجع و تمدد بود و با آن ثقل باشد علاج آن ماء الاصول
با روغن بید انجیر تناول کنند و مثانه را بدین آب و فود نه و شبث
و روغنهای کرم تکمید کنند **قروح کلیه و مثانه** سبب
آن تفرق اتصال یا خلطی اکال یا انفجار دبیله بود و علامت
آن وجع و خروج دم و مده و ختن بول باشد و فرق میانه کلیه
و مثانه بموضع وجع کنند و در قرحه کلیه غسل البول باشد
و در قرحه مثانه عسر بول و قشوری که آید سرخ بود و از آن مثانه
سفید باشد علاج هر بامداد ده مثقال شراب بنفشه با خشخاش
تناول کنند و غذا شوربا ماش و نخود با مغز بادام خورند و اگر
ماده بسیار بود ماء العسل با مرورتک تناول کنند و اگر طبیعت
محتبس باشد جلابی از زروباه ترو ک و بلاب هر یک پنج درم
بنفشه چهار درم ترنجبین ده درم مغز خیار شنبر پانزده درم
بجاشامند و نشاسته چهار درم کثیرا و صمغ عربی و بزرک
هر یک دو درم گل ارمنی یک درم بکوبند و یک مثقال ازان با دو
مثقال یا ده مثقال شراب خشخاش بخورند یا حب الصنوبر
بیست عدد تخم خیار دو درم نشاسته یک مثقال سنبل
و کرفس هر یک پنج مثقال بکوبند و دو درم ازان تناول کنند
و در قرحه مثانه شیاف ابیض با بید و در احلیل چکانند
و از اطعمه حریفه و مالحه و از جماع احتراز نمایند **حرقت
کلیه و مثانه** علامت آن حرقت بول و رسوب کال

در مرض قروح کلیه و مثانه و علاج او گوید

در مرض حرقت کلیه و مثانه و علاج او

در مرض حرقت مثانه و علاج

وحکهٔ شدید و وجع موضع کلیه و مثانه بود علاج آن جلاب
از شراب بنفشه و شراب خشخاش تناول کنند با عناب ده
عدد بنفشه پنج درم و نبات ده درم بجوشانند و با لعاب
بهدانه بیاشامند و غذا بنوماش و مغز بادام و خربزه و از
شیرهٔ سبوس و نبات و روغن بادام خورند و در جرب
کلیه قی و فصد و اسهال طبیعت مفید باشد و در جرب مثانه
با لعاب بهدانه و شیرزنان و روغن بادام حقنه مثانه کنند
حرقت مثانه اگر بسبب مادهٔ لاذع یا قروح بود گفته شده
و اگر بسبب حدت بول بود علامت آن حرارت مزاج بود
و ناریت قاروره و تشنگی باشد علاج شراب بنفشه و شراب
خشخاش با شیرهٔ تخم تورک و شیرهٔ سه تخم تناول کنند و غذا جو
آب با روغن بادام یا بنوماش با روغن بنفشه و مغز
بادام خورند و مغز تخم کدو و سه تخم هر یک سه درم تخم خطمی
و خیارین هر یک چهار درم مغز بادام هفت درم کثیرا یک درم
بکوبند و سه درم از آن با آب خیار کدو یا شیرهٔ تخم تورک تناول
کنند و شیرزنان و روغن بنفشه با لعاب خطمی و شیاف
مامیثا در احلیل چکانند **حصاة و رمل** که در کلیه و مثانه
تولد کند بسبب خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت
آنرا کثیف کند و به مرور زمان منعقد شود و اگر مادهٔ بسیار بود
و در غایت لزوجت حصاة متولد شود و الا رمل تولد کند

وحصاة

مطبوخی که [illegible] مثانه [illegible]

وحصاة کلیه اکثر همین را حادث شود و حصاة مثانه نحیف را
وعلامت حصاة وجع موضع کلیه یا مثانه و ثقل و تمدد
و عسر بول و بیاض و رقت آن باشد و علامت رمل ثقل و تمدد
و صفای بول و خروج رمل بود و رملی که از کلیه آید سرخ بود و زرد
و آنچه از مثانه بود سفید یا زرد باشد علاج این مرض آنست
که هر روز جلابی از تخم کاشنی و رازیانه و بیخ کرفس و نبات
تناول کنند یا شیرهٔ سه تخم با نبات یا رازیانه و انیسون
بجوشانند و با ده درم شیرهٔ سه تخم و ده درم نبات بخورند
و غذا نخود آب و شیرهٔ خلال دانه با کلک و بنوماش خورند و از
اغذیهٔ غلیظه اجتناب نمایند و شبانگاه غذا نخورند و استعمال
ریاضت معتدله و احیانا قی کردن مفید بود و از میوه ها
انگور سفید و خربزهٔ شیرین شاید خورد و اگر بدین تدبیرها
زایل نشود بدین مطبوخ تلیین کنند **صفته** جعده
خشک . مامیثا . حاشا . هر یک پنج درم . تخم خطمی و کرفس .
و خیارین و رازیانه هر یک سه درم تخم کاشنی و بنفشه و بیخ کرفس
هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر
پانزده عدد پرسیاوشان پنج درم ترنجبین و خیارشنبر
هر یک ده درم و مطبوخ را با روغن شبت و بابونه و حسک
بمالند و روغن ترب و روغن حسک در احلیل چکانند و بابونه
و حلبه و شبت و خطمی و اکلیل الملک و مرزنجوش و کرفس

وخسک دانه نیم کوفته و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه
بجوشانند و دران نشینند واگر علت مستحکم شود ادویه که مفتت
حصاه باشد استعمال باید کرد **دوای مفتت** بیخ کاکنج
ده درم خبطیانا جند بیدستر زنجبیل دار فلفل عقارب سوخته
هریک سه درم بکوبند و بعسل برشند و بعد از نشاه ذکی یاده
دانک بخورند واگر حرارت مزاج باشد این دوا مفید بود
صفت آن سه تخم و خشخاش هریک ده درم تخم شلغم
پنج درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هریک سه درم بکوبند
و سه درم ازان با سکنجبین ساده یا بزوری تناول کنند
یا معجون حجر الیهود یک مثقال با شیره سه تخم تناول کنند
و موضع را به روغن بابونه و خسک و روغن عقرب بمالند
صفت روغن عقرب بیخ کبر و بیخ کرفس و رازیانه
مدحرج و سعد و سلیخه هریک ده درم نیم کوفته کنند و با روغن
کنجد در ظرف کنند و بیست روز در آفتاب نهند یا بر آتش نرم
بجوشانند پس صافی کنند و ده عدد عقرب زنده بگیرند و دران
اندازند و بیست روز دیگر بگذارند پس در شیشه کنند و نگاه دارند
واگر حصاه در یک موضع باشد و قطعا فرو نیاید جلابی از تخم گزر
و تخم کرفس و انیسون و نبات تناول کنند و قطر اسالیون
و فلفل سفید و سیاه هریک سه درم زنجبیل و سنبل و سلیخه
و دارچینی و جعده و اسارون هریک چهار درم و جند بیدستر

دفلی

در صفت ادویه مفتت گوید

در صفت دوا که دافع حصاه و رمل است

در صفت ترکیب روغن عقرب

و تفاح و حب بلسان هریک دو درم بکوبند و بعسل برشند
و یک درم تناول کنند و از ادویه مفتته عقرب سوخته و حجر
خشک کرده و زجاج مسحوق و اسقولوفندریون باشد و گنجشکی
هست که آنرا یونانیان الماغولیدیطوس گویند و آن گنجشکیست
که دنبال دراز دارد و چون پشه باشد بر زمین میزند و آنرا
قامیک و ابوالفضل و صنواغون نیز میگویند و آنرا الجنه و خام
میخورند و درین مرض مفید باشد و گویند اگر چنین که آنرا چهار
سال بود در آن زمان که انگور رنگ میگیرد بکشند و اول خون
او و آخر آن بگذارند که ریخته شود و میانه آن نگاه دارند تا منجمد
گردد پس در آفتاب نهند تا خشک شود و آنرا از غبار نگاه
دارند و سحق کنند و قدری از آن با آب ترب یا آب کرفس
بیاشامند مفید بود و اگر حصاه از مجری قضیب باشد و بیرون
نیاید باید شکافتن و در حصات مثانه ادویه اقوی استعمال
کنند و در رمل احتیاج بادویه قوی نباشد **جمود دم** اگر در مثانه
خونی بسته شود علامت آن غشی و کرب و برودت اطراف
بود علاج آن سکنجبین عنصلی و زهره سلحفات تناول کنند
و جگر خر خشک کرده و پنیرمایه خرگوش و بر بخاسف نیز مفید
بود و چوب گز و چوب انجیر نیز معین که او را بسوزانند و آب
آن در احلیل چکانند یا نخود و سداب بجوشانند و آب آن
دران چکانند نافع بود **احتباس و عسر بول** اگر بسبب ورم

در علاج بستن خون در مثانه

در مرض احتباس و عسر بول و علاج او گوید

جهة احتباس بول نفطه ... بر اگرم سنه وقضیب را ودر ان آب نهند بول گشاده شود مجرب است ایضا جهة احتباس بول گیاهی که آنرا
پنیرک گویند که بر گرد دشت های قراء بمکیر بجوشانند وآب آنرا بجای آب بنوشند وجلوس در آن نیز مجرب است

جهة حبس بول مجرب است
سه تخم خیار تخم کدو تخم خربزه ... [illegible]

باحصاة بود علاج آن گفته شد واگر بسبب خلطی لزج باشد
که در مجاری بول حادث شود علامت آن تقدم تناول
اطعمه غلیظه لزجه وثقل موضع بود وبا بول اخلاط خام بیرون آید
علاج آن جلابی از انیسون وتخم کاشنی وتخم کرفس ونبات
تناول کنند یا رازیانه وانیسون وتخم کرفس وماش هندی
نخواه هریک پنج درم بکوبند وسه درم از آن تناول کنند وتدهین
قطن وشانه بروغن بابونه وخیری کنند وگاه باشد که عسر بول
بسبب صفرای رقیق بود که در مجاری بول فرو آید وعلامت آن
حرقت مجری بول وصعوبت بول باشد علاج آن لعاب بنکو (?)
ده درم روغن بنفشه پنج درم بر سر شربتی از نبات بیاشامند
واز مدرات احتراز کنند وغذا ابنوماش (?) یا اسفاناخ یا روغن بادام
یا حریره از شیره بسبوس ونبات وروغن بنفشه بخورند واگر
بسبب احتقان بول عسر بول حادث شود خربزه شیرین
وتخم خربزه ومغز فندق وفستق با شکر تناول کنند وشیره
تخم تورک (?) وسه تخم ومدرات غیر قوی استعمال کنند سلس البول
سلس البول آن باشد که بول بی اراده بیرون آید علاج هر بامداد
یک مثقال گوارش کندر یا اطریفل کبیر تناول کنند واغذیه وقلایا
که دران توابل باشد خورند وکندر وسعد وخولنجان وزیره
کرمانی وشاه بلوط وحب الآس وشهدانه مقلوی بکوبند
ومثقالی از آن بر سر غذا کنند وکندر وحب الآس وهلیله کابلی

وبلیله

وبلیله وآمله هریک سه درم سعد پنج درم وبلوط در سرکه
خوابانیده چهار درم بکوبند وبه عسل بسرشند ومثقالی تناول
کنند واگر مزمن شود معجون کل کاکنج مفید بود واز آب سرد احتراز
باید کرد وکسی که بول در فراش کند فودنه وخردل وحب الرشاد
هریک سه درم کندر یک درم بکوبند وبعسل بسرشند ومثقالی
تناول کنند واز فواکه خصوص خربزه وخیار که احتراز کند وحوصله
خروس بسوزانند وبسایند ودانگی یا دو دانگ به آب فاتر بخورند
وکندر وبلوط هریک ده درم وسعد وخون سیاوشان وقرفه
وخولنجان ووج وراسن هریکی پنج درم بکوبند وبعسل بسرشند
وقرص سازند وسه درم از آن تناول کنند واگر شهدانه را بریان
کنند وبکوبند ودرمیان عسل ریزند واحیانا خورند مفید
بود دیابیطس بلغت یونان دولاب باشد وآن چنان بود
که دایما تشنه باشد وچون آب بیاشامد به اندک زمانی بی
تغییری دفع شود وسبب آن ضعف کلیه یا اتساع مجاری
او بود وحرارت او قوی باشد وجذب رطوبات از کبد کند
وچون ضعیف بود قوت امساک وحمل آنش نباشد ولا
یزال جذب کند ودفع کند وچون این مرض مزمن شود کبد
ضعیف شود وبدق انجامد علامت آن تشنگی وعدم تب وبول
رقیق سفید دایم بی حرقت بود علاج آن قرص طباشیر
وقرص کافور یا رب سیب ورب به وشراب زرشک

[illegible]

وریباس تناول کند و غذا زرشک و غوره و انار دانه خورند
و قطن را بصندل و گلاب و آب کاسنی طلا کنند و اگر چه صعنه
کشنیز در سرکه خیسانیده بخورند نافع باشد و گاه باشد که عطش
بسبب برودت کلیه حادث شود و علامت آن عدم علامات
حرارت بود اما تشنگی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد بقی
و حقنهای نرم و تناول مثرودیطوس و معاجین حاره و
تدهین قطن بروغنها گرم تقطیر بول حالتی بود میان
عسر و استرسال علامت آن صفرت بول و حرقت آن و
علامات غلبه مرار بود و علاج آن شیره تخم خیارین با شیره
تخم تورک و نبات تناول کنند با لعاب بنکو و بهدانه ده درم
روغن بادام پنج درم با شربتی از نبات و عرق بیاشامد
و غذا ابنوماش و مغز بادام با کدو و بادروج خورند و مغز
تخم کدو و سه تخم و تخم خیارزه و خطمی هر یک سه درم و مغز
بادام یک درم و صمغ الو و کثیرا هر یک دو درم بکوبند
و سه درم ازان با شیره تخم تورک و آب خیار کدو تناول
کنند و اگر این مرض بسبب ضعف ماسکه باشد علامت او
آنست که بول اندک آید و اورا حرقت و صبغ
نباشد علاج آن اطریفل تناول کنند و غذا نخود و آب
با شیره خشخاش دانه و برانجیر و میویز و جوز نقل کنند و حب
الرشاد و خردل و کندر هر یک پنج درم و مغز جوز ده درم

در مرض تقطیر بول و علاج او

و سعد سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و یک مثقال بخورند بول
دم اگر بسبب انفتاح عرقی بود اندک اندک آید و اگر از انشقاق
عرقی بود بیکبار بسیار آید و خون صرف تازه بود و بسبب
ضربه یا سقطه یا تناول ادویه حریفه یا سمیه نیز حادث شود و
علاج آن فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و گل ارمنی و
صمغ عربی و بارتنگ و تخم ریحان بریان کرده هر یک مثقالی
با شراب سیب تناول کنند یا بنکو و صمغ عربی و بارتنگ و تخم
ریحان هر یک مثقالی بریان کنند و بروغن بادام چرب کرده
فرو برند و غذا سماق یا ابنوماش و مغز بادام بریان کرده
با فروج بخورند و از تناول اطعمه حریفه و شیرینی و ترشی اجتناب
نمایند و از حمامات و حرکات عنیفه و رکوب و مشی احتراز
کنند و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی و گلنار و تخم تورک هر یک
ده درم و شاخ گاوکوهی سوخته پنج درم بکوبند و به آب
سماق بسرشند و قرص سازند و مثقالی تناول کنند یا گلنار و سد
و گل ارمنی و گل قبرسی هر یک سه درم و کهربا یک درم و نیم و
تخم خیار و تخم تورک و کثیرا و نشاسته هر یک چهار درم بکوبند
و با آب لسان الحمل تناول کنند و اگر بسبب اکل عرقی باشد
علامت آن وجع شدید بود و بول اندک آید و با
آن نتنی باشد و علاج آن همچون علاج قرحه
کلیه و مثانه بود والله الشافی بکل امراض

در امراض اعضاء تناسل و علاج کوید

باب شانزدهم در امراض اعضاء تناسل ادم

انثیین اگر ورم حار باشد علامت آن تب وحمرت لون و
ورم و حرارت والتهاب وتشنگی وصفوت قاروره باشد
علاج آن فصد باسلیق کنند وجلابی از عناب وآجاص هر
یک ده عدد ونبات وترنجبین هریک ده درم تناول کنند وغذا
جو بامُوماش ومغز بادام خورند وآرد جو وعدس و باقلا
وآب کشنیز وروباه تربوک وکاشنی وطحلب بر ورم نهند وخرقه
بسرکه وگلاب ترمیکنند وبران می نهند وتلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه کنند یا شراب بنفشه وترنجبین ومغز خیارچنبر هریک
ده مثقال وچون مرض منحط شود بابونه واکلیل الملک وتخم
شبت بکوبند وباسفیدهٔ تخم مرغ ضماد کنند واگر ورم بلغمی بود علامت
آن بیاض قاروره وبیاض لون ورم ورخاوت آن بود
علاج آن جلابی از رازیانه وبیخ کهک وکلنگبین یا گلقند
تناول کنند وتلیین طبیعت بمطبوخی که درو تربد وانیسون باشد
وامی کنند طبخ شبت وبیخ کهک وتخم خربزه وترب با قدری
عسل ونمک وزیره وآرد باقلا وکندر وروغن زیت یا حلبه
وشبت واکلیل الملک وآرد باقلا وروغن بابونه ضماد سازند
واگر ورم سوداوی بود علامت آن صلابت وکمودت ورم
وبیاض قاروره وعدم وجع بود علاج آن جلابی از بادرنجبویه
ورازیانه وبیخ کهک وگلقند تناول کنند وتلیین طبیعت

بمطبوخ

بمطبوخ افتیمون وحب آن کنند ونخود وشاهتره واکلیل الملک
بکدرم وبه آب کرنب ضماد سازند **عظم وصغر انثیین**
گاه باشد که خصیه بزرگ شود نه بواسطهٔ ورم ونفخ بلکه فربه
شود چنانکه پستان بزرگ شود علاج آن ادویه کنند که در پستان
استعمال میکنند تا بزرگ نشود مثل گل ارمنی وسرکه وبذر البنج و
شوکران وخردهٔ اسرب وآب کشنیز وخردهٔ سنگ آسیا وسنگ
استره وخصیه کوچک شود وبر بالا جهد علاج آن ادامت
حمام وآب نشک واستعمال ادهان وادویهٔ مسخنه باشد
اورام قضیب علامات وعلاج آن همچون علامات وعلاج
ورم انثیین باشد وآنچه مخصوص بدو باشد در ورم حار عدس
وگلنار وورق گل وپوست انار وروغن گل ضماد سازند ودر ورم
بارد بابونه واکلیل الملک وتمام خطمی واستهٔ خرما وروغن
بابونه **قروح قضیب وخصیه** آنچه طری باشد صبر ومرداسنگ
وتوتیا وسادنه وگلنار ومس سوخته واقلیما اشسته برهم
وضماد وذرور بکاردارند وآنچه کهنه باشد کندر وکاغذ سوخته
وپوست چوب سرو سوخته ومراستعمال کنند آنچه متعفن
اگر متآکل شود قلقدیون وادویهٔ اکاله بنهند تا آنچه متعفن باشد
زایل گردد وبعد از آن مرهمها واطعمه بنهند **حکه قضیب
وخصیه** بسبب ماده حاده باشد که بدان حوالی ریزد وبواسطهٔ
عرق نیز باشد علاج آن آنست که عضو را به آب گرم بشویند

در ذکر عظم وصغر انثیین وعلاج او

در اورام قضیب وعلاج او

در قروح قضیب وخصیه وعلاج او

در حکه قضیب وخصیه وعلاج او

وغذا نخود آب بگوشت بره وکبک وتیهو وهریسه از گوشت
بره وبط خورند وحلاوه از قند ونشاسته تناول کنند
واگر بسبب ضعف بدن باشد علامت آن نحافت بدن وقت
منی بود علاج آن شراب سیب وگاوزبان با عرق گل
وبید تناول کنند وگوشت بره ومرغ وکبک وقلیه گزر
وشلغم وپیاز با توابل تناول کنند وحمام معتدل وریاضت
معتدله ورزش کنند واگر بسبب قلت منی بود علامت آن
نحافت ویبوست بدن وقلت منی بود علاج آن هریسه و
گوشتهای فربه ونارجیل وشکر وقلایا وحلاوی از نشاسته
ومغز بادام وفندق وفستق وبن وقبیطا از مغز بادام
وجوز تناول کنند ومعجون لبوب ومعجون فلافله خورند
واین معجون نیز مفید بود صفت آن سقنقور وقناح
خصی الثعلب هریک سه درم شقاقل مغز پنبه دانه باقلا هریک هفت
درم تخم گزر وتخم شلغم وتخم ترب وهلیون هریک پنج درم تخم
پیازده درم بکوبند وبعسل بسرشند ده درم از آن تناول کنند
واگر بسبب برودت آلات منی باشد در حالت خروج علاج
کلقند وکلنگبین وشراب بالنگو وزنجبیل مربی وشقاقل
مربی وگزر مربی تناول کنند وغذا نخود وآب یا لیمون وکرویا وزعفران
ودارچینی خورند واین معجون تناول کند صفت آن لسان
العصافیر تخم جزر وشلغم وجرجیر ونودری سرخ وسفید

وسفیده تخم مرغ وروغن طلا کنند با سرکه وگلاب وآب
کرفس ومامیثا طلا کنند واگر ساکن نشود ارسال علق کنند وادویه چرب
استعمال کنند وبقصد اسهال تنقیه کنند سده مجری قضیب
اگر بسبب بثره باشد که در آن مجری حادث شود علامت آن
حرقت وعسر خروج بول بود علاج آن فصد باسلیق کنند
وشیره تخم خرفه با نبات بیاشامند وشیاف ابیض وروغن
گل در احلیل چکانند واگر بسبب خلطی غلیظ باشد که در مجری بماند
علامت آن عسر بول بود وحرقت ووجع نباشد وبا بول اخلاط
غلیظ بیرون آید وعلاج آن تناول مدررات باشد
اعوجاج قضیب بسبب تشنجی بود که عضلات او را حادث شود
علاج آن ترک ریاضت بود وتناول اغذیه جیده والکیموس
واستعمال نطولات وادهان که در تشنج مستعمل است واگر
از پیه بط ومرغ ومغز ساق گاو وموم وکتیرا ولعاب خطمی
ورازیانج وروغن بنفشه موم روغن سازند ودر آن بمالند :
نقصان باه اگر بسبب استرخاء آلت باشد علاج آن هر
روز جلابی از راز یانه وکلقند تناول کنند وغذا نخود آب وشیره
خشک دانه خورند وحب صبر وایارج تنقیه کنند وروغن
قسط وخیری وزنبق در عضو بمالند واگر بسبب تقدم و
استفراغ وتحلیل مفرط بود هر روز شربتی از نبات
وعرق گل وگاوزبان وتودری سرخ وسفید تناول کنند

ادا

هریک پنج درم فلفل سه درم شقاقل چهار درم مغز کنجشک دو درم
بکوبند وبعسل بسرشند ودو درم با دو مثقال تناول کنند واگر
بسبب حرارت آلات منی باشد علامت آن سرعت انزال وغلظ
منی بود علاج آن شیرهٔ تخم تورک وسکنجبین وشراب ولیمو
وصندل تناول کنند ودوغ گاو وشیرین تر سفید بود وغذا از زرشک
ولیمو وانار وغوره خورند واگر بسبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن
رقت منی وبیاض وغلظ قاروره باشد علاج آن جلابی از
تخم گزر وتخم شلغم هریک سه درم کلنگبین ده درم تناول کنند وغذا
قلیا با متوبله خورند وفلفل ودارفلفل وزنجبیل هریک سه درم پنج
بهمن پنج درم تخم پیاز وهلیون هریک چهار درم نخود سفید
ده درم کنجد مقشر هفت درم بکوبند وبعسل بسرشند با حب
الزلم وحب فلفل وتخم شلغم هریک سه درم بکوبند وبعسل
بسرشند ومثقالی تناول کنند واگر ضعف باه بواسطهٔ آن باشد
که مدتی ترک کرده باشد ادویهٔ باهیه تناول کنند واغذیه
مثل شیر وشکر وزردهٔ تخم مرغ وماهی تازه وقلیا با
جزر وپیاز وکبک خورند وقضیب بروغن ناردین بمالند
یا فلفل وحلتیت وجند بیدستر هریک نیم درم مشک دانگی
عنبر نیم دانه دو درم بوره نیم مثقال بکوبند وبا روغن
بادام بیست درم درهاون بسایند تا نیک باهم آمیخته شود ودر قطن
وخاصره بمالند ونظر در تسافد حیوانات مهیج این معنی بود

واگر

حقنهٔ که علاج ضعف نعوظ کند

واگر نعوظ ضعیف باشد این حقنه استعمال کنند بزرگ وحلبه
وقرطم نیم کوفته وشلغم پاره کرده هریک هشت درم نخود وکرز
نیم کوفته هریک پانزده درم شبت سلق جرجیر هریک کفی تخم
پیاز وهلیون هریک سه درم انجیر ده عدد مویز طایفی ده درم
بجوشانند وروغن جوز وکنجد وشیرهٔ تازه هریک ده درم بر
سر آن کنند وبکار دارند وضعف باه بسبب ضعف قلب
نیز بود وعلامت خفقان ولین نبض وقلب وحرارت بدن نیز
بود علاج تقویت قلب باشد بشراب حماض ولیمو وصندل
وسیب یا گلاب وعرق گاوزبان ومفرحات معتدل واگر بسبب
ضعف معده یا کبد باشد تقویت آن کنند همچنانکه گفته شد واگر بسبب
قلت نفخ باشد علامت آن سلامت اعضا وکثرت منی وقلت
نفخ بود علاج آن تناول ادویهٔ باهیه نفاخه مثل نخود
وشلغم وگزر وپیاز وانگور وانجیر وجرجیر وبن وفستق بود
وگوشتها وبره ومرغابی وکبک وکبوتر واگر بسبب حرارت
ویبوست مزاج بود علامت آن نحافت بدن وصفرت
لون وقلت منی وبطوء انزال باشد علاج آن هر روز
رطلی شیر با ده درم ترنجبین وده درم شکر باشامند
وغذا گوشت بره وبزغاله باکدو واسفاناخ خورند وروغن
بنفشه وکدو درقضیب وقطن بمالند واین حقنه استعمال
کنند گوشت سر وپاچه بزغاله هشت درم هلیون وسبوس هریک

ده درم بجوشانند و صافی کنند و روغن گاو و پیه مرغ و بط هر یک

ده درم بر سر آن کرده بکار دارند **سرعت انزال** اگر بسبب ضعف قوت ماسکه باشد بواسطهٔ برودت و رطوبت علامت آن کثرت و رقت منی بود و بی اراده بیرون آید علاج

در علاج دفع سرعت انزال

شراب بالنگو و کلقند تناول کنند و نخود آب با کنجشک و کبوتر و کنجشک خورند و برنج مزعفر با زیره و دارچینی و اطریفل کبیر و معجونات حاره تناول کنند و روغن نرگس و زنبق و بابونه در خصیه و عجان و عانه بمالند و اگر بسبب حدت منی باشد علامت آن حدت و لذع منی بود در حالت خروج علاج آن شیرهٔ تخم تورک و سکنجبین و شراب حماض و صندل آب خیار کده و تناول کنند و از ادویه حاره احتراز کنند **در سستی منی و مذی** اگر منی باحتلام و غیر آن بسیار دفع شود اگر بسبب کثرت آن بود علامتش خروج منی بسیار بود بی وقوع ضعف و علاج

در سستی و درد منی و مذی و علاج او

آن باسلیق کنند و تقلیل اغذیه که مولد دم و منی باشد و شراب

فصل

غوره و زرشک و ریباس تناول کنند و غذا عدس و سرکه خورند و آب کاهو و کشنیز و تورک و عرق گل و بید و روغن بنفشه و کدو با هم بیامیزند و در قطن بمالند و اگر بسبب ضعف کلیه باشد علامت آن علامات ضعف و سوء المزاج کلیه بود علاج آن شراب به ده مثقال با گلنار و گل ارمنی هر یک سه درم تناول کنند و غذا غوره و سماق و زرشک خورند و

کل

کل ارمنی و اقاقیا و طراثیث بکوبند و با گلاب بر قطن طلا کنند و سیب و به و سنبو و انار ترش تناول کنند و تخم کاهو و سداب و نخلک هر یک سه درم و سعد و شهدانه و انیسون هر یک دو درم و گلنار و ورق گل هر یک درمی بکوبند و سه درم ازان بر آب سرد تناول کنند **کثرت شهوت** افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت و قلت ضعف ازان بسبب کثرت منی و امتلاء بدن باشد و این معنی ازان جهات که اگر مردم طالب این معنی باشد اما اگر خواهند که دران تعدیل کنند اولا فصد باید کرد و هر روز شیرهٔ تخم تورک با سکنجبین و شراب غوره تناول کنند و نقوع

در کثرت شهوت و علاج او

فواکه و آب غوره نیز معین بود و غذا اسکباج لیموی و عدس خورند و کاهو و خیار و ماست و دوغ و مصل مفید بود و قطعهٔ سرب بر موضع کلیه نهند بخاصیت نافع بود و کافور و گلاب و صندل بر کلیه طلا کنند و تخم تورک و تخم کاهو و شهدانه و کشنیز و تخم سداب بکوبند و آب سداب بسرشند و سه درم ازان بر آب ریباس یا آب انار ترش یا دوغ را تناول کنند و گاه باشد که بواسطهٔ بثره گرد اوعیه و بخار منی حادث شود یا حکه که بسبب ماده حاده واقع شود افراطی از شهوت پیدا گردد و علامت او آنست که هر چند جماع کنند شهوت زاید گردد و بعد از جماع المی احساس کنند علاج آن شراب عناب و نیلوفر تناول کنند و غذا مزورهٔ ماش و شیرهٔ مغز بادام خورند

خورند و غوره و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا بنقوع خواکه یا شیرخشت
و ترنجبین کنند و اگر بسبب کثرت نفخ باشد علامت آن شدت
نعوظ و تقدم تناول نفاخ بود علاج آن تناول ادویه
باشد که کاسر نفخ است مثل تخم سداب و بنجنکشت و انیسون و غذا
زیره باج خورند و از بقول و فواکه احتراز نمایند **غدیوط** آن باشد
که در حالت جماع غایط کند و آن بسبب استرخاء اعصاب و تحلیل *در علاج غدیوط که غایط در حین جماع*
روح بود و بیشتر کسانی را حادث شود که سعی عظیم بجماع دارند و لذتی
مفرط از آن یابند علاج او آنست که پیش از مجامعت خود را بر
خلا عرض کنند و تا غایط نکنند بجماع مشغول نشوند و گلنار و گل ارمنی
و اقاقیا و دانه مورد هریک سه درم و صندل سفید نیم درم و صمغ
عربی و کندر هریک دو درم بکوبند و به آب برشند و قرص
سازند و یکمثقال از آن با شراب سیب و به تناول کنند
و گلنار و رامک و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و به آب مورد برشند
و شیاف سازند و بر دارند **فتق** عبارت از آن باشد
که بواسطه انشقاق غشا یا صفاق یا اتساع مجرئین که از بالای *در فتق و علاج*
انثیین است جسمی نفوذ کند و بکیس انثیین فرود آید
یا در عانه محتبس شود و این جسم نافذ اگر امعا یا ثرب
باشد آنرا قیله میگویند و آن بتدریج حادث شود و
باز گشتن آن بزحمت باشد و با آن قرقره آب و یا ثرب را
قرقره نباشد علاج او آنست که بپشت بازخسپند و دست

بر ان نهند یا در آب گرم نشینند باز گردد و مصطکی و عنزروت
و کندر و جوز سرو و ورق گرد و اقاقیا و گلنار و مر و صبر
و اهل و حضض و اسراس و صمغ آلو و کزمازج و غزی السک
و چوب بلوط و پوست انار و ورق گل مجموع بکوبند و به آب
مورد برشند و بر موضع ضماد کنند و ببندند و سه روز یا هفت
روز نگشایند و جوارش کمونی و جوارش کندر تناول کنند و غذا
قلایا منوبه و مطجنه خورند و از حموضات و لبنیات و بقولات
و جماع و دویدن و حرکت عنیفه و امثال اجتناب نمایند و اگر
رطوبتی مائی نازل شده باشد آنرا ادره و قروه گویند علامت
او آنست که انثیین املس و براق و ثقیل بود و بزرگ
شود و بول اندک آید و این نوع قطعا مراجعه نکند علاجش
آنست که اگر آب بسیار بود بشکافند تا آب بیرون آید
و بعد از آن موضع شق را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر
چوب بلوط و خاکستر شاخ کرنب و سعد و جوز سرو و مازو
و پوست انار و جفت بلوط و آرد جو و باقلا و فلفل
و حب الغار و زیره و سرگین گاو مجموع یا بعضی با روغن زیت
ضماد سازند یا حب الغار و فلفل و بوره ارمنی هریک سه درم
و سرگین کبوتر ده درم و کمون یکدرم و اشق دو درم و
زفت یکدرم و شبت سه درم با روغن زیت مرهم سازند
و بمالند و جند بیدستر و حی و بوره با روغن زیت بمالند

وکوارش کمونی وکندر تناول کنند وجلابی از بیخ کهک و
رازیانه وانیسون وکلقند بیاشامند ورازیانه وشاه بلوط هر
یک سه درم وسعد وسنبل هریک درمی وتخم کرفس وشلغم هریک
دو درم کوفته وبیخته باد چندان قند بیامیزند و سه
مثقال تناول کنند واگر سبب ریح باشد علامت آن قراقر
بود وچون دست بران نهند زود باز گردد وعلاج آن
هر روز جلابی از تخم رازیانه وکرفس وانیسون وکلنگبین تناول
کنند وگوشت کبک وکبوتر صحرائی وگنجشک بازیره ودارچینی
خورند وجوارش کمون وسرنیفا تناول کنند واین سفوف
نیز مفید بود تخم سداب وکرز وکندر ناکرده یا ورازیانه
وانیسون هریک سه درم زیره چار درم فنجنکشت دو درم
بکوبند وسه درم ازان تناول کنند وتخم سداب وفودنه
وونج ومرزنجوش وشیح وبرنجاسف وترمس ضماد کنند
وروغن زنبق وقسط وناردین وشبت وبابونه وخیری
بمالند وازاشیاء نفاخه احتراز کنند وموضع را جنبانند
واگر مادهٔ غلیظه بریزد وخصیهٔ بزرگ وغلیظ گردد آنرا اوقد
لحمی گویند وعلاج او همچون علاج ورم صلب باشد

باب هفدهم در امراض رحم

در امراض رحم وعلاج [illegible]

اورام رحم بسبب ضربه یا احتباس طمث یا نفاس
یا عسر ولادت یا کثرت مجامعت حادث شود وعلامت

ورم حار حمی وضربان وتشنگی وتلخی دهن وسیاهی زبان واختلاط
عقل وهذیان ووجع قطن ورعشه وتواتر نبض وعسر بول واحتباس
براز بود وعلاج آن فصد باسلیق بود وشراب بنفشه وعناب
با ترنجبین تناول کنند وغذا جو آب یا شیرهٔ خشخاش یا هندباء کشنیز
ومغز بادام خورند وناف وزهار به آرد جو یا باقلا وعدس
وخطمی وبنفشه هریک سه درم وکافور دانگی به آب کشنیز وروباه
ترک طلا کنند ورحم را اگر ممکن باشد بلعاب بهدانه وروغن
بنفشه وکدو وآب روباه ترک حقنه کنند وبابونه وخطمی وبزرک
واکلیل الملک وروباه ترک بجوشانند ودران نشینند وبرعانه
وقطن میزنند تا ماده به تحلیل میرود پس اگر اعراض لازمه ووجع
اشتداد کند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود آنگاه استعمال
منضجات باید کرد وچون منضج شود شیرهٔ سه تخم وشیرهٔ تخم
تورک با نبات تناول کنند ورحم را به لعاب بزرک وعسل حقنه
کنند واگر ورم صلب سوداوی بود علامت آن ثقل وصلابت
عانه بود وعلاج هر روز جلابی از بیخ کهک ورازیانه وکاد
زبان وبالنکو ونبات با کلقند تناول کنند وبعد از نضج تنقیه کنند
بمطبوخ افتیمون یا حب آن وعانه وقطن را بروغن قسط
وشبت وزنبق وخروع بمالند وپیه بز وپیه بط ومغز
ساق گاو وروغن یاسمین وخیری باهم بیامیزند وبمالند و
مرهم باسلیقون یا داخلیون در روغن گل سرخ بکار برند

وپوست انار و چوب سرو و ثبت یابانی وورق گل بکوبند و بآب مورد ببرشتند واستعمال کنند واگر انچه از رحم بیرون آید سیاه و منتن بود جلابی از تخم کاشنی و عناب و پرسیاوشان و نبات تناول کنند وغدا اسفاناخ با مغز بادام خورند وشیرهٔ جو چهل درم وروغن سوسن و عسل هر یک ده درم دم هم باسلیقون نیم درم باهم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند بآب البحل وآرد حلبه و عدس وکرسنه استعمال کنند واگر انچه بیرون آید سفید و بی نتن بود شراب بنفشه وترنجبین تناول کنند وورق گل سرخ و بنفشه هر یک ده درم بجوشانند و نیم درم مرهم باسلیقون دران حل کرده رحم را حقنه کنند واگر انچه مستفرغ بود سپید بغبار لحم بود شراب به و سیب با گلاب تناول کنند و غدا سماق یا انار خورند وآرد برنج و عدس و پوست انار وگلنار و کزمازج و جفت بلوط و دانه مورد باهم بسایند و باروغن گل استعمال کنند واگر مده از رحم بیشانه ریزد شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیرهٔ سه تخم تناول کنند و اگر به معاء مستقیم ریزد سفوف انار دانه و شراب به تناول کنند واگر وجع رحم بغایت باشد مرداسنگ به آب کاشنی بسایند و با روغن گل بفرزجه استعمال کنند یا افیون و زعفران و شیر دختران بکار دارند شقاق رحم بسبب یبوستی مفرط باشد

در علاج شقاق رحم گوید

در علاج سرطان رحم گوید

و در رحم چکانند سرطان رحم اکثر بعد از اورام حاره حادث بواسطهٔ انکه بکلی پاک نشده باشد و علامت ان ضربان و وجع و صلابت بود و باشد که از ان رطوبات منتنه آید علاج ان مشکل باشد اما تسکین وجع باید کرد بانکه نام و ثبت و بابونه و اکلیل الملک و خبازی و ورق کرنب و سلق و حلبه بزرک بجوشانند و دران نشینند و رانج و حب الغار و بزرک و بنفشه و تخم کرنب هر یک ده درم و بابونه و اکلیل الملک و خطمی هر یک چهار درم بکوبند و با روغن سوسن بیامیزند و بر موضع نهند و تلیین طبعت کنند بدین مطبوخ صفت آن سنا مکی پرسیاوشان

مطبوخی که نافع سرطان رحم بود

هر یک هفت درم تخم خطمی و تخم کاشنی هر یک سه درم بنفشه و نیلوفر و ورق گل هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر پانزده عدد خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و اگر منقرح شود جلابی از عناب ده عدد و انجیر ده عدد و سپستان بیست عدد خیارشنبر ده درم روغن بادام پنج درم بیاشامند و شیاف ابیض و شیر زنان و افیون رحم را حقنه کنند خروج رحم علامت آن وجع شدید و ضربان و خروج دم بود و باشد که با آن تب و تشنگی باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غدا ابو ماش و مغز بادام و اسفاناخ خورند

در علاج خروج رحم گوید

ودهن

که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شدت وجع
طلق باشد و علامت او آنست که در حالت مجامعت حشفه
بخون ملوث شود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش
تناول کنند و غذا شوربا ماش و شیرهٔ مغز بادام خورند و پیه بط
و مغز گاو هر یک پنج درم روغن بنفشه ده درم و زفت
و موم هر یک سه درم مرهمی سازند و استعمال کنند یا زفت
و علک بطم در روغن سوسن بگدازند و بردارند بواسیر رحم
از خلطی سوداوی حادث شود که آنرا بحس لمس یا بصر دریابند — در علاج بواسیر رحم گوید
و از آن رطوبتی شبیه بزردی دم آید و علاج آن تنقیه
بدن باشد از سودا و تدهین بروغن نرجس و سوسن و ازعرق
مرداسنگ و اقلیما فضه و روغن بزر و موم مرهمی سازند و
استعمال کنند و اگر به نشود قطع باید کرد حکهٔ رحم — در علاج حکهٔ رحم گوید
عبارت از آنست که زن از جماع سیر نشود هرچند مجامعت
بوی کنند شبق زیاده بود و سبب آن خلطی حاد بورقی
بود که بدان موضع ریزد و موجب این حالت شود و علاج
آن آب انار ین با تمر هندی یا نبات تناول کنند و غذا
غوره با سماق یا انار خورند و دوغ گاو بسیار مناسب
بود و تنقیه بمطبوخ هلیلهٔ زرد یا مطبوخ فواکه کنند و تخم
فنجنکشت و تخم کاهو و خشخاش هر یک پنج درم کشنیز
سه درم بکوبند و سه درم از آن با آب انار ترش یا آب

سیب

سیب و به ترش تناول کنند نفخ رحم بسبب سوء
المزاج بارد باشد که اندر رحم ریاح حادث شود و غذایی که بدو
رسد هضم نتواند کرد و موجب نفخ شود علامت آن ورم — در علاج نفخ رحم گوید
عانه و صلابت و وجع و تمدد بود علاج آن جلابی از تخم
کرفس و رازیانه و انیسون و کلفنه تناول کنند یا جوارش
کمونی مثقالی با سکنجبین یا نیم مثقال با آب نانخواه بخورند و زیره
و بوره و مقل هر یک سه درم انجیر ده عدد بکوبند و با شیر بز
بر عانه طلا کنند و روغن شبت و بابونه بمالند و شبت و
برنجاسف و افسنتین و اکلیل الملک و مرزنجوش و شیح
و سداب بجوشانند و در آن نشینند احتباس طمث اگر — در علاج احتباس طمث گوید
بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم
باشد علامت آن نحافت بدن و صفرت لون و تقدم
استفراغ بسیار و تعب با فراط بود علاج آن تقویت
قلب و معده کنند بربوبات و مفرحات و اغذیه کثرة
الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب غلظ
دم بود یا خلطی غلیظ یا برودتی که مجاری عروق را تنگ
گرداند علامت آن بیاض لون و بطوء نبض و غلظ قاروره
و ثقل نوم باشد علاج آن جلابی از تخم کرفس و رازیانه
و انیسون و کلفنه تناول کنند یا پرسیاوشان و شکطرا
و شیح را هر یک سه درم و نبات ده درم و برنجاسف

و تخم کرفس و کرنب و رازیانه و اکلیل الملک و شبت
وابهل و سداب بجوشانند و دران نشینند و بباسه و سنبل
و قرنفل و قاقله و قسط و جوزبوا و دارچینی و فقاح
اذخر بلعوز سازند و در آب بجوشانند و مثل آن آب
بیست کرده پس و گیسه کنند و گرم بر ناف و عانه نهند
یا بکوبند و بر سرکه طلا کنند و شکاعا شبیع و قسط
و ریوند و اسارون و حماما و حرمل و جعده هر یک سه درم
و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک دو درم بکوبند و مسک
و جند در روغن زنبق بگدازند و ادویه را بدان بیامیزند
و بصوف پاره بر دارند و اگر احتباس طمث بواسطه فربهی
بود که مجاری را گرداند باشد فصد صافن کنند و استعمال
ریاضت و سکنجبین و سکباج تناول کنند و زنجبیل و عاقرقرحا
و میعه یابسه و عود و جاوشیر و اظفار الطیب و کندر
و مجمره آتش گیرند و در زیر خود نهند یا علک بطم و جاوشیر
و مقل و شونیز و نخود سیاه بخور کنند کثرت طمث
اگر بسبب کثرت دم و امتلاء عروق بود علامت آن سمن
و امتلاء بدن باشد و از کثرت سیلان طمث ضعف
بود و خفقان و صفرت لون حادث شود و تدبیر
آن آنست که حبس نکنند الا وقتی که موجب ضعف باشد
علاج آن فصد باسلیق کنند یا صافن و حجامت در زیر پستان

کنند

در علاج کثرت طمث

نهند و هر بامداد یکمثقال قرص کهربا و یک مثقال گل ارمنی
با ده مثقال رب به تناول کنند یا صمغ عربی و بارتنگ و تخم
شاهسفرم هر یک مثقالی و گلنار و گل ارمنی هر یک نیم مثقال
بروغن گل چرب کنند و فرو برند و غذا سماق یا انار دانه
بخورند و اقاقیا و کندر و دم الاخوین و کز مازج و مازو و رامک
و کاغذ سوخته متساوی بسایند و به آب مورد بسرشند و بصوف
پاره بر دارند و اگر بسبب رقت و حدت دم باشد علامت
آن تشنگی و صفرت لون و لهیب و ضیق نفس و سرعت
خروج آن باشد علاج آن یکمثقال صمغ عربی و یک
مثقال گل ارمنی با شراب سیب تناول کنند یا قرص
کهربا و رب به یا گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقالی با شیره
تخم تورک بریان کرده تناول کنند و اگر بسبب انفتاح و
انشقاق عرقی باشد علامت او آن باشد که خون بسیار آید
و با آن اندک وجعی باشد علاج آن قرص کلنار و گل
ارمنی و صمغ عربی بریان کرده با رب به تناول کنند و کندر
و صبر و انزروت هر یک سه درم و خون سیاوشان
و گل ارمنی بکوبند و به آب مورد بسرشند و بر دارند و یا مازو
و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه و کاغذ و استه خرما
و سارج و لک مجموع سوخته با کهربا و اقاقیا و دم
الاخوین و گل ارمنی بسایند و به آب لسان الحمل بسرشند

و بر دارند و اگر بسبب غلبهٔ رطوبت بود که قوت ماسکه را ضعیف
کند علامت آن کثرت بزاق و قلت عطش و حاص
لون و کسل و تهبج روی و جفن بود علاج آن جلابی
از بیخ مهک و بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا
نخود آب با کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند و تنقیه
بحب ایارج و ایارج جالینوس کنند یا سنا پنج درم
و بالنگو و رازیانه هر یک سه درم شکر ده درم بجوشانند
و پنج مثقال معجون با خیارشنبر در آن حل کرده بیاشامند و بعد از
تنقیه حابسات که ذکر رفت استعمال کنند و سرمه
و گلنار و تنکار هر یک سه درم و طین مختوم و زیرهٔ کرمانی
هر یک نیم درم بکوبند و به آب سماق بسرشند و بر دارند
و اگر بسبب غلبهٔ سودا باشد که بواسطه آن فوهات
عروق گشاده گردد علامت آن نحافت بدن و خشکی دهن
و زبان و غلظ و سواد دم بود علاج آن شراب بالنگو
و شراب گاوزبان به آب گرم بیاشامند یا جلابی از
بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود
آب با شیرهٔ مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال
سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح بکنند و بعد از
تنقیه استعمال حابسات کنند سیلان رطوبت از رحم
این علت اگر بواسطهٔ ضعف قوت جاذبهٔ رحم باشد

در علاج زیادتی رطوبت رحم

علا

علامت آن صفرت لون و ضعف بود و آن رطوبات بنوبت
آید علاج آن شراب صندل و لیمو و سیب و به تناول کنند
و قلیا با مشبه و مرغ کرواجه خورند و معجون مفرح و جوارشهای
گرم تناول کنند و اگر بسبب فضلاتی باشد که در رحم پیدا شود استدلال
بلون آن کنند با لکه پنبه که بدان ملوث کنند و در آفتاب نهند
تا خشک شود و معلوم شود که کدام خلط غالبست اگر دم غالب
باشد علامت آن حمرت لون مستفرغ و حرارت و تشنگی
و غلظ قاروره باشد علاج آن فصد صافن یا باسلیق
کنند و قرصهای حابسه تناول کنند و خرنوب و جفت و بلوط
و مازوی سوخته بکوبند و به آب مورد آمیخته بر دارند
و اگر صفرا غالب بود علامت آن صفرت لون مستفرغ
و شدت تشنگی بود و باشد که آنرا ابزنی بود و علاج آن آب
انارین با شکر و ترنجبین بخورند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه یا مطبوخ هلیله و فواکه بکنند و بعد از آن حابسات
استعمال کنند و اگر سودا غالب بود علامت آن غلظ
و سواد رطوبت بود و علاج آن جلابی از بالنگو و گاو
زبان و تخم کاشنی و نبات تناول کنند غذا نخود آب با شیرهٔ
خشک دانه خورند و تنقیه بمطبوخ افتیمون و معجون
نجاح کنند و بعد از تنقیه صمغ عربی چهار درم بریان کنند
یا رب به بخورند غذا اسفاناخ با کبک و تیهو خورند و خون

سنباذشان و شادنج مغسول و دم الاخوين و کهربا
و بسد و شب يماني و کلنار و تخم تورک و کل ارمني بکوبند
و سه درم ازان با آب سماق يا لسان الحمل تناول کنند و قشور
کندر و پوست انار و زيره متساوي بکوبند و با آب مورد
بسرشند و بر قطن و عانه طلا کنند عقر و عسر حبل

در علاج زن عقيم ميگويد

زني که آبستن نشود اکر بسبب برودتي باشد که موجب تکاثف
فوهات عروق رحم شود و بواسطهٔ آن مني برحم واصل نشود
منجمد کردد و از استعداد قبول صورت نباشد علامت
آن قلت و رقت و عدم صبغ دم طمث بوده و دير دير
آيد و لون صاحبش سفيد بود و نبض او صلب و متفاوت
بود علاج او هر روز جلابي از رازيانه و بالنکو تناول
کنند غذا نخود آب و شيرهٔ خشک دانه و بعد از پنج
تنقيه حب صبر و حب ايارج کنند و بعد از تنقيه ترياق
اربعه و ترياق فاروق و مثرودیطوس و معجونات و جوارشات
کرم تناول کنند و قلايا و مطبوخه و اطعمه که دران توابل
باشد خورند و با روغن زنبق و قسط و ناردين و زر قطن
و عانه بمالند و استعمال فرزجات کنند فرزجه

فرزجه که ناز انيه را مفيد بود

زعفران و عود و شب يماني و سماق هر يک ده درم بکوبند
و بعسل بياميزند و بعد از طهر بصوفه بر دارند چند روز
متوالي وانفحهٔ خرکوش و زهرهٔ ماهي و شير با انفحهٔ خرکوش

ورکين

وسرکين او با عنصل بکوبند و با عسل بياميزند و بردارند
و بعد از استعمال فرزجه اکر مجامعة اتفاق افتد آبستن کردد
و اکر عقر بسبب سوء المزاج کرم بود که مني را بسوزاند و رحم
را خشک کرداند علامت آن نحافت بدن و صفرت لون
و غلظ و سواد حيض و بسياري موي زهار علاج
آن شيرهٔ تخم تورک با سکنجبين و نبات تناول کنند و غذا نخود
آب و زيره باج بکوشت مرغ و بزغاله خورند و پيه
بط و مرغ آبي و ماکيان بکدازند و صمغ بطم دران حل کنند
و بر دارند و اکر بسبب يبوستي مفرط بود علامت آن هزال
بدن و قلت مني و يبوست فرج بود علاج آن شراب
بنفشه و خشخاش با عرق کل و بيد و نيلوفر و بادرنک تناول
کنند غذا آب کوشت مرغ و بزغاله و ماهي تازه خورند
و استحمام معتدل و تدهين بروغن بنفشه و کدو کنند
و اکر بسبب رطوبتي باشد که موجب ازلاق مني باشد علامت
سيلان رطوبت رحم بود علاج آن جلابي از بالنکو
و رازيانه و کلقند تناول کنند و غذا نخود آب خورند و تنقيه
بدن کنند بقي و اسهال و بعد از تنقيه سعد و کندر
هر يک هفت درم بجوشانند و هر روز ده درم ازان
رحم را حقنه کنند و ميعه يابسه و سادج هندي
و زعفران بسايند و با روغن ناردين بر دارند .

ومسک وسنبل وخصي الثعلب ونشارهٔ عاج وبول
فیل نیز مفید بود وچون مجامعة بکنند باید که زماني برهمان
هیأت بماند تا مني در رحم قرار کیرد وچون جدا شوند
زن زانوها را برهم فشرده وزني که بغایت فربه بود برهیأت
راکع با او جماع کنند تا آبستن شود وعلامت مني که مولد
بود آنست که سفید ولزج وبراق بود ومکس بر آن نشیند
وبوي او چون بوي طلع یا یاسمین بود وعلامت حمل آنست
که بعد از مجامعت مني بیرون نیاید وزن که میان ناف و
فرج وجعي احساس کند واز جماع متنفر بود واز جماع
الم یابد وانزالش نشود وحیضش منقطع کردد وغثیان
وکرب وکسل وثقل بدن وصداع ودوار وخفقان
وتاریکي چشم وشهوت فاسده او را عارض شود و
اکر خواهد که تجربه کند عسل آتش ندیده یا آب باران
بخورند اکر پیچیدن شکم حادث شود دلیل آبستني بود
وسیر بردارند واکر طعم وبوي آن از دهن شنوند
آبستن نباشد وزني که بپسر آبستن باشد روي او
خوبتر بود ونشاط او بیشتر بود واشتهاء او
صحیح تر باشد ودر طرف راست ثقلي یابند وپستان
راست او بزرک شود کثرت اسقاط اکر زن آبستن
شود اما نکه نتواند داشت ومسقط شود وآن اکر

در علاج کثرت اسقاط طفل از رحم

بس

بسبب عوارض خارجي بود مثل حرکات عنیفه وضربه
وسقطه از آن محترز باید بود واکر آن از اسباب
داخلي باشد اکر رطوبتي باشد که ارخاء فم رحم کند علامت
آن سیلان رطوبت بود از رحم وتهیج اجفان و
کثرت بزاق علاج آن شراب بالنکو وماء الاصول
وشراب بزوري تناول کنند وقلایا متوبله وبرنج
زعفر با دارچیني خورند وبقي عادت کنند واکر حاجت
باشد بجهت وابارها تنقیه کنند ودواء المسک وبحر
سرمنا تناول کنند وزرنباد ودرونج هریک دو درم لولوی
وکهربا وعود هریک سه درم واشنه وسنبل
هریک نیم درم بکوبند وبعسل برشند وهر روز مثقالي
تناول کنند وجند بیدستر نیم درم وتخم کرفس ورازیانه
وانیسون ونانخواه وسعتر وانجدان وخولنجان هریک
درمي بکوبند ومثقالي از آن میخورند ورحم را بغالیه
وحلوق وروغن زنبق حقنه کنند واکر اسقاط بسبب
ریحي غلیظ بود که در رحم علامت آن انتفاخ عانه وزیر
ناف وقراقر ونفخ معده وسوء هضم وتأدي از اطعمهٔ
نفاخه بود علاج آن جلابي از رازیانه وانیسون
وتخم کرفس وکلنکبین تناول کنند وقطن وعانه
وقبل بروغن خیري وزنبق وناردین چرب کنند

و نارجیل خورند و اگر اسقاط بسبب لاغری بود چنانچه از غذا او
چیزی ر باید باند که غذا جنین شود علاج آن تناول اغذیه
مسمنه بود مثل هریسه و عصیده و روغن گاو و شکر و تدهین
بروغن بادام کنند و بعد از غذا استحمام مفید بود و اگر
بسبب احتباس طمث بود زیرا که آن غذاء جنین می شود
و چون محتبس شود غذای او نشود و مسقط شود و علاج
آن استعمال مدررات باشد **عسر ولادت** بسبب
فربهی زن و صغر رحم و ضیق مسلک و ضعف قوت دافعه
بود علاج آن جلابی از شکطرامشیع و پرسیاوشان
و نبات تناول کنند و شکم و پشت بروغن بنفشه و زنبق
و زیت و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو چرب کنند بابونه
و شبت و مرزنجوش و اکلیل الملک و نمام و ورق کرنب
و سلق و برگ بجوشانند و در آن نشینند و جند بیدستر
و کندش و شونیز عطسه آرند و چون عطسه خواهد آمدن بینی
و دهن بگیرند تا قوت مدد دهد و جنین بیرون آید
و سم اسب و استر و خر و ماهی شور دود کنند و اگر بسبب
فربهی باشد رحم و ناف و تهی گاه و پشت بروغن بنفشه چرب
به پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند
و اگر بسبب هوای سرد یا برودتی بود که موجب
تکاثف فم رحم گردد بجام گرم بزنند و در آب نشـ

در علاج عسر الولادة

نشانند و اگر بسبب حرارت هوا بود بروغن بنفشه و
صندلین و گلاب شکم و پشت را بمالند و آب انارین
با ترنجبین بیاشامند و اگر مقناطیس در دست چپ
گیرد یا ببندد بر ران راست ببندد آسان بزاید و گویند
اگر چهار مثقال پوست خیارشنبر بجوشانند و بیاشامند
مفید بود **احتباس مشیمه و جنین میته** اگر
بچه در شکم بمیرد یا مشیمه بماند سعی کنند که بیرون آید
تا موجب هلاک حامله نشود و علامت موت جنین آنست
که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود و نفس او
متواتر شود و علاجش آنست که جلابی از شکطرامشیع
و پرسیاوشان و ابهل هر یک سه درم و ترمس و فوذنه
هر یک ده درم و نبات ده مثقال تناول کنند یا قنه
و جاوشیر و جند بیدستر و زهره گاو مثل وی بکوبند
و یک درم از آن به آب گرم بیاشامند و عطسه آرند بکندش
و شونیز چنانچه گفته شد و بینی و دهن بگیرند و ابهل
و زراوند و ترمس و حرف بکوبند و بزهره گاو بسرشند
و استعمال کنند و شحم الحنظل و مشط و سداب خشک هر
یک سه درم و مر یک درم بکوبند و باز هره گاو بیامیزند
و بر ناف و عانه طلا کنند یا مر و خیارشنبر و سکبینج مثل وی
بکوبند و حب سازند و سه درم از آن فرو برند و پوست مار و

در علاج طفلی که در رحم مرده و مانده بود

وسرگین کبوتر دود کنند واگر بدین تدبیر ها بیرون نیاید دست برند و بیرون آرند و باشد که جنین را پاره پاره کرده بیرون آرند و این عملی خطرناک بود **احتباس نفاس** اگر خون نفاس بسته شود جلابی از تخم کرفس و رازیانه و پرسیاوشان وشکر طبرزد و اشنیع و نبات تناول کنند واستعمال فرزجات کنند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفته است **رجا** علتی بود شبیه بحبل که از احتباس طمث حادث شود علامت آن سقوط اشتها وتغیر لون بود واحتباس طمث وانضمام فم رحم واحساس حرکتی وحجمی در شکم کنند بسبب انصباب ماده باریاح غلیظه وفرق میان آن وحبل بدان کنند که پیش از وقت حرکت جنین وحرکت محسوس شود وشکم سخت باشد وبا آن سوء الهضم وقراقر بود ودر استسقاء طبلی نیز مشتبه شود وفرق بدان کنند که در سوء خلق وخبث نفس باشد وعلامات استسقا نباشد **علاج** هر روز جلابی از رازیانه وتخم کاشنی وتخم کشوث وافیمون وگلقند تناول کنند ومعجون کرکم وتریاق اربعه تناول کنند ودیاء الاصول مداومت نمایند **سفوف** تخم کرفس ده درم زیره در سرکه خیسانیده ده درم نانخواه وزنجبیل وافیمون هر یک چهار درم بکوبند وبا آن قند بیامیزند ودو درم تا سه درم تناول کنند

در علاج حبس نفاس

در علاج احتباس طمث که حبلی بود

در ترکیب سفوفی که این مرض را سود دهد

وغذا زیره باج ونخود آب با توابل بخورند **اختناق رحم** علتی بود شبیه بصرع وغشی وسبب آن رحم باشد بسبب آنکه منی در اوعیه خویش مجتمع شود وبکیفیتی ردیه مستحیل گردد وازان بخارات متصاعد گردد وبقلب ودماغ رسد وموجب صرع وغشی شود واین علت بروز ونوبت باشد واکثر زنان عزبه را حادث شود یا بسبب احتباس طمث حادث وتعفن آن وعلامت آن صفرت لون واختلاط عقل وکسل وخفقان وضعف ساقین وصغر وتفاوت نبض باشد وعلیل احساس بخاری کند که از عانه مرتفع شود وغشی حادث شود وفرق میان آن وصرع آنست که چون افاقه بشود از جایی که بروز واقع شده باشد خبر دهد وعقل بکلی ساقط نشده باشد وزبد ولعاب از دهان روان نشود بخلاف صرع **علاج** آن در وقت حدوث دلک قدمین وبستن ساقین وگرفتن منخرین باشد وگلاب بر روی او زنند وصیحه در گوش او کنند چون افاقه نشود واشیاء طیبه ازو دور دارند وچیزهای منتن مثل نفط وکندش وقنه وجند بیدستر وسیر وپیاز بو یانند وعنبر ومشک با روغن یاسمین بیامیزند وفرج بدان بپالایند وهر روز جلابی از بادرنگبویه ورازیانه وبیخ بهک وگلقند تناول کنند وغذا نخود آب با شیره خسک دانه خورند وطبیعت را به سنا وشکر نرم دارند وچون نضج ظاهر شود

در علت خناق رحم وعلاج او

ایارهٔ فیقرا و تربد و صبر اسقوطری هریک یک درم و حب النیل
وغاریقون و انیسون هریک نیم درم و شحم الحنظل و مصطکی هریک
ذکی کوفته و بیخته بآب رازیانه بسرشند و حب
سازند و فرو برند و بایارجها و حبها تنقیهٔ تامه بکنند
و بعد از تنقیه مثرودیطوس و ماء الاصول و شراب
افسنتین تناول کنند و از بقول و فواکه و اطعمه بارده
احتراز نمایند و بوره و زیره بکوبند و بعسل آمیخته
بصوفه بردارند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و فرنجمشک
و برنجاسف و خطمی و شیح و ورق غار بجوشانند
و در ان نشینند و ناف را بروغن نرکس و نمام تدهین
کنند و اگر بسبب عدم مجامعت باشد مجامعت باید
کرد و اگر با آن احتباس طمث باشد فصد باسلیق
یا صافن کنند و در ادرار حیض سعی نمایند و تخم کرفس
و رازیانه و انیسون هریک سه درم و تخم نمام و بزرک
هریک دو درم بجوشانند و با روغن بابونه و شبت
هریک پنج درم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند
و اگر علیله بکر باشد بغیر از تزویج تصرفی دیگر نکنند

باب ششم

در امراض مقعد

بواسیر

دمامیل منفتح للبواسیر الجلکس
ع علیه الاسلام ۱۲

زیادتی بود که در افواه مقعد حادث شود و آن یا شبیه
ثولول بود و آنرا ثولولی گویند یا شبیه به انگور
سرخ بود و آنرا عنبی گویند یا مانند توت سیاه
بود و آنرا توتی گویند و مجموع آن یا داخل سرخ
بود یا خارج سرخ و از آن خون روان باشد و شاید
که از آن خون نیاید علاج مجموع فصد باسلیق کنند
و صافن باشد و اگر خون از بواسیر نیاید مفتحات مثل
بخور مریم و زهرهٔ گاو و آب پیاز و مقل و قنه و روغن
پسته زردالو و شفتالو استعمال نمایند تا خون بیاید
و درد ساکن شود و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بکنند و اگر
سیلان دم و لین طبیعت باشد آنرا حبس نباید کرد
مگر وقتی که ضعف آرد و اگر ضعف آرد معجون کهربا و رب
سیب تناول کنند و غدا سماق یا انار دانه با مرغ و کبک
خورند و بسد و کهربا و صدف سوخته و گل ارمنی هریک
دو درم و هلیلهٔ سیاه و آمله هریک پنج درم و تخم گندنا
سه درم بکوبند و ده درم به آب مقل یا آب گندنا شسته
حل کنند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند و سه درم از آن
بخورند اطریفل کلنارجیف بلوط هلیلهٔ سیاه بلیله
آمله هریک پنج درم دانه مورد دو درم بکوبند و مقل پنج درم

بآب ورق سرو حل کنند و ادویه بدان بسرشند وحب سازند و دو درم تناول کنند و اطریفل سرخ و اطریفل مقل مفید باشد واگر وجع بغایت باشد اکلیل الملک وبنفشه وخطمی وخبازی وتخم شبت بکوبند وبروغن گل وبنفشه بسرشند وبرموضع نهند یا ورق کرنب بجوشانند تا مهرا شود با روغن گل وسفیدهٔ تخم مرغ وطسوجی افیون بهم مرهم سازند تا همچو مرهم شود واستعمال کنند واگر خواهند که خشک شود پوست انار وجفت بلوط وجوز سر بلوط وکندر کوفته مجموع یک شبانروز با آب انگور بخیسانند ودر هاون بسایند وبرموضع نهند وبه مقل وکندر وراتینج وحرمل وبیخ کبر تبخیر کنند واگر بورق سرو سر بادنجان وموم وشحم الحنظل وپوست مار ومقل وپیاز دود کنند پژمرده گردد وبهترین علاج بواسیر آنست که قطع کنند یا داروی حاد مثل فلفل وفربیون ودیگ برد یک نهند تا منقطع شود وبعد از آن پیه بط وپیه مرغابی ومرغ ومغز ساق گاو وگوهی روغن بنفشه وکتیرا وخطمی کوفته باهم آمیخته کنند ومرهم سازند و استعمال کنند اورام مقعد اگر ورمی حار غیر بواسیر مقعد را حادث شود وعلامت آن تب وحرقت موضع ووجع شدید بود وعلاج آن فصد کنند وعناب وآجاص

در مرض اورام مقعد وعلاج او

ونبات

ونبات بجلاب سازند وغذا بنوماش وجو با شیرهٔ مغز بادام خورند وبنفشه وخطمی وخبازی وروباه ترک بجوشانند وصافی کنند وبا روغن گل وبنفشه بیامیزند واستعمال کنند یا سفیدهٔ تخم مرغ وروغن گل وطسوجی افیون باهم بزنند وبکار دارند یا اسفیداج تخم مرغ وروغن گل پنج درم وکندر درمی ونیم واقلیمیا فضه دو درم بسایند وبا روغن گل وموم مرهم سازند واستعمال کنند واگر مزمن شود مرهم داخلیون بسازند ناصور قرحه بود خبیثه که در طرف معا مستقیم حادث شود واز آن صدید آید واگر غیر نافذ بود بنفشار دو تا آنچه در او باشد بیرون آید ودم الاخوین وسرمه وشب یمانی وگلنار هریک چهار درم وصبر وکندر وعنزروت هریک سه درم زنجار نیم ذلک بروغن بنفشه مرهم سازند وبکار دارند واگر نافذ بود قطع باید کرد به آهن یا داروهای تیز وبعد از آن استعمال مرهمهای ملحمه شقاق مقعد بسبب یبوستی مفرطه یا گذشتن ثفلی یابس بود وعلاج آن شراب بنفشه وترنجبین به آب گرم بیاشامند وغذا بنوماش باکدو واسفاناخ خورند وطبیعت را نرم دارند ومرهم شادنه ومرهم مقل استعمال کنند یا پیه مرغ وبط وبز ومغز ساق گاو با روغن بنفشه بیامیزند وبکار دارند وبا زردهٔ تخم مرغ ومقل ازرق وروغن استه زردآلو وتلخ وکوهان شتر بهم مرهم سازند

در مرض ناسور که در مقعد ظاهر شود وعلاج او

در مرض شقاق مقعد وعلاج او

وازآب سرد وحموضات احتراز کنند واگر باشقاق وجع
والتهاب باشد اسفیداج رصاص یکدرم وکافور دانگی با
سفیدهٔ تخم مرغ بزنند وطلا کنند یا آب روباه ترک
وکاشنی ونورک وخطمی وخبازی بگیرند وباموم وکثیرا وروغن
بنفشه مرهم سازند وبنهند اگر از آن خون بسیار آید
حابسات دم بکار دارند استرخاء شرج آنست که ریح
وغایط بی اراده بیرون آید وحدوث آن بسبب قطع ماسکه
یا قطع بواسیر بود علاج پذیر نباشد واگر بسبب استرخاء عصب
بود بواسطهٔ برودت علاج آن جلابی از بالنگو ورازیانه
ونبات تناول کنند وغذا نخود آب باشیرهٔ خشک دانه
خورند وقطن به روغن قسط وزنبق بالند وشاهسفرم وورق
غار وتخم ترب باسنبل وقسط ومرد وجوز سرو بجوشانند ودران
نشینند ومعاجین نافع استعمال کنند بروز مقعد اگر مقعد
بسبب استرخاء شرج بیرون آید علامت او آنست که چون دست
برو نهند باز گردد علاج او آنست که جوز سرو واقاقیا وجفت
بلوط ومازو بجوشانند ودرآن نشینند ومقعد را به آب مورد وآب
سماق الحل آلوده کنند وروغن قسط دران بمالند واسفیداج وگل
ومورد وزیره وادخر وکندر کوفته بران افشانند وجوز
سرو واقاقیا ومازو وقشور کندر وصدف سوخته بکوبند
وبران افشانند یا روغن گل بران بمالند واسفیداج وگلنار

در مرض استرخاء وعلاج او

در مرض بروز مقعد وعلاج او

ومازو

ومازو وشب وسرمه وبلوط ومورد کوفته بران افشانند وغذا
سماق خورند واز لبنیات وحمام احتراز کنند واگر بسبب ورم
باشد علاج آن گفته شد والله اعلم واحکم بالصواب

باب نوزدهم

در امراض پشت حدبه اگر فقره از فقرات پشت از موضع
خویش بیرون آید اگر به خارج مایل شود آنرا حدبه گویند واگر
داخل آنرا قعس واگر بجایی مایل شود آنرا التوا گویند وسبب
آن اگر ورمی باشد که در عضلات فقار حادث شود ویا بواسطهٔ
ضعف قوه را از موضع خود زایل کند علامت آن تب دایم
ووجع شدید وثقل پشت وتشنگی وقاروره ناری ونبض
عظیم بود علاج آن فصد باسلیق کنند وجلابی از عناب
وروباه ترک وترنجبین ونبات تناول کنند وغذا کشک آب
خورند وتلیین طبیعت کنند به این مطبوخ سنا هفت درم
بنفشه ونیلوفر وتخم کاشنی وبیخ مهک هریک سه درم روباه
ترک پنج درم تربد خراشیده نیم کوفته یکدرم خیارشنبر وترنجبین
هریک پانزده درم چون وجع ساکن شود وورم زایل گردد کنجد
مقشر بیست درم ورق مرزنجوش پنج درم بکوبند وبر موضع
نهند یا مقل ده درم بآب گرم حل کنند وپیه مرغ وبط ومغز
ساق گاو هریک سی درم بگدازند وباهم بیامیزند واستعمال کنند
وفقرات بروغن قسط وناردین بمالند والله اعلم

در مرض پشت ومعالجات او

در نوع علامات انواع وجع ظهر و علاج

ریاح آفر همین علت باشد که بسبب ریحی غلیظ حادث گردد
واز علامت او آنست که با او تب و تشنگی نباشد و بعد از ان
وجع پشت پیدا شود علاج آن هر روز جلابی از انیسون
و رازیانه و بیخ مهک و گلنگبین تناول کنند و غدا نخود آب با
شیرهٔ خسک دانه و زیره و دارچینی خورند و تعیین طبیعت
بمطبوخ سورنجان کنند یا بدین حب سورنجان و تربد
هریک یکمثقال صبر اسقوطری یک درم حب النیل و غاریقون
و انیسون هریک نیم درم سقمونیا و مصطکی هریک دانگی بکوبند و به
آب کرفس بسرشند و حب سازند و این یک شربت باشد

شربت ماء الاصول

صفت ماء الاصول بیخ رازیانه و بیخ مهک هریک چهار درم
بیخ کبر و بیخ کرفس و بیخ غافت هریک ده درم تخم کرفس
و رازیانه و شبت و انیسون هریک پنج درم در چهار رطل آب
بجوشانند تا بنیمی آید پس صافی کنند و با عسل بقوام آرند و بده
درم از ان مداومت کنند و شبت و مرزنجوش و نمام و بابونه
و اکلیل الملک و خروع بجوشانند و در حمام بر پشت میریزند
و روغن خروع در فقرات بمالند یا زنجبیل چهار درم و خسک
ده درم بجوشانند و روغن شیره بدان ریزند چنانچه آب
برود و روغن بماند و آن روغن در پشت میمالند و اگر این وجع
بسبب ضربه یا سقطه باشد فقره را برفق بموضع خود باز برند و قسط
و کبر و سنبل و مرزنگوش و سلیخه متساوی بکوبند و با عل

در وجع ظهر ان و علاج

خمر طلا کنند وجع ظهر در دپشت اگر از کثرت بلغم بود و برودت
مزاج علامت آن بیاض لون و قاروره و بطوء نبض و علامات
غلبه بلغم بود و بعد از خواب و امتلا و تناول فواکه و بقول بارده
اشتداد کند و در مشی و ریاضت ساکن شود علاج هر روز جلابی
از انیسون و بیخ مهک و گلنگبین تناول کنند و غدا نخود آب و شیره
خسک دانه خورند و بعد از نضج بمطبوخ سورنجان و حب آن و
حب صبر تنقیه کنند و بقی عادت کنند و از تناول فواکه و امتلا
شب و جماع اجتناب نمایند و روغن قسط و خیری و بابونه
در پشت بمالند و احیانا نخجوش تناول کنند و اگر وجع بسبب تعب
و کثرت مجامعه بود و منع سبب کنند و استعمال ترمه و حمام معتدل
و تدهین بروغن بنفشه و نرگس و اگر بسبب امراض کلیه و مثانه بود
علامات و معالجات آن گفته شد و گاه باشد که درد پشت
بسبب امتلاء عروق او بود و علامت آن حمرت لون پشت و دوار
و ثقل آن و وجع و تشنگی بود علاج آن فصد باسلیق باشد
و تناول جلابی از عناب و روباه تروک و نبات با آب
انار مزین یا تمرهندی با نبات و غدا ماش با شیرهٔ بادام
و اسفاناخ خورند و در مواضع بارده ساکن شوند والله اعلم

باب

پنجم در درد جاع نقرس و مفاصل

در ذکر دوالی و علاج او

را
دوالی علتی است که عروق ساق و قدم فراخ شود و پیلهکان و حمالان را
بیشتر حادث شود و بر پای ایستادگان را علامت آن ظهور
رکهای ستبر سبز باشد که کرد ساق و قدم برآید علاج آن فصد
باسلیق کنند و جلابی از روباه ترباک و نبات و عناب و بیخ کهک
خورند غذا شوربا ماش و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه
بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و بعد از تنقیه این عروق را
فصد کنند و برفق بمالند تا باریک شود و ازاری بدان بپیچند
و محکم ببندند و از اغذیهٔ غلیظ اجتناب نمایند و پای را راحت

در ذکر داء الفیل و علاج او

فرمایند داء الفیل آن باشد که ساق و قدم بزرگ شود و رنگ
آن متغیر گردد و شبیه به پای فیل باشد و سبب آن ماده
سوداوی بود که بساق و قدم ریزد علامت آن کمودت لون
ساق و حرارت آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند و در
هفته دو نوبت قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ
افتیمون و حب آن کنند یا به این حب دیگر قنطوریون

حبی که نافع داء الفیل بود

باریک شحم الحنظل هر یک دانگی و نیم تربد شقاقل مقل
کثیرا مصطکی هر یک دانگی بکوبند و به آب رازیانه بسرشند
و حب سازند و بعد از تنقیه فصد مابض بکنند و نوره
و آرد سلم و خاکستر کرنب بر آب رز بر ساق طلا کنند
و ساق را تا زانو بعصابهٔ محکم بپیچند و از اغذیهٔ غلیظه

الز

وکثرت مشی و آویختن پای اجتناب نمایند و اگر سبب ماده بلغمی
غلیظ باشد علامت آن غلظ ساق باشد بی حرارت و کمودت
علاج آن جلابی از بیخ کهک و رازیانه و کلکعینه تناول کنند
و غذا نخود آب با شیرهٔ خشک دانه خورند و بعد از نضج تنقیه
بحب صبر و حب سورنجان کنند و بقی مداومت نمایند و بعد از
فی اطریفل تناول کنند و فلفل و زنجبیل و کندر هر یک سه درم قردمانا
و کرویا هر یک چهار درم بکوبند و با مثل آن قند بیامیزند و دو مثقال
یا سه مثقال بخورند و صبر و کندر و اقاقیا و مر و تخم اسپست
بکوبند و بسرکه بسرشند و به پای طلا کنند و از اطعمهٔ غلیظه و بقول

در ذکر عرق النسا و علاج او

و فواکه بارده احتراز کنند عرق النسا وجعی بود که از مفصل
ورک ابتدا کند و از جانب وحشی فخذ نزول کند و تا انگشتهای
پای برسد و اگر ممتد شود و فخذ را باریک کند عرج حادث شود
علاج آن هر روز جلابی از افسنتین و تخم کرفس و رازیانه و
بیخ کهک و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشک دانه
خورند و بعد از نضج تام تنقیه بمطبوخ سورنجان و حب آن
و حب صبر کنند و بعد از تنقیه مرزنجوش و بابونه و ورق غار
و اکلیل الملک هر یک ده درم و تخم سپندان پنج درم بکوبند و
مقل پنج درم در آب حل کنند و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند
و اکلیل الملک و بابونه و شبت و قنطوریون و بیخ کرفس حاشا.

وسعتر و خند قوتي بكوشانند و دران نشينند و در حمام بدان
بيريزند يا بيخ كرفس و پودينه و عاقرقرحا هر يك ده درم عصاره
قثاء الحمار و حب الغار هر يك پنج درم بوره ارمني و قسط و حب
الرشاد هر يك درمي بكوبند و زفت ده درم بروغن زيت بگدازند
و ادويه بدان بسرشند و طلا كنند و بعد مداومت نمايند و اگر وجع
زايل نشود اين حقنه استعمال كنند خسك سبوس خسك دانه شنا
بثبت بابونه سداب هر يك هفت درم قنطوريون باريك
سه درم پوست بيخ كبر پنج درم حلبه تخم كرنب هر يك چهار درم
زيره سه درم خيارچنبر پانزده درم بوره نيم درم ابكامه
و روغن زيت با سوسن هر يك ده درم و از معالجه اين
مرض ملول نشوند و بحقنه وقتي بكمر تنقيه كنند و بروغن
قسط و ناردين و خيري تدهين كنند و سورنجان پنج درم و
رازيانه و مغز بادام مقشر هر يك سه درم زعفران
نيم درم سنا مكي ده درم و قند مثل مجموع بكوبند
و سه درم ازان تناول كنند به آب سرد و در آب كبريتي
و نفطي و زاجي نشينند و حجامه با آتش و برحق و رگ نهند
و علق بران نهند و نفط سفيد بكشتن ال شراب تناول كنند
و اگر متمادي شود داغ كنند مفاصل و نقرس
اما مفاصل المي باشد كه به مفاصلها دست و پاي را حادث شود

در بيان مرض مفاصل و علاج او

دفع

و نقرس مخصوص به انگشتهاي پاي و كعب بود و سبب اين اوجاع
ضعف مفاصل بود و انصباب مواد بدان و اين ماده زود به تحليل
نرود زيرا كه عضو عصباني و ماده غليظ باشد و علامات ماده دموي
وجع و ضربان و حرارت ملمس و انتفاخ عضو بود و علاج
فصد كنند از جانب مخالف و جلابي از عناب و روباه ترك
و تخم كاشني و نبات تناول كنند و غذا ماش باشيره مغز بادام
خورند و اگر تب باشد جو آب با عناب و موضع وجع را به
صندل و گلاب و لعاب بنكو و سركه و آب كشنيز و آب كاشني
و آب بستان افروز و تورك و پوست خشخاش با طحلب
با سركه طلا كنند و تدهين كنند بدين مطبوخ سنا هفت درم
ورق گل و بيخ ريح درم روباه ترك و بنفشه و نيلوفر و تخم
كاشني و تخم خبازي و خطمي هر يك سه درم سورنجان دو درم
هليله زرد و سياه هر يك هفت درم مغز خيارچنبر
پانزده درم ترنجبين ده درم و اگر وجع بغايت بود مخدرات
مثل بيخ لفاح و خشخاش سياه و افيون و زعفران
و ورق كاهو طلا كنند و آب برف بدان ريزند و اگر ماده صفراوي
بود علامت آن حرارت ملمس و صفرت لون و شدت وجع و
تشنگي و التهاب و سرعت نبض و صفرة قاروره بود علاج آن
سكنجبين و آب گرم قي كنند و جلابي از تخم كاشني و بنفشه و عناب

ورو باره نرکب ونبات تناول کنند یا آب انارین یا تمر هندی
یا نبات و ترنجبین و عنّاب و طبیخ مطبوخ فواکه یا قرص بنفشه
با این مطبوخ کنند سنا مکی ده درم بنفشه شاهتره تخم کاسنی
هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان و آلو کیل هر یک پنج عدد
تمر هندی و ترنجبین هر یک ده درم خیار شنبر پانزده درم و استعمال
ضمادات بارده کنند مثل آرد جو و سفیده تخم مرغ و روغن گل
و خطمی و عدس و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و اگر با وجع اشتداد
کند نیلوفر با سرکه و آب کدو و بستان افروز طلا کنند و احتیاج
عظیم مضاد نفید استعمال نکنند و در آن مبالغه ننمایند و چون وجع
ساکن شود و حرارت ملمس باقی بود آرد جو با قلا و خطمی و بنفشه
و اکلیل الملک و صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن د[در علاج آنچه از بلغم حاصل شود]
بیاض لون و غلظ و بیاض قاروره و قلت وجع بود و مسخنات
تسکین یابد علاج آن هر روز جلابی از ارازیانه و بیخ کهک
و انیسون و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش دانه و
فلفل و زنجبیل و زعفران خورند و بعد از نضج تام تنقیه بحب سورنجان
یا حب شیطرج با این حب کنند صبر اسقوطری سورنجان تربد بروغن
بادام چرب کرده هر یک درمی بوزیدان ماهی زهره هر یک نیم درم
تخم الحنظل و ذکر نمک هندی ذکی و نیم مقل و مصطکی هر یک دانگی
بکوبند و بآب کرفس بسرشند و حب سازند حب شیطرج [در تدبیر حب شیطرج]

هلیله زرد و تربد هر یک درمی ایارج فیقرا شحم الحنظل انیسون نانخواه
تخم کرفس سکبینج مقل هر یک دانگی شیطرج زراوند زنجبیل وج هر یک
نیم درم مقل را در آب گرم حل کنند و ادویه بکوبند بدان بسرشند و
حب سازند و این دو شربت بود و باید که در ابتدا حب قوی
بدهند که ماده رقیق دفع میشود و غلیظ باقی میماند بلکه بتدریج تنقیه
کنند و از فواکه و آب سرد و جماع و امتلاء شب احتراز نمایند و ایارج
و حب الغار و جنطیانا هر یک ده درم و اشق و صبر و زیره هر یک
پنج درم بکوبند و ضماد سازند آخر بزرگ و مرو و رشک و تخم [نوع دیگر از علاج]
شاهسفرم هر یک پنج درم سلیخه و مخاث و منفر خسک دانه هر یک
درمی زنجبیل زعفران هر یک نیم درم بروغن سوسن بسرشند
نطول شبت و برنجاسف مرزنجوش حاشا سعتر و فودنه و چند قوچه [در مرض نطول و علاج او]
بجوشانند و در روی نشینند و مثرودیطوس و تریاق کبیر تناول کنند و همین
بر وفقهای گرم کنند و اگر ماده سوداوی بود علامت آن صلابت و
کمودت و قشف جلد و قلت وجع و صلابت و بطوء نبض بود
علاج آن هر روز جلابی از بیخ کهک و گاوزبان و بادرنگبویه و رازیانه
و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش دانه خورند و بعد از
نضج بحب سورنجان یا حب شیطرج یا این حب تنقیه کنند صفت آن [حبی که در مرض نطول الذ مفید بود]
هلیله زرد و سیاه و صبر اسقوطری و رازیانه هر یک درمی فلفل دارفلفل
زنجبیل و خردل هر یک نیم درم شیطرج و نمک هندی و مقل هر یک دانگی

بکوبند و به آب کرفس بسرشند و آن دو شربت باشد یا ببین این
مطبوخ کنند صفت سنا شاهتره هر یک هفت درم هلیله
زرد و سیاه و کابلی هر یک پنج درم قنطوریون باریک و بیخ مهک
و بالنکو و کاوزبان هر یک سه درم مویز طایفی ده درم بلیله آمله
اسطوخودوس هر یک چهار درم غاریقون نیم درم سورنجان مصری
شقاقل بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد افتیمون سه درم در
خرقه کتان بسته در آن اندازند تا سه جوش بزنند پس فرو گیرند
و صافی کنند و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم و ایارج فیقرا
یک درم در آن حل کرده بیاشامند و عاقرقرحا پنج درم و ورق
غار ده درم و قسط و صبر و بوره ارمنی هر یک سه درم و حرف حار
چهار درم بکوبند و با روغن یاسمین طلا کنند و روغنهای گرم و تخمها
و سعترها بمالند و هلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک پنج درم مویز
طایفی ده درم فلفل و دارفلفل و بیخ کبر هر یک دو درم بکوبند
و بعسل بسرشند و شقاقل بخورند (؟) و اگر ماده این مرض مرکب باشد
علامت آن باشد که از اشیاء بارده نفع و از حاره متأذی شود
و بعضی مانده (؟) علامات ماده حار و بعضی علامات بارد باشد
و علاج آن بحسب ماده مرکب باشد تعقد مفاصل اگر مفاصل
صلب بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد هر روز جلابی از
بیخ مهک و رازیانه و کاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود

مطبوخی که در مرض [illegible] نطول از او شود

در مرض تعقد مفاصل و علاج او

آب

آب و شیره خسک دانه خورند و بعد از نضج بمطبوخات و حبهاء
مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن کنجد و یاسمین و مغز ساق کاو و پیه
مرغ و بط و لعاب حلبه و بزرک و خطمی بمالند یا کنجد با آب مرزنجوش
سحق کنند و طلا سازند یا بزرک و حلبه و کنجد بکوبند و بروغن سوسن
یا نفط بسرشند و ضماد سازند و از لبنیات و فواکه و حموضات
و امتلاء و شب و جماع و آب سرد و تناول اشیاء بارده و استعمال
آن احتراز کنند و بقی مداومت نمایند و معجونات و جوارشات حاده
تناول کنند و گویند اگر روباهی یا کفتاری زنده در روغن زیت
بجوشانند و در آن نشینند مفید باشد و استعمال نطولات و ضمادات
از شبت و رازیانه و اکلیل الملک و حاشا و نمام و ورق غار و برنجاسف
و شاهسفرم نافع بود والشافی هو الله مقاله سیوم در حمیات
بدانکه حمی حرارتی غریبه باشد که در قلب مشتعل شود و از آنجا بواسطه
شرائین منبعث گردد و جمیع بدن را گرم کند و ضرر آن به افعال طبیعی
لاحق شود و اجناس عالیه حمی سه است حمی یوم و حمی دق و حمی
عفن زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر
حرارت اولا تعلق بروح گیرد آنرا حمی یوم گویند و اگر تشبث
باعضا شود حمی دق و اگر لاحق اخلاط گردد حمی عفن و بیان هر یک
در سه باب گفته شود باب اول در حمی یوم و آن تبی
باشد که اولا روح گرم کند بعد از قلب و شرائین بجمیع اعضا منبعث

در بیان ذکر اقسام تب و مزاج و علاج او

در بیان حمی یوم [illegible] بود

گرده وآن تب از اسباب بادیه مسخنه حادث شود مثل ملاقات
آتش وآفتاب وتناول اشیاء حاره وانفعال بدنی واعراض
نفسانی وشاید که آن تب یکروز بیش نباشد وباشد که تا سه روز
بکشد وتا هفت روز نیز گفته اند وعلامات حمی یوم آنست
که نبض مستقیم باشد ودر نبض وبول تغیر بسیار ظاهر نباشد
وحرارت او شدید نباشد وبا آن خشونت زبان وتواتر نفس
نباشد وابتدا او لرز ونافض نکند وبا آن علامات امتلاء
علامات حمی عفنه نباشد اما انچه از حرارت آفتاب باشد
علامت آن التهاب وتشنگی وحرارت ملمس وقشف جلد بود
علاج او آنست که درمساکن بارده نشینند وحس نکشند — در علاج آن
وصندل وگلاب بویند وشربتی از تمرهندی وترنجبین ونبات
هر یک ده درم سکنجبین پنج درم باعرق گل وبید با آب
سرد بیاشامند وغذا کشکاب یا اسفاناخ خورند وقطف کاهو
وخیار وخیارکدو وآجاص وانار مز کنند وچون تب زایل شود
بحمام معتدل روند وتدهین بروغن بنفشه وکدو کنند وبسیار
نشینند واگر بواسطه تناول ادویه حاره یا شرب شراب — در نوع دیگر از آن تب
صرف بود علامت آن خشکی دهن وزبان وتشنگی حرارت
موضع کبد وسرخی روی وچشم وسرعت نبض وحمره
قاروره بود وعلاج آن جلابی از تخم کاشنی وآجاص

عناب

وعناب ونبات بیاشامند با آب انارین ونبات و
شیره تخم بورک وسکنجبین ولبین طبیعت مطبوخ فواکه کنند — در نوع دیگر از آن تب
وشراب غوره وشراب ریباس تناول کنند واگر سبب غمی
مفرط باشد علامت آن حدت ومائیت بول وغلبه یبوست
وصغر نبض وزردی روی وغور چشم بود علاج
آن ازاله غم کنند بهر حیله که باشد وشربتی شراب صندل حامض
باعرق گل وبید تشرب کنند واستعمال مشمومات بارده کنند
واگر سبب غضب بود علامت آن برآمدگی روی وسرخی چشم
وعظم نبض بود وباشد که با آن رعشه نیز باشد علاج آن شراب
زرشک وشراب صندل ولیمو وآب انارین ونبات هرکدام
که خواهند تناول کنند وغذا انار دانه یا غوره خورند واز خمر احتراز — در نوع دیگر از آن
نمایند واگر سبب بیخوابی باشد علامت آن ثقل وخفقان
وتکدر بول وصغر نبض وصفرت وجه بود وعلاج آن شربتی
از شراب بنفشه وخشخاش باعرق گل وبید بیاشامند وغذا
جو باکدو واسفاناخ خورند یا شیره مغز بادام وروغن — در نوع دیگر از آن
بنفشه ونرگس وشاهسفرم ببویند اگر سبب تعب باشد
علامت آن تقدم سبب یبوست جلد واحساس خشکی وصغر
وضعف وبول رقیق مائی بود وعلاج آن تناول مرطبات

در نوع دیگر از آن تب

وتقلیل ماکول ومشروب کنند واگر بسبب کثرت استحمام یا حمام گرم بود شیرهٔ تخم توتک باآب خیار کدو و یا سکنجبین ساده یا تمر هندی با نبات خورند وغذا کشکاب باکدو واگر بسبب زکام ونزله باشد شراب عناب وبنفشه ونیلوفر ونبات بگلاب سازند واگر علامت غلبهٔ خون باشد فصد کنند واگر طبیعت محتبس باشد بنقوع فواکه تلیین کنند یا به ترنجبین وبنفشهٔ مربا

در ذکر تب دق وعلاج آن

باب دویم در حمی دق

وآن تبی باشد که حرارت به اعضا علی الخصوص قلب متشبث گردد وموجب افنا رطوبت گردد ومراتب آن سه است زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق برطوبات شود که در عروق صغار موجود است آنرا مرتبهٔ اول گویند واگر این رطوبت را فانی کند ومتشبث برطوبات شود که در اعضا بمنزلهٔ طل است آنرا مرتبهٔ ثانیه گویند واگر این رطوبت نیز فانی کند ولاحق رطوباتی شود که التیام اعضا بدان باشد آنرا مرتبهٔ ثالثه گویند وحمی دق اکثر بعد از حمی یوم وحمی عفنه وحمی اورام واسهال وخطاء طبیب وخبط مریض حادث شود وابتدا کمتر واقع شود وعلامت او آنست که نبض ضعیف وباریک وصلب ومتواتر شود وحرارت قوی واضطراب وکرب نباشد و چون غذا تناول کنند حرارت اشتداد نماید ونبض قوی شود

در نوع دیگر از آن تب

واستعمال تدهین وحمام بود واگر بسبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند به سفوف انار دانه و رب به چنانچه گفته شده است واگر بعد از غشی باشد علاج غشی کنند وتقویت بشراب صندل وحماض وسیب وبه باعرق گل وبید و گاوزبان یک مثقال مفرح یاقوتی بخورند واگر بسبب حصافت جلد وانسداد مسام بود که بواسطهٔ قلت استحمام یا ملاقات غبار یا اغتسال بآب سرد شود موجب حقن حرارت وتولد تب بود علامت آن سرعت واختلاف نبض وحمرت قاروره وتشنگی واضطراب بود علاج جلابی از تخم کاشنی وعناب ونیلوفر وترنجبین ونبات بیاشامند وبعد از فتور تب حمام وتعریق مناسب بود واگر طبیعت محتبس باشد بنقوع فواکه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند واگر علامت غلبهٔ خون باشد فصد کنند واگر تب از تخمه حادث شود قی کنند وطبیعت بمطبوخ یا حقنهٔ نرم دارند وبعد از تنقیه استحمام کنند ومعده را بروغن مصطکی وروغن به بمالند

در نوع دیگر از آن تب

واگر بسبب خواب مفرط که موجب عدم تحلل شود علامت آن بطو وامتلا واختلاف نبض وغلظ قاروره بود علاج جلابی از تخم کاشنی وبیخ کاهو با نبات وغذا نخوداب مقشر با مغز بادام خورند واستحمام د

نفیل

وچون از ابتدا تجاوز کند نحول وبهوکت بدن وتقشف جلد
وجفاف پوست شکم وکردن ظاهر شود وروي باریک
واعضا زایل شود وسر وبیني وروي وکردن باریک شود و
کوش کوچک کردد ودر بول دهنیتي باشد امید برء توان
نتوان داشت اما در ابتدا علاج پذیر باشد وعلاما
او آنست که در مساکن بارده ومهب شمال وکن را آبها
مسکن کنند وبر ورق بید وکدو وبنفشه خسپند وخیش
وکلاب وکافور پیش خود نهند ودر تبرید وترطیب کوشند
وهر روز شربتي از شراب عناب وخشخاش وصندل
با شیره تخم توتک یا آب خیار کدو یا نبات خورند وغذا
جو آب با اسفاناخ وکدو وفروج کوچک وماهیان خرد
خورند وسرطان وبزغاله بغایت مفید بود وتدهین بروغن
بنفشه وکدو کنند واز بقول کاهو وکاشني وتوتک وخیار
واز فواکه انار عذب وشفتالو وسیب وامرود وآجاص و
زرد آلو وخربزه وانکور خورند وسینه وجکر بصندل وکلاب
وآب بستان افروز طلا کنند واز جماع وعوارض نفساني
واز اشیاء حاره ومجففات احتراز نمایند وسعي کنند که
بهر حیله که باشد بخواب روند وبحمام معتدل رفتن وآب
بنفشه ونیلوفر وبرک بید وکدو بدن شستن مفید بود

واحیانا

در نوع علاج کسی که از
تب دق وعلاج

واحیانا مفرح بارد تناول کنند واکر آن تب بواسطه سهر
مفرط حادث شده باشد شراب خشخاش وبنفشه بالعاب
بنکو بدانه وعرق کل وبید خورند واستحمام وتدهین مکرر کنند
واکر بسبب اسهال حادث شود حبس طبیعت بقرص طباشیر
ورب به کنند واین قرص نیز مفید بود کل ارمني شاه بلوط هر
یک چار درم ورق کل وتخم حماض وطباشیر وصمغ عربي
هر یک درمي کهربا ودانه مورد هر یک سه درم مغز تخم خیار
وکدو وتخم توتک بریان کرده هر یک پنج درم کافور یک درم
نشاسته دو درم مجموع بکوبند وبه آب به بسرشند وشقالي
تناول کنند وباید که مدقوق را از هواي کرم واز هواي بغایت
سرد محافظت نمایند وتقویت قلب وکبد ومعده کنند وبراحت
ودعت ولعب ولهو مایل کردانیده وآوازهاي خوش ونغمات
لذیذ وحکایات بهجه وامثال آن استماع کنند واز حزن وغضب
وجوع وعطش نکهدارند وقرص کافور تناول کنند صفت آن
طباشیر وورق کل وصندل سفید ورب السوس هر یک سه درم
تخم خیارین وکدو وبه دانه مجموع مقشر هر یک پنج درم صمغ
عربي ونشاسته وکثیرا هر یک دو درم تخم توتک یکدرم کافور
نیم درم بکوبند وبلعاب بنکو بسرشند وقرص سازند ومثقال
بخورند وچون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور با تبرزان

و شیر خربزه دهند و به دفعات اندک اندک غذا خورند و اگر گوشت
مرغ و کبک و دراج و سیب و به و امرود و کاشنی و نعناع در
قرع و انبیق نهند و عرق آن بگیرند و هر روز بیست درم از آن تناول
کنند عظیم بود **دق شیخوخت** یبوستی باشد که بر مزاج غالب شود
بی حرارتی و اکثر مشایخ را واقع گردد و باشد که بسبب قی
بسیار و استعمال مبردات بافراط حادث شود و علامت آن
ذبول و تقشف جلد بود و التهاب و اشتعال نباشد و ملمس
سرد بود و علاج آن تسخین و ترطیب باشد به مثل شراب
گاوزبان و شراب انار عذب و شراب سیب شامی و اغذیه
کثیرة الغذا مثل هریسه مرغ و بط و زرده تخم مرغ و آب گوشت
بره و بزغاله و حلاوه شکر و شیر و قند و استعمال حمام معتدل
و حقنهای مسمنه و مشمومات معتدله مثل عنبر و لادن و یاسمین
و نرگس و سوسن و تدهین بروغن بنفشه و بادام و پیه مرغ

در نوع علاج یک از تب دق شیخوخت و علاج آن

باب سوم در حمیات عفنه

در ذکر تبهای متعفن و علاج آن

و آن حرارت از تبی باشد که حرارت اولا لاحق اخلاط شود
و آنرا گرم کند و آن سخونت بقلب و روح منادی شود پس
به اعضا رسد و این حرارت که لاحق خلط میشود خالی نیست
که آنرا متعفن میگرداند یا نه اگر نمیگرداند آنرا سونوخس میگویند
و آن از غلیان و سخونت خون حادث میشود و اگر متعفن میگرداند

بهمینم

بهمینم که تعفن او در خارج عروق است یا داخل عروق اگر داخل
عروق است از آن حمیات لازمه تولد کند و اقسام آن چهار است
اگر خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر
بلغم بود لثقه و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج
عروق بود مثل معده و کبد و طحال و مراره از آن حمیات دایره
متولد شود زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن شود بسبب
حرارت تب بتحلیل برود و تب زایل گردد تا آنگاه که آن ماده
باز جمع شود و آن ماده اگر صفرا بود غب خالص گویند و اگر
بلغم بود بلغمی نایبه و اگر سودا بود ربع و تعفن دم در خارج
عروق در اورام بود و آن تب عرضی باشد این نوع حمیات
مفرده باشد اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا از اجناس متباعده
بود همچون ترکیب حمی صفراوی و حمی بلغمی یا ترکیب آن از انواع
جنس واحد بود همچون ترکیب غب لازمه با غب دایره
یا ترکیب آن از اصناف نوعی واحد بود همچون ترکیب ذو ربع
و ذو غب و بیان هر یک گفته شود ان شاء الله و بدانکه عفونت
بسبب غذای ردی الجوهر باشد مثل قدید یا غذایی که مستحیل
بدمی صالح نشود مثل ماست و خیار یا غذایی که آنچه از او حاصل
شود مستعد قبول عفونت بود مثل فواکه یا عفونت بسبب کثرة
و لزوجت خلط حادث شود **حمی مطبقه** تبی باشد که

در کیفیت تب مرکبه از چهار خلط و علاج

در کیفیت تب مطبقه و علاج آن

از تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود و آن سه صنف است اول تزایده
یعنی هر روز که باشد زاید شود بسبب انکه مقدار دم و رطوبت او
بسیار بود و عفونت زاید او تحلیل باشد و این صنف بدترین
اصناف او بود دوم متناقصه و او آنست که هر روز که آید نقصان
پذیرد بسبب انکه تحلیل از تعفن زاید بود سوم واقفه و او بر
یک حال بود نه زاید شود نه کم بسبب تساوی تعفن و تحلیل
و باشد که این تب بحرقه و سرسام منتقل شود و اگر درین تب
بثرات سیاه و سبز بیرون ظاهر گردد دلیل بد بود و علامت
حمی مطبقه حمرت وجه و عین و انتفاخ عروق و ضیق نفس
و حمرت و غلظت قاروره و عظم و سرعت و امتلاء نبض بود و
با این تب قشعریره نباشد و اشتداد بطریق غب نکند
علاج آن در روز اول تا سوم فصد اکحل یا باسلیق
کنند و اخراج دم بحسب قوت و احتیاج و اگر چه بدفعات
بود و حجامت و ترعیف نیز شاید و هر روز جلابی از عناب
و نیلوفر و تخم کاشنی و نبات یا تمر هندی یا ترنجبین و نبات
تناول کنند و غذا کشکاب و عناب خورند و میانهٔ روز شربتی
از نبات و عرق بید و گل و نیکو شرب کنند و اگر سرفه نباشد
شراب غوره و ریباس و لیمو مفید بود و طبیعت را محتبس
نگذارند و بمنقوع فواکه و ترنجبین تلیین کنند و هر روز دهان

وزبان بسرکه و گلاب بشویند و لعاب بهدانه در زبان بمالند
و در پنجم تا هشتم اسهال طبیعت کنند به این مطبوخ سنا مکی
و بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی و ورق گل هر یک پنج درم عناب
ده عدد سپستان بیست عدد آلو سیاه ده عدد آلوی کیلی
پانجده عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک پانجده درم و اگر علیل
ضعیف باشد آلوی سیاه و آلوی کیلی هر یک پانجده عدد
عناب ده عدد تخم کاشنی و نیلوفر هر یک پنج درم شیرخشت
و ترنجبین هر یک ده درم بدهد و بشیاف خیارشنبر مدد کنند
و اگر احتیاج افتد این حقنه استعمال کنند بنفشه و نیلوفر
هر یک سه درم سپستان سی عدد جو نیم کوفته کفی ورق
چغندر دستهٔ شکر سرخ و روغن بنفشه هر یک ده درم
آبکامه پنج درم و اگر با آن تب سرفه باشد جلابی از بنفشه
و نیلوفر و عناب و سپستان و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت
به بنفشه مربی و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده مثقال تناول کنند
سونوخس از کثرت و غلیان خون حادث شود و علامات
این همان علامات بود و او از حمی یوم اقوی باشد و از
مطبقه اضعف علاج آن فصد و تبرید فقط بود و اقتصار
بمزورات حامضه و اگر احتیاج به تلیین باشد بمنقوع فواکه و
ترنجبین کنند حمی محرقه تب صفراوی بود که مادهٔ آن در عروق

متعفن شده باشد واین تب لازم باشد وبطریق غب نیز اشتداد
کند علامت آن تشنگی واضطراب وبیخوابی وخشونت
وصفرت زبان وصداع وهذیان وفرورفتن چشم ونبض
سریع متواتر وقاروره ناری علاج آن هر روز جلابی در علاج تب محرقه صفراوی
از تخم کاشنی وبنفشه ونیلوفر وآلوی سیاه وترنجبین
ونبات تناول کنند وغذا جو باشیره خشخاش خورند واگر
سرفه نباشد میان نهار روز سکنجبین وشراب حماض ولیمو
تناول کنند واگر سرفه باشد شراب خشخاش وبنفشه و
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه ونقوع آن کنند واگر از مطبوخ
نفوری باشد شراب ورد مکرر چهار درم با سکنجبین ساده ده
درم تناول کنند باب برف واگر سرفه باشد سنا مکی
پنج درم بنفشه ونیلوفر وتخم کاشنی وتخم خباری هریک سه درم
عناب ده عدد وسپستان پنج عدد شیرخشت وترنجبین
هریک پانزده درم ومشمومات بارده استعمال کنند واگر بیخوابی اورا
بود وقت خواب شراب خشخاش لعق کنند ودر تبرید وتلیین
کوشند وبعد از تنقیه شیره تخم تورک باشیره تخم کاشنی با سکنجبین
تناول کنند ونقوع زردالو نیز مفید بود وچون تب مفارقت
کند تقویت وتبرید بشراب حماض ولیمو وصندل کنند ومزوره
از تمر هندی وآلوی کیلی وانار دانه ونارنج با فروج خورند

غب

در مرض تب غب خالص وعلاج او

غب خالص تبی صفراوی بود که ماده آن در خارج عروق
متعفن شده باشد واین تب روزی آید وروزی نه وزمان
او از چهار ساعت تا دوازده ساعت باشد وبا این تب
قشعریره ونافض بود وزمان سرما او اندک باشد وباشد
که مرکب از دو غب باشد وهر روز آید علامت آن تشنگی
به افراط وغثیان واضطراب وقی صفراوی ونبض سریع
وقاروره ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی وبنفشه
ونیلوفر ونبات تناول کنند یا آب انارین یا ترنجبین ونبات
وغذا جو با تمر هندی یا آلوچه خورند وتلیین طبیعت کنند باین
مطبوخ در هشتم یا دهم سنا مکی وورق گل هریک پنج درم
بنفشه ونیلوفر وتخم کاشنی وتخم خبازی هریک سه درم آلوی سیاه
وآلوی کیلی هریک هشت عدد عناب ده عدد سپستان پنج عدد
ترنجبین وشیرخشت هریک ده مثقال یا این حقنه استعمال کنند
حقنه که در تب غب مفید بود
سنا مکی هفت درم ورق گل پنج درم بنفشه نیلوفر وتخم کاشنی
هریک سه درم عناب ده عدد سپستان وآجاص هریک
بیست عدد سبوس وخطمی وجو نیم کوفته هریک کفی لبلاب
دو ورق چغندر دسته خیارشنبر وشکر سرخ هریک ده
درم روغن بنفشه ده درم وشراب ورد با سکنجبین وشراب
دیناری با شراب بنفشه مفید بود وبعد از اسهال واستفراغ

صفرا شربهٔ مبرده مثل آب خیار کدو و شیرهٔ تخم بورک و تخم کاشنی
با شراب حماض و لیمو و صندل و سکنجبین تناول کنند و اگر طبیعت
حبس باشد نقوع فواکه و ترنجبین یا قرص طباشیر نرم و سکنجبین
تمیین کنند **صفت قرص طباشیر** طباشیر دو درم ترنجبین
دو درم و نیم کدوی مقشر درمی و نیم کثیرا صمغ عربی خشخاش هر یک
نیم درم بکوبند و بلعاب بنکو سرشند و قرص سازند و مثقالی
از آن بخورند و بعد از مفارقت تب شراب غوره و لیمو و
ریباس و سکنجبین و امثال آن با آب سرد و عرق گل و بید تناول
کنند و مزوره زرشک و انار دانه و تمر هندی با فروج خورند

در ذکر قرص طباشیر

حمی بلغمی و آنرا مواظبه نیز گویند و مادهٔ آن بلغمی بود که در خارج
عروق متعفن شود و این تب هر روز آید و اکثر ابرا باشد
خصوص که در خریف و شتا حادث شود و اقل زمان او
هشت ساعت و اکثر آن هجده ساعت علامت آن نافض
و شدت سرما و کثرت بزاق و غثیان و صفوت با چاص لون
و تهبج روی و چشم باشد و زود گرم نشوند و تشنگی و التهاب
نباشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و بیخ بهک و رازیانه
و گلقند تناول کنند یا سکنجبین و گلقند و غذا جو نخود با اذکی
رازیانه خورند و میانهٔ روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان
و تخم شاهسفرم با پاشانند و سکنجبین ساده و بزوری و شراب لیمو

در تب بلغمی و علاج آن

اشرابه

و شراب گاوزبان و بالنگو و نیلوفر نیز شاید و وقت نوبت
بطیخ و شبت و ترب و بیخ بهک اندکی و بعسل و نمک قی کنند
و چون ماده نضج یابد به این مطبوخ تنقیه کنند سنا پنج درم بیخ
بهک و بالنگو و گاوزبان هر یک چار درم رازیانه افسنتین و تخم
کاشنی پوست بیخ کاشنی هر یک سه درم تربد خراشیده مجوف
ناریون درمی و نیم سنبل رومی درمی و نیم مویز طایفی پانزده درم
گلقند ده درم و خیارچنبر پانزده درم سنبل رومی و شکر
سرخ ده درم و اگر مزاج قوی باشد یکمثقال ایارهٔ فیقرا بر سر
آن مطبوخ کنند و بعد از دو روز یا سه روز تحریک کنند به این
حب تربد و تخم کرفس و انیسون هر یک سه درم نمک هندی دو
دانگ غاریقون نیم درم بکوبند و به آب رازیانه سرشند و حب
ساخته بلع کنند و تقویت به گلقند و رازیانه کنند و اگر تمادی
شود حب ایاره و قرص ورد و قرص غافث و امثال آن
تمیین کنند **صفت آن** عصارهٔ غافث و ترنجبین
هر یک شش درم طباشیر و ورق گل و سنبل هر یک دو درم کوبند
و به آب رازیانه قرص سازند و یکمثقال با سکنجبین بزوری [illegible]
تناول کنند و اگر از سده خونی باشد قرص افسنتین با سکنجبین
بزوری تناول کنند **ایضاً نوعی دیگر** تخم کاشنی و کشوث و رازیانه
هر یک سه درم و عصارهٔ غافث دو درم پوست بیخ کبر و رازیانه و

در ذکر قرص غافث

ایضاً در ذکر قرص دیگر

کرفس هر یک پنج درم انیسون یک درم مجموع نیم کوفته کنند و یک
شبانروز در دو رطل آب و ربع رطلی سرکه بخوبانند پس
بجوشانند تا با رطلی آید و با عسل رطلی یا قند بقوام آید حمی لثقه

در ذکر تب بلغمی لازم و علاج آن

تبی بلغمی لازم بود که مادهٔ آن در عروق متعفن شده باشد علامت
آن همچون علامات دایره باشد اما با آن سرما و نافض نباشد
و در شبانروزی شش ساعت فاتر گردد و باز اشتداد
کند و تشنگی باشد و نبض سریع بود و قارورهٔ غلیظ و کدر

در علاج تب بلغمی

علاج آن هر روز جلابی از تخم کاشنی و بیخ مهک و رازیانه
و کلقند تناول کنند و غدا جو با نخود خورند و بعد از نضج تمام
تلیین به این مطبوخ بکنند سنا مکی پنج درم تخم کاشنی و بیخ
کاشنی و بیخ مهک و رازیانه و کلقند تناول کنند و غدا جو با نخود
خورند و بعد از نضج تام تلیین به این مطبوخ کنند سنا مکی پنج درم
تخم کاشنی رازیانه و بیخ مهک و ورق گل بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم
میویز طایفی ده عدد عناب ده عدد آجاص بیست عدد ترنجبین و خیار
چنبر هر یک پانزده درم و بعد از دو روز بقرص بنفشه یا تربد و سقمونیا
و انکی تحریک کنند یا معجون خیارشنبر در آب گرم حل کنند و بیاشامند
و باقی علاج او همچون نایبه باشد اما قرص غافث درین قسم
مناسب نیفتد حمی ربع دایره تبی سوداوی بود که مادهٔ آن در خارج عروق

در تب ربع و معالجه آن

تعفن پذیرد و این تب روزی آید و دو روز نه و نوبهٔ او جهت و

چهار ساعت باشد و باشد که دو روز آید و یک روز نه و آنرا ربع
معکوس گویند و تب ربع از سوداء طبیعی یا اخلاط سوخته
حادث شود و این قسم بعد از حمیات عفنه باشد و شاید
که ربع بعد از اورام طحال حادث شود و این بدترین ربعی بود علامات
ربع آنست که ابتدا تنافض کنند و کسر اعضا و سرما قوی و چون
گرم گردد گرمای آن بافراط نباشد و آنچه از احتراق خون حادث
شود علامت آن حمرت و غلظ بول و تشنگی بافراط و سرما اندک
و عرق بسیار بود و بعد از حمیات مطبقه و حمیات اورام حادث
شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامت آن است و اضطراب
و تلخی دهن و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر نبض بود و بعد از حمیات
صفراوی حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد علامت آن
لین نبض و غلظ بول بود و دور او دراز تر باشد و لهیب و اضطراب
کمتر و بعد از حمیات بلغم حادث شود و آنچه از احتراق سوداء طبیعی بود
علامت آن سوء خلق و صلابت نبض و کدورت قاروره بود و
او را علاج این باشد که اطبا تا چهل روز به معالجهٔ آن مشغول نشوند
و غذا از زیره با و زرشک و نخود آب با کبک و تیهو خورند و از شربه
سکنجبین بزوری و ساذج و کلقند اکتفا نمایند و از اغذیهٔ غلیظ

در معالجه تب ربع

و مولدات سودا مثل قدید بادنجان و ماهی شور و برنج اجتناب
کنند و در ابتدا اگر علامات غلبهٔ خون باشد فصد اکحل یا باسلیق

مفید انند واگر خون غلیظ و سیاه باشد بسیار بیرون کنند
والا زود ببندند و بعد از چهل روز پنج ماده مشغول شوند و هر روز
جلابی از پنج مهک و تخم کاشنی وگاوزبان و بالنگو و رازیانه و
گلقند تناول کنند و غدا نخود آب و نخود ماش با شیره خشک دانه
و مروح به خورند و بعد از نضج تمام تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ
سنا هفت درم هلیله سیاه پنج درم بنفشه چار درم
بالنگو وگاوزبان و تخم کاشنی و رازیانه وکشوث
واسطوخودوس و بسفایج و نیلوفر و بلیله و آمله هر یک
سه درم مویز طایفی پانزده درم ورق گل چار درم هلیله
زرد و کابلی و افتیمون هر یک هفت درم شاهتره دسته
واگر نباشد سه درم تخم آن و تربد دو درم عناب ده عدد و
سپستان سی عدد و ترنجبین و مغز خیارچنبر هر یک
پانزده درم و بعد از آن دو سه روز مطبوخ افتیمون یا حب
آن یا معجون نجاح یا شاهتره و بالنگو و سنا تناول کنند
زیرا که این ماده بیک مسهل زایل نشود اما آنچه از احتراق صفرا
بود جلابی از پنج مهک وگاوزبان و تخم کاشنی و آجاص
و ترنجبین و نبات تناول کنند و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ
سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی هر یک چار درم

مطبوخی که در تب ربع از سودا بود

در تب ربعی که از احتراق صفرا ظاهر شود

پوست هلیله زرد پنج درم مویز طایفی پانزده درم ترنجبین
و خیارچنبر هر یک ده درم یا هفت درم و بالنگو وگاوزبان
هر یک چار درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال
دران حل کرده بیاشامند یا این حب بلع کنند پوست هلیله کابلی
بسفایج اسطوخودوس و افتیمون و ورق گل سرخ هر یک
درمی نمک هندی کثیرا هر یک دانگی مصطکی نیم درم کثیرا را به
آب حل کنند و ادویه باقی بکوبند و بدان بسرشند و حب سازند
و علاج آنچه از بلغم باشد جلابی از پنج مهک و رازیانه و تخم
کاشنی و گلقند تناول کنند و غدا نخود آب با شیره خشک دانه
خورند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند سنا و یکی هلیله
کابلی و سیاه و افتیمون هر یک هفت درم تربد دو درم رازیانه
تخم کاشنی تخم کشوث افسنتین واسطوخودوس بسفایج هر یک
سه درم بالنگو گاوزبان هر یک چار درم مویز طایفی هم ده درم
خیارچنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم و در تب ربع طریقه
آنست که در روز نوبت امساک کنند و هیچ نخورند تا چنان سازند
که وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال در روز راحت
کنند و طبیعت را محتبس نگذارند و اگر محتبس شود به شل سنا
و شکر سرخ و ترنجبین و اجاص و بنفشه و مویز طایفی تلیین
کنند و ماء الجبن با سکنجبین مفید بود و خروس پیر با نخود و انکی

در حمی که ربع را مفید بود

احتراق

مطبوخی که تب ربع را علاج بود

اسفاناخ نخبه کنند و مرق آن تناول کنند و احیانا مثرودیطوس و
تریاق کبیر بخارند و این معجون نافع بود سنبل و وج هر یک پنج درم
فلفل زنجبیل هر یک درمی نانخواه و سلیخه هر یک چهار درم
بکوبند و به عسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و احیانا مثرودیطوس
آبی در غایت حال طحال کند بقرص زرشک و ماء الاصول و سکنجبین
بزوری گرم کنند و باید دانست که این تب مرضی بی خطرست و
امان است از جذام و مالیخولیا و برص اسود و جرب و صرع
و تشنج و سکته و فالج اما این تب دراز میکشد چنانچه که بد
تا دوازده سال می نیز باشد **حمی ربع لازمه** تبی سودایی باشد
در ذکر تب ربع لازم و علاج او
که مادهٔ آن در عروق متعفن شده باشد و با آن نافض و قشعریره
و عرق نباشد و نوبت ربع اشتداد کند و در باقی از مان
فاتر بود و علاج آن همچنین علاج ربع باشد و در فصد
ضروری باشد و استعمال سخنات و ادویه قویه در و کمتر باید
کرد و اعتدال لازم باشد **حمی خمس و سدس و سبع** تب
در تب خمس و سدس و سبع و علاج اینها
خمس آن باشد که یک روز آید و سه روز نه و سدس آنست که یکروز
آید و چهار روز نه و سبع آنست که یکروز آید و پنج روز نه و این
تبها از مواد غلیظه متولد شود و شبیه به ربع باشد و علاج
آن تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته شد
و در روز نوبت تخم شبت و ترب هر یک سه درم و کنگر زرد دو
درم

درم و ترک و پنج ترب بجوشانند و نمک یکدرم و عسل ده درم
حل کرده دران بیاشامند و بدان قی علاج کنند و باقی علاج
آن همچون تب ربع باشد **حمی انقیالوس** تبی باشد
در تب انقیالوس و کیفیت و علاج آن
که دران احساس برودتی عظیم کنند و در باطن و لمس گرم باشد
و با آن تشنگی و لهیب نباشد و مادهٔ این تب بلغمی زجاجی بود و
علاج آن هر روز جلابی از بادرنگبویه و رازیانه و تخم کرفس
و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشک دانه خورند
و بعد از نضج تنقیه کنند به این حب صبر اسقوطری و تربد سفید
هر یک درمی غاریقون نیم درم مقل دانگی بکوبند و بر آب رازیانه
بسرشند و حب سازند و بعد از دو روز قرص ورد مثقالی با سکنجبین
در تب لیقوریا و کیفیت و علاج آن
بزوری ده مثقال تناول کنند و باقی علاج آن همچون علاج بلغمی
بود **حمی لیقوریا** تبی باشد که در باطن حرارتی شدیده محسوس شود
و ظاهرا حرارتی نباشد بلکه برودت باشد و با آن تشنگی و لهیب
و اضطراب عظیم بود و مادهٔ این تب بلغمی لزج باشد علاج
آن هر روز جلابی از بادرنگبویه و نیلوفر و رازیانه و پنج مثقال گلقند
در مطبوخی که تنقیه این تب بعمل آورد
تناول کنند و بعد از نضج تلیین طبیعت بمطبوخ خیارشنبر
کنند به این مطبوخ سنا هفت درم بنفشه چهار درم ورق
گل پنج درم تخم کاشنی سه درم زرد یک درم اسطوخودوس
سه درم عناب و آلوی سیاه و آلوی کیلی هر یک ده دانه

رازیانه و بالنکو و کاوزبان هریک ده درم مغز خیارشنبر
و ترنجبین هریک ده درم مویز طایفی ده درم شکر سرخ پنج
درم و بعد از تنقیه کلقند بیاشامند **حمیات مرکبه**

در تبهای مرکبه و معالجه آن

بدانکه حمیات مرکبه و فنون تراکیب آن بسیارست چنانچه
ترکیب دایره با لازمه و دایره با دایره و لازمه با لازمه و
ترکیب مداخله بود چنانچه تبی باشد و تبی دیگر بر سر آن آید و متبادل
باشد چنانچه تبی در عقب تبی بیاید و مشارکه باشد چنانچه دو نوبت
باهم آیند و باهم زایل شوند و بیشتر ترکیب حمیات از بلغم و صفرا بود
و بسیار بود که آنرا قانون و ترتیبی نباشد اما آنچه آنرا نامی نهاده اند
و قانونی معین دارد شطر الغب است و غب غیر خالص و ترکیب
آن بر چهار گونه باشد زیرا که یا مرکب از غب دایره و بلغمی
لازمه باشد یا از محرقه و بلغمی دایمه و علامات آن ممتزج باشد
از علامات صفرا و بلغم و درین حمیات اعتماد بر دور و نوبت
تب نشاید کرد بلکه استدلالی از اعراض و علامات کنند و فرق
میان شطر الغب و غب غیر خالص آنست که در شطر الغب
صفرا و بلغم ممتزج و مختلط نباشد و نوبت آن باشد که متفرق بود
چنانچه فرق و تمیز میان نوبت هر یک توان کرد و روز نوبت صفرا
نبض سریع باشد و قلق و اضطراب و تشنگی سخت باشد
و ناقص و سرما اندک بود و زمان تب درازتر بود و روز

نوبت بلغم سرما و ناقص سخت نباشد و حرارت و تشنگی کمتر بود
و هر روز تب آید و زمان او از دوازده ساعت زاید بود و این
عسر البرء باشد و از علاج آن ملول نباید شد و مسهلات قویه نباید
داد زیرا که صفرای رقیق زود مستفرغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند
پس درین تبها اگر علامت صفرا غالب باشد هر روز جلابی
از تخم کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ نیلوفر هریک سه درم آجاص ده عدد
نبات ده درم تناول کنند و غذا جو با اندکی نخود خورند و بعد از

مطبوخی که علاج این تب را کنند

نضج تلیین به این مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی
و هلیله زرد کابلی هریک پنج درم بنفشه نیلوفر و تخم کاسنی
و رازیانه و بیخ کاسنی هریک سه درم اسطوخودوس بسفایج هریک
چهار درم مویز طایفی ده درم آجاص و آلوی کیلی و عناب هریک
ده عدد مغز خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم و بعد از

قرصی که در این تب نافع است

دو روز دیگر به این قرص بنفشه کنند **صفت آن** بنفشه
دو درم تربد هلیله زرد هریک سه درم رب السوس نیم درم سقمونیا
مشوی نیم دانک مجموع کوفته آب بسرشند و با جلابی
از نبات تناول کنند و اگر علامات بلغم غالب بود هر روز
جلابی از بیخ کاسنی و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا جو و نخود
خورند پس اگر اخلاط مجذب گیرد مایل شود و علامت آن ثقل
شراسیف یمنی بود و مدرات مثل انیسون و تخم کرفس با نخواه

با جلاب ضم کنند و اگر به تعسر که مایل باشد علامت آن
ثقل معده و قی و غثیان بود پس بمسهلات بلغم تلیین طبیعت
کنند و بعد از تنقیه سکنجبین ساده و بزوری و گلقند تناول کنند و قرص
ورد نیز نافع بود **صفت آن** ورق گل ده درم سنبل *در صفت قرص ورد*
پنج مهک هر یک پنج درم تخم خیارین و کاشنی هر یک چهار درم بکوبند
و به آب رازیانه بسرشند و یک مثقال با سکنجبین تناول کنند
و اگر تمادی شود به قرص غافث تحریک کنند و معالجه تبی که در بلغمی
و ابره ذکر رفت بکار دارند **حمی مختلطه** چنان باشد که *در کیفیت حمی مختلطه و علاج آن*
اجزا دوری و نوبتی معین نباشد و علامات آن مختلط باشد و درین
تبها طریقه آنست که بتخمین و حدس معرفت ترکیب خلط و غلبه
یکی و دیگری و تعفن آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کنند
و علاج چنان کنند که گاهی استفراغ ماده کنند به مسهلات لینه
جهنده و گاهی بتسکین و تقویت مشغول شوند و ماده آن که خطر آن بیش
باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تبی که از صفرا و بلغم مرکب
بود و صفرا غالب باشد اگر اول برفع بلغم مشغول شوند موجب
خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر متمادی باشد معالجه
مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند **حمی غشیه** *در کیفیت تبی که غشی آورد و علاج آن*
تبی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث شود و این تب بیشتر از
از ماده بلغم متولد گردد و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد

خام

خام در بدن متفرق باشد و چون بلغم بمعده رسد بواسطه شدت
حس آن و مجاورت قلب موجب غشی گردد و علامت او آن باشد
که بیشتر اوقات بدو رعشه‌ای آید و تشنج و جمیع علامات بلغم ظاهر بود
علاج آن در غشی گلاب و آب سرد بر روی زنند و اطراف
ببندند و شکم برفق بمالند و سکنجبین با آب گرم دهند شاید که
قی کند و هر روز جلابی از تخم کاشنی و رازیانه و گاوزبان
و گلقند تناول کنند یا تخم کرفس دو سه درم بجوشانند و با سکنجبین
ساده بیاشامند و غذا جوآب با قند خورند و تلیین طبیعت کنند
بدین حقنه سنا مکی هفت درم و رازیانه و قنطوریون *حقنه که بجهت غشی را نافع بود*
بارتنگ بنفشه نیلوفر پنج مهک هر یک سه درم و ورق چغندر دسته
سبوس گندمی خیارشنبر پانزده درم ترنجبین و شکر سرخ هر یک ده درم
روغن زیت و آب کامه هر یک ده درم نمک و بوره ارمنی هر یک
نیم درم و اگر این تب از ماده صفراوی یا بخاری حادث شود
علامات آن عطش و کرب و اضطراب بود و بدو رعشه آید علاج
آن هر روز آب انار یا تمر هندی با نبات و ترنجبین تناول
کنند و غذا کشکاب یا انار یا تمر هندی خورند و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه و صندل و گلاب و کافور و عرق
بید و اقاقیا بر سینه طلا کنند و در استفراغ خلط مبالغه ننمایند
بلکه بتدریج دفع کنند تا بسبب ضعف غشی زیادت نشود

در ذکر تبهای روز و شب و تفاوت و علاج آن

حمیات لیلیة و نهاریة حمی لیلیه آن باشد که شب آید
و روز رها کند و نوبتیه آنکه روز آید و شب رها کند و این بدتر
باشد و غالب آن باشد که به تب کشد علاج آن سکنجبین ساده
و گلقند تناول کند یا جلابی از تخم کاشنی و یخ چهک و نبات
و غذا جو نخود و خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و معجون خیار
چنبر کنند و در نهاری غذا شب خورند اما باید که تملی بخسپند و بلکه
بی‌خوابی مناسب بود و در لیلیه غذا روز خورند و چنان کنند که وقت

در ذکر تب وبائی و علاج آن

نوبت معده خالی باشد حمی وبائیه تبی که در وبا حادث
شده باشد و سبب او آن باشد که هوا متعفن افتد و مزاج
روح گردد و موجب تعفن رطوبات شود و از آن حمی تولد کند
و علامت وبا آنست که هوا مکدر شود و باران کم آید و حیوانات
ذکیة الحس مثل لق لق و هدهد و خطاف بگریزند و ضفادع و
حشرات بسیار شوند و حشرات زیر زمین مثل عقرب و موش
و مار بر روی زمین آیند و علامات این تب کرب و تواتر نفس
و تشنگی و خشکی دهن و بوی و سقوط اشتها و غثیان و وجع معده
و عظم طحال و غش و عرق و براز منتن بود علاج آن فصد

در علاج تب وبائی

کنند و هر روز شربتی از تمر هندی و نبات یا سکنجبین یا گلاب
یا آب سرد شربت کنند و شراب زرشک و غوره و ریباس
و صندل و لیمو و حماض مفید بود و غذا ساق و زرشک و انار

باقوا

با فروج خورند و تعلل بحموضات و محللات کنند و اگر رطوبات بدن
بسیار باشد تسکین و تبرید مفید نیفتد تلیین طبیعت کنند و بتنقیه
اخلاطی که در بدن بود اما تسکین بهر حال بهتر از تحریک بود و مشمومات
و بخورات استعمال کنند چنانچه در تدبیر فصول گفته شد

در ذکر تبهائی که از حصبه و آبله حادث شود

حمی حصبه و جدری بدانکه مادهٔ آبله خون است و سبب
غلیان او حادث شود و بهترین او آنست که سفید رنگ باشد
و انبوه نباشد و بدترین آنست که سیاه و سبز و انبوه باشد
و علامات ظهور جدری درد پشت و خاریدن بینی و نخس اعضا
و حمرت عین و تشنگی و درد سینه و حلق و ضیق النفس
بود و مادهٔ حصبه صفرا باشد و او کوچک‌تر از جدری بود و
آنرا نتوی نباشد بزرگ نباشد بلکه با پوست راست باشد
و اسلم او آنست که سرخ بود و آنچه بنفش و سبز باشد بغایت
بد باشد و علامت آن قریبست بعلامات جدری علاج
آن پیش از بیرون آمدن حصبه و آبله اگر سن مقتضی باشد
فصد کنند اما چون ابتدای بروز باشد شاید و تحریک و تلیین
طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر با شعرک
تناول کنند و غذا جو با عدس و عناب خورند و خود در ا
گرم دارند و آب سرد نخورند و شغرک در بستر ریزند تا تمام
بیرون آید بعد از آن خود را گرم داشتن احتیاج نباشد

بلکه استنشاق جهة ترویح قلب اولی باشد واگر دیرتر بیرون آید
کاورس ومیویز طایفی وعدس بجوشانند وبپاشانند وخود را گرم
دارند وبچوب انار وانجیر ورز دود کنند وآبله چون تمام بیرون
آید کاورس در فراش ریزند ویا کیسهٔ بزرگ را بدوزند و
کاورس را در آن کنند وبر روی آن خسپند وبچوب گز دود
کنند یا چوب گز بجوشانند وباگلاب بیامیزند وبر اعضا ریزند
یا ورق گل سحق کنند وبر اعضا مالند وعصارهٔ تخم رمان وآب
کشنیز وسماق در چشم چکانند ودر عین الهر نظر کنند واگر طبیعت
نرم باشد قرص طباشیر ربت یا شراب صندل بخورند واگر سرفه
آید شراب خشخاش ودر حصبه قطعا تحریک طبیعت نباید کرد
وغذا درین طبیع شیر با مغز بادام وجاورس بریان کرده با خشخاش
بریان کرده تناول کنند وقرص کافور با شراب سیب یا شراب
به واگر یبوستی بر طبیعت غالب شود شراب بنفشه ونیلوفر
بآب گرم حل کرده بیاشامند وپستان وبنفشه در جوآب
اندازند وپیش ازین تصرف نکنند ودر تبرید وتلطیف دم سعی
نمایند واگر سرفه نباشد شراب ریباس وغوره ولیمو وشراب
کادی مفید بود والله اعلم تدبیر ناقه چون نقاهت
حالتی است میان صحت ومرض تدبیر او مشترک باشد
میان تدبیر صحت وتدبیر مرض پس باید که تعهد حال ناقه

کن

در ذکر مرض نقاهت وعلاج آن

کنند واحوال واعراض که او را حادث شود منخفض باشد پس اگر
در نبض او سرعت ودر قاروره غلظ وصبغ باشد وصداع وثقل
سر وخبث نفس وقلت نشاط بود دلالت بر آن کند که بقیتی
از مواد باقی است باید که بحسن تدبیر ومعالجاتی که ناقه از آن
به تنگ نیاید مشغول شوند وبه ملینات غیر قویه ونقوعات ملین
کنند وقرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید افتد وچون چهار
روز از زوال تب بگذرد فروج دهند وبتدریج عادت بدان
کنند وچون دو سه روزی بگذرد مزوره که مناسب مزاج بود
با گوشتهای سبک تناول کنند واز امتلا وجوع وتناول منفخات
احتراز کنند وچون قوت بگیرند استحمام مناسب بود ودر بیرون
آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوا ضرری نرسد
ودر سطح زمانی توقف نمایند وبتدریج وتانی به مسکن روند
واز عوارض نفسانی وبدنی اجتناب نمایند واگر هضم کما ینبغی
نباشد وطبیعت نرم بود معلوم شود که غذا بسیار میخورد
وتقلیل غذا کنند وتقویت معده به سکنجبین سفرجلی وغذا زیره
باج با انار دانه یا سماق خورند وگوارش مصطکی تناول کنند وتا بدن
را قوت نگیرد جماع نکنند وچون قوت حاصل شود هر بابی زمان
ندارد وبتدریج در غذاهای غلیظ تصرف کنند والله اعلم

باب چهارم در امراض که ظاهر بدن را حادث شود

مشتمل بر هفت باب **باب اول در اورام**

در ذکر اورام که در بدن عارض شود و علاج آن

ورم غلظی و انتفاخی بود که بسبب انصباب ماده که در اعضا
ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا مائیه یا ریح اما ورم که
ماده آن دم باشد آنرا فلغمونی گویند و انچه صفراوی بود حمرة
و انچه مرکب از صفرا و خون بود حمرة فلغمونی یا فلغمونی حمره گویند
آنرا که غالب باشد مقدم دارند اما ورم بلغمی اگر مخالط عضو باشد
رخو گویند و اگر متمیز سلعه و ورم سوداوی اگر داخل عضو باشد
و مولم بود سرطان گویند و اگر مولم نباشد خنازیر و خارج عضو باشد
اگر ظاهر بود سلعه سوداوی و صایب صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد
غدد و انچه از مائیه باشد اگر عام باشد استسقاء زقی و اگر خاص
بود قیله مایی و انچه از ریح بود اگر مخالط عضو بود و لین باشد
تهیج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند و بیان هر یک گفته
میشود **ورم فلغمونی** از ماده دم حادث شود و علامت او تمدد
و ضربان و انتفاخ و تب و تشنگی و رنگ ورم سرخ باشد
و بکمودت مایل بود و علاج آن در ابتدا فصد کنند از عرقی که مناسب
بود چنانچه اگر ورم در اعالی بدن باشد قیفال بگشایند و اگر ورم در
اسافل باشد باسلیق و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول
کنند یا آب انارین و نبات با شیره تخم [illegible] و سکنجبین و غذا
جو آب خورند با مزوره ماش و مغز بادام و تلیین طبیعت بمطبوخ

در کیفیت ورم فلغمونی و علاج آن

فوا

فواکه با نقوع آن کنند و اگر ورم نه در مغابن بود یعنی مفرغ اعضای
رئیسه مثل پس گوش و زیر بغل و بن ران و در ابتدا بود که هنوز ماده
نریخته باشد استعمال مبردات و رادعات کنند مثل صندل و گلاب
و فوفل و اقاقیا و گل ارمنی و مامیثا و آب گشنیز و کاهو و بستان افروز
و در استعمال رادعات نیز مبالغه ننمایند و بعد از سه چهار روز که مواد
بریزد محللات مثل بابونه و خطمی و روباه تربک و حلبه و اکلیل الملک
با رادعات بیامیزند و چون ماده ریخته باشد محللات فقط استعمال
کنند و اگر ماده جمع میشود محللات یا منضجات مثل بزرک و مردارسنگ
و حلبه و انجیر و شیر استعمال کنند و علامات جمع شدن اشتداد وجع
باشد و چون نضج یابد منفجر گرداند بادویه یا به آهن و علامات نضج
سکون وجع باشد و چون دست بران نهند فرو رود و بعد از آنکه منفجر
گردد ماده بکلی مستفرغ نشود مرهمهای گرم استعمال کنند اما اگر ورم
در مفرغه اعضا رئیسه حادث شود یا ورم بسبب ضربه یا سقطه باشد
بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم و روغن با محللات استعمال
کنند و قطعا استعمال مبردات و رادعات نکنند و صنفی از فلغمونی هست
که آنرا اشتقاقلوس گویند و او آنست که ورم سخت نشود و نه تحلیل رود
و نه جمع شود اگر از آن فساد جوهر عضو پیدا شود و عضو را بمیراند علاج
آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم بمانند و اگر فساد تمام نباشد
حجامت کنند و نیشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ شود و بعد از آن

در ورم حمره وعلاج ان

کرسنه با کلاب طلا کنند **حمره** ورمی باشد که مادهٔ آن صفراوی
بود و علامت او آنست که مایل بسطح جلد بود و لون آن سرخی روشن بود
و براق باشد و چون دست بر و نهند سرخی برود و چون دست بر دارند
معاودت کند و با آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب باشد و علاج
آن همچون علاج فلغمونی باشد لیکن در و تبرید بیشتر باید کرد و در
فلغمونی بحقیقت منتشر

در ورم رخو وعلاج ان

ورم رخو و آنرا او ذیما نیز گویند از مادهٔ بلغمی
حادث شود و آن ورمی سفید باشد و با آن حرارت و الم نباشد
و چون انگشت بر و نهند فرو رود و زمانی همچنان غایر بماند علاج
آن هر روز جلابی از بیخ کاسنی و رازیانه و کلنگبین تناول کنند و غذا
نخود آب و تیرهٔ خشک داند خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت
بحب ایاره و معجون خار چینی و مسهلات بلغم و بوره ارمنی و نمک
و زیت و سرکه بر ورم طلا کنند و کف دریا در سرکه خوب بیاده طلا
کنند یا افسنتین و صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران و مازو نیز
مفید باشد

در ورم سلعه وعلاج ان

سلعه ورمی غلیظ بود که آنرا غلافی باشد
و از عضو خارج بود و مقدار آن از نخودی یا بطیخی باشد و علاج
آن تنقیهٔ بدن باشد بحب ایاره و ایارهٔ لوغاذیا و استعمال
مرهم و یا خلیون و اگر بتحلیل نرود بشکافند یا ادویهٔ محرقه
مثل قلقدیون و دیک بر دیک بنهند و چون منفجر شود کیسه که غلاف
اوست بمنقاره بیرون آرند و مرهمهای مدمل بکار دارند

سرطان

در ورم سرطان وعلاج ان

سرطان ورمی سوداوی بود و علامت آن آنست که در ابتدا کوچک بود
و هر روز که آید بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارتی در لمس آن
محسوس شود و در وعروق سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان
ظاهر شود و علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیهٔ بدن کنند از
سودا بمطبوخ افتیمون و غاریقون و این حب نیز مفید بود

در حبی که ماده سرطان را مفید بود

صفت افتیمون یک درم بسفایج اسطوخودوس هر یک درمی
و نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک درمی نمک نفطی و انیسون غاریقون
نیم درم مجموع کوفته به آب کرفس بسرشند و حب سازند و در
اول حدوث این ورم رادعات استعمال کنند و بعد از تنقیه
محللات مثل روغن گل و خیری با توتیای مغسول و مرهم و یا خلیون
و اگر صلب باشد و ادویه در ان اثر نکند طمع از ان قطع کنند
و اگر متقرح شود توتیا شسته و طین مختوم و گل ارمنی و ورق گل
متساوی بکوبند و با روغن گل بران نهند یا سرطان نهری بگیرند
و بشکافند و بنهند یا سرطان بسوزانند و با روغن گل استعمال
کنند و اگر این ورم زنی را حادث شود در اطرار طمث سعی
نمایند

در ورم خنازیر وعلاج ان

خنازیر ورمی بود متشابه بسلع اما او با گوشت
آمیخته و متعدد بود و صلب تر از سلعه بود و بیشتر در گردن
و بن ران واقع شود و علاج آن تنقیهٔ بدن بود از بلغم و سودا
و اجتناب از اغذیهٔ غلیظه و ادویهٔ محلله استعمال کنند مثل مرهم

در ضماد دیکر خنازیر و سود دهد

ویا غلیون یا آرد جو و ترمس با بول کودکان یا آرد باقلا و آرد جو
هر یک هشت درم و ایرسا و زفت و سمع و پیه بط هر یک ده درم
ضماد سازند و اکر به تحلیل نرود بشکافند و از ان ادویهٔ ملحمه
بکار دارند ضماد اشنه کرسنه هر یک هفت درم
قثاء الحمار و رق غار بارزد هر یک سه درم علک البطم چار درم
بکوبند و با بول کودک استعمال کنند ضماد پیه نوک و زاج
و بول شتر ضماد سازند و نوعی از خنازیر هست که بر پوست
نیک ظاهر نباشد و این بدترین خنازیر بود و علاج آن
قطع باشد اما باید که به احتیاط قطع کنند تا عروق و شرایین
منقطع نشود و بعد از قطع اکر بقیتی بماند فلدفیون استعمال
کنند و بعد از آن ادویهٔ ملحمه بکار دارند والسلام

در ذکر ورم صلب و علاج آن

ورم صلب آنرا اسقیروس خوانند و از ماده سودا یا بلغمی غلیظ
حادث شود یا از ورمی حار که استعمال مبردات با فراط کرده
باشد ماده متحجر شده علامت آن صلابت و عدم وجع باشد
و لون آن همچون لون بدن باشد اما آنچه از مادهٔ سودا بود لون
او همچون لون اسرب باشد علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا
و استعمال ادویه محلله مثل پیه مرغ و بط و خرس و روباه و مغز

در ضماد دیکر ورم صلب و علاج او

ساق کاو و مقل و اشنه و روغن بابونه و خیری ضماد
بزرک و مروتنک خطمی هر یک ده درم حلبه پنج درم الخیربوا

باهم

ایضا در ضماد دیکر

باهم بکوبند و بنهند اخر مقل اشق جاوشیر پیه شیر و روباه باهم بکوبند
و استعمال کنند

در ورم غدد و علاج آن

غدد آنرا دشبد کویند و فرق میان او و سلع
آنست که او در میان عضو باشد و آنرا اغلافی نباشد علاج
آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم دیاخلیون استعمال
کنند و بعضی آنرا بکوبند و قطعهٔ اسرب بدان بندند و اکر کوچک
باشد بیفشارند تا آنچه در و باشد بیرون آید پس اسرب بران
بندند و اکر در پس کوش باشد آنرا فوجیلا کویند و آنرا نجاکستر

در ورم طاعون و علاج آن

و حلزون و پیه بی نمک طلا کنند طاعون ورمی باشد که در اعضاء
غددی مثل خصیه و ثدی و بن ران واقع شود و حدوث آن
از مادهٔ سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنک آن متغیر کرداند
و باشد که از ان صدید و دم مترشح شود و علامت آن قی و غثیان
و غشی و خفقان باشد و هر چه رنک آن سیاه و سبز باشد
قتال بود و درین ورم فصد نکنند و تقویت قلب بمثل شراب
حماض و لیمو و صندل و سیب و انار ضروری بود و غذا
عدس و سرکه خورند و در حوالی برف و یخ و برک بید
و بنفشه و کل و بستان افروز بنهند و در مواضع بارده ساکن
شوند و صندل و کلاب و کافور بهوینند و بر سینه طلا کنند
و بر ورم هیچ طلا نکنند اما اکر آن موضع را حجامت کنند
ماده جذب کند و بعد از ان آب کرم بشویند مناسب باشد

در تنفخ ورم ریحی و علاج آن

نفخه ورمی ریحی بود و علامت او آنست که همچون خیکی
پرباد بود و چون انگشت بر وی نهند فرو رود و در زمان باحال
اول رود و محسوس گردد که در وی ماده نیست و اگر بزرگ باشد
چون دست بر وی زنند آواز کند علاج آن جلاب
از تخم کاشنی و سداب و رازیانه یا گلقند یا نبات تناول
کنند و غذا نخوداب با شیرهٔ خشک دانه خورند و توابل در آن
کنند و محجمه بر موضع نهند بی شرط و روغن بابونه و سداب
در آن بمالند یا تخم کرفس و افیون و نانخواه هر یک ده درم
با آن بجوشانند و صافی کنند و روغن زیت بر سر آن کنند
و بجوشانند تا روغن باقی ماند و استعمال کنند **دبیله و خراج**

در کیفیت مرض دبیله و علاج آن

دبیله ورمی بزرگ بود و لون او همچون لون بدن باشد و صلب
بود و با او وجعی نباشد و در وی مواد خبیثه غریبه جمع شده
باشد و خراج آنست که در وی ماده جمع شده باشد از اورام و با آن
حرقت و حرارت باشد علاج آن تلیین طبیعت کند
و استفراغ خلطی که غالب باشد و منضجات بر ورم نهند
تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گردانند و مواد ردیه بیرون کنند
و بعد از آن مرهمهای مدمله بکار دارند و گویند اگر بیخ نرگس
با عسل طلا کنند یا دیاخلیون با لعاب خردل منفجر گردد
والله اعلم و احکم

كتبه بخط اقل المخلوقات مطلب بن منصور فی عاشر شهر محرم الحرام ١٩٣

باب

باب دوم در بثورها

در بثورها و علاج آن

بثرها تر همچو اورام بود و بعضی دموی بود همچون دمل و بعضی
صفراوی همچو نمله و جمره و بلغمی همچو شرا بلغمی و سوداوی همچون
جرب و ثالول **دمل** بثرهٔ بزرگ باشد و ماده آن دموی باشد
که با آن رطوبتی فاسده آمیخته شده باشد و از رداءة هضم
و کثرت تناول گوشت و شیرینی متولد شود و بدترین او
آنست که در حوز باشد علاج آن فصد کنند و تنقیه
بدن کنند به مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و از گوشت و شیرینی
احتراز نمایند و علاج او همچون علاج اورام کنند **شرا**
بثوری پهن باشد که مایل بحمره باشد و حکاک و کرب
باشد و دفعتا حادث شود و سبب آن بخاری باشد
که از دم حاری یا بلغم بورقی برخیزد و آنچه دموی باشد
سرختر و گرمتر باشد و در روز اشتداد کند و آنچه بلغمی
بود در شب حادث شود و در شب اشتداد کند علاج
دموی فصد باسلیق باشد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
و سقمونیا یا مطبوخ هلیله و در بلغمی به تلیین اکتفا کنند و
فصد نکنند و بدن را به آب گرم و سبوس و سرکه و
گلاب بشویند **بنات اللیل** بثوری چند خرد باشد که در شب
حادث شود و با آن خارشی عظیم باشد علاج آن فصد کنند

در علاج دمل

در علاج شرا

در بثوری که در شب عارض شود و خارش باشد و علاج آن

از خواص حنا آنست که کسی را که ابتدای آبله بود حنا بر کف پای او نهند ... شود در آنکه آبله در چشم او بیاید

وبحمام روند واندام به سبوس وتخم خربزه بشویند واگر احتیاج
باشد تلیین کنند نمله وجاورسیه نمله بثوری چند صفراوی بود
وبتدریج پهن شود وبیکدیگر متصل گردد ومایل باشد به صفرت
اما جاورسیه بثوری چند باشد شبیه بگاورس واصل
آن سرخ وسر آن سفید وبا آن خارشی وسوزشی عظیم بود و
علاج هردو تنقیه کنند از صفرا وروباد تر وک وحضض
وعدس واقاقیا وصندل وآب کاشنی با آب روباه ترک
طلا کنند واگر متقرح گردد ومتمادی شود قرص انزروت طلا
کنند صفت بازو کند در شب بجای قرص یک
سه درم قلقدیس زردی زراوند ده درم بکوبند وبشراب
بسرشند وقرص سازند وخشک کنند وبه قلت احتیاج بگلاب
بسایند وطلا کنند صفت مازوی سبز مرداسنج
زرد چوبه گلنار وزراوند طویل قنبیل بکوبند وبا موم
وروغن بیامیزند واستعمال کنند مرهمی مفید بثوری چند
پهن باشد که بغایت سرخ بود وبا آن سوزشی والمی عظیم باشد
وماده آن صفرا بود که بادی رقیق آمیخته باشد علاج
آن تنقیه بدن کنند از صفرا وحجامت بر موضع نهند با شرط عمیق
تا مواد مستفرغ شود وباقی علاج آن همچون علاج نمله باشد
نار فارسی بثره چند باشد که حادث شود وزود خشک

دبیله

در ورم نمله وجاورسیه وعلاج آن

در صفت قرص انزروت

در صفت مرهم دیگر

مرهمی مفید بود

در النار الفارسی وعلاج آن

دبیله کرده وبا آن حکه وحرقت باشد ودر اندرون آن آبی
تنک بود ودر ابتدا ظهور آن خطها سرخ وطاووسی
مانند زبانه آتش باشد علاج آن حضض وکافور با لعاب
بلکو ضماد کنند ومازو وفوفل با سرکه نیز مفید بود واز حلاوات
وگوشت احتراز کنند قفاطات آبله چند باشد که در
اندرون آن خونی یا آبی تنک باشد وآن از غلیان دم حادث
شود علاج آن فصد کنند یا تنقیه بدن ودم را تسکین
کنند بشراب عناب ونیلوفر واغذیه بارده مثل عدس سرکه
وتمر هندی وانار خورند ونقطه را منفجر گردانند تا آنچه دروی باشد
بیرون آید ومرهم اسفیداج ومرداسنج بنهند واگر دیر خشک شود
مرهم قلقطار استعمال کنند عرق مدنی بثره باشد که
حادث شود وشکافته گردد واز آن همچو رگی بیرون آید و
گاه باشد که با آن احساس حرکتی همچو حرکت کرم کنند وبعضی گویند
آن خود کرمی باشد وبتدریج دراز گردد واگر بکشند بگسلد
وآن بغایت بد باشد وبیشتر در ساق وساعد پیدا شود واین
در مدینه ومصر وخراسان وطبس بسیار باشد وسبب آن فضلات
باشد که در عروق جمع شود وبواسطه حرارت منعقد گردد و
طبیعت آن را بدین طریق دفع کند علاج آن فصد
باسلیق کنند یا صافن وتنقیه بدن بمطبوخ افیتمون

در مرض قفاطات که همه آبله ظاهر شود وعلاج آن

در علاج عرق مدنی که به پارسی پیوک گویند

وحب قوقایا کنند و بعد از تنقیه تناول اطریفل و کثرت
استحمام مفید بود و در ابتدا آنرا بصندل و کافور و
صبر طلا کنند و چون بیرون آید بقطعهٔ اسرب ببندند
و هرچند دراز میشود بر اسرب می پیچد و احتیاط کنند تا قطع نشود
و دران زمان بآب گرم و روغن نرگس و بنفشه و لعاب بنکو
طلا کنند تا بآسانی بیرون آید و خاکستر نی سه درم مرداسنگ
پنج درم با موم و روغن بیامیزند و بمالند و اگر بکسل شکافند
و آنچه باقی باشد بیرون آرند بعد ازان مرهم مدمله بکار دارند

سعفه قرحه باشد که در روی و سر حادث شود و در ابتدا
بثرات متفرقه باشد که متقرح شود و خشک ریشه گردد و اکثر
صبیان را واقع شود و آنچه ازان صدید آید و آنرا رطب ابیض
گویند علاج آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد
قیفال و عرق یافوخ مناسب باشد و الا حجامت کنند از پس
سر و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و شاهتره بکنند و از
گوشت و شیرینی احتراز کنند و بادام تلخ و زرد چوبه هر یکی
بیست درم بکوبند و پنج درم حل خمر دران حل کنند و همه
باهم بیامیزند و قرص کنند و در وقت حاجت بآب کاشنی
و روغن گل طلا کنند و عروق و پوست انار و مرداسنگ و خبازی
مفید بود و آنچه خشک باشد و بدان همچو پوستی سفید بود

از ماده

در علاج سعفه که در [illegible]
کودکان بود و بعض گردد
و علاج [illegible]

از ماده سودا بود و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی
کشند و آنرا بروغن کدو و اسفاناخ بمالند و اگر غلیظ و صلب
باشد با شتره بخراشند و علق بدان نهند و صبر و مرداسنج
با روغن گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا فلدفیون با سرکه طلا کنند
و نوعی از سعفه هست که آنرا شهدی گویند و دران سوراخها باشد
که دران چیزی همچو شهد ظاهر شود علاج آن تنقیه بدن بکنند
و زنجار و عسل طلا کنند و نوعی دیگر هست که ازان رطوبتی همچون
غساله گوشت علاج او آنست که محجمه بران نهند تا آنچه
دران باشد همه بیرون آید و گل ارمنی و قسط و مرداسنگ و روغن
گل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر هست که بغایت سرخ باشد
بحدی که بسیاهی زند گوگرد سوخته و اسرب سوخته و انزروت
هر یک سه درم و کبریت یک درم بکوبند و با خل خمر طلا کنند و سعفه
که در روی حادث شود گل ارمنی و کافور و زعفران با گلاب
و خل خمر طلا کنند ثؤلول بثره صغیره است که بغایت
صلب باشد و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا
و علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و
پشک بز با سرکه طلا کنند یا شیر انجیر خام یا فنجنکشت با سرکه و آنرا
باهن قطع نکنند و اگر خواهند که قطع کنند فلدفیون و یک بر و یک
نهند یا اشنان بزرو زهرهٔ گاو و شحم الحنظل و زنجار و نوشادر

در علاج ثؤلول
[illegible]

وآهک آب نزده بسایند و به آب اسنان طلا کنند و نوعی هست
که آنرا عدس گویند و رنگ آن سرخ باشد و اگر در روی و پیشانی
ظاهر شود آنرا بورق مورد و آب شو نیز طلا کنند یا صمغ بطم و صمغ
آلو و کندش و کبریت و بوره با سرکه طلا کنند نافع باشد **ملحبه**
بثرۀ باشد که متقرح گردد و خشک ریشه شود و ازان صدید آید
علاج آن تنقیۀ بدن کنند و آنرا بگل ارمنی و سرکه — در علاج ملحبه که بثرات و منقرح شود
طلا کنند یا مقل و زراوند و زنجار و خردل و میویزج و زرانج
ساوی بکوبند و با عسل و زیت و سرکه طلا کنند
توبا بثرۀ خشن باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد — در علاج قرح قوبا گوید
و رنگ آن سیاه باشد یا سرخی تیره رنگ و برروی آن
همچون پوستی همچون فلوس ماهی باشد علاج آن در ابتدا
فصد کنند و تنقیۀ بدن از سودا و اخلاط غلیظه بکنند
و آنرا بهلیلۀ زرد و صمغ آلو و صبر و سرکه و روغن گل طلا
کنند یا علک بطم و صمغ آلو و کبریت با روغن زیت
و شمع مرهم سازند و بمالند یا پیه بط و مرغ و بز بروغن
بنفشه بمالند یا مورد و مغاث با سرکه طلا کنند و در ابتدا
چرک دندان صایم و روغن گندم مفید بود و چون مزمن
شود قردمانا و میویزج هر یک ده درم و ایرسا و کبریت
زرد هر یک پنج درم نخود و پشک بز هر یک شش درم بکوبند

وبا سرکه

وبا سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و اطعمۀ غلیظه احتراز نمایند
توته بثرۀ باشد که از اخلاط محترقه حادث شود و اگر در — در علاج توته که در سر و روی حادث شود
روی بود علاج آن تنقیۀ بدن کنند و از اشیاء حاده
حریفه احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا به آهن بخراشند
تا ازان خون بیاید پس مرهم ملحبه نهند **جرب** بثراتی بود — در علاج امراض جرب و کیفیت او
که با آن حکه و سوزش باشد و آن از سودا و بلغم مالح
و اخلاط محترقه حادث شود بعضی خشک بود و استداد
نیابد و بعضی تر باشد و ازان صدید آید علاج آن فصد
کنند و هر روز جلابی از عناب و سپستان و بنفشه — در علاج ... نافع جرب بود
و تخم کاشنی و بیخ مهک و نبات و غذا مزوّر ماش و نخود و مغز
بادام خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله یا صبر
و تربد بیاشامند یا این مطبوخ سنا هفت درم پوست — مطبوخ سنا که نافع جرب بود
هلیلۀ زرد پنج درم میویز طایفی ده درم شاه تره دستۀ
بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم و افسنتین یک درم آلوی
سیاه و کیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد سپستان
سی عدد بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد هفت درم
افتیمون در خرقه کتان بندند و دران اندازند تا بجوشد
وانگاه صافی کنند و بیست درم خیارشنبر یا پنجاه درم ترنجبین
برسر آن کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیلۀ زرد و ماء الجبن ،

جبی که ضماد و جرب را مفید بود

با افیتمون هراین را مفید افتد صفت او هلیله زرد وسیاه وکابلی وتخم شاهتره وصبر اسقوطری هریک درمی سقمونیا بریان کرده نیم درم حنظل دانکی همه را بکوبند وبه آب شاهتره حب سازند وبعد از تنقیه جرب را باد وبه مجففه طلا کنند

ادویه که جرب را علاج نماید

دوایی که کبریت زرنیخ هریک پنج درم میویزج قردمانا هریک ده درم بکوبند وباسرکه طلا کنند نافع بود

ایضا ضمادی که دافع جرب بود

آخر زیبق مقتول وخرزهره وقسط واقلیمیا فضه وکندش هر یک مساوی بکوبند وباروغن گل وماست وسرکه طلا کنند در حمام وبعد ازان آن به آبی که ورق مورد وسوسن دران جوشانیده باشند بشویند وبعد ازان صندل وگلاب بمالند واگر جرب خشک باشد هرروز استحمام کنند وتدهین بروغن بنفشه وکدو کنند وبادام تلخ ومرو وسنا ومرداسنگ هریک سه درم گنجد پنج درم بکوبند وباروغن گل وخل خمر طلا کنند

در دفع خارش اعضا

حکه اعضا بسبب بخارات حاره واخلاط مراری لذاعه حادث شود علاج آن فصد کنند ونقوع فواکه با تمر هندی وترنجبین ونبات خورند وروغن بنفشه وکدو در اعضا بمالند وگلاب وخل خمر وآب سلق وخبازی در اعضا میمالند واگر بسبب اخلاط باشد اسهال طبعت کنند واگر بخارات باشد که تحت الجلد منعفن شود علامت آن نتن رایحه بدن بود ودرین نوع استحمام آب

دریا

[illegible]

دریا وآب شور مفید بود وبول کودکان در اندام مالیدن نافع بود ومغز بادام وخشخاش بکوبند وباسرکه بمالند ومشایخ را بواسطه ضعف وتولد بلغم مالح حادث شود وعلاج آن مداومت حمام وتدهین باشد

در علاج جراحات وقروح

باب سوم در جراحات وقروح جراحات تفرق اتصالی باشد که لحم را حادث شود علاج آن آنست که آنرا از غبار روغن وموی وامثال آن نگاه دارند تا چیزی دران نیفتد که مانع التحام باشد وآنرا چنان ببندند که بیکدیگر متصل گردد واگر متصل نشود بباید دوختن واگر جراحت غایر باشد ذرورات مجلیه ومجففه استعمال نمایند مثل کندر وصبر وانزروت وزراوند وایرسا وتوتیا واگر دران وصر وریح بسیار باشد این ادویه را باعسل بسرشند واستعمال کنند وپنبه کهنه دران آگنند تا از چرکها پاک شود وانگاه ذرورها ومرهمها منبته استعمال کنند

در ذکر مرهمی که گوشت برویاند

مرهمی که گوشت برویاند کندر وعنزروت وایرسا هریک دو درم مرداسنگ سه درم بکوبند وباموم وروغن زیت مرهم سازند

در ذکر ذروری که ... وعلاج آن

ذروری خون سیاوشان وعنزروت وزعفران مساوی بکوبند ودران ریزند وجراحتی آنست که بااو ورم وکسر وقطع عرق وعصب والم وامثال آن باشد علاج آن فصد باسلیق باشد وتناول شربتی از تمر هندی یا آب انارین

در علاج کوفتگی

یا نقوع فواکه و اگر با کسر استخوان باشد ضماد چه استعمال کنند و اگر
با ورم باشد حوالی آن به آب کشنیز و روباه ترک و سرکه طلا کنند
و اگر گوشت فاسد شده باشد **جراحت عصب** جراحتی

در علاج جراحتی که در عصب واقع شود

که بر عصب واقع شود اگر بطول باشد اسلم بود و علاج او آنست
که از هوای سرد و آب سرد خود را نگاه دارند و آنرا بروغن زیت
بمالند و ببندند تا دو سه روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن
شوند بعد از آن فرفیون و زیت و شمع مرهم سازند و بنهند
و اگر متورم شده باشد قلقدیس بکدرم و زراج نیم درم و توبال
مس ده درم و قنه پنج درم و قشور کندر بیست درم و زفت
سی درم با یک رطل سرکه سحق کنند و سی درم شمع با آن ضم کنند
و در دیگ سنگین مرهم سازند و استعمال کنند و ادویه بازد قیطعا
بکار ندارند و اگر آن جراحت موجب تشنج عصب را قطع کنند
تا به دماغ متادی نشود و بروغن داغ کنند و فقرات را بروغن
بنفشه و پیه مرغ و مغز ساق گاو بمالند و اگر بر سر جراحتی
واقع شود و بنواحی غشاء دماغ رسد علاج او آنست که صوف
را بزیت پالایند و بران نهند و سه روز بگذارد تا از ورم
ایمن شود بعد از آن ذرورات استعمال کنند **جراحات عروق**

در علاج جراحتی که در عروق واقع شود

جراحتی که بر شریان و ورید واقع شود علاجش آنست که خرقه
بسرکه و گلاب پالایند و در جراحات آکنند و اطراف جراحة

بمرداسنج

به مرداسنج قوی به طلا کنند و مازو بسوزانند و نخل خرمائش آنرا بخشانند
و بسایند و بر جراحت افشانند یا تنک و نج که آنرا جلبین گویند
و غبار آسیا یا سعیده پنبه یا موی و پشم خرگوش بدان آلوده
کنند و بدان نهند و ببندند **قروح** بسبب جراحات و جراحات

در علاج قروح و کیفیت او

متقیحه حادث شود و چیزی که از قرحه آید اگر تنک بود آنرا صدید گویند
و اگر غلیظ بود آنرا وسخ گویند علاج او آنست که اگر وسخ و قیح
بسیار بود تلیین طبعت کنند بحسب خلط و نوبت حاجت و از
کثرت غذا و اطعمه مرطبه احتراز کنند و ادویه محلیه و مجففه مثل مرداسنک
و زرد چوبه و ورق مهک و پوست انار و گلنار و مر به ذرور دو هم
استعمال کنند و اگر قرحه در اعضا صلب باشد ذروری از صبر
و مر و کندر و خون سیاوشان استعمال کنند و مرهم مرداسنج
بکار دارند و اگر دهن قرحه تنک باشد بفتیله مرهم بدو رسانند

در علاج ناصوری که کهنه گردد

ناصور قرحه باشد که کهنه شود و آنرا مال پذیرد و آنرا اغوری
باشد و قعر آن فراخ بود و گوشت آن سفید و سخت باشد و دائما
از آن رطوبات روان باشد علاج او آنست که پنبه کهنه بشراب
تر کنند و بزرور اصفر پالایند و در آن آکنند یا بگلاب و خاکستر
رز بشویند و اگر معیشه منقبه بشکافند و گوشتهای ردی را زایل
کنند با آهن یا داروهای اکال یا داغ کنند والله اعلم

در علاج شکستگی و خلع و جابجا شدن

باب چهارم در کسر و خلع و خرق و مانند آن

در علاج آن

کسر تفرق اتصال بود که عضو را حادث شود علاج آن اولا
فصد کنند و تلیین طبیعت کنند و عضو را محکم ببندند و اگر از
بستن خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم بر آن ریزند و عصابه
به سرکه و گلاب تر کنند و بر آن نهند و ببندند و چون دو سه روزی
بگذرد و ورم نباشد مغاث و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بر آن طلا
کنند و اغذیه لزج مثل هریسه و پاچه و تخم مرغ را بخورند و اگر
با کسر ورمی باشد صندل با آب کشنیز و آب کاسنی طلا کنند و ببندند
و اگر از آن خون آید کندر و مر و خون سیاوشان بکوبند
و بر آن افشانند و اگر استخوان پاره شده باشد و از گوشت جدا باشد
بیرون آرند اگر متصل بگوشت باشد بیک جای نهند و ببندند و معالجه
جراحت بجای آرند خرق آنست که مفصل از جای خود بیرون
آید و علامت او آنست که مفصل از هیات خود بگردد و حرکتی که
او را میسر بود نتواند کرد و علاج او آنست که مفصل را
برفق باز جای خود بنهند بعد از آن تسکین وجع و ازاله ورم کنند
خلع آنست که مفصل از جای برود اما بیرون نیاید و او را
جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات تواند کرد وثی آنست
که عارض عضو شود بی آنکه تفرق اتصال حادث شود علاج
همه آنست که عضو را برفق بمالند و اگر از جای رفته باشد باز
جای نهند و مورد و مغاث و خطمی سحق کنند و با زرده تخم مرغ

در علاج استخوانی که از جای خارج شود

در علاج استخوانی که جابجا گردد

طلا

طلا کنند یا ورق گز و مورد و بید و گل دستک و خطمی و گل ارمنی
و ماش و صندل و اکلیل الملک طلا کنند و اگر با آن ورمی باشد
فصد کنند و ماش و مغاث و گلنار و اقاقیا و فوفل با سفیده
بیضه طلا کنند ضربه و سقطه و اگر با آن تفرق اتصالی نباشد
به ماش و مغاث و صبر و امثال آن طلا کنند و اگر ورمی باشد فصد
کنند و نیم درم مومیایی به آب گرم بخورند یا روناس و طین مختوم
و لک و اگر هر یک نیم درم بر سر نخود آب کنند و اگر ضربه و سقطه
بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبیعت کنند و سرکه و گلاب
و روغن گل بر سر مالند یا ورق مورد و گلنار و پوست انار در
سرکه و گلاب بجوشانند و اندکی مشک و عود طلا کنند و اگر بر
سینه و شکم واقع شود و از آن نزف دم حادث شود قرص
کهربا و قرص گلنار با رب به تناول کنند یا گلنار
و گل ارمنی و خون سیاوشان هر یک درمی بکوبند و با رب
سیب تناول کنند و اگر بر عضل واقع شود بابونه و اکلیل الملک
و شبت و خطمی بجوشانند و آب و ثفل آن را استعمال کنند و اگر
بر عصب واقع شود روغن زنبق و مرین و ناردین بمالند
و اگر از آن التواء عصب حادث شود مقل و خطمی و مرزنگوش
با زیت طلا کنند یا دیاخلیون بنهند و اگر کسی را تازیانه زده
باشند پوست گوسفندی که در حال باز کرده باشند و هنوز

در علاج ضربه و سقطه

گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقهٔ کتان بگلاب وآب
سرد ترکنند وبران نهند واعضای او را پاک ودلک کنند
شوک ونصل اگر پیکان در عضوی رود وآنرا بکلبتین
بیرون آرند وصبر وانزروت وکندر ومر دران کنند واگر خار و
آبگینه در اعضا رود وبیرون نتوانند آورد زراوند مدحرج
واشق وکندر وبیخ آن وعلک بطم وزفت در آب نیز بعضی یا مجموع
با عسل طلا کنند سحوج جلد اگر بسبب ملاقات چیزها ودرشت
وکشیدن ریسمان پوست خراشیده شود فصد باسلیق کنند وخرقه
بگلاب ترکنند وبدان نهند وگل ارمنی ومرداسنگ با گلاب وروغن
طلا کنند یا روغن گل بمالند ومورد وگل سحق کنند بدان افشانند یا مرهم
مرداسنج واسفیداج با روغن گل وبنفشه یا سفیدهٔ تخم مرغ
واندکی کافور بدان نهند واگر بسبب عرق حار در حالبین وعانه و
اطراف انثیین سحوج حادث شود روغن حنا دران بمالند
واسفیداج ومرداسنگ وورق بید وگل بنفشه بکوبند وبران
افشانند وشراب عناب وبنفشه تناول کنند واز گوشت
وشیرینی احتراز نمایند حرق عضوی که به آتش بسوزد علاجش
آنست که در حال سفیدهٔ تخم مرغ بران ریزند وخرقهٔ کتان
بگلاب ترکنند وبران اندازند وعدس بجوشانند وبسایند وبدان
طلا کنند با گل ارمنی یا سرکه وگلاب یا اسفیداج ومرداسنگ

در علاج خار یا پیکان که در بدن رود

در علاج سحوج جلد بدن

در معالجهٔ سوختن آتش

با سرکه بمالند واگر بسبب آب گرم وروغن گرم سوخته شود و
پیش از آنکه آبله کند آب زیتون شور کرده وخاکستر وگلاب
سرد کنند وبران نهند واگر آبله کند مرهم اسفیداج با نوره بمالند
بست بو یا سفیدهٔ بیضه واگر عضو بواسطهٔ بلادر بسوزد آب
خیار کدو یا شیرهٔ تخم تورک باسکنجبین تناول کنند واغذیهٔ حامضه
وکدو واسفاناخ خورند وآن موضع را حجامت کنند ومرهم خل طلا کنند
واگر بسبب ملاقات آفتاب بسوزد مرهم خل ومرهم کافور بمالند
فساد اطراف بسبب برودت سرما سخت چون
بعضو برسد وپوست سخت کند ومسام ببندد وحرارت ودم
وبخارات محتقن گرداند وموجب تعفن اعضا باشد پس اگر سرما
برسد وعضو متورم نشود اعضا را به پوستینها نرم گردانند
وبه حمام گرم روند وخود را بغایت گرم دارند ونخود وآب با
کبک وتیهو وگنجشک با شیرهٔ خشک دانه وتوابل خورند اما اگر عضو
متورم گردد بابونه وشبت وگندم واکلیل الملک وسبوس
کاه وشلغم وکرنب وشیح ومرزنجوش وبرگ وبرنجاسف
وحلبه بجوشانند وعضو متورم را دران نهند واگر سیاه یا سبز
شود نشترها عمیق زنند ودر آب گرم نهند تا خون ازان روان
شود وبعد ازان گل ارمنی با سرکه وگلاب طلا کنند وبعد از
شبانروزی بآب گرم وسرکه بشویند واگر متعفن شود چنانکه

در علاج عضوی که از سرما یخ یابد

نزدیک باشد که انگشتها بیفتد اطراف سلق وکرنب در روغن بجوشانند وبران نهند وببندند تا آنچه متعفن شده باشد بیفتد آنگاه روباه زنگ و ورق خطمی وخبازی بکوبند وبا روغن بنفشه بران نهند وبعد ازان بعلاج قرحه مشغول شوند انتفاخ اصابع سبب بزرگ شدن وخاریدن انگشتان احتقان فضلات وبخارات بود بواسطهٔ برودت هوا وعلاج او آنست که گلقند وسکنجبین بزوری تناول کنند ونمک وسبوس وسلق بجوشانند وانگشتها بدان بشویند وبابونه واکلیل الملک وشلغم وکرنب وعدس وانجیر بجوشانند وانگشتان دران نهند تا انجیر ورشراب بجوشانند وضماد کنند واگر رنگ انگشتان تیره شود استره بزنند تا خون بیاید وعدس در زیت بجوشانند وطلا کنند آکله تعفن وفسادی بود که در اعضا ظاهر شود وسبب روح حیوانی باشد که مانع آن شود یا بسبب سموم یا اورامی ردیه که مادهٔ آن بد باشد اگرچند که رنگ عضو متغیر میشود ونضارت او زایل می گردد ابتدا تعفن باشد آنرا ابغوفلی واقاقیا وورق گل وگل ارمنی وصندل وسرکه طلا کنند وفصد وعروقی کنند که در مقابل آن عضو بود یا حجامت وارسال علق کنند واگر تابستان در مواضع بارده ساکن شود وخیارکه وبرگ بیدمشک خود بنهند وکاهو وکاشنی وخیارکه وخیار تناول کنند وعلامت تعفن آنست

در علاج نفخ انگشتان دست و پای

در علاج آکله که بیماری خوره گویند

که عضو

که عضو سیاه شود ومسترخی گردد وآنزمان ادویه اکاله استعمال کنند تا گوشت متعفن زایل گردد وپاک شود آنگاه مرهمی که گوشت برویاند استعمال کنند واگر تعفن زاید شود داغ کنند واگر ابهیچ معالجه نشود آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند

باب پنجم در جذام

وامراض جلد جذام علتی است بد وسریست از آن جهت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است که فِرَّ مِنَ الْمَجْذُومِ كَمَا تَفِرُّ مِنَ الْأَسَدِ واین مرض را داء الاسد نیز گویند وآن از غلبهٔ خون واحتراق سودا حادث میشود ومزاج وهیات وشکل اعضا را متغیر گرداند وباشد که فساد آن بحدی رسد که اعضا از هم فرو ریزد وباشد که متقرح شود واین علت چون مستحکم شود برء آن ممکن نباشد وسبب فاعلی این علت حرارت مفرطه وسوء المزاج کبد باشد وسبب مادی آن اغذیهٔ سوداوی ومایل بسیاهی وکمودت بود وضیق نفس وبحهٔ صوت وباریک شدن موی وریختن وسق عرق وخبث نفس وخوابهای هایله وستبر شدن لبها وظهور غدد در اعضا وترکیدن ناخن بود وعلاج آن در ابتدا فصد وداجین واکحل ورگ پس گوش کنند وخون بسیار بیرون کنند چنانچه بغشی انجامد وهر روز جلابی از نیلوفر وتخم کاسنی

[illegible]

در علاج جذام وکیفیت او

علاج [illegible]

وبالنگو هریک سه درم با نبات و ترنجبین هریک ده درم تناول
کنند و غذا نخود و بنو ماش با شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ
خورند و بعد از نضج تام به مطبوخ هلیله یا تربد و افتیمون یا
مطبوخ غاریقون یا ایاره و شحم حنظل تلیین کنند
و بعد از هفته‌ای که از تنقیه بگذرد ماء الجبن با این سفوف
بیاشامند هلیلهٔ سیاه و کابلی هریک پنج درم غاریقون
سه درم بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و گاوزبان
هریک چهار درم نمک نفطی و نمک لاهوری هریک درمی نیم
بکوبند و سه درم ازان شربتی باشد بعد از این تنقیه مکرر
استحمام کنند و بابونه و شبت و اکلیل الملک بجوشانند و اندام
بدان می‌شویند و روغن بنفشه و کدو و بادام میمالند و پیه
روباه و خرس و بط و مرغ و مغز ساق گاو نیز مفید بود
و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و پاچه و شیر ماهی تازه
خورند و حسو از نشاسته و قند و روغن بادام نیز مناسب
افتد و تریاق فاروق و تریاق اربعه احیانا تناول کنند
و گوشت افعی و خمری که دران افعی مرده باشد و شیر بزی
که جوان و سرخ بود عظیم مفید افتد و از بقول کاهو
و کاسنی و خیار مناسب باشد و در مواضع حاره رطبه
مسکن سازد و از جماع و مسکن بارده یابسه احتراز

مطبوخ هلیله

کند

کند اما این علت چون مستحکم شود علاج آن فصد
واسهال بود و قی در هفته‌ای دو نوبت و بدن را بدین
ادویه طلا کنند کبریت و قسط هریک ده درم و ورق
صنوبر و حب الغار هریک پنج درم بکوبند و با آب
ورق جوز طلا کنند اخری مازو سوخته میویزج
هلیلهٔ سیاه سوخته همه متساوی بکوبند و با سرکه
طلا کنند و علامت برء آن باشد که سبوسه از بدن
ایشان جدا شود برص سفیدی که در بدن پیدا شود
و بسبب ضعف قوت مغیره و غلبهٔ بلغم و سوء المزاج
بارد که آن عضو را حادث شود و علامت آن باشد که نرم
و براق و سفید بود و موی که بران رسته و گوشت آن هم
سفید بود و آن موضع از دیگر بشره فروتر باشد و اگر سوزن
دران فرو برند بجای خون رطوبتی سفید برون آید علاج
آن هر روز جلابی از افتیمون و بالنگو و رازیانه و تخم کرفس
و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با توابل خورند و بعد
از نضج استفراغ بلغم بحب ایاره کنند یا این حب
صبر اسقوطری شقاقی تربد سفید مامیره ایاره فیقرا
هریک درمی شحم الحنظل مقل مصطکی هریک دانگی نمک نفطی
دانگی و نیم حب النیل نیم درم مجموع بکوبند و با آب کرفس

علاج بهق

ایضا علاج بهق

در مرض برص و علاج آن

در علاج گوید

برشند وحب سازند وبعد ازانکه فرو برند شربتي گرم
ازشکر بیاشامند وبعد ازتنقیه اطریفل کبیر ومثرودیطوس
تناول کنند وزرنیخ واشق وخردل وشونیز وبوره وشیطرج
وکبریت وپوست بیخ کبر وعاقرقرحا وکندس باسرکه طلا
کنند وزفت ونفط سفید وخربق سیاه وسفید ومیویزج
وتخم ترب وبصل الفار نیز مفید بود باادویه مقرحه مثل ذراریح
وعسل وبلادر وثافسیا کنند وتخم ترب وسرگین کبوتر و
مازریون باسرکه طلا کنند واگر مفید نیفتد آب مازو طلا کنند
پس آب زاج وبعد ازان حب حدید وهم درآب پوست
انار بجوشانند وطلا کنند تا رنگ آن زایل کند یا روناس ونیل
وخبث حدید هریک دو جز بوره وکبریت ودردي خمر
هریک چهار درم باسرکه طلا کنند بهق سفید سفیدي
در علاج بهق سفید
باشد بسبب رطوبتي که طبیعت آنرا دفع کند
وبهق زود زایل شود وبخلاف برص وعلامت او آنست
که سخت سفید وبراق باشد وباندام راست بود وچون
سوزن درو فرو برند خون برآید وموي آن موضع سیاه
بود واکثر بشکل آن مدور بود وعلاج آن هر روز جلاب
ازرازیانه وبالنکو وکلقند تناول کنند وبعد ازنضج اسهال
طبیعت بمطبوخ تربد وغاریقون کنند وقي کردن نیز

بکنند

سفید بود وبعد ازتنقیه ادویه که دربرص ذکر رفت طلا
کنند واگر چیزي درشت بمالند وبعد ازان شحم الحنظل و
قنطوریون باریک طلا کنند مفید بود بهق سیاه نشانهاي
در علاج بهق سیاه
سیاه باشد که دربدن ظاهر شود وبسبب صفراء محترق
واین مقدمه جذام باشد وعلامت او آنست که چون اورا
بمالند چیزي همچون سبوس ازانجا جدا شود ورنگ آن
مایل بحمره بود وعلاج آن درابتدا فصد کنند وتلیین طبیعة
بمطبوخ افتیمون وحب آن کنند واستحمام وترطیب
بدن کنند وپوست بیخ کبر وحرمل وخربق سیاه وشیطرج
وزاج وکبریت وزرنیخ طلا کنند کلف نشاني بود که
در علاج کلف
برروي افتد ومایل بسیاهي باشد وآن بسبب سودا واحتراق
اخلاط بود وعلاج آن فصد باسلیق کنند وتلیین طبیعت
بمطبوخ افتیمون وغاریقون وحب ایارج کنند وبعد از
تنقیه تخم خربزه وجرجیر وقسط وبوره وفلفل وبادام
تلخ بآب معصفر طلا کنند یا تخم ترب وجرجیر هریک دو جزو
وکندس سه درم بکوبند وباسرکه یا آرد باقلا وعدس وپوست
تخم مرغ وشاخ سوخته ایشان بکوبند وبآب گرم طلا
کنند واگر مستحکم شود فلفل وقسط وبوره وبیخ سوسن
هریک سه درم وتخم ترب پنج درم بکوبند وباسرکه طلا کنند

و شبی رها کنند و روز دیگر به آبی که دران سبوس بود و
سبوس و پرسیاوشان جوشانیده باشند بازیق بحنا
کنند و با بادام تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند **خیلان و برش**
و نمش خیلان خالها باشد و برش نقطهای خرد سیاه
بود که بر روی افتد و نمش قطعهٔ سیاه مستدیر که گاه باشد
که همچو کلف پهن شود و سبب خیلان دم محترق باشد
که از فوهات عروق بیرون آید و برش و نمش دم سوداوی
بود و علاج آن فصد و اسهال طبیعت بود و بعد از آن
منقیه با دویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند و اگر خال
با دویه زایل نشود سوزنی در وی زنند تا که خون بیرون آید
و نمک و سرکه بشویند و بعد از آن این ادویه مذکوره را طلا
کنند **باد و شام** حمرتی قبیح باشد که شبیه بلون
مجذوم باشد و در روی ظاهر شود بسبب احتباس بخارات
که از دم متصاعد میشود علاج آن فصد کنند و ارسال
علق و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و تربد و اجزا
بآب سبوس بشویند و اگر مزمن باشد بصابون
طلا کنند و بآب گرم و سبوس بشویند و آب سرد نرسانند
و از مسکن بارده احتراز نمایند **آثار قروح**
و آبله اثری که بر بدن از قرحه و آبله بماند هر دانسک

در علاج خیلان و برش و نمش

در علاج باد و شام

در علاج آثار قروح و آبله که در بدن باشد

رادی

بروغن گل پرورده و آرد نخود و برنج و بیخ نی و استخوان پوسیده
و قسط و تخم خربزه با آب باقلا طلا کنند یا مرداسنج و اسفیداج
با سرکه و زهرهٔ گاو طلا کنند اما خضرت و سیاهی که بسبب
ضربه و سقطه حادث شود و بعد از سکون الم و حرارتی باقی
ماند فصد کنند و بورهٔ ارمنی با آب سرکه طلا کنند یا با آب بوره
بشویند و علک انباط طلا کنند و اگر خون در زیر پوست بسته
باشد بشکافند و خون بیرون کنند پس بوره طلا کنند اما وسم
که به نیل و مداد و امثال آن کرده باشند و خواهند که زایل
شود بآب گرم و سبوس و بوره بسیار بمالند و علک البطم
با عسل طلا کنند و هفته رها کنند پس بآب گرم و نمک و
سرکه بشویند و باز همان طلا کنند یا بوره و کندش و صمغ
آلو با سرکه طلا کنند یا سوزن بزنند دران تا خون از و
بیاید و نمک سوده بمالند و بعد از آن بوره و علک البطم طلا
کنند یا مرهم زنگار یا دیک بردیک بنهند تا موضع مجروح
شود پس مرهمها مدمله بنهند **تشنج جلد سر**
اگر پوست سر متشنج شود و دران چینها پیدا شود
بسبب ملاقات آفتاب یا استفراغ بسیار از
دماغ یا اغتسال باب شور و شی علاج آن اغذیه و
اشربهٔ مرطبه تناول کنند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان

در تشنج جلد سر و علاج او

در بینی کشند و بر سر مالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش
بجوشانند و سر بدان بشویند و لعاب بنکو و خطمی بمالند
و اگر با آن حمرت و خارش بود سبب آن امتلاء دماغ
باشد و علاج آن تنقیهٔ دماغ کنند بحب ایاره
و حب بنفشه و امثال آن و بعد از تنقیه ادویه مذکوره
استعمال کنند **تقشر جلد** اگر پوست بشره بغایت
خشک شود و از آن خشک چیزی همچو سبوس جدا شود و سبب
آن خلطی سوداوی بود علاج آن هر روز جلابی از بنفشه
و نیلوفر و گاوزبان و بیخ کاسنی و ترنجبین تناول کنند
و غذا شوربای ماش و نخود یا شیرهٔ مغز بادام خورند و بعد از
نضج اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ **صفت**
هلیله زرد و کابلی و سیاه هر یک پنج درم سنا
هفت درم بسفایج و تربد و ورق گل و نیلوفر و تخم
کاسنی و بیخ کاسنی هر یک سه درم اسطوخودوس چهار درم
آلوی سیاه و سپستان هر یک بیست عدد عناب ده عدد
مغز خیار چنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و بعد از
تنقیه ترطیب بدن بماء الجبن و کثرت استحمام و
تدهین بروغن بنفشه و کدو و پیه مرغ و مغز ساق گاو
کنند و از اغذیهٔ غلیظه و مولدات سودا احتراز کنند

در علاج خشکی پوست بدن

مطبوخی که علاج خشکی پوست کند

و درین

[illegible]

و درین مرض اسهال نماید و بجذام میانجامد والله اعلم

باب ششم در امراض که تعلق بموی دارد **حزاز** سبوسه باشد که در سر
حادث شود و سبب بخارات که از مواد بلغمی یا سوداوی متصاعد شود
علاج آن تنقیهٔ بدن کنند از اخلاط و بعد از تنقیه
هر روز سر به آب خطمی سفید و برگ چغندر و آرد باقلا و ورق
کنجد و اندکی بوره بشویند یا سر بتراشند و بروغن گل و اندکی سرکه
بمالند یا زهرهٔ گاو و طین قیمولیا با سرکه طلا کنند **داء الثعلب**
علتی است که موی بریزد و اگر پوست نیز با موی جدا شود آنرا داء
الحیه گویند و حدوث آن مرض از مادهٔ ردیه باشد که در منابت
شعر استقرار یابد و غذا از موی منع کند و این ماده اگر دم محترق
باشد علامت آن حمرت لون و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره
بود و علاج آن فصد کنند و شراب عناب و آب ترنجبین
تناول کنند و موضع را به آب زوفا و ترنجبین درشت یا پیاز
عنصل و سیر و خردل بگویند و با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق
بود علامت آن علامات غلبهٔ بلغم بود و علاج تنقیهٔ بدن
بحب ایاره و قوقایا و مطبوخ تربد و غاریقون کنند
و غرغره بخردل و سکنجبین عنصلی مفید بود و موضع را بحبة
الخضرا و پوست فندق سوخته و پیاز عنصل و بادام

بفتح الحاء المهمله

در علاج داء الثعلب

داء الحیه

بلغم محرق

[illegible]

تنج و حب البان طلا کنند و اگر از ماده بود تلیین طبیعت کنند
بمطبوخ افتیمون و اسطوخودوس و موضع را سیر و پیاز
بمالند و کبریت زرد و خردل و فرفیون و بیخ کبر هم برو بر کاسف
سوخته با روغن زنبق و ناردین طلا کنند و اگر از ماده صفرا
بود علامت آن صفرت موضع و یبوست و قشف
جلد آن بود و با آن تلخی دهن و تشنگی بود علاج آن
هر روز موضع با آب سلق و برگ بید و سبوس بشویند
و تنقیه بمطبوخ فواکه کنند با سقمونیا یا مطبوخ هلیله یا شاهتره
و افسنتین و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند
تا سرخ شود و سیر بکوبند و با سرکه طلا کنند یا سرکمس و ران موضع
بمالند موی برویاند و داء الحیه را همین علاج بود و در آن
تدهین بروغن بنفشه و کدو مناسب بود اما اگر ریختن موی
بسبب ضیق مسام باشد روغن استعمال نکنند و بوره و زهره گاو
و علک و شیخ سوخته و قیصوم سوخته بمالند یا بیخ نی
و استه خرما و وسمه مجموع سوخته با روغن زنبق طلا کنند
انتثار شعر گاه باشد که موی بسبب قلت غذا و نقصان بخار
دخانی بریزد چنانچه در نقاهت و سل و دق و علامات آن
تقدم اسباب محلله و مقاسات امراض بود علاج
آن تناول اغذیه جیده الکیموس کثیرة الغذا بود و استحمام

دهنی

و شستن موی بخطمی و برگ بید و مرو رشک و تدهین بروغن
بنفشه و اگر بسبب ضیق مسام بود یا بواسطه یبس و کثافت
جلد علامت آن جعودت شعر بود و موی را بقوت بر نتوان
کند علاج مداومت استحمام و تدهین بروغن بنفشه و بادام
و بابونه کنند و بادام سوخته و شیخ سوخته بازیت بیامیزند
و طلا کنند و اگر ضیق مسام بسبب رطوبت بود علامت آن
دقت و سرعت انتثار بود و چون موی بگیرند بی آنکه قوت
کنند جدا شود علاج آن کثرت استحمام بود و دلک موضع
بخرقهای درشت و بعد از دلک برنجاسف و شیخ و بادام
تلخ بسوزانند و با زهره گاو و بوره طلا کنند و از اغذیه مرطبه
و لبنیات احتراز کنند و توابل در طعام کنند و اگر بسبب تخلخل
بدن و سعه مسام موی بریزد زیرا که بخاری که ماده موی است متفرق
شود علاج آن استعمال روغن آمله و مورد و هلیله و مازو
باشد تا جلد را کثیف گرداند **صلع** آنست که موی سر زایل
کند و اگر در پیری باشد علاج پذیر نباشد و اگر در اوان
جوانی باشد اسباب و علاج آن همچنان باشد که ذکر
رفت **بیاض الاشعر** سبب سفید شدن موی بسبب ضعف
حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از
چهل سال بود اگر پیش از آن سفید شود تنقیه بدن کنند

از بلغم و هر هفته قی کنند و از اغذیه بلغمی احتراز کنند و قلایا
شوربا و گوشت برشته و کبک و تیهو و تیهو تر و کنجشک و گوشتهای
شکاری مفید بود و احیانا اطریفل و هلیله مربی تناول
کنند اما چون سفیدی تمام حاصل شود خضابات استعمال
کنند چنانچه گفته شود **تشقق شعر** اگر موی شکافته — علاج در انشقاق موی سر و ریش
شود بسبب یبوست کثرت استحمام مفید بود و روغن بنفشه
و کدو و لعاب بنکو و بدانه و مرورشک (?) طلا کنند و اگر بافراط
باشد تنقیه بدن از سودا بباید کرد والشافی هو الله العلیم

باب هفتم

در آنچه تعلق بزینت دارد **حفظ شعر** اگر خواهند که موی دراز شود — در تطویل موی سر و ریش
برگ کنجد و کدو بشویند و روغن مورد و روغن غار بمالند
و مورد و گل و آمله بکوبند و بر موی ریزند و اگر موی ریش و
ابرو کم باشد یا دیر بر آید حب الغار و حب الخضرا و مغز بادام
تلخ بسوزانند و در آن موضع بمالند یا غالیه یا پیه گرگ و خرس
و سهونبز (?) سوخته بمالند و اگر خواهند که موی عانه و بغل بر نیاید
بخون سلحفاة یا مرغ یا خایه مورچه طلا کنند یا افیون و بیخ
و آب کاهو بمالند و اگر خواهند که بی استره موی بسترند آهک
سفید آب نزده رطلی زرنیخ و خاکستر رز هر یک بیست درم و گل
خطمی ده درم بکوبند و به آب گرم طلا کنند اما باید که پیش از

آنکه

آنکه طلا کنند و بعد از آن موضع را بروغن گل بمالند یا آهک
با پنجاه درم زرنیخ سه درم بشیره جو یک سحق کنند و طلا کنند
و بعد از آن بآب باقلا بشویند و اگر خواهند که موی جعد شود
مرداسنگ ده درم و مازو و آمله هر یک پنج درم بکوبند و بآب
مورد طلا کنند یا حلبه و آمله هر یک پنج درم بکوبند و بآب
مورد طلا کنند یا حلبه و آمله و ورق سرو و کزمازج بکوبند
و بآب مورد بر موی مالند و اگر خواهند که موی باریک نشود
بآرد جو و باقلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که سیاه شود
وسمه چهل درم حنا پنج درم بسایند و بروغن چرب کنند
بآب گرم بسرشند و رها کنند تا خمیر برآرد و شب در موی
مالند و بامداد بآب مورد بشویند و شقایق و گل باقلا سحق
کنند و روغن شیره بر سر آن کنند و در آفتاب نهند
و هر روز سه نوبت میسایند تا ده روز بگذرد و بعد از آن
در علاج و قوت موی — بر موی مالند و بامداد به آب مورد بشویند **آخر**
پنج درم لادن در بیست درم روغن مورد اندازند و شبان
در قوت موی ایضا — روزی بگذارند پس به آتش نرم بجوشانند و در موی مالند
اخری بهار جوز (?) و مقل یهود بسایند و با روغن زیت در
در قوت موی — موی بمالند **اخری** جوز سرو در سرکه خیسانیده دوازده درم
مازوی در زیت خیسانیده و پر سیاوشان و شب یمانی

واقاقیا و آمله هر یک شش درم مس سوخته پوست جوز
تر هر یک ده درم بکوبند و به آب بسرشند و بمالند
واگر موی چنان باشد که پشت و دستار و کلاه را چرکن
کند یعنی عادت باید کرد و بعد از في اطریفل تناول کنند
و سر به آب دریا و آب نمک و پوونه بشویند یا سوسن
و نوشادر یا مور و مورد و بلوط و جوز سرو در آب بجوشانند
و سر بدان طلا کنند تا بشویند **حفظ بشره** اگر خواهند
که روی پاک و سفید گردد هر بامداد سکنجبین یا شراب
سیب شامی با گلاب تناول کنند و گوشتها و سبک با پیاز
خورند و از اغذیه غلیظه و حریفه احتراز نمایند و آرد باقلا و نخود
و جو و ترمس و مغز بادام تلخ هر یک ده درم کثیرا پنج
درم بکوبند و بشیر بسرشند و در روی مالند با پیخ نی و تخم
خربزه و پوست عدس و اشنان در اندرون خیار که در روی
پرورده شده باشد بکوبند و به آب جو طلا کنند و اگر خواهند
که رنگ روی سرخ شود گوشت بره و شیر بز و پیاز
و سیر و جوز و امثال آن تناول کنند و استحمام کنند و روی
به آب گرم بمالند و اسفیداج رصاص و لک در روی
بمالند **فساد لون** اگر بسبب فساد مزاج
یا کبد باشد علامت ضعف این اعضا بود و علاج آن

تقویت

تقویت آن عضو بود و اگر بسبب غلبه فضلات بود چون
یرقان علاج آن گفته شد و اگر بسبب کثرت تناول
چیزی بود که موجب فساد لون بود چنانچه از کثرت اکل بادنجان
و کرنب سواد لون حادث شود و از تناول ادویه حاره صفرة
لون و از آبهای بد و اکل طین همچنین بود متغیر شود و علاج
او آنست که از اشیایی که موجب آن تغیر است اجتناب نمایند
و اصلاح غذا و استعمال حمام کنند و از ادویه محلیه مثل تخم خیار
و سبوس و آرد باقلا و نخود و بیخ نی و اشنان در روی
بمالند و اگر بسبب کثرت صوم و جماع و مرض و شدت گرما
بود اغذیه جیده الکیموس کثیره الغذا تناول کنند و مثل
گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ
و انگور و انجیر رسیده و اطریفل و هلیله پرورده تناول کنند
و از ریاضت و تعب احتراز کنند **فساد رایحه ابط**
و آن تغیر رایحه مغابن و نتن عرق و سبب آن حدت و
عفونت اخلاطست و بیشتر است بدین حرکات که مثیره
مر اخلاط را همچون حرکت جماع و تأخیر غسل جنابت
و تناول آن چیزی که او را خاصیتی باشد در تحریک مواد
ردیه بظاهر بدن همچون سیر و پیاز و تره تیزک و خردل و حلبه
و حلتیت و انجدان و جرجیر و انجه مشابه این باشد و علاج

در تربیت چهره

در علاج رنگ روی که مایل به زردی باشد

در فساد رایحه بوی و علاج آن

آن آنست که هر روز شربتی از تمر هندی یا آب انارین و نبات
با سکنجبین و عرق گل و بید با آب سرد تناول کنند و تلیین
بدن بمطبوخ فواکه یا نقوع آن مناسب بود و از ریاضت
و تعب و آفتاب احتراز نمایند و مورد و شب یمانی بجوشانند
و موضع را بدان بشویند و صندل و ورق سوسن و مرداسنج
بکوبند و بران بمالند یا مرداسنگ دانگی و اندکی کافور
با گلاب بسایند و طلا کنند یا ورق گل و توتیا و سعد و سنبل
بسایند و بمالند یا توتیاء کرمانی چهار درم و قرنفل یکدرم
بکوبند و بگلاب بسرشند و قرص سازند و در وقت که
حاجت باشد بازه بسایند و بران بمالند و کنگر و نقیع زردالو
بوی عرق خوش کند و اگر رایحهٔ مغابن و انگشتان پای
بسبب قربی متغیر شود فصد باسلیق کنند و به مطبوخ
هلیله تنقیه کنند و از اطعمهٔ حریفه و شیرینی احتراز نمایند
و در آب سرد نشینند و اگر وقت و سن مقتضی بود و گل
ارمنی و مرداسنگ و گلنار و توتیا و حنا سوخته و پوست
انار متساوی بکوبند و بر و افشانند و اگر آن موضع متقرح
شود بسبب عرق نیز سرکه و گلاب بشویند و شب یمانی و
گزمازج بکوبند و بران افشانند و یا با آب مورد طلا کنند
با مرهم زردچوبه بمالند و اگر بوی سر ناخوش بود تنقیهٔ بدن

بل

بجب ابارج و قرص بنفشه کنند و توتیا و ورق سرو و مورد
و مرداسنگ و جوز سرو سوخته و کندر بکوبند و به آب مورد
بسرشند و طلا کنند نافع بود والله اعلم و احکم

در علاج زهر خوردن

باب پنجم

در ذکر زهر حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب

باب اول در زهر و علاج آن همچنانکه معرفت نافع و دوا جهت
تا استعمال کنند معرفت ضار واجبست تا از ان احتراز نمایند
پس کسی که خایف باشد از انکه او را زهر دهد باید که طعام و شراب
از دست هر کس نخورد و بر گرسنگی و تشنگی در جایی که محل توهم
باشد حاضر نشود که اثر زهر درین حال بیشتر و زودتر باشد
و باید دانست که زهر در شیرینیها و ترشیها و چیزهای
حریف و مالح و چیزی که بوی آن تیز باشد دهند و کسی را که این
توهم باشد باید که هر روز دو و سه دانه انجیر خشک بخورد و مثرودیطوس
و تریاق کبیر و تریاق اربعه با خود داشته باشد و احیانا خورد
و همه مردم باید که چیزی که نشناسد نخورد و نبوید و بدست نگیرد
و در زیر درختهای بزرگ و در میان گیاه و نزدیک آشیانهٔ
لقلق و کلاغ نخسپند و در آب و چیزهای روان مثل روغن
و عسل و دوشاب و سرکه و شراب احتیاط کنند پس بخورد و
بدانکه سایر زهرها یا به کیفیت بود یا بجوهر آنچه بکیفیت بود یا اکال

بود همچون زنجار یا سحق ولهب فرفیون یا مخدر و مبرد همچون
افیون یا سده همچون مرداسنگ و انچه بجوهر تاثیر کند همچون
بیش و مرارات بود و کسی را که زهر داده باشند باید که قطعا
خواب نکند و قی کند و معده را پاک کرداند و شیر و گل و تنک
بخورد و سعی کند که معلوم شود که چه زهر بوده تا علاج کند و بوی
دهن وقی استدلال توان کرد و اگر بعینه معلوم نشود
اگر در معده و امعا حرقت و لذع و التهاب و تشنگی و خشکی
دهن باشد که دلیل انست که زهر حار بوده است قی کند و روغن
گل و بنفشه و نقوع فواکه و لعاب بهدانه و سیر و روغن بادام
و بنفشه و نقوع فواکه و دوغ گاو و قرص کافور هر کدام که
باشد به برف سرد کند و بیاشامد و خیار و کاشنی و کاهو و
خیارکدو و شفتالو خورد و صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا
کنند تریاق طین مختوم حب الغار و طین مختوم هر یک سه درم
ایرسا دو درم بکوبند و بزیت بسرشند و مثقالی ازان خورند و این
حقنه بکار دارند صفت آن بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم
عناب ده عدد و سپستان بیست عدد سبوس و جو نیم کوفته
هر یک کفی روغن بنفشه بیست درم و اگر جانکه سبات و ثقل
و جمود اعضا و زبان محسوس شود بداند که زهر بارد بوده شراب
کهنه با سیر و سداب بیاشامند و تریاق اربعه و مثرودیطوس

در ترکیب تریاق طین مختوم

در حقنه که نافع بود

مثقا

مثقالی بخورند با فودنه و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا و قسط و مر
و سداب هر یک درمی حلتیت چار درم بکوبند و بعسل بسرشند
و مثقالی خورد و داروئی که با سموم مقاومت کند نکوئه باقلا و ابهل
و هر نجاسف و گوشت راسوی خشک کرده و سرگین خرگوش و تخم
شلغم و پرسیاوشان و خبازی و دارچینی و مغز خرگوش و آب
ورق سیب و گل ارمنی و اگر زهر معدنی بود همچون زیبق و مرداسنگ
و اسفیداج و زنجفر و مرگ موش و زنجار و براده آهن و زنگ
آهن و زرنیخ و زاج و شب یمانی یا حیوانی بود همچون ذراریح و ارنب
بحری و مرارت ضفدع و زهره افعی و پلنگ و ماهی سه‌ده و سموم
مغموم یا نباتی بود همچون بیش و قرون سنبل و البان یتوعات
و مازریون و سقمونیا و بلادر و خربق و پوست بیخ و
تربد زرد و سیاه و غاریقون سیاه و افیون و بیخ و جوز ماثل
و شوکران و کاه و کندش و مغزهای کره کرفته معدنیات زیبق
انچه مصعد باشد قاتل باشد و از شرب آن درد شکم و امعا و اسهال
دم و ثقل لسان حادث شود علاج او آنست که تخم شبت و ترب
بجوشانند و با انجی بوره و عسل بیاشامند و قی کنند مکرر و با آن
سحج باشد سفوف طین با روغن گل و شیر دوغ کرده بخورند
اما زیبق ناکشته قاتل نباشد ولیکن درد شکم آورد علاج
آن قی و شراب کهنه باشد و اگر زیبق در گوش کسی ریزند موجب

در صفت سموم معدنیات

تشنج و اختلاط عقل و وجع شدید بود تدبیر آنست که یک پای
بایستد و سر را میل دهند و بر می جهند و روغن گرم در گوش
چکانند و بکندس عطسه آرند و اگر بدینها بیرون نیاید میلی
از رصاص در گوش کنند و نیکو دارند تا بدان متعلق شود و بیرون
آید و زنجفر سنگ مرگ موش باشد و اعراض آن همچون اعراض (در خوردن مرداسنج و علاج آن)
زیبق مصعد باشد و علاجش همان **مرداسنج** از شرب
آن قولنج و عسر بول و ثقل زبان و معده و امعا و ورم دن حادث
شود علاج آن تخم کرفس و شبت هر یک ده درم بجوشانند
و بوره نیم درم و عسل ده درم دران حل کنند و بیاشامند
و مکرر قی کنند و جوارش سفرجلی مسهل و فلافلی و شهریاران
و زنجبیل پرورده هر کدام که باشد بخورند و غذا اسفیدباج
چرب بگوشت بزغاله خورند و علامت بر آن اسهال طبیعت
و ادرار بول باشد **حبین** نوعی از کچ باشد و از شرب (در اکل حبین و علاج آن)
آن خناق و قولنج حادث شود ماء العسل و لعاب بنکو
و به دانه تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد سقمونیا
نیم درم با شکر ده درم بیاشامند **اسفیداج** از شرب (در اکل اسفیداج و علاج آن)
آن فواق و سعال و الم معده و خشکی دهن و تمدد مراق و
استرخاء اعصاب حادث شود و زبان سفید گردد و بول
سیاه شود و سرخ علاج آن بطبوخ شبت قی کنند.

و وانکی سقمونیا با ماء العسل تناول کنند یا تخم کرفس و انیسون و رازیانه (در خوردن زنجار و معالجه آن)
بجوشانند و بیاشامند یا کنجد پاره بخورند و شراب بر سر آن آشامند
و اگر مفید نیفتد حقنه کنند **زنجار** از خوردن آن پیچیدن شکم
و قروح امعا حادث شود **نوره** از آهک و وجع معده و خشکی دهن (در اکل نوره و علاج آن)
و عسر بول و اسهال دم و خناق و غشی و برودت اطراف حادث
شود و اگر بول کنند آهک با بول بیرون آید علاج مجموع بزرک
و خبازی و چرچیر بجوشانند و با عسل بیاشامند و قی کنند و شیر
و لعاب بزرک و مرورشک خورند و مرقهای چرب با خبازی (در اکل براده آهن و علاج آن)
می خورند **براده آهن** از خوردن آن وجع شکم و لهیب و صداع
و خشکی دهن حادث شود علاج حسوی چرب و شیر
و روغن خورند و روغن گل و بنفشه با سرکه در سر مالند و اگر طبیعة (در خوردن زاج و شب و علاج آن)
بسته شود مسهلات مزلقه بدهند **زاج و شب** از شرب
آن سعال شدید حادث شود علاج آن شرب شیر و مسکه
و روغن باشد و حسوهای چرب **نباتات بیش** (در خوردن بیش و علاج آن)
بدترین زهرهاست و از شرب آن ورم لب و زبان و دوار
و غشی حادث شود علاج آن تخم شلغم بجوشانند و با روغن
کهنه بیاشامند و مکرر قی کنند و بعد ازان تریاق کبیر
و مثرودیطوس خورند و فادزهر بانید و با اندکی مسک
بخورد و تریاق چیش پیخ کبرست **فرون سنبل** از شرب (در اکل فرون سنبل و علاج آن)

آن سواد زبان و اعراض برسام و بول دم حادث شود علاج
آن قی کنند و بعد از آن قرص کافور و گلاب و دوغ بخورند
و آب خیار کدو با شیرهٔ جو و لعاب بنکو و به دانه خورند
و روغن بادام نیز و آب برف سرد کنند و ماست ترش
نیز مفید بود **فربیون** از آن اسهال مفرط و کرب
و اضطراب و لذع معده و فواق حادث شود علاج
قی کنند و تناول روغن مسکه و استعمال معالجات فراوان کنند
یتوعات یتوع نباتی بود که آن را شیری بود همچون شیر
انجیر چون بجنبد از وی شیری ظاهر شود و از یتوعات آنچه مشهور است
هفت است شبرم و مازریون و عشر و لاعیه و عرطنیثا و ماهودانه
و خمسه اوراق و از این البان اگر قدری تناول کنند اسهال
مفرط پیدا شود و تدبیر آن در ابتدا شرب شیر و روغن و مسکه
کنند و بعد از آن قابضات مثل قرص طباشیر و قرص کهربا
یا رب به و سیب به هند و گویند دو درم شیر شبرم قاتل باشد
و در سرین آن آب برف بر بدن باید ریخت و سه درم شیر
عشر قاتل باشد و شارب آن را در خلاص کردد **سقمونیا**
دو درم از آن قاتل باشد و کسر عادیه به دوغ و برف کنند و
رب سیب و به و ریباس تناول کنند **مازریون** دو درم قاتل
باشد و از شرب آن قی و اسهال دم و لذع احشا و فواق و الم

در خوردن فربیون و معالجهٔ آن
در خوردن یتوعات و علاج آن
در اکل سقمونیا و علاج آن
در خوردن مازریون و علاج آن

جمیع

جمیع بدن حادث گردد علاج او آنست که شیر و روغن
بسیار بخورند و اگر مفید نیفتد تریاق کبیر یا مثرودیطوس
یا تریاق طین مختوم تناول کنند و بعد از سکون قی و اسهال
آب کاشنی با سکنجبین خورند و غذا از زرشک **دفلی**
خرزهره است بسیار از آن مهلک باشد و اندکی از آن موجب
کرب و لهیب و انتفاخ بطن باشد علاج آن قی کنند
و بعد از آن لعاب بنکو و به دانه و مزورشک با روغن گل تناول
کنند و بخلنگشت بجوشانند و بپاشانند و شیربرنجها و چربها خورند
و حلوای حلبه مفید بود **بلادر** اگرچه بعضی مردم بخورند
و مضرت آن نمی یابند لیکن بعضی را از آن التهاب و حرقت
فم معده و لذع امعا و بثور و آبلها در دهن و لب حادث شود
و گویند فادزهر آن مغز جوز است علاج او آنست که
به روغن کنجد و آب گرم قی کنند و بعد از آن شیرهٔ جو با روغن بادام
بخورند و شوربای ماش با کدو و اسفاناخ و مغز بادام تناول کنند و
روغن بنفشه در بینی کشند و نقوع فواکه و آب انار مربا شیرینه
و در آب سرد نشینند **کندش** شرب آن موجب غثیان
و خناق بود خربق سفید و غاریقون سیاه موجب تشنج و عرق سرد
باشد خربق سیاه موجب اسهال و خناق و تشنج و خفقان و حرقت
زبان و حشا و نفخ بسیار بود **خربق زرد و سیاه** این چنین بود

در اکل خرزهره و دفع آن
در خوردن بلادر و دفع آن
در خوردن کندش و علاج آن
در اکل خربق زرد و سیاه و دفع آن

وعلاج مجموع قی باشد و تناول شیر و روغن و اسهال ایارج و ربوبات
و اقراص بارد و علاج کنند لبوب از تناول مغزها

در خوردن لبوب و علاج

گرم گرفته مثل مغز جوز و فندق و فستق غثیان و غشی
حادث شود و علاج آن قی باشد و بعد از آن تناول حموضات
افیون موجب سبات و کزاز و خدر بود و دوار و فواق

در اکل تریاک و دفع آن

و ثقل زبان و تاریکی چشم از آن حادث شود و دو درم از آن
قاتل باشد خصوص که با شراب خورند علاج آن قی کنند
و جند بیدستر و حلتیت و فلفل و اهل همه متساوی بکوبند
و دو مثقال با شراب ریحانی یا شراب کهنه بخورند و بدن را
به روغن قسط و ناردین بمالند و اگر طبیعت بسته شود حقنها بکار
دارند جند بیدستر اگر کنده شود زهر قاتل باشد و از آن

در خوردن جند بیدستر و دفع آن

اعراض سرسام حادث شود و علاج آن قی باشد و بعد
از آن تناول حموضات مثل ترنج و لیمو و سرکه و دوغ گاو
با برف بزر البنج و عنصل رومی از تناول آن هر دو مغص

در اکل بزر البنج و عنصل رومی و علاج آن

و قروح امعاء و سعال حادث شود و علاج آن قی کنند
و بعد از آن شراب بنفشه و خشخاش و لعاب نبکو و بهدانه تناول
کنند جوز ماثل یک درم از آن زهر باشد و اعراض آن دوار

در خوردن جوز ماثل و دفع آن

و سبات و سکر و حمرت عین و عرق سرد باشد علاج
آن قی باشد به آب گرم و بوره و روغن کنجد و بعد از آن شراب

ریحانی

ریحانی تناول کنند و روغن زیت و ناردین در بدن بمالند
یبروج اعراض او همچون اعراض جوز ماثل باشد و علاج

در اکل یبروج و علاج آن

او آنست که بگذارند که بخواب رود و موی سرش بر میکنند
تا متنبه شود و روغن کنجد و عسل و نمک به آب گرم بیاشامند
یا قی کنند و روغن گل و سرکه در سر بمالند شوکران

در خوردن شوکران و دفع آن

از شرب آن خناق و برد اطراف و ثقل بدن و تاریکی چشم
حادث شود و علاج آن قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند
و میعه و قردمانا و انجدان نیز با شراب مفید باشد و روغن گاو
با افسنتین تناول کنند و شلغم و آرد گندم تضمید کنند عنب

در اکل عنب الثعلب سیاه و دفع آن

الثعلب روباه تروک سیاه موجب کدورت لون و خدر و خشکی
زبان و فواق و قی دم و سحج بود علاج آن قی کنند و بعد از آن

در اکل کشنیز تر و اختلاط و علاج

شیر خر یا شیر بز بیاشامند یا عسل و بادام تلخ نیز مفید بود و نخود آب
با مرغ خورند کشنیز تر هر که بسیار خورد او را دوار و سدر
و اختلاط عقل و بحه صوت و غثیان و سکر و غشی حادث شود
از آن بزر قطونا هر که بسیار بخورد نبض و قوت او ساقط

در اکل بزر قطونا و دفع او

شود و بدن سرد گردد و ضیق نفس و خناق و خدر و غشی حادث شود
علاج هر دو قی کنند بطبخ ترب و شبت با عسل و بوره و بعد
از آن زرده تخم مرغ با فلفل و نمک و مرق مرغ فربه خورند و افسنتین

در خوردن بنکاه و دفع آن

و فلفل و دارچینی با شراب مفید بود کاه ایجه سیاه و طاووسی

باشد ودرایحه آن کربه باشد قاتل بود واعراض آن خناق
وضیق نفس وقولنج وغشی وعرق سرد بود علاج آن قی کند
بآب ترب وشوذنه وسکنجبین وبوره وبعد ازان شراب
صرف باانگاره بجاری چاشنی مند وتریاق اربعه وسیرها اگر ممکن
باشراب بخورند صفت آن خره کنجد چون بخابت فشرده باشد

در تعفن خوردن خره کنجد

وسرد شده باشد ازان هیضه حادث شود قاتل باشد علاج
آن قی وتنقیه معده باشد حیوانات دراریح یک درونج
قاتل باشد وازان وجع مثانه وورم قضیب وعانه وپیچیدن شکم
حادث شود وبول نیاید واگر آید خون باشد وگاه بود که تشنج وغشیان

در اکل حیوانات ومعالجه آنها

واختلاط عقل نیز حادث شود علاج قی باشد بروغن کنجد وآب گرم

در ذراریح

وبعد از قی شیر بالعاب به دانه وبهکو یا آب تورک یا سکه تناول
کنند وبه مرقهای چرب وروغن بادام وپیه بط وزرده بیضه وعسل
مفید بود دروغن گل یا سپیده تخم مرغ بزنند ودر احلیل چکانند
دیلمه وذبها از تناول آن قی ودرد دل حادث شود وتدبیر

در کیفیت

آن قی باشد بطبیخ شبت وروغن کنجد واستعمال معالجات ذراریح
ضفادع از اکل آن خناق وتاریکی چشم وکمودت لون ودوار

در خوردن ضفادع وعلاج آن

وحرقت حلق واختلاط عقل وغشی وتشنج حادث شود علاج
آن قی کنند بآب گرم وزیت وبعد ازان بحمام گرم روند وعرق
کنند وبدن بروغن قسط ونار دین وزنبق بمالند

شواء

در گوشت قدید وبلبود واطراف وعلاج آن

شواء مغموم چون گوشت بریان می کنند باید که سر دیگ بپوشانند
یا هوا بدان نرسد اگر پوشیده دارند از اکل آن هیضه واسهال
واختلاط عقل وسبات حادث شود علاج آن قی کنند وبعد ازان
رب سیب وبه باطین مختوم بخورند ومعالجات هیضه بجای

در اکل گوشت ماهی وعلاج آن

آرند ودران روز از حمام وخواب احتراز نمایند سمک بارد
از خوردن ماهی سرد خصوص که در جایی نمک نهاده باشد
قولنج وضیق نفس وغشی وعرق سرد حادث شود علاج آن
قی باشد وبعد از قی تریاق اربعه ونخریا دفلافلی وشراب صرف

اکل در زهره افعی وعلاج آن

مفید باشد مراره افعی زهر قاتل است ومعالجه دران مفید نیفتد
اما فی الجمله قی متواتر کنند بشیر وروغن وآب گرم وبعد ازان تریاق
بکبیر ومثرودیطوس وپادزهر ودواء المسک بخورند مراره النمر

در اکل زهره نمر وعلاج آن

زهره پلنگ قاتل است اما اگر از تناول آن سه ساعت بگذرد امیدی
توان داشت واعراض آن قی گرانی ویرقان بود وبوی صبر از دهن
وبینی وشارب آن آید وعلاج آن قی متواتر باشد وبعد از قی طین
مختوم پنج درم حب الغار پنج درم پنیرمایه آهو هفت درم تخم
سداب ده درم هریکی را بکوبند ونیک بسرشند ودو مثقال

در اکل زهره سمک ابی وعلاج آن

تناول کنند مراره سمک ابی بمقدار عدسی قاتل باشد علاج
آن روغن گاو وبادرنجبویه وجنطیانا رومی هریک مثقالی پنیرمایه
خرگوش نیم مثقال بخورند طرف وبرابل سروبال گاوکوهی

در اکل طرف ... گاوکوهی وعلاج آن

زهر است و از آن غشی و کرب حادث شود علاج آن
قی کنند و بعد از آن فندق فستق تناول کنند **دم ثور** اگر
کسی خون گاو تازه بخورد او را خناق و غثیان و غشی حادث شود
و علاج آن بحقنهٔ مسهله باید کرد و قی کردن و در این شاید
و ادویه که در بسته شدن خون در معده مفید باشد تناول کنند
مثل انجره و تخم کرنب و حلتیت و بوره و خاکستر چوب انجیر
و شیر انجیر و فلفل و بیخ انجدان و پنیرمایهٔ خرگوش با سرکه و شیر بز
نیز مفید بود **عرق دواب** از شرب عرق چارپایان خصوص اسپ
حمرت و تورم روی و زبان و سیلان عرق منتن از بغل حادث
شود علاج آن قی کنند و روغن ناردین گرم کنند و در معده بمالند
و اگر شیر در معده بسته شود علامت آن غشی و عرق سرد و نافض
بود علاج آن مثقالی پنیرمایه خرگوش با سرکهٔ کهنه وقیهٔ بیاشامند
یا نود و پنج درم با حرف بیاشامند نافع بود والله اعلم

در اکل خون گاو و علاج آن

در اکل عرق دواب و علاج آن

باب دوم در گزیدن حشرات و تدبیر آن

در علاج گزیدن حشرات و تدابیر آن

اگر کسی را چیزی بگزد و نداند که آن چه بوده است باید که بالای
موضع گزیده را محکم ببندد و محل زخم را بمکد بعد از آن که
مضمضه به سرکه و روغن گل کرده باشند یا به محجمه بمکند و اگر
وجع بغایت باشد حجامت و ارسال علق بکنند و سرگین کبوتر
و پیاز و پودنه و کبریت و خاکستر چوب انجیر با بول و سرکه

بدان موضع طلا کنند و زیت و نمک و بورهٔ ارمنی و سیر صحرای
و پشک بز و حرمیات و شلیطا اشیح و حلتیت نیز مفید بود
و تریاق کبیر و اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و به اعراضی که ظاهر
شود اگر بتوان دانست که کدام نوع بوده است استدلال
کنند با علاجی که خاص بدان باشد استعمال کنند چنانچه گفته شود
لدغ حیات مار با نواع است و بدترین آن افعی باشد و علامت
گزیدن او آنست که از موضع گزیدن خون بیرون آید و بعد از خون
صدید و متورم شود و رنگ آن سبز گردد و خشکی دهن و التهاب
و عرق سرد و تواتر نفس و غشی و رعشه و فواق و عسر بول حادث
شود علاج او آنست که سر جراحت را به نشتر فراخ
کنند و محجمه بر آن نهند و مضمضه بشراب ریحانی بکنند و بعد از آن
بروغن گل و انگاه مص کنند و در آن مبالغه نمایند و بعد از آن
ادویه جذابه مثل سیر و پیاز و بورهٔ ارمنی و زفت و جاوشیر
و فرفیون بدان موضع نهند و اگر خروس بریان کرده همچنان
گرم بشکافند و بر آن موضع نهند مفید بود و اگر آن عضو قطع
توان کرد چنانکه انگشتی باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم ماند
و تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق افاعی تناول کنند و سیر
و پیاز و کندنا و حرمل با شراب کهنه بخورند و انیسون و تخم
کشوث و تخم فلفل هر یک ده درم زراوند مدحرج و جندبیدستر

در گزیدن مار و علاج آن

هر یکی پنج درم بکوبند و با عسل بسرشند و سه درم از ان با شراب
تناول کنند و روغن کهنه و کوشت راسو شور کرده خشک کرده مقدار
سه درم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعا بخواب
نروند و در میان شیر نشینند و اگر جمیع بدن تمادی شده باشد
و تریاق استعمال کنند و اگر موضع لسع بسبب خاص تمادی شده باشد
ادویه و اضمده بکار دارند و کویند اگر باز بحری بخایند و آب
آن فرو برند و ثفل آن بر موضع زخم نهند مفید افتد و سداب و مرزنجوش
و برک سیب و مخلصه و حلتیت با شراب در دفع سموم مفید بود و
بول آدمی نیز آورده اند **معجون نافع** حب الغار ابرسا — معجونی که علاج زهر مار کند
زنجبیل زراوند مدحرج هر یکی پنج درم سداب بری و کندر هر یکی
چهار درم کرسنه سه درم بکوبند و بشراب بسرشند و مثقالی با شراب
سعوطی دهند و اگر کویند اگر مهره مار بر خود بیاویزند و یا بند الحق
کنند نافع باشد **لذع عقارب** عقرب ماده بزرگتر — در گزیدن کژدم و معالجه آن
بود و گزیدن او سخت تر باشد از گزیدن عقرب نر و خفقان
و استرخاء بدن و برودت اطراف حادث شود و گاهی
احساس سرما کند و گاهی احساس لهیب علاج او آنست
که بالای موضع ببندند و آنرا بمکند و عقرب بکوبند و بران
نهند یا حلتیت و سعتر و عاقرقرحا و مغز فندق بزرک و کبریت
و نمک و علک بطم بدان طلا کنند و کویند اگر موش یا ضفدعی زنده

بگیرند

بگیرند و بدو نیم کنند و بران موضع نهند مفید بود و انجیر خام و برک
و خطمی با نمک و عصاره سداب و با درونج و بیخ حنظل و عصاره
خنثی توقی نیز مفید بود و بیخ کبر و افسنتین و زراوند و کاشنی
بری بکوبند و بعسل بسرشند و صبی را ده ذلک و دیگرانرا چهار
ذلک بدهند یا آنکه سیر و جوز هر یک ده درم و سداب و
حلتیت و مر هر یک پنج درم بکوبند و با انجیر بسرشند و سه درم
بخورند و قردمانا و حلتیت و سعد و با درونج و سکبینج با شراب
مفید بود و از ادویه منتجه خصوص کرفس احتراز نمایند
و گفته اند اگر کسی کرفس خورده باشد و اورا عقرب بگزد
خلاص نیابد و اگر ترب و با درونج خورده باشد مضرت بدو
نرسد و محرمات الخضرة الموریه فی لذع العقرب مخلصه
در آب بجوشانند و موضع ملذوع در آن آب نهند یا فادزهر
حیوانی یا مار فستق بعرق گاوزبان بسایند و بدان موضع — در گزیدن جراره و علاج آن
بمالند و نوعی از عقرب هست که آنرا جراره کویند و آن
عقربی خرد باشد و دنبال در زمین کشد و زهر آن گرم باشد
و آن در نواحی اهواز و خوزستان و عسکر بسیار باشد
و چون بگزد بعد از یکدو روز اثر کند و از ان نادر خلاص یابند
و اطبای آنجا معالجه آن به فصد کنند و فی الحال شیر بیاشامند
و موضع را به محجمه مص کنند و به جندبیدستر و فرفیون طلا کنند

وحوالی آنرا به گل ارمنی و سرکه طلا کنند و این تریاق دهند کاسنی
بری و خشک و برگ کبر و جنطیانا و افسنتین و گشنیز خشک
متساوی بکوبند و به آب سیب بسرشند و دو درم با شراب
سیب ترش بدهند واگر ازان التهاب شدید حادث شود
شراب فواکه با برف دهند واگر خفقان عارض شود شراب
سیب و قرص کافور بدهند واگر طبیعت محتبس باشد حقنه کنند
واگر زبان متورم شود فصد عرق زیر زبان کنند و به آب کاسنی

در گزیدن رتیلا و عنکبوت و علاج آن

و سکنجبین غرغره کنند و غذا غوره و انار خورند **رتیلا و عنکبوت**
و رتیلا نوعی از عنکبوت باشد و بر وی نقطهای سیاه باشد
و نزدیک دهن او دو شاخ باشد و بدان بگزد و او را اصناف
هست بدترین آن مصری باشد و آن شبیه است به پروانه و
بعضی سرخ باشد و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد
و علاج گزیدن رتیلا آنست که موضع را بکنند و به حمام
روند و آب گرم بدان ریزند و موضع زخم را به مر و نمک و خاکستر
چوب انجیر و قلیه و آهک تضمید کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند
و این تریاق تناول کنند **صفت آن** فلفل و زراوند و ابرسا

دوائی که نافع زهر رتیلا بود

و ناردین و عاقرقرحا و دوقو و زبره کرمانی و بوره ارمنی و مرانار
و مایه خرگوش و داروچینی و میعه و حب بلسان و سرطان نهری و عصاره
خشخاش متساوی بکوبند و به آب کبر بسرشند و دو درم تناول کنند

واز

در علاج گزیدن عنکبوت

واز گزیدن عنکبوت ریاح و قراقر شکم و قشعریره و برودت
اطراف و انتشار قضیب حادث شود علاج او آنست که
بحمام روند و عرق بکنند و شونیز و سداب و سعد هر یک پنج درم
با شراب صرف بخورند و نوعی از عنکبوت هست که آنرا جندب
میگویند سیاه و پای کوتاه بود و از گزیدن آن حکه موضع و سیاه
شدن آن و حمی مطبقه حادث شود و زهر او حاد بود بخلاف
دیگر عناکب علاج آن فصد کنند و تمر هندی و نبات با آب
خیار که و سکنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه
با منقوع فواکه کنند واگر آن موضع متقرح شود تدبیر قرحه

در علاج گزیدن عنکبوت سفید

کنند واگر متعفن شود به آهن جدا کنند و نوعی دیگر هست که آنرا
فهد گویند و آن عنکبوتی سفید بود که بر وی نقطهای سیاه باشد
و دست و پای او بغایت کوتاه باشد و همچون یوز جهد و مگس
گیرد واز گزیدن آن حکاک حادث شود آنرا به حضض
و روغن گل طلا کنند و بیخ کرفس در سرکه بجوشانند و بران
ریزند و نوعی دیگر هست که قوایم او بسیار و دراز بود واز
گزیدن آن وجع معده و قی و عسر بول و قولنج حادث
شود و علاج لذع آن همچون علاج لذع رتیلا باشد

در گزیدن قملة النسر و علاج آن

قملة النسر مایه ایست همچون قرادی خرد و از گزیدن آن
رعاف و نفث و بول دم حادث شود علاج آن زرنب

و به و آب برف تناول کنند و شیرهٔ تخم تورک و آب کاهو
و کاشنی و خیار کدو بپاشانند و طین مختوم و جدوار با شیر
مفید بود و موضع لسعه را به آب کاهو و صندل سرخ و
خاور هر طلا کنند زنابیر زنبور به انواع است بعضی
بزرگ باشد و سر او سیاه باشد و بعضی شبیه بلون باز
باشد و این دو صنف بدترین زنابیر است و بعضی کوچک
باشد و علاج گزیدن زنبور آنست که موضع لسعه را یا بسر
نیشتر یا سوزن فراخ کنند و مص کنند و با شراب غوره
و ریباس و بیهو با عرق گل و بید همه با هم تناول کنند
و آب رمانین و آب خیار کدو بپاشانند و موضع را با آب
خبازی و با روغن ورد و با نرک طلا کنند یا آب سک یا الجبر
و سرکه یا آب غوره و گل یا سرگین گاو یا ورق گنجد طلا کنند و گزیدن
نحل که مکس انگبین است و زنبورها خرد اسلم باشد و نحل نیش
در عضو رها کند عنکبا به پارسی کرماسو گویند چون
بگزد دندانهای خرد باریک در موضع گزیده رها کند و تدبیر
او آنست که آن دندانها بیرون آرند و گویند اگر قز یا ابریشم
دران بمالند دندان بدان بچسبد و بیرون آید یا خاکستر
در روغن بدان نهند تا بیرون آید و موضع را مص کنند و در
آب گرم نهند و تدبیر باقی که در گزیدن رتیلا ذکر رفت بخورانند

در گزیدن زنبور و علاج آن

در گزیدن کرماسو و علاج آن

سام ابرص نوعی از وزغ است و او کوچکتر باشد
و بر و نقطهای سیاه باشد و در مواضع خرابه باشد و او
نیز چون بگزد دندانها در عضو رها کند علاج او آنست که پارهٔ
قز بر سر کاردی بپیچند و دران موضع بمالند یا بزر قطونا و صمغ
ضماد سازند و شبانروزی بگذارند و بعد ازان برفق جدا کنند
تا دندان بیرون آید و باقی علاج او همچون علاج گزیدن
مار باشد سالامندرا ماهیت شبیه به عظایه چهار پای
دارد و دنبالی کوتاه و گویند اگر در آتش افتد آتش را بمیراند
و نسوزد و از گزیدن او حرقت شدید و وجع و التهاب و ورم
زبان حادث شود علاج او آنست که موضع را
به محجمه مص کنند و شیر با لعاب بنکو و بهدانه با شیرهٔ
تخم تورک با روغن گل و بنفشه تناول کنند و مسکه و مرقهای
چرب خورند و عسل و راتینج نیز مفید بود و گوشت ضفادع
و خایهٔ سلحفات بر موضع نهند الاربعة والاربعین
هزارپای باشد و در گزیدن او سرکه و نمک طلا کنند و نوعی
از وی هست که آنرا دونیش خوانند و چون فرو برد در عضو
بگذارد و خود بیفتد و حرکت نکند علاج آنست که آنرا
بکوبند و بران موضع نهند و زراوند و جنطیانا و پوست
بیخ کبر با شراب بخورانند ضفادع الجزیری باشد

در گزیدن سام ابرص و علاج آن

در گزیدن سالامندرا و علاج آن

در گزیدن هزارپای و علاج آن

در گزیدن ضفادع و علاج آن

گزیدن آن سهل باشد و علاج او همچون علاج زهرهای
سرد باشد اما آنچه بحری باشد سرخ بود و از گزیدن آن ورمی
عظیم ظاهر شود و گویند بر جهد و بر مردم افتد و اگر بتواند
رسید نفخه بدمد و مضرت رساند علاج آن تریاق کبیر
و مثرودیطوس خورند و معالجات زهرها استعمال کنند

باب سوم

در گزیدن آدمی و چهارپایان اما آدمی اگر محروری مزاج باشد
و گرسنه بود گزیدن او بدتر باشد علاج او آنست که زیت
را بدان موضع بمالند و آرد باقلا و سرکه با بیخ رازیانه
و عسل یا پیاز و عسل با خاکستر رز و استخوان کوساله و
سرکه طلا کنند و اگر متورم شود مرداسنگ و قیه(؟) و زیت
و پیه و شمع مرهم سازند و بمالند عض شیر و پلنگ
گزیدن و جراحت چنگال این حیوانات به زراوند مدحرج
و ایرسا و عسل طلا کنند و بعد از آن بسرکه بشویند و مرهمی از ایرسا
و زنجار و چرک نقره و توبال مس و شمع و زیت بمالند
عض گرگ و سگ دران موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی
با سرکه طلا کنند یا ورق خیار و نمودنه(؟) با سرکه و نمک یا شراب
و آبکامه بران نهند عض کلب مجنون سگ دیوانه باشد
و از گزیدن آن وسواس و افکار فاسده و اختلاط عقل و آواز(؟)

در علاج کلب چهارپایان و آدمی

در کلب شیر و پلنگ و علاج آن

در کلب گرگ و سگ و علاج آن

در علاج گزیدن سگ دیوانه

و تشنگی

و تشنگی و خشکی زبان و تشنج اصابع حادث شود و از
مردم و جایهای روشن گریزند و اعضا خصوص روی سرخ
گردد و در روی تفرسح(؟) پیدا شود و آواز بگیرد و هرچه بیند
تصور سگ کند و باشد که منی از ایشان روان شود و اگر تشنج
و کزاز و عرق سرد و غشی حادث شود دلیل آنست که فوت
شود و از تشنگی فریاد کند و چون آب بینند بترسند و دور
شوند و باشد که آواز سگ کنند و خواهند که مردم را بگزند اگر
کسی از فضله آب و طعام ایشان بخورد او را همین حالات
رسد و بعضی را این عوارض بعد از شش روز و بعضی را
بعد از شش ماه حادث شود و بعد از هفت سال هم سگ در
خریف و ربیع دیوانه شود و علامت سگ دیوانه آنست که
گرسنه و تشنه باشد و طعام و شراب نخورد و از آب گریزد
و چشم او سرخ بود و گوشها آویخته و زبان بدر افتاده
و از بینی و دهانش لعاب آید و پشت او برآمده و کج شده باشد
و خایف باشد و از آب ترسد و باشد که چون آب ببیند
از ترس بمیرد و چون مستان براه رود و افتد و آواز او
گرفته باشد و چون شخصی بیند حمله کند و سگان از وی همه گریزند
و کلب را حالی همچو جذام حادث شود و گرگ و شغال
و روباه و راسو نیز دیوانه شوند و کسی را که سگ بگزد باید که

بنمک تحقیق کند که این سگ دیوانه بوده یا نه و تجربه بران کنند
که پارهٔ نان بخونی که ازان موضع آید بیالایند و پیش سگان
اندازند اگر نخورند سگ دیوانه بوده است یا شاه بلوط و جوز
بکوبند و شبی بدان موضع نهند و پیش مرغ اندازند اگر
نخورند یا بخورند و بمیرند سگ دیوانه بوده است علاج
او آنست که جراحت را نگذارند که ملتحم شود بخلاف جراحتی
که از گزیدن کلبی حادث شود که نه دیوانه باشد و باید که سر
جراحت فراخ کنند و به محجمه بکرّد مص کنند تا خون بسیار بیاید
و ادویهٔ محرقه متوحه شل خردل و جاوشیر و جوز وفلدفیون و
نمک و بول کودک با خاکستر رز و پیاز و جرجیر با برگ بران
نهند یا حلتیت و آب چغندر بران نهند یا نمک و زنگار
هر یک سه درم و نوشادر دو درم و قلقدیس هشت درم
اسقیل بریان کرده شانزده درم سداب چار درم نحاس
سوخته چار درم بکوبند و بسرشند و طلا کنند یا داغ
کنند و آن تدبیرها در ابتدا باید کردن تا جذب سم بکند به خارج
اما چون هفته بگذرد تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون
کنند یا این حب سناج درم هلیله کابلی هفت درم
افتیمون مثقالی و نیم نمک هندی نیم درم غاریقون نیم درم
و بسفایج و حجر ارمنی هر یک مثقالی بکوبند و بآب باکله

ارز

در علاج کلب
سگ دیوانه

حبی که نافع بود
سگ دیوانه را باشد

بسرشند و دو مثقال ازآن شربتی باشد اخری هلیله کابلی
دو مثقال غاریقون مثقالی و نیم افتیمون هفت مثقال نمک هندی
نیم مثقال بسفایج یک مثقال حجر ارمنی نیم مثقال حب سازند
و شربتی دو مثقال باشد و ماء الجبن نیز با افتیمون مفید
بود و غذاهای چرب و گوشت مرغ و کبک و دراج فربه
خورند و شیر و شراب کهنه بیاشامند آبی که خورند باید که چند
نوبت آهن سرخ کرده دران اندازند باید که حیلت
کنند تا آب بخورد و الا بیم هلاک باشد و گویند اگر از پوست
کفتار یا از پوست سگ دیوانه آب خوردن نافع بود یا اناءی
که از زر خالص ریخته باشند یا از چوب یا از پوست سگ
دیوانه باشد و بپوست کفتار بپوشانند و ازان آب خورد و اگر
جگر سگ دیوانه بر موضع گزنده نهند یا بریان کنند و بخورند نافع
مفید بود و حنطیانا و جرم سرطان و حضض و حلتیت و طین
مختوم با شراب بخورند و ضماد سازند و تریاق کبیر و تریاق
اربعه و دواء السرطان تناول کنند و از سرما و حمام اجتناب
صفت دواء السرطان سرطان نهری زنده در دیگی مسی نهند و بهیزم
رز آتش کنند تا بسوزد و ده درم ازان باده درم حنطیانا و پنج
درم کندر بکوبند و در روز اول مثقالی و در روز دوم دو
مثقال و در سوم سه مثقال بخورند و در دواء الذراریح نیز مفید بود .

در نوع دیگر
از علاج کلب
سگ دیوانه

در ترکیب صفت دواء
السرطان

دواء الذراریح

صفت آن ذراریح یک مثقال عدس مقشر یک مثقال زعفران
سنبل و قرنفل و دارچینی هر یک نیم درم بکوبند و بآب
بسرشند و قرص کنند و یک درم از آن بآب گرم بخورند و از سرما
و حمام احتراز نمایند **عض تمساح** و سگ آبی و ماهی

زخم کلب نهنگ و علاج آن

سیاه موضع گزیدن آن را به عسل و بوره ارمنی طلا کنند و نمک
و سرکه در آن مالند بعد از آنکه پاک شود پیه مرغابی و پیه
گاو کوهی نهند و اگر پیه تمساح بدست آید بهتر باشد و باقی
علاج او همچون علاج کلب عقور بود **عض سنور**

در گزیدن گربه و علاج آن

اگر از گزیدن گربه وجعی حادث شود پیاز و فودنه یا شونیز
و کنجد ضماد سازند و ببندند نافع بود **عض راسو** اگر کسی را
راسو بگزد سیر و پیاز بخورد و ضماد کند و شراب صرف بیاشامد
و اگر پوست راسو بکنند و بر آن موضع نهند وجع را ساکن کند

در گزیدن راسو و علاج او

باب چهارم در دفع هوام و طرد حشرات و بهایم

در گریختن هوام و حشرات از منزل

اگر سنبر و فودنه و پنجنگشت در خانه و نزدیک مرقد نهند هوام بگریزند
تبخیر بچوب رز و انار و بیخ مهک و قنه و فودنه و سقلی و
سکبینج و حلتیت و حب الغار و اشنه و قرون و اظلاف
و حوافر حیوانات همین خاصیت دارد و نگهداشتن لقلق
و طاوس و مرغابی و خارپشت و گاو کوهی و گوسفند کوهی و

راسو

و راسو و گربه در خانها مفید بود و اگر ریسمان به قطران آلوده
کنند و گرد مرقد بگردانند هیچ گزنده بدان نزدیک نیاید و اگر
چراغی دور از مرقد بنهند حشرات نزدیک چراغ گردند و پیش
مرقد نیایند **طرد حیات** دود کردن شاخ گاو کوهی

در دفع مار و گریختن او

و پشم بز و موی آدمی و سکبینج و زفت ماران را بگریزاند
و اگر موضع را به آب نوشادر و خردل آب زنند مار بمیرد و آب
دهن روزه دار خصوص که نوشادر در دهن گیرد چون در دهن
مار اندازند مار فی الحال بمیرد و مار نزدیک نوشادر نگردد **طرد
عقارب** از شاخ و آب ترب و بادروج عقرب

در فرار نمودن عقارب

بگریزد و دود کردن به عقرب و کبریت و سم خر و زرنیخ
و پیه بز و روغن گاو و آب حلتیت در خانه ریختن همین
خاصیت دارد و اگر میعه و زرنیخ و پشک گوسفند و پیه گاو با هم
بیامیزند و بر در سوراخ عقرب بدان دود کنند بیرون نیاید
و اگر بیخ ترب پاره کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون

در گریختن و دفع [illegible]

نیاید **طرد براغیث** اگر حنظل با سداب بجوشانند و در خانه
بریزند کیک بمیرد و اگر چوبی بر پیه خارپشت بیالایند کیک
بر آن جمع شوند و اگر کرنب و ورق خرزهره و گیلوان بگریزند

ایضا در دفع [illegible]

طرد پشه اگر بچوب سرو و برگ جوز و شونیز و مورد
و سکبینج گاو و کبریت و حرمل دود کنند پشه بگریزد و اگر

افسنتین و حرمل و شونیز بجوشانند همچنین بود و اگر بدن
در دفع مورچه
بروغن ترب بمالند پشه بران ننشیند طرد نمل
مورچه از سقاطلیس و زفت و حلتیت و زهره گاو و دود
در دفع مگس
کبریت و قطران بگریزد طرد ذباب اگر زرنیخ در
شیر گاو حل کنند و بنهند تا مگس بخورد بمیرد و اگر زرنیخ دود
در دفع زنبور
کنند همچنین و از بوی گندش بگریزند طرد زنبور اگر سیر
و کبریت دود کنند زنبور بگریزد و اگر بدن به آب خطمی
و خبازی و زیت بیالایند زنبور بدان ننشیند و بگریزد
در دفع ارضه
طرد ارضه اگر پر هدهد و کلنگ و گشنیز و خسک و فودنه
بسوزانند رشمیه بگریزد و اگر بورق خاد دود کنند خنافس بگریزد
و اگر افسنتین و فودنه و پوست ترنج در میان جامه ریزند
شپش در ان نیفتد طرد و قتل موش اگر مرداسنگ و زرنیخ
در قتل و طرد موشان
و بزرالبنج و بیخ کرنب و بصل الفار و مرگ موش و خبث
آهن هر کدام که باشد در چیزی کنند که موش بخورد بمیرد و اگر موش
در گریختن راسو
را خایه بکشند یا پوست بکنند یا گوش و دم ببرند و رها کنند
دیگر موشان بگریزند طرد راسو از بوی سداب راسو
در طرد و قتل بهایم و دفع آن
بگریزد طرد بهایم و قتل آن ورق آزاد درخت و ورق
سداب جمع کنند و اگر سگ و گرگ و خوک خربق سیاه
بخورند بمیرند و خانق النمر گیاهی است که گرگ را بکشد و

پلنگ

پلنگ را بکشند و خانق الذئب گیاهی است که گرگ را
بکشد و بادام تلخ و فرزهره روباه را بکشد و گرگ را در
جایی که عنصل باشد بگریزد
و از آنجا نرود
قد فرغ من الکتاب بکرة الحکمة فی شهر ذیحجه ۱۲۱
تمام شد فن اول در قسم طبی و حسن توفیقه

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

فن دویم در ادویه واشربه واغذیه مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر

بعضی ادویه مفرده واغذیه مشتمل بر هفت باب

باب اول در طبایع ادویه وتاثیرات آن

بدانکه هر چیزی که از او بدن تاثیری از کیفیات باشد
چون وارد بدن شود از حرارت غریزی آن متاثر شود اگر
بدن تاثیری زیاده از کیفیتی که بدن را حاصل شود نکند آن چیز را
معتدل گویند واگر در وی به کیفیتی زایده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس
نشود آن کیفیت در درجهٔ اول باشد اگر محسوس شود اما مضر نباشد
در درجهٔ ثانیه باشد واگر مضرت رساند لیکن مهلک نباشد
آن کیفیت در درجهٔ ثالثه بود واگر اضرار آن بهلاک رسد
در درجهٔ رابعه باشد چنانچه ادویه سمیه و بباید دانست که تاثیر
دوا شاید که در خارج باشد و در داخل نه همچون پیاز که ضماد آن
موحش واکل آن نه وبعکس این همچون اسفیداج که اکل آن قاتل
بود وضماد نه وشاید که تاثیر خارجی دوا مضاد تاثیر داخلی او بود
همچون کشنیز که در داخل تغلیظ وتبرید کند ودر خارج تحلیل وبدانکه
بعضی ادویه را قوی مختلف باشد وشاید که آن قوت او چنان
مستحکم باشد که آتش آنرا به تحلیل نبرد همچون ذهب وشاید که آتش

آنرا به تحلیل برد اما به طبخ تحلیل نرود همچون بابونه که در وی قوت
قابضه ومحلله هست وبطبخ تحلیل نرود وهیچکدام زایل نشود وشاید
که طبخ آنرا به تحلیل برد ولیکن بغسل زایل نشود همچون عدس که بطبخ
قوت محلله او بتحلیل برود وقوت قابضه باقی ماند وشاید که قوت
او چنان ضعیف بود که بغسل زایل شود همچون کاشنی که منفتح و
مبرد است وبشستن قوت تفتیح وتلطیف او بتحلیل برود
وتبرید باقی ماند چون ادویهٔ مفرده بسیار است ومعرفت کیفیت
وخاصیت آن را فواید بسیار ودر آن تطویل می انجامد وبذکر
بعض ادویه که احتیاج باستعمال او بیشتر است اکتفا مینماید
ادویه که در درجه اول از حرارت بیشتر کند بابونه افسنتین
فندق اسفید نعناع پوست ترنج ونخود وزوفا تراسطوخودوس
اشنه کرسنه بزرک لادن شاهتره وانچه در درجه
دویم از او بیشتر کند بوره واذخر وایرسا ویاسمین واظفار
الطیب جعده هزارچشان حلبه فراسیون کندر
سلیخه نمام جر عنبر جندبیدستر شبت وانچه در
درجه سیوم از او بیشتر کند اسقیل شونیز رازیانه
فنه راسن شخ حب البلسان قرنفل سعتر
فودنه سرو فلنجمشک سعد قسط قردمانا مرزنجوش
شکاع اشنیع اقحوان سک اسارون ملح ابهل

کروبا مربا جوز ابسون حرمل زرنباد افتیمون کرفس
رومی زوفا، خشک حاما زراوند زیره زنجبیل کبر زعفران
کبریت نجنک جندبیدستر وج دارچینی دارفلفل
پیاز حاشا حنطیانا دروج سقمونیا وانچه در درجه چهارم
ازو بیشتر کند حرف کندس میویزج ماهیران فلفل
خردل سداب بری ادویه که در درجه اول از برودت بیشتر
کند هلیله آمله بلوط خیارچنبر بلیله انجد اجاص
اسفاناج بسد بنفشه گل سرخ وانچه در درجه دوم
ازو بیشتر کند گلنار و زرشک و به و زرد آلو و بنکو و لسان الحمل
دم الاخوین حماض امرود وانچه در درجه سوم از برودت
بیشتر کند کاهو کشنیز حماض تورک زعرور کاه
مازو صندل کافور وانچه در درجه چهارم ازو بیشتر کند جوز
ماثل افیون بنک سیاه ادویه که در درجه اول از رطوبت
بیشتر کند آلو نخود اسفاناج گاوزبان مغاث خیارشنبر
وانچه در دوم از رطوبت بیشتر کند ترنجبین تورک بنفشه بنکو
زرد آلو زوفاء تر وانچه در درجه سوم بیشتر کند کاهو وقطر
ادویه که در درجه اول از یبوست بیشتر کند اذخر فندق حلبه
زعفران اشنه بابونه حب الخضرا اسغند برسیاوشان
وانچه در درجه ثانیه ازو بیشتر کند مرحاشا کادر بوس صندل

ادویه که در درجه چهارم ازو بیشتر کند
ادویه که در درجه اول از برودت بیشتر کند
ادویه که در درجه دوم برودت است
ادویه که در درجه سیم برودت است
ادویه که در درجه چهارم برودت بیشتر کند
ادویه که در درجه اول رطوبت بیشتر کند
ادویه که در درجه دوم رطوبت بیشتر کند
ادویه که در درجه سیم رطوبت بیشتر کند
ادویه که در درجه اول یبوست بیشتر کند
ادویه که در درجه ثانیه یبوست بیشتر کند

کلنار حماض کندر سوسن گل سرخ زنجبیل دارفلفل
هزارچشان دروج جعده حب بلسان ایرسا دم الاخوین
اسارون بوره انجد ابنوس برنجاسف بسد بنجنکشت
افیون حنطیانا انجره حب البان بلیله آمله اشقیل افسنتین
وانچه در درجه سوم بیشتر کند ابهل سقمونیا سیر شونیز اقاقیا
راسن افیمون قرنفل افتیمون بلوط جندبیدستر دارچینی
قسط زعرور صبر فودانا وج سعتر زوفا، خشک فوذنه
زراوند مازو فرابیون فلنجمشک سماق زرنباد حماما سرو
زیره نانخواه سعد کبریت مرزنجوش کبر نمک کرفس شبرم
شکاعا اشیع وانچه در درجه چهارم بیشتر کند آهن کندش
میویزج ماهیران خردل فلفل سداب بری مسهلات
صفرا هلیله زرد و تمر هندی ترنجبین بنفشه افسنتین سقمونیا
گلاب اجاص شاهتره صبر گل سرخ شیرخشت مسهلات بلغم
تخم الحنظل قنطوریون مازریون غاریقون حب النیل تربد
حرمل بسفایج مسهلات سودا هلیله کابلی و سیاه و سنا و بالنکو
افتیمون اسطوخودوس حجر لاژورد بسفایج غاریقون کژوث
حب النیل آمله مغثیات تخم ترب و برگ آن کندش و کنگر زرد
خربق میویزج تخم شبت پوست و تخم خربزه و تخم جرجیر نمک هندی
لوبیا سرخ آب کدو مر ماء العسل تخم مازریون بوره سکنجبین

ادویه که در درجه سیم یبوست بیشتر کند
ادویه که در درجه چهارم یبوست بیشتر کند
مسهلات صفراوی
مسهلات بلغمی
مسهلات سوداوی
مغثیات

مفتحات

مفتحات ادویهٔ که سده بگشاید ترمس اذخر شاهتره غاریقون
رازیانه انیسون قنطوریون افسنتین سعتر قردمانا اسطوخودوس
عود قاوانیا انیسون حنطبانا فراسیون زیره کرمانی حماما
ایرسا نانخواه فراسیون هلیون دارچینی زعفران مرزنجوش
کرفس زراوند حماما کبابه کرسنه حاشا کشوث حرمل

ملطفات

ملطفات ادویهٔ که تلطیف و تقطیع اخلاط غلیظ کند ابهل
اسقیل حماض سرکه اسطوخودوس حب البان اقحوان الجزه
بوره جندبیدستر خردل قرطم سیر اذخر بنجنکشت بابونه دارچینی
جعده ونج زوفا خشک قسط سعتر قردمانا فودنه زراوند
وف حاشا حرمل کاوربوس سنکطراشیع ایرسا نمام
سداب نانخواه سکنجبین عاقرقرحا

مدرات

مدرات ادویهٔ که در
ادرار بول و حیض کند ابهل و اقحوان و ترمس و شونیز و انیسون
و رازیانه و الجذان و قنطوریون و برنجاسف و قردمانا و بابونه
و قسط و کبابه و پرسیاوشان و جندبیدستر و فراسیون و عاقرقرحا
و عود و قاوانیا حنطیانا و نانخواه و جاوشیر و تخم کرفس و دارچینی
و جعده و سداب و سعد و میعه و سلیخه و نمام و زوفا خشک
و سنکطراشیع و کرفس و مرزنجوش و کاوربوس و حب الخضرا

مفتتات

مفتتات ادویهٔ که حصات را بریزاند اسارون و برنجاسف
و قردمانا و صمغ الو و تخم خربزه خشک پرسیاوشان نخود سیاه

بحراليهود

قابضات

بحر اليهود و بادام تلخ سعد سکنجبین رازیانه قابضات ادویهٔ که طبیعت را
ببندد برنج بلوط بسد باقلا جوز سرو پنج کاورس اذخر تخم گل
مورد و عنبرا گلنار دم الاخوین زعرور نخود ورق ارود طباشیر
مصطکی کهربا طین مختوم کندرک کرویا ناردین سماق عدس
نانخواه تخم شاهسفرم بارتنگ بنق

محللات

محللات ادویهٔ که
غلظ و صلابات را به تحلیل برد کاوربوس کبر حاشا زراوند اکلیل
الملک ونج خربزه هزارچشان جعده جاوشیر اشق برسیاوشان
اسقیل بابونه روباه ترکب برنجاسف اذخر باقلی اسارون و
اقحوان خطمی زفت صمغ بطم لادن نمام سوسن ترمس
قثاء الحمار غار قنه مرزنجوش فودنه خروع

ملینات

ملینات
ادویهٔ که صلابات را نرم کند اصطرک و بزرک و راتینج و مقل
و سعد و روغن خروع و دنبه پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو و کوسفند
و زفت و صمغ بطم

منضجات

منضجات ادویهٔ که اورام و صلابات را نضج
دهد اکلیل الملک و بزرک و زعفران و ابوسا و کرنب و صمغ بطم
و لادن و تمر و میعه و انجیر و موم خطمی و مرورنک

منفثات

منفثات
ادویهٔ که نفخ و ریح را بشکند و به تحلیل برد انیسون و افیتمون و بیاسه
و بنجنکشت و جاوشیر و تخم کرز و زرنباد و کرفس و کرویا و سداب
و سعتر و سعد و فلفل و قردمانا

مفرحات

مفرحات ادویهٔ که عضو را ریش کند
و بسوزاند اسقیل و زرنیخ و زاج سرخ و سبز و حرف البان و ثیوعات

و سرگین کبوتر و آهک و قسط و سنباده و فرفیون و صابون و
سداب و فودنه و راسن و فلفطار و سیر و ذراریح ادویه که تسکین
وجع کند افیون و بنج و شوکران و سغیده تخم مرو و بیخ و برگ
کشنیز و نشاسته و صمغ و اسفیداج ادویه که سرگران کند و خواب آرد
کاهو و شبت و اقحوان و زعفران و حماما و لفاح و مر و شقایق
و اصطرک و نشاسته و شونیز ادویه که کرم شکم و گوش بکشد برنج
کابلی و افسنتین و جعده و زوفا و خشک و کرویا و حرف و فودنه
و قنبیل و شیح و شونیز و ورق شفتالو و ترمس ادویه که منع رعاف
و نفث و اسهال دم کند انقد و زرشک و بادروج و بلوط و گلنار
و دم الاخوین و تخم گل و حضض و گل ارمنی و کهربا و کافور و کندر
و لسان الحمل و زیره و مصطکی و نعناع و نشاسته و به و مازو و قنطوریون
و ریوند و شادنه و جو سوخته و کشنیز و بزر البنج ادویه که قروح را
مندمل گرداند گلنار و انقد و صمغ آلو و انزروت و اسفنج و ورق بلوط
و دم الاخوین و زفت و زراوند و لسان الحمل و زیره و ایرسا و چینی
و طین مختوم ادویه که قروح و سحج را پاک کند ابهل و زفت و نمک
و ابکامه و ایرسا و عسل و زراوند و حب بلسان ادویه که گوشت
زیاده از قروح زایل کند انزروت و اشنان و نمک و مرداسنج
و توبال و مس سوخته و زنجار ادویه که قروح را خشک کند توتیا صبر
و صدف سوخته انزروت و اشنه و خرما سوخته آهک نشسته

ادویه که تسکین وجع کند
ادویه که سرگران کند
ادویه که کرم شکم و گوش بکشد
ادویه که منع رعاف و اسهال دم کند
ادویه که قروح را مندمل کرداند
ادویه که قروح و سحج را پاک کند
ادویه که گوشت زیاده قروح زایل کند
ادویه که قروح را خشک کند

ادویه

ادویه قلبیه مقویات دل و مفرحات بود یاقوت کهربا لولو
لاجورد و کافور و گاوزبان و به و سیب و امرود و کشنیز خشک و طباشیر
و طین مختوم و زرنباد و زعفران و دارچینی و گل سرخ و درونج و هلیله
و به و بالنگو و بادرنج و تمر هندی و انار شیرین و صندلین و ریباس
و شقاقل و قاقله و قرفه و دارچینی و فستق و زر و نقره و عنبر و عود و نعناع
و سوسن و سنبل و سعد و سلیخه و فرنجمشک و عود و فاوانیا و نمام
و نیلوفر و مورد و اسطوخودوس و اترج و ابریشم و آمله و بهمنین
و بسفایج و جدوار و نارنگ و نارنج و پوست ترنج ادویه که
مقوی معده باشد پوست ترنج و آمله و بلیله و بالنگو و جوز بویا و دارچینی
و هلیله و گل سرخ و زرنباد و طباشیر و کندر و کرویا و مصطکی و سنبل
شیح و نعناع و سعد و سلیخه و سماق و سفرجل و قرنفل و قرفه و قاقله
و اذخر و ساذج هندی مقویات کبد اشنه اظفار الطیب حب
البلسان و جوز بویا و دارچینی و حماما و کشوث و مصطکی و ناردین
و قرنفل و قرفه و غافث مقویات باهیه کزر جرجیر هلیون حبة الخضراء و
کرفس و کنجد و حب الزلم و باقلا و نخود و لوبیا و قرد و خولنجان و دارچینی
و بسباسه و جلغوزه و فندق و فستق و کثیرا و حلتیت و قسط و زرنباد
و خصیة الثعلب و شقاقل و زنجبیل و سورنجان و سقنقور و بیضه کبوتر
و گنجشک و بره و شیر مایه شتر شیر میش و انگور و انجیر و رطب و نارجیل
و مغز بادام و مغز جوز این ادویات از حاره و بارده و رطبه و [illegible]

ادویه مقوی قلب
ادویه که مقوی معده باشد
ادویه که مقوی کبد باشد
ادویه مقویات باهیه

در مزاج حبوبات

باب دوم در حبوبات

گندم گرم وترست بدرجهٔ اول ونان او بهترین نانها بود وغذا
تمام ونیکو دهد ونان تنک غذا کمتر دهد ودیر گوارد بخلاف کرده و
ونان نارین غذا تمام دهد ودیر گوارد وکلیچه بدن فربه کند اما سده آرد
ومعده را مضر باشد جو سرد وخشک بدرجهٔ اول وغذا کمتر از
گندم دهد وپست جو قابض ومبرد بود وکشکاب مبرد ومرطب
باشد برنج خشک بدرجهٔ اول ودر حرارت وبرودت او
خلافست واو غذا لطیف بسیار دهد وزود گوارد واورا با زعفران
وروغن تمام پزند یا باشیر وشیرینی خورند کاورس وارزن بارد ویابس است
غذا اندک دهد وقابض باشند ومصلح ایشان شیر وروغن باشد
عدس بارد ویابس است تسکین وتغلیظ خون بکند ودیر گوارد وسوداوی
بود وخوابهای آشفته آرد وآب آن مطلق وجرم او قابض بود وآنرا
با چغندر خورند باقلا بارد ویابس بود غذا اندک وآب او لطیف
بود ودرد وحلق وامراض سینه را مفید بود اما نفاخ باشد ومصلح
آن نمک وسعتر باشد نخود حار رطب است غذا بسیار دهد وقوت
باه وادرار ونفخ کند وصفای لون وتسمین بدن بهم آورد وآنچه
سیاه بود وسرخ گرم وتر باشد وادرار آن بیشتر لوبیا
قریبست به نخود وادرار بول اقوی بود ماش بارد رطبست
وکموس او محمود بود تبهای گرم وسرفه را مفید بود ودندان را مضر باشد

ومصلح

ومصلح آن مغز بادامست کنجد حار رطبست ودیر گوارد
وافد [?] غذا کند ومعده را زیان دهد اما دفع یبوست کند و
فربهی آرد وقوت باه دهد ومصلح آن شیرینی است خشخاش
بارد رطبست وسعال وخشونت حلق ونزله وسهر وضعف باه را
نافع بود وآنچه سیاه بود مخدر باشد بزرک حار رطبست
ونزله وسعال را مفید بود وقوت باه دهد شاهدانه حار یابس است
ومجفف ومصدع بود وشهوت جماع ضعیف کند سلس البول را مفید
بود ومصلح آن شیرینی باشد ترطم خک دانه باشد وحار یابس
بود ومسهل بلغم باشد وبادها بشکند تخم ریحان حار یابس بود ومفرح
ومقوی قلب بود ودوار ورعاف باز دارد والله اعلم

در امزجهٔ لحوم

باب سوم در لحوم والبان

بهترین گوشتها گوشت گوسفندست وخصی بهتر از فحل
بود ونر بهتر از ماده وبسیار موی به از اندک موی وچرا کننده
به از معلوف وگوشت گوسفند حار رطبست وگوشت بره را
رطوبت بیشتر بود وگوشت میش را حرارت ورطوبت کمتر بود
وگوشت بزغاله سرد وتر باشد وگوشت بز سرد وخشک باشد وبهترین
بز ماده یکساله بود وگوشت کبش بغایت بد بود گوشت گاو سرد و
خشک بود وغلیظ گوشت گوساله معتدل بود وزودتر هضم شود
وگوشت شتر گرم وخشک بود وبهترین آن خورست گوشت

گوسفندان کوهی گرم و خشک است و لقوه و فالج را مفید بود
گوشت اسب گرم و خشک بود هر دو را به ترشی باید پخت
گوشت خرگور گرم و تر بود و غلیظ باشد آنرا با توابل خورند
گوشت خرگوش سرد و خشک و قابض بود گوشت گاو کوهی سرد
و خشک بود و غلیظ و اولی آنست که از آن اجتناب نمایند گوشت
مرغ جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و خروس را
رطوبت کمتر بود و گوشت کبوتر گرم و تر باشد و مقوی باه گوشت
کبک و گنجشک و فاخته و کلنگ و دراج گرم و خشک باشد
و مقوی باه بود و گوشت بط و مرغابی گرم و تر باشد و غلیظ گوشت
ماهی تازه سرد و تر باشد و دیر گوارد و ماهی شور گرم و خشک
و ثقیل بود شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان بلکه
ارطب و شیر گاو چرب تر و غلیظ تر بود و شیر شتر و اسب
به عکس این و شیر بز معتدل بود و شیر میش چرب تر از او بود
نمک حار رطب تلیین کند و فربه گرداند سعال و خشونت را
مفید بود روغن گرمتر از او باشد پنیر تر سرد و تر باشد
ترطیب بدن و تسمین کند و مصلح او شیرینی باشد کشک معده
را قوت دهد و قابض بود ماست سرد و تر باشد و تسکین
حرارت کند و معده و دماغ را مضر بود و مصلح او نمک و نعناع
بود اما آنچه شیرین باشد سینه و ریه را مفید بود و ترطیب

در مزاج لبنیات

بدن کند

بدن کند دوغ تبرید کند و قابض باشد و غذا اندک دهد بیضه
خایه هر مرغی مناسب مزاج او بود و بهترین خایه مرغ خانگیست
خصوص زرده نیم برشت که غذا تمام دهد و تقویت باه کند
سفیده بیضه غلیظ و مولد اخلاط باشد و بیضه گنجشک و کبوتر
مقوی باه باشد والله اعلم باب چهارم در میوه‌ها
شیرینی انگور حار رطب خون نیک از او حاصل شود و فربه
کند و قوت باه بدهد و بهترین او انگور رضیه که پوست آن
تنک باشد و آنچه دو سه روز از چیدن آن گذشته باشد نفخ آن
کمتر بود و دانه انگور گرم و خشک باشد و پوست انگور سرد و خشک
مویز به یبوست مایل باشد و معده و جگر را مفید بود و کشمش
از او لطیف تر بود غوره سرد و خشک است و تسکین صفرا و حبس
طبیعت کند انجیر گرم و تر بود و غذا بسیار دهد و مجاری پاک
کند و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط و ادرار بول کند و شپش
پدید آورد و مصلح آن جوز و بادام بود انجیر خشک را رطوبت
کمتر بود ثمر نخل بسر وقت گرم و خشک باشد و مقوی معده و کبد
و قابض بود رطب گرم و تر بود و تقویت باه و معده و دماغ
و تسمین بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن بادام و خشخاش باشد
خرما گرم و خشک باشد و تقطیع بلغم و مقوی باه و مانع برودت
بود و از سودا تولد کند و مصلح آن سکنجبین باشد تمر هندی

در مزاج میوه‌ها

سرد و خشک باشد و تسکین صفرا و تلیین و دفع خمار و صداع
و تشنگی بکند انار شیرین گرم و تر باشد و مقوی قلب و مفرح بود
معده و دفع سعال بکند و مجاری پاک گرداند انار ترش
سرد و خشک باشد و مقوی معده و مسکن صفرا و دافع عطش بود
و اگر با تخم بنفشه رانده مسهل صفرا بود به ترش بارد یابس است
و مفرح و مقوی معده و دافع خمار و قابض بود و تولد قولنج
بکند و آنچه شیرین تر باشد باعتدال اقرب سیب رسیده
معتدل باشد و مقوی قلب و معده و مفرح و مانع عفونت
بود و با سموم مقاومت کند و آنچه ترش باشد دفع تشنگی بکند
و قابض باشد و سرد و خشک بود امرود بارد و یابس است و از
سیب و به غذا بیشتر دهد و ادرار کند و تقویت دل و معده
و تسکین عطش و غثیان کند شفتالو بارد رطب است
و دفع حرارت و تشنگی بکند و دیر گوارد و مولد حمیات
عفنه و بلغم بود زرد آلو بارد رطب دفع حرارت و تلیین
طبیعت و صفرا بکند اما در معده فاسد شود و خون بد ازو
تولد کند آلو بارد و رطب و تلیین کند و معده را مضر باشد
آلو سیاه آلو بالو گویند بارد یابس بود و آنچه شیرین بود تلیین طبیعت
کند و آنچه ترش باشد معده را مفید بود توت بارد رطب
و تسکین عطش و خون و دفع خمار کند و در معده فاسد شود

و معده را مضر بود ترنج مفرح است و پوست آن حار یابس
و مقوی معده و مفرح بود و بوی دهن خوش کند و گوشت آن
حار رطب بود و غذا بسیار دهد و دیر گوارد و حامض آن بارد
یابس بود و تقویت معده و دل و خفقان و غش و غلیان
صفرا کند و تخم آن حار رطب و مقاومت با جمیع سموم
کند و بوی ترنج دفع مضرت وبا کند نارنج لطیف تر
بود و خواص آن همین باشد و پوست آن اگر در پیشانی مالند
دفع صداع خماری بکند لیمو در طبیعت و خاصیت همچون
ترنج بود زیتون آنچه نارسیده باشد بارد یابس بود و مقوی معده
و آنچه رسیده باشد بحرارت مایل بود و اعصاب و اوجاع
مفاصل را مفید بود جوز گرم و خشک و مقوی باه و مصدع
و مولد اخلاط و مفسد معده باشد و آنچه تر باشد حار و رطب باشد
جوز هندی نارجیل حار یابس است لیکن حرارت آن بیشتر
از پوست بود و آنچه تر باشد حار رطب باشد و مقوی باه و
دافع برودت و آنچه کهنه باشد کرم شکم بکشد فندق
حار رطب غذا اندک دهد و تقویت باه و دفع مضرت زهرها
کند بادام حار رطب غذا بسیار دهد و منی را بیفزاید و سینه
و مجاری پاک کند و مصلح او شیرینی باشد و آنچه تلخ باشد بیبوست
مایل بود و مفتح و مقطع و دافع فضول بود فستق گرم و خشک است

ومقوی باه بود وسعال بلغمی وگزیدن هوام را مفید بود و پوست آن
مقوی معده و دافع غثیان **بن** گرم و خشک بود و مقوی باه
و گرده بود و معده و طحال را مضر بود و سهر آورد **غبیرا** سنبو
باشد بارد یابس مانع اسهال و قی بود **نبق** کنار است و طبع او
بارد یابس بود و فایدهٔ او تبرید و قبض باشد **عناب** بقولی
معتدل است در کیفیات اربعه و بقولی بارد است و بدرجه اول
معتدل در رطوبت و یبوست و غلظات سینه و ریه
و غلیان دم را مفید بود و حبس و تغلیظ دم بکند **سپستان**
بارد رطب بود و تلیین حلق و سینه و مسهل سودا بود **زرشک**
بارد یابس است و تقویت معده و کبد و قلب کند و تسکین عطش
و قی را منع کند و اسهال و سده بکشاید **زعرور** بارد یابس است
مقوی معده و مانع قی و مسکن صفرا بود **خربزه** آنچه شیرین
بود گرم و تر باشد و ادرار و سرعت و انحدار و تقویت باه
بکند و آنچه شیرین نباشد بارد رطب بود و تولید رطوبات
فضلی کند و مصلح او خربزه سکنجبین است **خیار و خیار زه**
بارد رطب و بوییدن آن تقویت قلب و دماغ کند و تخم
آن مدر باشد و معده را مضر بود **هندوانه** بارد رطب
و تب محرق و جگر گرم نافع بود و معده را مضر بود و مصلح آن
شیرینی بود **شکر** حار رطب حلق و سینه و سعال را

معد

مفید بود و ادرار و تقطیع بلغم بکند و اگر دهان قی کنند دفع بلغم
بکند **قند** حار رطب تنقیهٔ آلات سینه و مثانه و
مجاری کند مولد صفرا بود و تشنگی آرد **نبات** مقوی باه بود
و باد و بلغم را مفید بود و از همه لطیف تر بود **ترنجبین** معتدل است
در حرارت و برودت و رطب بدرجه دوم سعال و خشونت
حلق و امراض ریه و آلات تنفس را مفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش
باشد **شیرخشت** در حرارت از ترنجبین کمتر است و در تلیین
بیشتر باشد **گزانگبین** حار رطب و مقوی معده و قطع
بلغم باشد و تفتیح مجاری کند و باد را بشکند **عسل** طبع آن حار
یابس بود و بهترین آن عسل سفید خوشبوی بود و فایدهٔ آن جلا
و تقطیع بلغم و منع برودت بود و مفرط آن احداث سخونت
و تولید صفرا بود و مصلح آن ترشیات باشد **خشک انگبین**
حار یابس است و فایدهٔ آن همچون فایدهٔ عسل بود بلکه اقوی
در کسر ریاح و انفتاح قولنج نافع بود و الله اعلم

باب پنجم در بقول کابو

در مزاج بقول

بارد رطب است تشنگی بنشاند و زود هضم شود و خون نیک از آن
تولد کند و خواب آرد و منع نزله کند و چشم را مضر بود **کاسنی**
بارد بود مایل به یبوست و دفع تشنگی و تسکین صفرا و کسر
حرارت جگر کند و ناشسته مفتح بود **اسفاناخ** بارد رطب

غذا نیکو دهد و زود گذارد و خشونت حلق و سرفه را مفید بود کرنب
حار یابس است آب آن مسهل و مدرّ است و ملیّن آلات
صدر و مانع خمار و جرم آن قابض و نفخه بود و مولد خون
بد و مصلح آن گوشت فربه باشد سرمق بارد رطبت و تفتیح
سده و تلیین طبیعت و منع یرقان کند بقلة الحمقا تورک باشد
و آنرا بقلهٔ مبارک نیز گویند و بارد و رطب و دافع تشنگی و
حرارت بود و التهاب و تب محرقه را مفید بود و معده و باه را
مضر باشد مرزنگوش حار یابس است محلل و مفتح سده بود و
و ضماد آن گزیدن عقرب مفید باشد تره خراسانی حار یابس است
و مقوی قلب و مفرح و مانع خفقان و مالیخولیا و دافع سودا
بود بوی دهن خوش کند و معده را پاک گرداند بادرنگبویه نوعی
از ویست مقوی معده و دافع بلغم بود نعناع حار یابس است
و مقوی معده و کبد و مانع قی و اسهال بود و کرم را بکشد و تقویت
باه کند طرخون حار یابس است نشف رطوبات کند و آلات
صدر و سینه را مضر بود و حس ذوق را مضر بود و باطل کند
سپندان حار یابس است ادرار بول و طمث کند و معده
را مضر بود کرفس حار یابس است مفتح و مدرّ و مقوی
معده بود و صرع را مضر باشد کشنیز تر بارد یابس است
تقویت دماغ و منع بخارات کند و خفقان و معده کرم را بکشد بود

و باه را مضر بود گندنا حار یابس است مقوی هضم و مقطع بلغم بود
و صداع آورد سداب و سعتر و شبت گرم و خشک باشند
و تقویت معده کنند و بادها را بشکنند شلغم حار رطبت
مقوی باه و بصر بود و آلات صدر و مفاصل و نقرس را مفید
باشد و غذا نیکو دهد گزر حار رطبت غذا بسیار دهد و مقوی
باه و مقطع بلغم بود و ادرار بول کند و سینه و حلق را مفید
بود اما دیر گوارد و دیر رودی الکیموس بود ترب حار رطبت
آب آن مقطع و ملطف بلغم بود و مفتح و مقوی اشتها و جرم
آن دیر گوارد و زود متعفن شود و مفنی بود چغندر در طبع او
خلاف کرده‌اند و کبد و طحال را مفید بود و محلل و ملین و مفتح
بود بواسطه بورقیتی که دروی هست اما ردی الکیموس باشد
پیاز حار رطبت مقطع بلغم بود آلات صدر پاک کند
و مقوی باه باشد و در دفع ضرر اختلاف آب و هوا بی نظیر بود
سیر حار یابس است بادها بشکند و ادرار بول و تلیین
طبیعت کند و تقطیع بلغم و تحسین لون بود و مقاومت با جزء
سموم کند و چشم را مضر بود کنگر حار رطبت و تقویت
باه و تنقیه بدن و مجاری و آلات بول و تقطیع بلغم بکند
و بوی بدن خوش کند ریباس بارد یابس است تسکین
حرارت و صفرا و تشنگی و منع غثیان و بخارات اسهال کند

ومقوی معده وقلب باشد کدو بارد و رطب بود و ترطیب
بدن و دماغ کند وطبیعت را نرم کند ومعده را زیان دارد
بادنجان مختلف الاجزاست آب آن حار و یابس است
ومطلقت وجرم آن بارد و یابس وقابض ومقوی معده بود
ومضرت آن کلف ولون واحداث امراض سوداوی بود
وجگر وطحال را زیان دارد کبر حار و یابس است محلل بود وطحال
وعرق النسا را مفید باشد وادرار طمث کند و کرم شکم بکشد و تریاق
سموم باشد وانچه مخلل باشد سده طحال بگشاید و بلغم از معده
ببرد و اشتها آورد باب نهم در نوابل در مزاج نوابل
نمک حار و یابس بود تحلیل وتجفیف رطوبات و منع عفونت
وتقویت هضم کند وکثرت استعمال آن مضعف باه وبصر
بود سرکه بارد و یابس بود وقمع صفرا و دفع عفونت وتطفیه
حرارت وتسکین دم و دفع تشنگی بکند و اعصاب مضر و درا
مضر بود فلفل حار و یابس است جگر و معده را تقویت کند و بادها
را بشکند زنجبیل حار و یابس است و بادها بشکند و بلغم و رطوبات
را زایل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم بکند دارچینی
حار و یابس است وتجفیف وتلطیف اخلاط وتقویت معده
وتفتیح سدد کند زیره وکرویا حار و یابس بود بادها
بشکند و بلغم زایل کند ومقوی معده باشد نانخواه حار و یابس است

رطوبت

رطوبت معده کم کند وجگر وگرده ومجاری بول را مفید باشد
وادرار بول بکند زعفران حار و یابس است تقویت دل وجگر
وتفریح واشراق لون کند ومعده و دماغ را مضر بود سونیز
حار و یابس بود وقطع بلغم وکرم کند وحصاة را زایل کند واند
کشنیز خشک بارد و یابس بود وقابض ومانع بخارات وصداع
بود وقی وجشا، حامض را مفید بود رازیانه حار و یابس است در مزاج ریاحین
بادها بشکند وسده را بگشاید وقوت بصر دهد باب دهم
در ریاحین وطیوب گل سرخ سرد و خشک است ومقوی
اعضای باطن وبوی آن مقوی قلب و دماغ بود سوسن
ونسرین حار و یابس است صرع ولقوه وفالج را مفید بود
شاهسفرم گرم وخشک باشد وبوی آن خواب خوش آورد
ودل و دماغ را قوت دهد نرگس معتدل و مایل
بحرارت صداع بارد وسده دماغ را مفید بود وچشم را روشن
کند بنفشه ونیلوفر بارد و رطب اند صداع گرم را
مفید باشند مورد بارد و یابس بود روغن آن موی سیاه کند
بستان افروز بارد و یابس بود وصداع را مفید بود وصفرا
وتشنگی بنشاند وگزیدن عنکبوت را مفید بود مشک حار
یابس بود مقوی دماغ سرد و مفرح ومقوی قلب وتریاق زهرها
بود وذهن تیز کند وخفقان را بازدارد عنبر گرم بود ودر رطوبت

ويبوست معتدل بود ومقوي دماغ وحواس مفرح بود **عود** حار
يابس است مفتح سده ومقوي قلب ودماغ ومفرح بود وخاييدن
آن بوي دهان خوش كند وخوردن آن رطوبات معده كم كند ذابعض
باشد **غاليه** مفرح است بوييدن آن سكوت مصروع وصداع
بارورا مفيد بود وضماد آن اورام صلب را نرم كند واختناق
ابدان واوجاع رحم را مفيد بود **صندل** بارد يابس است خفقان
وحميات حاده وجگر گرم وصداع گرم را مفيد **سنبل**
حار يابس است ومقوي معده ودماغ ومفتح سده واوجاع
طحال ويرقان مفيد بود **لادن** حار يابس است موي برويانند
وچون بخورند اورا ادرار بول كند وجنين ميت بيرون آرد
وبلغم زايل كند **زرنباد** گرم است بدرجه سوم ودر رطوبت
ويبوست معتدل باشد **مقاله دويم در ادويه مركبه**
وتركيب آن مشتمل بر هشت باب **باب اول**
دربيان كيفيت تركيب ادويه وقوت امتحان ترياق بدانكه كسي
كه تركيب ادويه ميكند بايد كه ادويه نيك تازه حاصل كند و
آنرا از خاشاك وغبار پاك كند وادويه كه آنرا بايد كوفت
جدا جدا بكوبند تا قوت آن ضايع (ضعيف) نشود وچون بكوبند بپزند
ووزن همه درست كرده اند وهمه باهم در هاون سحق كنند تا باهم
آميخته شود واگر بعسل معجون ميكنند عسل خوش طعم خوشبوي

در كيفيت ادويه مركبه

اب

آب نديده را كف بگيرند وادويه درميان آن بريزند ودر
ظرفي ريزند وبايد كه ظرف مملو نباشد وسر ظرف بپوشانند
تا سرد شود وتا هفته هر روز يكبار زماني سر ظرف بردارند
تا بخار آن برود واز فساد وغليان ايمن شود واگر قرص سازند
اگر دران صمغ باشد بجوشانند وادويه بدان بسرشند والا به آبي
اندك چندانكه ادويه بهم ملصق شود بسرشند وقرص سازند
ودر سايه خشك كنند وتا خشك شدن هر روز باز ميگردانند تا كره
نگيرد واگر مطبوخي تركيب كنند مثل عناب وآلو را بشويند
وگل بهها وتخمها پاك كنند واول چوبها وبيخها نيم كوفته در ديگ
بريزند وبعد از آن تخمها وبعد از آن فواكه ودر عقب آن گلها
بريزند وبنفشه ونيلوفر وبرسياوشان وشكوفها در وقت
فروگرفتن در آخر همه بايد ريخت تا دو سه جوش بزنند ديگر افتيمون
در مطبوخي كنند آنرا در خرقه كتان بندند ودر وقت فروگرفتن
در ديگ اندازند تا دو سه جوش بزنند پس صاف كنند وترنجبين
وشيرخشت وخيارشنبر بجوشانند وبه آب گرم حل كنند وبعد از آن
مطبوخ را فروگيرند وصافي كنند وبر سر آن ريزند واگر با مطبوخ
سرداروخ بود مثل ايارج وصبر وتربد وسورنجان وسقمونيا
آنرا بكوبند وبسرشند وحب سازند وفرو برند ودر عقب آن
مطبوخ بياشامند يا كمي از آن مطبوخ بردارند وسرداروخ كوفته

وران ریزند وبپاشانند پس در عقب آن مطبوخ بپاشانند واگر کچی
چند بریان کنند در ظرف نو بریان کنند تا تاوه را نیک گرم
کنند واز آتش فرود آرند وتخمها بران ریزند وبرهم میزنند چندانکه
بوی آن بدهد پس فرو گیرند وادویه حجری مثل توتیا وکحل وحجر
لاژورد ونوشادر وامثال آن در هاون بکوبند وبه آب سحق
کنند پس رها کنند تا فرونشیند پس آب ازان بریزند وخشک کنند
وبعد ازان بسایند مثل ادویه حجری را مثل مذکورات واقلیمیا
وخبث حدید بدین طریق شویند وادویه که بباید سوخت مثل
سرطان وبسد وکهربا در کوزه آب نرسیده کنند ودر گل
گیرند ودر تنور نهند وسرطان را اول دست وپای را جدا
کنند وشکم بشکافند وبه آب ونمک وخاکستر رز بشویند
وبعد ازان به آب خالص بشویند وانگاه استعمال کنند واگر در
جواب بزنند بکوبند ودر دیگ اندازند واگر خواهند که آبگینه بسوزد
در کوزه نهند تا گرم شود چنانکه بگداختن نزدیک بود پس بردارند
ودر آب قلیه اندازند وبعد ازان بسایند وصدف وشخ را چون
بسوزانند در گل گیرند ودر تنور نهند وعقرب را که بسوزانند زنده
بگیرند ودر ظرفی مسین نهند وسر آن به خمیر محکم کنند ودر تنور
نهند واگر مس سوزانند آنرا آنک سازند وهلیله وبلیله وآمله
بجوشانند وصافی کنند وآب آن در دیگ مسین بجوشانند وآن

صفایح

صفایح مس را گرم میکنند ودرین آب میریزند تا پنج ویکبار چنین کنند
بعد ازان فرو گیرند وانچه راسب شده باشد بردارند وباز بر سر
آتش نهند وقدری بول بران ریزند وپنج ویکبار دیگر آن صفایح
را گرم کنند ودر آب اندازند ورسوب این را با رسوب
آن ضم کرده بسایند وفولاد را همچنین سوزانند اما سوختن نقره را
چنان بود که نقره را بسوهان بسایند وبعد ازان در آب نمک
بجوشانند ودر کفچه آهنین تا محرق شود واگر بسوزانند کبریت
زرد دران ریزند که سوخته شود وسرب را نیز چنین سوزند واگر
زر بسوزانند آنرا بسوهان بسایند وپاره سرب نیز با آن بسایند
وباهم بگدازند پس رها کنند تا سرد شود وباز بسایند وپاره دیگر
سرب با آن بسایند وبا آب نمک در کفچه آهنین کنند وبجوشانند
تا آب تمام شود پس بهاون کنند وبسایند اما مقدار زمان
بقاء قوت ادویه مرکبه ووقت استعمال آن بدانکه تریاق کبیر
بعد از پنجسال یا هفت سال کنند زیرا که تاثیر وقوت این مرکب
بکمال بعد ازین مدت بظهور میرسد واو را سن طفولیت
وترعرع وشباب وشیخوخت اعتبار کنند وتا شش ماه گویند
طفل است وبعد ازان در تزاید وترعرع باشد تا ده سال در بلاد
حاره وپنج سال در بلاد بارده بعد ازان شباب باشد تا ده سال
دیگر تا بیست سال دیگر برین ترتیب وبعد ازان انحطاط باشد

تا چهل سال و تا شصت بعد از آن بمیرد و بعد از آن قوی باشد
اما نقصانی نپذیرد تا به شصت سال رسد آنگاه همچون کبار باشد
اما تریاق بغایت قوی باشد و استعمال آن در سموم ادویه قاتله
و نهش هوام و افاعی کنند و تریاق عرعره و مثرودیطوس
بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال باقی باشد
و قرص افاعی و اندروخون و عنصل و بعد از دو ماه استعمال کنند
و تا ده سال مؤثر باشد فلونیا رومی و فارسی و برشعثا بعد از شش ماه
استعمال کنند و تأثیر آن تا سه سال باشد و دواء المسک
و نجحوس و مادة الحیات و اطریفلات از دو ماه تا سه سال
نیکو بود و حبوب و معاجین و جوارشات مسهل مثل معجون خیارشنبر
و شهریاران و سفرجل فی الحال که ترکیب کنند استعمال توان کرد و تا
دو ماه نیک باشد و قوت سفوف تا دو ماه نیک بود و قوت
قرصها تا شش ماه و مرهم نیز چنین بود و روغنها تا متغیر نشده
باشد استعمال توان کرد لیکن چون بوی آن متغیر شود بهیچ کار
نیاید الا دهن بلسان و مومیایی که هرچند کهنه تر شود بهتر
بود اما اشربه و رب و روزکه رب زند استعمال توان کرد و قوت آن
تا چهل سال باقی باشد و مطبوخ فی الحال که بجوشانند استعمال
کنند و چون ده ساعت بر آن بگذرد ضعیف شود
در امتحان تریاق
امتحان تریاق
بدانکه تجربه تریاق بدان کنند که کسی که دواء مسهل قوی مثل

سقمونیا

سقمونیا و تخم الحنظل بخورد و بعد از آن نیم درم تریاق بخورد اگر
اسهال بعد از آن که ابتدا کرده باشد منقطع شود تریاق نیک است
و یا نیم درم بخورد خروس و بعد از آن مار افعی یا یکی از هوام قاتله بر آن
مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق به قوت است و الا یا ضعیف
یا مغشوش بود و تریاق تا استعمال نکنند قوت و ضعف آن
ندانند و استعمال نباید کرد اما مقدار تناول آن در گزیدن
مار افعی و کلب کلب یکمثقال و در گزیدن عقرب نیم درم
و در گزیدن زنبور دانگی و نیم یا سه و کسی که دوای سمی
خورده باشد نیم مثقال تا یکمثقال بخورد و کسی را که درد سینه و سعال
مزمن باشد یا درد معده و امعا و احشا و شهوت کلبی و نفض
بی تب بود دو دانگ بخورد و کسی را که صرع و سکته و فالج و لقوه
بود نیم مثقال تا یکمثقال بخورد به آب سداب و کسی را که قولنج
باشد نیم درم بخورد در استسقا مثقالی و اسهال و قروح
امعا نیم درم به آب سماق و در ضیق نفس دانگی و نیم با سکنجبین
عنصلی و در جذام مثقال به آب افتیمون و گاوزبان و در حصاة
کلیه و مثانه نیم مثقال به آب کرفس و در هیضه دانگی و نیم
با شراب و در ضعف شهوت و شهوت کلبی یکمثقال با شراب
و در احتباس طمث یکمثقال با سکط امشیح و کسی را که قولنج
باشد نیم درم

باب دوم در تریاقها تریاق کبیر

[illegible]

در کیفیت تریاق کبیر

و آنرا تریاق فاروق گویند تریاقی جلیل القدر عظیم المنفعت
باشد و مقاومت با زهرها و ادویهای قتاله کند و در کلب
کلب و جمیع امراضهای بلغمی و سوداوی و سده دماغ و فالج
و سکته صرع و قولنج و لقوه و وسواس و جنون و جذام و خفقان
و تشنج قلب و تقویت معده و حسن لون و اوجاع کلیه
و مثانه و تفتیت حصاة و صلابات کبد و طحال و تقوی دل
و دماغ و کبد بود و قروح امعا و اسهال و نفث دم و بواسیر
و مغص و سوء هضم و قولنج و درد معده و استسقا و درد شکم
و کرم شکم و صداع و ادرار بول و طمث و سوء هضم و صمم و ضعف
بصر و جذام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی
و بلغمی و ادرار بول و طمث کند **صفت آن** اقراص عنصل

در ترکیب تریاق فاروق

چهل و هشت مثقال قرص افاعی و قرص اندروخون هر یک بیست
و چهار مثقال فلفل و دارفلفل هر یک بیست و چهار مثقال تخم شلغم
بوی سیر و بوی ورق گل سرخ و ایرسا و غاریقون و رب السوس
و روغن بلسان هر یک دوازده مثقال زعفران و زنجبیل و ریوند
و فطراسالیون و قنطافیلون و فودنج جبلی و فراسیون و قسط و مر
و اسطوخودوس فلفل ابیض و فلفل اسود و کنکرزد و شکط امیع(?)
نعناع اذخر صمغ بطم سلیخه سنبل الطیب جعده هر یک شش مثقال
میعه سائله تخم کرفس بسفایجوس(?) حرف مال(?) کادریوس ناخواه

کمافیطوس سنبل رومی عصاره لحیة التیس ناردین اقلیطی شیح
جبلی و ورق ساذج فر جنطیانا رازیانه طین مختوم زاج
محرق حماما و حب البلسان فو صمغ عربی قردمانا انیسون
اقاقیا هر یک چهار مثقال دوقو قنه مقل الیهود جاوشیر سکبینج جند
بیدستر بادآورد قنطوریون باریک زراوند مدحرج هر یک دو
مثقال عسل کف گرفته ده رطل شراب ریحانی عتیق بی غش
سه رطل و نیم آنچه کوفتنی باید بکوبند و صمغ و عصارات
بجوشانند و ادویه کوفته بروغن بلسان ملتوث کرده اند و در عسل
و شراب بسرشند و در ظرفی نقره یا چینی کنند و ظرف مملو
نسازند و هر دو روز سرآن برمیدارند و بعد از سالی استعمال کنند
و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی دوازده سال

در ترکیب قرص عنصلی

قرص اسقیل و آنرا عنصلی نیز گویند طریق او آنست که عنصل تازه
در زمان خریف که ورق او خشک شود در خمیر گیرند و بریان کنند
پس آن خمیر برگیرند و آب آنرا سحق کنند و با همچندان دقیق کرسنه
بیامیزند و بشراب بسرشند و دست بروغن گل بیالایند و قرص سازند

در ترکیب قرص اندروخون

قرص اندروخون مصطکی دارشیشعان قصب الذریره سلیخه
قواسارير عود بلسان قسط جعده حماما هر یک شش مثقال نعناع
اذخر زعفران اقحوان بیست مثقال ریوند سلیخه دوازده مثقال
بکوبند و بحریر بیبیزند و بشراب ریحانی یا نبید میویزی بسرشند و دست

در ترکیب قرص افاعی

بروغن بلسان یا روغن گل چرب کنند و ازان قرص سازند قرص افاعی
رفعی جوان ماده اشقر سرپهن حاصل کند و ماده را بدان بدانند که او را
چهار نیش بود و نر را دو نیش و جوان را بدان بدانند که بغایت متحرک
بود و سر برداشته و چشم او سرخ بود و باید که در بهار صید کند از مواضعی
که از آب دور باشد و از کنار جویها و زمین شوره و نزدیک دور روز
از سر و دنبال او مقدار چهار انگشت بیکدفعه جدا کنند و چند از ناو باقی را
پوست بکنند و بشکافند و پاک بشویند و در دیگی که اراده نهند و آب درو
ریزند و شاخهای شبت در آن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و گوشت
واستخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص در هاون سنگین بدسته
چوبین نیک بکوبند و با ربع آن کعک بیامیزند و با هم بسایند
و بآن عرق برشند و دوست بروغن بلسان چرب کنند و قرص
سازند و در سایه خشک کنند و باید که شعاع آفتاب برونتابد

در ترکیب تریاق عزره

و چون ورو ندا و قی نانه در ظرفی آبگینه کنند و نگهدارند تریاق عزره
تمام تمام تریاق کبیر باشد صفت ان

صفت ان

حاما سنبل هندی
سادج لک مامیثا قرنفل دارچینی تیمولیا قسط مرحنطیا نا هریک
دوازده مثقال نفاخ اذخر عصاره لحیة التیس مقل ازرق هریک
هشت مثقال عاقرقرحا رازیانه کبریت خام تخم شبت اسارون فرومانا
فربیون افیون ناردین شکوفه رزکل باقلا تخم کرفس کوهی فطراسالیون
دو قو افیتمون سنبل الطیب هریک سه مثقال کثیرا خشخاش سفید فلفل سیاه

سی مثقال

سی مثقال بزرالبنج هشت و هشت مثقال سلیخه ورق گل قرص اندروخون
هریک نه مثقال تخم سداب یکمثقال دانه ترنج ساق شامی هریک
دو مثقال روغن بلسان هشت و چهار مثقال فقاح مر چهار مثقال و نیم
عصاره قنطوریون هشت مثقال ورق ترنج سیزده مثقال انچه کوفتنی
باشد بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و با سه چندان ادویه عسل

ترکیب تریاق اربعه

برسرشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تا یکمثقال تناول کنند تریاق اربعه
زهرها و بادهای غلیظ و صرع ولقوه و یرقان و خفقان را مفید بود
صفت آن جنطیانا حب الغار زراوند مرتساوی بکوبند و با سه چندان

ترکیب تریاق الانفع

عسل برسرشند شربتی مثقالی تریاق الانفع فلفل ابیض فرنجمشک
فاشرا هریک ده درم مرافیون حب الغار هریک هفت درم جنطیانا
زراوند طویل زعفران جدوار عنصل هریک چهار درم ناردین عاقرقرحا
فرفیون هریک دو درم جندبیدستر یک درم بکوبند و با سه چندان
عسل برسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند قولنج و فالج ولقوه و استرخا
و اختلاف اخلاط را مفید بود و اشتها آرد و درد سر زایل کند

مترودیطوس

وجنین را از اسقاط نگاه دارد و چشم روشن کند مترودیطوس
از تریاقهای بزرگست و منافع بسیار دارد سلیخه قرنفل فلفل سفید
و سیاه و سورنجان جعده و سیر بری ودوقو و اکلیل الملک
و جنطیانا و روغن بلسان هریک چهار درم اسارون سقنقور چهار
درم سنبل و کندر و خولنجان سفید و عود بلسان اسطوخودوس اذخر

قسط اسپیالیوس کاخیطوس فنه دارفلفل عصاره لحیة التیس
جندبیدستر جاوشیر ساذج میعه هریک هشت درم زعفران غاریقون
تخم سداب زنجبیل دارچینی علک البطم کثیرا هریک ده درم فستق
باردین مصطکی صمغ قردمانا افیون بذرالبنج ورق گل سنبل الطیب
هریک پنج درم ادویه بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و به عسل سه چند ادویه
بسرشند و مثقالی بعد از شش ماه بخورند بزرگ دارو شبیه است به
تریاق بجای فلونیا و تریاق باشد و در قولنج عظیم نافع بود زعفران
و بزر البنج سفید هریک چهار درم فلفل سفید دو درم افیون فرفیون هریک
هشت درم سنبل و میعه سائله هریک هفت و هشت درم ساذج
قرنفل هریک چهار درم لولوی ناسفته نوشادر تخم سداب بری
خشک کافور قاقله دارچینی سلیخه هریک درمی تخم سپندان عاقرقرحا
دارفلفل هریک چهار درم سکبینج جند جاوشیر هریک دو درم زرنباد
و درونج عقربی روغن بلسان و قسط هریک هشت درم چنانچه گفته شد
ترتیب کنند و بعد از شش ماه مثقالی بخورند تریاقی که دفع مضرت زهرها کند
انجیر خشک پنجاه درم ورق سداب خشک سی درم سیر بوی هفت درم
نمک ده درم همه را بکوبند و با انجیر بیامیزند و سه درم تناول کنند تا خیری
آخر زراوند طویل و مدحرج هریک درمی و نیم افیون تخم سپندان
زیره هریک درمی شونیز پنج درم خطمی تا سه درم سداب دو درم
بکوبند و به عسل با آب چرچیر بسرشند و مثقالی تناول کنند

در ترکیب بزرگ دارو

در ترکیب تریاقی که دفع زهرها کند

ایضا نوع دیگر

بابُ

باب سوم در مفرحات مفرح صندل

در مفرحات نام دیگر

لولوی ناسفته بسد عود خام گاوزبان هریک ده درم
کهربا تخم کاشنی کشنیز هریک پنج درم صندلین و طباشیر
هریک هشت درم فرنجمشک افتیمون ورق گل سرخ هریک
شش درم درونج زعفران عنبر هریک دو درم ساذج هندی
زرنباد بادرنگبویه خشخاش بنفشه گل ارمنی هریک چهار درم کافور
یکدرم مشک نیم درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و یک مثقال
تناول کنند مفرح یاقوتی لولوی ناسفته هشت درم بسد چهار درم
یاقوت رمانی دو درم بادرنگبویه صندل سرخ بهمنین گل مختوم
ریوند چینی هریک دو درم ورق زر مثقالی حجر لاژورد مثقالی و
نیم لعل و عقیق و کهربا و نیلوفر و زرشک و کشنیز تخم گل عود پوست
ترنج گاوزبان بهمن سرخ کاشنی کافور عنبر اشهب هریک سه درم
طباشیر و صندل سفید ورق گل سرخ هریک پنج درم ساذج
زرنباد درونج هریک درمی و نیم مشک نیم مثقال ابریشم سوخته
یکدرم املج هلیله کابلی هریک هفت درم گلاب قند هریک منی شراب
سیب و به و آب انار شیرین هریک هفت درم مفرح حار
درنه قرنفل دارچینی و سنبل و فرنجمشک درونج هریک ده درم
زرنباد کبابه قاقله هریک پنج درم نارمشک عود اشنه ساذج
هریک سه درم زعفران مصطکی هریک مثقالی عنبر اشهب درمی

مفرح یاقوتی

مفرح حار

مشک نیم مثقال ورق زر نیم مثقال آمله خوسانیده خشک کرده با بخده
مفرح بارد
درم مجموع کوفته و بیخته بعسل هلیله بسرشند مفرح بارد
ورق گل طباشیر بهمن سفید گاوزبان هر یک درمی کشنیز خشک
صندل هر یک نیم درم تخم تورک مغز تخم خیارین و کدو هر یک دو درم زرشک
دانه بیرون کرده سه درم لولوی ناسفته و کهربا و بسد هر یک دانگی
ایضاً مفرح بارد
بکوبند و بشیره قند بسرشند آخر خفقان گرم را مفید بود
لولوی ناسفته کهربا گاوزبان گل ارمنی هر یک دو درم شکر
ایضاً مفرح
یک درم قند ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند آخر
خفقان سرد را نافع بود گاوزبان درونج هر یک شش درم زرنباد
سه درم بکوبند و بعسل بسرشند آخر ضعف قلب و خفقان
مفرح دیگر
و غشی را مفید بود مصطکی دارچینی دارفلفل تمام فرنجمشک بادروج
ساذج هر یک پنج درم کشنیز خشک سنبل هر یک سه درم کهربا لولو
طباشیر هر یک دو درم و نیم بالنگو هشت درم مشک یک درم زعفران
در ترکیب دواء المسک حلو
نیم درم بکوبند و بعسل هلیله بسرشند دواء المسک حلو خفقان و
امراض سوداوی و ضعف قلب و معده را مفید بود زرنباد درونج بهمنین
ساذج سنبل قاقله قرفه قرنفل جندبیدستر ابریشم هر یک درمی
لولوی ناسفته کهربا بسد ابریشم خام بمقراض چیده هر یک درمی و نیم
زنجبیل و دارفلفل هر یک نیم درم مشک دانگی بکوبند و بعسل بسرشند
دواء المسک مر
یا شیره قند دواء المسک مر خفقان سوداوی و سوء المزاج قلب را

مفید

مفید بود و در ایارج احشا و صرع صبیان و رطوبت معده را
نافع بود سنبل مرمکی ساذج هر یک دو درم زعفران نانخواه
تخم کرفس هر یک چهار درم صبر اسقوطری افسنتین رومی هر یک هشت درم
در ترکیب نوش دارو
ریوند چینی شش درم جندبیدستر درمی و نیم الانوش دارو مقوی قلب
و معده و کبد باشد و مفرح و مقوی نفس و دهن بود و بوی دهان و رنگ
روی نیکو کند صفت آن ورق گل سرخ شش درم سعد پنج درم
زعفران قرفه زرنب دارچینی قاقله هیل جوزبوا بسباسه
هر یک دو درم مصطکی قرنفل اسارون سنبل هر یک سه درم بکوبند
و ببیزند و آمله یک رطل در نه رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید پس صافی
در ترکیب فلونیای رومی
کنند و با دو رطل قند بقوام آرند و ادویه کوفته در آن ریزند
و بچوب بید بزنند و بپاشانند فلونیای رومی قولنج و خفقان و اوجاع
افلونیا معجونیست منسوب بافلن طبیب رومی
داو ترکیب کرده است او در اعتبار
[illegible]
کبد و سعال را مفید بود و نافع باشد زعفران پنج درم فلفل سفید
بذر البنج هر یک بیست درم افیون ده درم فطراسالیون سنبل هر یک
چهار درم تخم کرفس سه درم ساذج سلیخه عاقرقرحا حب بلسان
فرفیون هر یک درمی بکوبند و بروغن بلسان ملوث کرده اند و بعسل
در ترکیب فلونیای فارسی
سه چند ادویه بسرشند و بعد از شش ماه درمی بخورند فلونیای فارسی
خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت اسقاط را نافع بود صفت آن
فلفل سفید بذر البنج هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران پنج درم
سنبل درمی و عاقرقرحا و فرفیون هر یک دو درم جندبیدستر زرنباد

ترونج هر یک نیم درم لولو و مشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند
وبعسل سه وزن این ادویه برسرشند ودری بعد ازشش ماه تناول کنند
نافع بود باب چهارم در معاجین واطریفلات — در ترکیب معجون نجاح
معجون نجاح مسهل سودا واخلاط غلیظ باشد صفت آن
هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم بسفایج وافتیمون اسطوخودوس
تربد هر یک پنج درم بکوبند وبعسل برسرشند شربتی پنج مثقال معجون تربد — در ترکیب معجون تربد
قولنج بگشاید ودرد پشت وبادها را مفید بود سقمونیا یک مثقال تربد ده
مثقال جوزبوا قاقله زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل هر یک
دری شکر ده مثقال مجموع بکوبند وبه عسل برسرشند شربتی پنج
درم باشد معجون خیارشنبر تربد هشت درم بنفشه ده درم نمک — در معجون خیارچنبر
هندی هفت درم رب السوس هفت درم رازیانه وانیسون
ومصطکی هر یک دو درم عسل خیارچنبر پنجاه درم فانید پنجاه درم روغن
بادام پسته درم ادویه را بکوبند وبعسل وفانید برسرشند معجون
حجر الیهود کلیه ومثانه را پاک گرداند وادرار بول بکند تخم خربزه — در ترکیب معجون حجر الیهود
وخیارین کدو مجموع مقشر وحب کاکنج هر یک پنج درم حجر الیهود
پنجاه درم بکوبند وبعسل برسرشند شربتی یکمثقال بود معجون عقرب — در ترکیب معجون عقرب
کلیه ومثانه را از حصاة ورمل پاک کند عقرب سوخته سه درم ونیم
حنطیانا یک درم ونیم زنجبیل یک درم فلفل دارفلفل هر یک دو درم
پنج کاکنج پنج درم جندبیدستر چار درم بکوبند وبعسل برسرشند شربتی

دانگی

دانگی باشد معجون حلتیت تب ربع وگزیدن عقرب ورتیلا — در ترکیب معجون حلتیت
مفید بود حلتیت فلفل مر ورق سداب متساوی بکوبند وبعسل
برسرشند شربتی یکمثقال معجون کاکنج قروح کلیه ومثانه را مفید بود — در ساختن معجون کاکنج
بزر البنج تخم کرفس رازیانه هفت درم مغز تخم خیار پنج درم تخم
حماض افتیمون مغز جلغوزه مغز بادام مغز فندق بریان کرده
زعفران هر یک سه درم حب کاکنج را بیست وپنج عدد کثیرا چهار درم — در ترکیب معجون شهریاران
بکوبند بعسل ناصحنه برسرشند وشربتی یکمثقال باشد معجون شهریاران
قولنج ونفخ معده وامعا را مفید بود زنجبیل قرفه دارچینی جوزبوا مصطکی
قرنفل سلیخه سنبل قاقله حب بلسان هر یک چهار درم ونیم سقمونیا
سه درم تربد حب النیل هر یک هشت درم شکر سفید هفتاد درم
بکوبند وباسه چند ادویه عسل یا میزیه شربتی دو مثقال باشد
معجون فلاسفه وآنرا ماء الحیوة نیز میگویند مقوی قلب وآلات — در ترکیب معجون فلاسفه
منی بود وبلغم ورياح واوجاع پشت ومفاصل وسلس البول دفع کند
ورنگ روی وبوی دهن خوش کند وعقل بیفزاید واشتها آرد وکمر
خورنده منفعته بیفزاید فلفل دارفلفل زنجبیل دارچینی بلیله آمله هر یک
ده درم میویز طایفی سی درم مجموع کوفته بعسل برسرشند سه چند ادویه
معجون برشعثا اوجاع قولنج ودرد واستان را مفید بود فلفل سفید — در ترکیب معجون برشعثا
وسیاه هر یک بیست درم بزر البنج افیون مصری هر یک ده درم زعفران
پنج درم فرفیون سنبل عاقرقرحا هر یک مثقالی بکوبند وباصد وپنجاه درم

معجون لقوه و صرع و فالج و رعشه و بواسیر و ... و برص را نافع ... معده را قوت دهد و اشتها طعام آورد و بلغم ... و رنگ روی را ... کند
و حرارت غریزی را افزاید و پیران را موافق بود ... سیر ... کاو ... و سه ... عسل ... درم ...
و ... و ... وزن ... داروها کوفته ... آمیخته
هلیله کابلی دارچینی ... عود خام زعفران ... قرنفل جوزبوا ... فلفل مصطکی قاقله کبار ... صغار
شربتی از آن ... مثقال ...

عسل برشته و در ظرفی آبگینه کنند و بعد از چهار ماه مثقالی بخورند
معجون مشک وجع و برودت کبد را مفید بود و سده بگشاید مشک
سلیخه سنبل ... هندی لک ریوند خطائی ... هریک دو درم
زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی هریک سه درم عود و قرنفل هریک
نیم درم بکوبند و با سه چند ادویه عسل برسشته و شربتی یک درم باشد
معجون ورد اورام صلب کبد را مفید بود ورق گل چارده درم — در ترکیب معجون ورد
سوسن آسمانگونی هفت درم ریوند چینی و لک مغسول هریک سه درم
و نیم زعفران ... هریک نیم درم کوفته و بیخته به عسل برشته و از آن
شربتی یک مثقال بود معجون الراحة درد پشت و ریاح را مفید بود — در ترکیب معجون الراحة
و قولنج بگشاید صفت آن مصطکی فلفل دارفلفل قرنفل زنجبیل جوزبوا
سقمونیا کمون سداب خولنجان قرفه متساوی بکوبند و با عسل یا شیره
قند برسشته شربتی مثقالی باشد معجون ورج دمعه و سیلان اشک — در ترکیب معجون ورج
را مفید بود وج حلتیت زنجبیل رازیانه متساوی بکوبند و به عسل
برسشته و مثقالی تناول کنند معجون الحبوب که منی بیفزاید و قوت باه — در ترکیب معجون الحبوب
دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و رنگ نیکو گرداند مغز بادام
جلغوزه و جوز و حب زلم و فندق و فستق و نارجیل و خشخاش و تودری
سرخ و سفید و کنجد و تخم گزر و جرجیر و تخم پیاز و شلغم و ایبست و بهمنین و زنجبیل
و دارفلفل و کبابه و قرفه و دارچینی و شقاقل و خولنجان و تخم هلیون و با عسل
سه چند ادویه بیامیزند و مثقالی یا دو مثقالی تناول کنند والله اعلم

معجون

معجون شاذ ریطوس مزاج سرد و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال — در ترکیب معجون شادریطوس
و رحم را مفید بود و قولنج و حیض بگشاید و تنقیه بدن بکند از اخلاط
غلیظه و بادها بشکند و سده بگشاید و ضیق النفس و اوجاع سینه
و صداع و جذام را مفید بود صفت آن صبر اسقوطری پانزده درم غاریقون
بیست درم زعفران و دارچینی و وج و مصطکی و حب بلسان و عود بلسان ...
بلسان و فرفیون و فلفل و دارفلفل خطائی ... فقاح اذخر حماما هریک
دو درم قسط مرکی و ریوس افتیمون هریک چهار درم و نیم مجموع بکوبند
و از عسل سه چند ادویه برسشته و بعد از شش ماه چهار مثقال تناول کنند
معجون سورنجان اوجاع نقرس و مفاصل و عرق النسا را مفید بود سورنجان — در ترکیب معجون سورنجان
سفید شش درم بوزیدان ماهی زهره پوست بیخ کبر تره کرمانی شیطرج
هریک دو درم پوست هلیله زرد و هفت درم تخم کرفس رازیانه فلفل سفید
ورق حنا کشنیز خشک نمک هندی سعتر هریک درمی و نیم ورق گل محموده زنجبیل
هریک سه درم تربد پنج درم روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم
شربتی یک درم تا پنج درم باشد معجون بلادری رعشه و فالج و سکته — در ترکیب معجون بلادری
و لقوه و جمیع امراض بارده را مفید بود زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط
فلفل وج هریک ده درم ورق سداب حلتیت حنظل ... حب النیل ...
جندبیدستر شیطرج خردل هریکی پنج درم عسل بلادر پنج مثقال ادویه بکوبند
و به روغن جوز یا بادام ملتوث کنند و به عسل برسشته شربتی مثقالی باشد
معجون ... جمیع امراض بارده و ریاح غلیظ و سوء الهضم و سوء الاستمرار — ترکیب معجون ...

و فو بیخ و عسر البول و او جاع اسنان را مفید بود جند بیدستر افیون
دارچینی اسارون دوقو فو هر یک درمی فلفل دار فلفل قسط قنه
هر یک شش درم زعفران نیم درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از ششماه
نیم مثقال تناول کنند اطریفل کبیر ریاح بواسیر و برودت معده را
مفید بود و رنگ روی نیکو کند و باه زیاده گرداند هلیله سیاه کابلی
و بلیله آمله و دار فلفل هر یک سه درم زنجبیل بوزیدان بسباسه شیطرج
هندی شقاقل تودری سرخ و سفید لسان العصافیر کنجد مقشر بهمنین
هر یک درمی بکوبند و بروغن بادام ملوث گردانند و بعسل بسرشند
شربتی دو درم اطریفل صغیر هلیله زرد و سیاه و کابلی و بلیله و آمله متساوی
بکوبند و بروغن بادام ملوث گردانند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند
اطریفل کشنیزی صداع و بخارات معده را مفید بود هلیله کابلی بلیله
آمله کشنیز خشک متساوی بکوبند و بعسل بسرشند اطریفل افتیمون امراض
سوداوی مفید بود و موی را سیاه دارد و دیر سفید شود ده درم
سنا مکی افتیمون تربد هر یک پنج درم شیطرج سه درم بسفایج اذیا
افتیمون نمک هندی هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی مثقالی
باشد اطریفل مقل امراض سوداوی و بواسیر را مفید بود هلیله کابلی
بلیله آمله هر یک دو درم بکوبند و مقل شش درم در آب حل کنند و با عسل
بیامیزند و ادویه بدان بسرشند اطریفلی که برص و امراض بلغمی را مفید
بود هلیله کابلی بیست درم بلیله آمله هر یک ده درم برنج کابلی پنج درم

در ترکیب اطریفل کبیر

اطریفل سریانیست معرب آن لفظ هندیست ترجمه او بزبان ایشان سه میوه است چون بلیله [illegible] هلیله کابلی و زرد و سیاه آمده [illegible]

در ترکیب اطریفل صغیر

در ترکیب اطریفل کشنیزی

در ترکیب اطریفل افتیمون

در ترکیب اطریفل مقل

در ترکیب اطریفل اطعه

زیتون

شیطرج سعد بسباسه زنجبیل هر یک پنج درم بسفایج اسطوخودوس
هر یک هفت درم قسط سه درم غاریقون شش درم مصطکی افتیمون قرنفل
جوز بوا خیربوا هر یک دو درم فلفل دار فلفل نارمشک هر یک چهار درم
بکوبند و بعسل بسرشند و چهار درم تناول کنند آخر کرم دراز و کدودانه
را بکشد برنج کابلی قشر ده درم تربد قسط حب النیل هر یک پنج درم
قنبیل ترمس شیح افسنتین پنج نفطی خردل سفید تخم الحنظل سعد راسن
هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم باشد آخر
عرق مدنی را مفید بود هلیله کابلی بلیله آمله تربد زنجبیل قنبیل متساوی
بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی سه مثقال باشد باب پنجم
در اشربه و لعوقات و مربات و ربوب و سکنجبینات
شراب بنفشه تب صفراوی و سعال و ذات الجنب و ذات
الصدر را مفید و تلیین طبع و ادرار بول کند و سینه را نرم کند بنفشه
تازه یکمن در چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و هر یکمن آب را دو من
قند بجاشنی نهند و بقوام آرند شراب نیلوفر سرد و مرطب بود و صداع
و سعال گرم و حمیات صفرا مفید بود و صفت آن همچون شراب بنفشه
ساختن است شراب عناب غلبه دم و ماشرا و قصبه و جدار را نافع باشد
و عناب گرگانی یکرطل در چهار رطل آب بجوشانند و صافی کنند و با قند
بقوام آرند شراب به مقوی قلب و معده و قابض بود و تشنگی را
بنشاند و به ترش رسیده پاره کنند و دانه از آن بیرون کنند و در هاون

در ترکیب اطریفل دیگر

ایضا اطریفل که عرق مدنی را نافع است

در ترکیب شربتها شربت بنفشه

شربت نیلوفر

شربت عناب

شربت به

شربت سیب

سکنجبین بکوبند و بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند شراب سیب
مقوی قلب و معده و مفرح بود و قی و اسهال باز دارد و آنرا

شربت انار

همچنان ترتیب دهند شراب انار صداع و تشنگی و قی صفراوی را
مفید بود و مقوی معده باشد آب انار بگیرند و با قند چندانکه مزه

شربت گل سرخ

مذاق را خوش آید بقوام آرند شراب ورد حمیات صفراوی را مفید
بود و تسکین عطش و تلیین طبع کند ورق گل سرخ تازه چهار من در خمره
کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و شبانروزی بگذارند
پس نیک دست بمالند و در دیگ ریزند و بجوشانند تا طعم و بوی
گل به آب دهد و صافی کنند و هر یک من آب را دو من قند بچاشنی دهند
و بقوام آرند و اگر بعد از انکه صافی کنند چهار من دیگر ورق گل در آب ریزند
و بجوشانند و صافی کنند پس با قند بقوام آورند و آنرا شراب ورد

شربت فواکه

مکرر گویند و اسهال و فایده او بیش بود شراب فواکه مقوی قلب
و معده و احشا بود و قی صفراوی را مفید بود به و سیب ترش و سماق
و امرود و انار ترش و زرشک و غوره و نبق متساوی بسایند

شربت ریواس

و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند شراب ریباس اسهال صفراوی
و حمیات حاده و تشنگی را مفید بود و مقوی معده باشد و ریباس بکوبند

شربت توت

و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند شراب توت اوجاع حلق را

شربت خشخاش

مفید بود و آنرا همچنین رسانند که گفته شراب خشخاش سعال
و نزله و قروح سینه و ریه و سهر را مفید بود خشخاش بکوبند و در خرقه

کتان

کتان بندند و در دیگ سکنجبین بجوشانند و هر دم بیرون آورند و بدست

شربت لیمو

بمالند تا شیره آن بیرون آید پس با قند بقوام آرند شراب لیمو مقوی
معده و قلب بود و صفرا و تشنگی بنشاند قند جلاب سازند و بقوام آرند
و زمان فرو گرفتن آب لیمو چندانکه احتیاج باشد بدان ریزند و بزنند

شربت صندل

پس فرو گیرند و شراب حماض و نارنج نیز چنین سازند شراب صندل
مقاصری بسوهان بسایند و پنجاه درم از آن در یکمن گلاب شبانروزی
بخیسانند پس بر آتش نرم بجوشانند و بدست بمالند تا بتمامه آید و صافی

شربت نعناع

کنند و با یکمن قند بقوام آرند شراب نعناع غثیان و قی و فواق را
مفید بود یک رطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا بتمامه

شربت زوفا

آید و با دو رطل قند بقوام آرند شراب زوفا ضیق النفس و ربو و سعال را
مفید بود و سینه از اخلاط پاک کند انجیر سفید بیست عدد مویز طایفی پنجاه عدد
بنفشه چهار درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی پنج درم بیخ ملک
و زوفای خشک هر یک هفت درم مجموع در دو من آب بجوشانند تا بتمامه

شربت دینار

آید پس صافی کنند و با یکمن قند بقوام آرند شراب دینار شرابی
بسیار منفعت است سده بگشاید و یرقان و حرارت کبد را مفید
بود و ادرار بول و تلیین طبیعت بکند صفت آن پوست بیخ کاشنی
پانزده درم پوست بیخ کرفس پنج درم پوست بیخ رازیانه پانزده درم
تخم کاشنی پانزده درم ورق گل ده درم ریوند چینی سه درم مجموع نیم کوفته
در دو من آب بجوشانند و ریوند کوفته در خرقه بندند و در دیگ اندازند

تا با چهار دانگ آید پس دو من قند بقوام آرند و اگر بعد از آنکه بقوام آید
ریوند کوفته بر آن ریزند و بزنند اقوی بود **شراب بزوری** شربت بزوری
پوست بیخ کرفس پنج درم تخم کاشنی هفت درم تخم رازیانه پنج درم
پوست بیخ کاشنی مجموع نیم کوفته پوست بیخ رازیانه در دو من آب بجوشانند
تا یکمن آید و با یکمن قند بقوام آرند **شراب غوره** آب غوره بگیرند شربت غوره
و بجوشانند تا با چهار دانگ آید و ده درم قرنفل دران اندازند و با قند بقوام
آرند **شراب انجبار** اسهال دموی و نفث و ترف دم را مفید بود و شربت انجبار
جگر و معده را تقویت کند انجبار هفت مثقال قرط پنج مثقال صندل
سرخ و سفید هر یک چهار مثقال صندل بسوهان بسایند و باقی بکوبند و
بجوشانند و با یکمن قند بقوام آرند **شراب اسطوخودوس** امراض شربت اسطوخودوس
سوداوی و بلغمی را مفید بود اسطوخودوس و پرسیاوشان هر یک
ده درم عود الصلیب و بیخ بهک و گاوزبان و رازیانه و تخم کرفس
و تخم خطمی هر یک پنج درم سپستان سی عدد مویز طایفی بیست درم
ورق گل و بنفشه هر یک هفت درم در شش رطل آب بجوشانند
تا با ثلثی آید و با سه رطل قند بقوام آرند **نسخه اخری** صرع و سدده نوع دیگر شربت اسطوخودوس
دماغ را مفید بود **صفت آن** اسطوخودوس ده درم بنفشه پنج درم
بالنگو گاوزبان همچنین قند یا عسل رطلی **شراب افسنتین** سقوط اشتها شربت افسنتین
و ضعف معده را مفید بود افسنتین صد درم در سه رطل آب بجوشانند
تا با رطلی آید و صافی کنند و در خمیر گیرند و بریان کنند و آب آن بگیرند ثلث

رطلی

رطلی و شراب و عسل هر یک نصف رطل مجموع با هم ضم کنند بقوام
آرند **شراب عجموش** جهة ضعف معده و کبد و باه و درد پشت و شربت عجموش
مفاصل و فالج و لقوه و کسر ریاح و ادرار بول نافع باشد آب
انگور مثقال صد من گوشت بره فربه بیست من در دیگ کنند و بجوشانند
و راقوته و بالنگو و عود ده درم و زعفران و مصطکی و خولنجان و
جوز بویا هر یک پنج درم قرنفل و بسباسه و هیل و کبابه و زرنباد و سعد
هر یک سه درم سلیخه و زنجبیل و دارچینی و عاقرقرحا و فلفل و قاقله
و کبابه و پوست بالنک و سنبل هر یک دو درم مجموع نیم کوفته در
کیسه کنند و در دیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود و بعضی
بالنگو و نعناع نیز بریزند و لحظه لحظه آن کیسه را بدست بیالایند
و بی آتش رند و بعد از آن فرو گیرند و صافی کنند و مشک ده دانگ
و عنبر یک مثقال در رطل گلاب حل کنند و بر سر آن ریزند و با یکمن قند
و عسل بقوام آرند **مقیبه** ضعف معده و کبد و قی و تشنگی مفید شربت مقیبه
بود به رسیده پاره کنند و از دانه پاک کرده در هاون چوبین یا سنگی
بکوبند و بیست من از آن آب بگیرند و ده من شراب صافی بستانند
و یک شبانروزی در آن بجوشانند و صافی کنند و آن ثفل را بشویند
چنانچه در آن هیچ طعمی نماند و بریزند و آن آبها با همدیگر در دیگ سنگین
بجوشانند تا با نیمه آید پس دیگر بار بپالایند و با یکمن قند یا عسل در دیگ
کنند و قرنفل دو درم و قاقله صغار و کبار و زعفران و ریشه دارچینی

هر یک سه درم و مصطکی و زنجبیل هر یک درمی و نیم بلغور سازند و در
کیسه کنند و در دیگ اندازند و هر دم بدست میمالند تا قوت به آب
دهد پس بیرون آرند و بقوام آرند و یکدرم مشک در گلاب حل کنند
و در آن ریزند امار ربوب فواکه چنان باشد که آب آن بگیرند و بی
ترکیب ربوب فواکه
شیرینی بقوام آرند رب اجاص التهاب حمیات و یبوست طبع
و رب اجاص
و عطش را مفید بود آلوی سیاه در آب بجوشانند و صافی کنند
و آن آب صافی میجوشانند تا بقوام آید و بیشتر ربوب بدین طریق
گیرند سکنجبین ساذج حمیات حاده و تشنگی و سده را مفید بود
سکنجبین ساذج
و قطع صفرا و بلغم کند سرکه سفید رطلی با نیم رطل آب و یکمن قند
با عسل بقوام آرند سکنجبین بزوری استسقا و سوء القنیه و حمیات
سکنجبین بزوری
حاده را مفید بود تخم کاشنی پنج درم سه تخم پانزده درم پوست
بیخ کاشنی ده درم پوست بیخ رازیانه پنج درم و نیم کوفته در سه رطل
آب بجوشانند شبانروزی بعد از آن بجوشانند و ثفل بدست
بمالند و صافی کنند و با یکمن قند بقوام آرند سکنجبین بزوری حار
سکنجبین بزوری حار
سده بگشاید و ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند
تخم کرفس و رازیانه و کاشنی و کشوث و انیسون هر یک پنج درم
پوست بیخ رازیانه و کرفس و کبر هر یک هفت درم غافث
و ریوند چینی هر یک سه درم چنانچه گفته شد بسازند سکنجبین بزوری
سکنجبین بزوری معتدل
معتدل تخم کاشنی و رازیانه و کرفس هر یک سه درم تخم سه تخم پانزده درم

بدون

پوست بیخ کاشنی هفت درم پوست بیخ رازیانه پنج درم سکنجبین
سکنجبین سفرجل
سفرجلی تقویت معده و کبد کند و اشتها آورد و سده را
بگشاید و نافه را مفید بود یکمن آب و یکمن قند و سرکه رطلی یا کمتر بحسب
ارادت بقوام آرند سکنجبین عنصل ربو و سعال بلغمی و سده
سکنجبین عنصل
کبد و طحال و فالج و لقوه و لیثرغس و امراض بلغمی را مفید باشد
سرکه عنصلی ده من شراب صافی ده من عسل در ظرفی کنند
و زنجبیل و رازیانه و انیسون و حلتیت و عاقرقرحا و فودنه و سداب
و فلفل هر یک ده درم تخم کرفس و کمون و قردمانا هر یک پنج درم نیم
کوفته در میان آن ریزند و هفته در آب نهند بعد از آن صافی
در تشخیص سرکه عنصلی
کنند و نگاه دارند سرکه عنصلی عنصل را بکارد چوبین شکافند
و خارج و داخل آنرا پاک کنند و از آن آب یکمن با ده من سرکه
شصت روز در آفتاب نهند سکنجبین رمانی حمیات محرقه
سکنجبین رمانی
و معده و کبد را مفید بود آب انار مز چین آب زرشک یا غوره
یا ریباس یا سرکه بحسب اراده یکمن گلاب سی درم با هم بیامیزند
و هر یکمن از آن یکمن قند به چاشنی نهند و به قوام آرند سکنجبین
سکنجبین ریوند
ریوند اوجاع و سده کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند ریوند چار
درم غاریقون و تربد و بسفایج و تخم کاشنی هر یک هفت درم زنجبیل یکدرم
و نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا با دو رطل آید و با چهار رطل
قند با قوام آرند لعوق سپستان سعال و خشونت حلق و ریه را مفید بود
لعوق سپستان

وطبیعت نرم کند پستان و ویست عدد مویز طایفی دانه بیرون کرده
چهل درم مغز خیار شنبر پانزده درم در سه من آب بجوشانند
لعوق زوفا — تا با یکمن آید و با رطلی شکر بقوام آورند لعوق زوفا ربو و
سعال مزمن را مفید بود و سینه و ریه را پاک کند زوفا و ایرسا
هر یک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و با رطلی
لعوق سپندان — قند بقوام آورند لعوق سپندان سعال بلغمی را مفید بود و قطع
بلغم بکند حب الرشاد ده درم رازیانه انیسون هر یک سه درم و نیم در
لعوق طباشیر — دو رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و با رطلی عسل بقوام آرند لعوق طباشیر
سل و ریه را مفید بود صمغ عربی قاقله هر یک شش درم نشاسته
و کثیرا هر یک ده درم طباشیر چهار درم جلغوزه هفت درم تخم خیار
هفت درم قند شصت درم بکوبند و با رطلی عسل و بیست درم روغن
لعوق حلبه — بادام بپا بپزند لعوق حلبه سعال خشونت حلق و حنجره را مفید بود
صمغ عربی کثیرا و نشاسته و رب السوس هر یک ده درم مغز تخم کدو
و مغز بادام مقشر هر یک پنج درم حلبه چهار درم قند بیست درم
لعوق عنصل — بکوبند و در میان رطلی شیره قند کنند لعوق عنصل سعال رطب
و ربو را مفید بود عنصل بریان کرده سه درم ایرسا ده درم فرابیون
لعوق جلغوزه — و زوفا هر یک وزنی بکوبند و در میان رطلی عسل کنند لعوق جلغوزه
قروح ریه و نفث دم و سعال بلغمی را مفید بود و جلغوزه مقشر
کثیرا ایرسا صمغ عربی هر یک ده درم بزرگ بریان کرده فوفل

خرما دانه بیرون کرده هر یک ده درم با هم بسایند و با روغن گاو چرب
لعوق رب السوس — کنند و در میان عسل گرم کرده ریزند لعوق رب السوس سعال مزمن
را مفید بود رب السوس کثیرا قند مغز بادام تخم رازیانه متساوی
دواء الاصول — بکوبند و در میان عسل ریزند دواء الاصول فالج و لقوه و صرع و استسقا
و اوجاع مفاصل را مفید بود پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک ده
درم بیخ اذخر پنج درم تخم کرفس و رازیانه انیسون هر یک چهار درم
مصطکی سنبل فقاح اذخر حب بلسان اسارون جنطیانا هر یک
ده درم عود بلسان بوزیدان هر یک سه درم سلیخه تخم سپندان هر یک
سه درم مویز طایفی دانه بیرون کرده بیست درم در سه من
ایضا ماء الاصول — آب بجوشانند تا با یکمن آید و یکمن قند بقوام آورند آخر
اختناق رحم را مفید بود و طمث بگشاید پوست بیخ کرفس و اذخر هر یک
هفت درم پوست و بیخ رازیانه ده درم تخم کرفس و رازیانه و
و انیسون و زراوند و قنطوریون رقیق عود و فوا و انبا حب الرشاد هر یک
ماء الاصول دیگر — سه درم مویز طایفی پانزده درم آخر حصاة کلیه و مثانه را مفید بود
بیخ کرفس و اذخر هر یک پنج درم ماش هندی تخم خیار هر یک هفت درم
پرسیاوشان پیاز دشتی هر یک سه درم مویز طایفی ده درم انجیر ده
عدد در سه رطل آب بجوشانند تا با ثلثی آید و با رطلی قند بقوام آرند
ایضا ماء الاصول — و پنج درم حجر الیهود بکوبند و با آن بیامیزند آخر سده و برودت
کبد و طحال و برودت معده و استسقا و حمیات بلغمی را مفید بود

پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک هفت درم بیخ اذخر و فقاح
هر یک پنج درم مصطکی و سنبل هر یک درمی و نیم لک و عود و بلسان
هر یک ده درم بادآورد و غافت و پوست بیخ کبر و افسنتین و ورق گل
هر یک سه درم مویز طایفی بیست درم انجیر ده عدد در دو من آب
بجوشانند تا بیکمن آید و با یکمن قند بقوام آورند گلقند

در ترکیب گلقند

مقوی معده و دافع بلغم بود ورق گل سرخ یکمن در دست بمالند
تا پژمرده شود و یکمن قند را جلاب سازند و بر سر آن ریزند و در آفتاب
نهند و هر گاه که کم میشود باز قند میریزند تا چهل روز بگذرد و گلنگبین
نیز چنین سازند بنفشه شکر بنفشه نیک بمالند و همچنین از آن با

در ترکیب بنفشه شکری

یکمن آب قند بیامیزند و در آفتاب نهند سیب مربی

در مربای سیب

مقوی قلب و معده بود سیب شیرین پنجاه عدد و پوست باز کنند
و در دیگ سنگین با شیره قند به آتش نرم بجوشانند و به مربی نیز
چنین سازند اما آنرا پاره کنند و اندرون او پاک کنند بادام مربی

در مربای بادام

سرفه و نقصان باه را مفید بود مغز بادام مقشر در شراب بجوشانند
و سه روز رها کنند پس بیرون آرند و عسل بجوشانند و در ظرف کنند

در طریق ساختن هلیله پرورده

هلیله پرورده معده را تقویت دهد و کبد و دفع بخار و ریاح
بود و سیر و تقویت بصر و ذهن تیز گرداند و امراض سوداوی را مفید
بود هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند و آب و خاکستر زیر بر آن
ریزند و هر سه روز آب و خاکستر تازه میکنند و بعد از ده روز بشویند

و در دیگ

و در دیگ سنگی با کفی جو نیم کوفته و جوشانند تا جو پخته شود و
آنگاه هلیله بیرون آرند و در آن بسله سوراخها بکنند و در دو من خل خمر
با شراب بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بفشارند و صافی کنند و با ده
رطل عسل بقوام آورند آنگاه زنجبیل و دارچینی و دار فلفل هر یک دو درم
هلیله و قاقله و زعفران هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم ترید
سی درم بکوبند و در آن میان آن ریزند تا با هم آمیخته شود آنگاه
فرو گیرند و در سر سنگ یا تخته که برای این کار باشد پهن کنند
بعد از آنکه آنرا چرب کرده باشند و بگذارند تا خشک شود پس
بکارد پاره کنند و شربتی پنج مثقال باشد آخر به را در خمیر گیرند و در

در ترکیب دیگر

میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم از آن با یکدرم
سقمونیا و نیم درم فلفل و نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی از آن یکدرم باشد سفرجل قابض ضعف معده و قی

در ترکیب سفرجل قابض

و اسهال را مفید بود به رسیده دو من کوفته در خل خمر
بجوشانند چنانچه مهرا شود پس صافی کنند و با یکمن قند
بقوام آورند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل هر یک چهار درم تخم کرفس
و نانخواه هر یک درمی زعفران دو درم بکوبند و با آن بیامیزند
چنانچه گفته شد و شربتی مثقالی باشد جوارش تمر قولنج و اوجاع

در جوارش تمر

معده را مفید بود بوره ارمنی زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل
فلفل هر یک دو درم و نیم سقمونیا بریان کرده پنج درم مغز بادام

برگ سداب هریک ده درم بکوبند و خرما یک واز بیرون
کرده بیست درم شبانروزی در خل خوابانند تا حل شود وه بپالایند
و با عسل بپایزند وادویه با آن بسرشند شربتی پنج مثقال

جوارش عود

جوارش عود تقویت معده وازالت رطوبت وبلغم بکند
قاقله صغار کبار قرنفل دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران هریک

نوع دیگر جوارش عود

درمی عود فلفل هریک نیم درم بکوبند وبا شیره قند یا عسل بپایزند
شربتی یکمثقال آخر سنبل تخم کرفس انیسون مصطکی هریک
درمی عود سه درم بسباسه قرفه هلیله کابلی قرنفل فرنجمشک
هریک دو درم ونیم جوزبویا یکدرم مر باجوز سه درم ورق گل و

جوارش بسباسه

قصب الذریره هریک دو درم ونیم جوارش بسباسه برودت معده
وسوء هضم ورياح غليظ وبواسير را مفيد بود بسباسه قرفه قاقله

جوارش مصطکی

صغار وکبار وزنجبیل ودارچینی ودار فلفل اسارون هریک پنج درم
قرنفل هریک دو درم جوارش مصطکی برودت معده وکبد ورياح

جوارش کمونی

وسیلان لعاب را مفید بود مصطکی هفت درم وبا رطلی قند
بقوام آرند جوارش کمونی حمیات بلغمی وسوداوی وبرودت
معده وتواق بلغمی را وسوداوی وبرودت مفید بود زیره کرمانی
شبانروزی در سرکه خوابانند وخشک کرده بریان کنند وچهل درم
ازان با ورق سداب وفلفل وزنجبیل هریک سی درم وبوره ارمنی
ده درم بکوبند وباسه چندان عسل یا قند بسرشند شربتی یکمثقال بود

جوارش بلادر

جوارش بلادر ذهن وفکر صافی کند ورنگ روی نیکو گرداند وبرودت
واوجاع معده ونسیان مفید بود فلفل ودار فلفل وهلیله کابلی بلیله آمله
چند بیدستر هریک چهار درم قسط سعد حب الغار هریک پانزده درم بکوبند

جوارش اترج

وبا عسل بلادر وروغن گاو هریک پانزده درم بپایزند وبا عسل بسرشند
وبعد از شش ماه دو درم جوارش اترنج هضم طعام کند ورنگ روی و
بوی دهن خوش کند پوست ترنج سی درم قرنفل جوزبویا فلفل

جوارش مقلیاثا

دارفلفل خیربوا دارچینی خولنجان زنجبیل هریک درمی مشک دانگی
بکوبند وبعسل بسرشند جوارش مقلیاثا بواسیر ومغص وزحیر را مفید
بود حرف بریان کرده زیره در سرکه خوابانیده بریان کرده هریک

جوارش سماق

درمی مصطکی سه درم پوست هلیله کابلی بروغن گاو بریان کرده
نیم درم بکوبند وبگلاب بسرشند جوارش سماق اسهال باز دارد
سماق ده درم دانه مورد پنج درم انار دانه ترش وشیرین هریک سه درم

جوارش مشک

صمغ عربی گلنار هریک سه درم بکوبند وبگلاب بسرشند شربتی یکمثقال
بود جوارش مشک خفقان وضعف قلب ومعده را مفید بود مشک

جوارش سقنقور

نیم مثقال قاقله خیربوا قرنفل زنجبیل دار فلفل عود هریک ده درم
دارچینی سه درم زعفران دو درم قند مثل جمیع بکوبند وبعسل بسرشند
جوارش سقنقور مقوی باه وکلیه بود تخم هلیون وپیاز وشلغم
واهست وکندنا وجرجیر والجزر وترب هریک سه درم حبة الخضرا
لسان العصافیر وکنجد وجلغوزه وحب الرشاد واشقیل وعنصل یا

کرده هریک سه درم زنجبیل وشقاقل وخولنجان ودار فلفل هریک
پنج درم جوزبویا بهمنین دارچینی هریک دو درم سقنقور پنج درم
فانید بوزن جمیع ادویه بکوبند وبعسل برشند شربتی دو درم

جوارش سمن

جوارش سمن بواسیر وهضم طعام را مفید بود وقوت باه بدهد زنجبیل
فلفل هریک ده درم ودار فلفل سی درم فانید یکمن ونیم جوز وکنجد
مقشر هریک پنجاه درم بکوبند وبعسل برشند شربتی یکمثقال بود

جوارش کافور

جوارش کافور ضعف معده وسوء استمراء وبلغم غلیظ مفید بود
فلفل جوزبویا زنجبیل دارچینی بسباسه قرفه نارشک فرنجمشک
قرنفل کافور زعفران متساوی بکوبند وبعسل برشند شربتی
یکمثقال بود

جوارش شهریاد

جوارش شهریاران برودت معده وکبد را مفید بود
وقولنج بگشاید وطبع نرم کند صفت آن شیطرج زنجبیل
فلفل دار فلفل قرفه قاقله صغار وکبار وقرنفل وساذج وبسباسه
ومصطکی ودارچینی وسنبل وسلیخه وتخم کرفس ورازیانه وانیسون
هریک شش درم افتیمون وتربد هریک دوازده درم سقمونیا دو درم
جند بیدستر وقند هشت درم بکوبند وبعسل برشند شربتی یکمثقال

جوارش کندر

جوارش کندر وجع وبرودت وضعف معده مفید بود
صفت آن فلفل دار فلفل وقرنفل وجوزبویا هریک سه درم
کندر پانزده درم زنجبیل خولنجان هریک دوازده درم شکر

ایضا جوارش کندر

سفید مثل جمیع بکوبند وبعسل برشند آخر کندر شصت درم

فلفل

فلفل ودار فلفل هریک ده درم زنجبیل وخولنجان هریک دوازده
درم جوزبویا وقرنفل هریک پنج درم شکر نیم درم برودت معده
وعدم اشتها واسهال مقوی وسلس البول را مفید بود

جوارش فلافل

جوارش فلافل برودت واوجاع معده وسوء استمراء ووسواس
وجشاء حامض وشهوت کلیه وریاح غلیظ مفید بود فلفل
سفید وسیاه ودار فلفل هریک بیست درم عود بلسان
ده درم حماما سنبل هریک چهار درم زنجبیل تخم کرفس وسلیخه
واسارون سعد ایلوس وراسن هریک درمی بکوبند وبعسل برشند
شربتی دو درم

قرص طباشیر

باب هشتم در قرصهای مسهله قرص طباشیر
طبیعت را نرم کند وحمیات محرقه وسعال وتشنگی را مفید بود
طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیارین وکدو هریک درمی ونیم
نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید کثیرا هریک نیم درم بکوبند وبلعاب
بکوبرشند شربتی مثقالی باشد آخر ورق گل سرخ ترنجبین

ترکیب دیگر

هریک شش درم طباشیر کثیرا هریک دو درم نشاسته سه درم
بکوبند وبه آب ترنجبین برشند قرص طباشیر معتدل حمیات

قرص طباشیر معتدل

حاده ولهیب وعطش را مفید بود صفت آن طباشیر
وزن ورق گل هریک درمی ونیم تخم خیارین وکدو وکاهو
وکاشنی معتدل تورک صندل هریک نیم درم کافور نیم دانگ

ایضا قرص طباشیر

بکوبند وبلعاب بکوبرشند قرص طباشیر ورق گل

پنج درم تخم حماض شش درم طباشیر چهار درم نشاسته و صمغ عربی
هریک سه درم بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی یکمثقال بود

قرص دیگر طباشیر

آخر صمغ عربی تخم حماض بریان کرده نشاسته هریک
دو درم ورق گل سه درم طباشیر و سماق و زرشک و گل ارمنی
هریک درمی و نیم

قرص زرشک کبیر

قرص زرشک کبیر حمیات بلغمی و اورام کبد
و معده را مفید بود و عصارهٔ زرشک مغز سه تخم هریک سه درم ورق
گل و ترنجبین هریک شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر
تخم کاشنی مصطکی سنبل غافث روناس لک ریوند چینی هریک
دو درم زعفران یک درم بکوبند و به آب ترنجبین بسرشند

قرص زرشک صغیر

اخری صغیر زرشک بی دانه بیرون کرده پانزده درم
تخم کاشنی تخم خیارین هریک سه درم ورق گل پنج درم ریوند چینی
سنبل هریک درمی بکوبند و با سکنجبین بسرشند

قرص کهربا

قرص کهربا نفث و نزف دم را مفید بود خشخاش سفید مصطکی کهربا
هریک ده درم زعفران دو درم بکوبند و به آب [illegible] بسرشند

قرص گلنار

قرص گلنار اسهال و نزف دم را مفید بود [illegible] و طین مختوم
درم و صمغ عربی متساوی بکوبند و به آب گلنار بسرشند

قرص کشوث

قرص کشوث سدهٔ کبد و طحال را نافع بود تخم کشوث و تخم کاشنی و تخم تورک
و مغز تخم کدو متساوی بکوبند و آب سکنجبین بسرشند

قرص ورد

قرص ورد سدهٔ کبد و طحال و عسر البول و امراض بلغمی را مفید بود افسنتین

واسارون

واسارون بادام تلخ متساوی بکوبند

قرص افسنتین

قرص افسنتین حمیات بلغمی و صفراوی را مفید بود ورق گل هفت درم عصارهٔ غافث
و طباشیر و سنبل رب السوس هریک درمی بکوبند و به آب بسرشند

ایضا قرص افسنتین

آخر اوجاع معده و حمیات بلغمی را مفید بود ورق گل شش درم پنج
مهک چهار درم سنبل یکدرم

قرص ریوند

قرص ریوند حمیات مزمنه
و امراض کبد و طحال را مفید بود ریوند چینی شش درم روناس
لک هریک سه درم تخم کرفس انیسون و عصارهٔ غافث هریک
دو درم بکوبند و به آب بسرشند

قرص کافور

قرص کافور [illegible] حمیات حاده
و دق را مفید بود ورق گل شش درم صمغ عربی طباشیر هریک
چهار درم مغز تخم خیار و کدو و تخم تورک و پنج مهک هریک شش
درم نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور نیم درم بکوبند و لعاب
بنگو بسرشند

قرص بنفشه

قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و ... را
مفید بود بنفشه دو درم ترنجبین یک درم پنج مهک رب السوس هریک
یکدرم هلیلهٔ زرد نیم درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند
و به آب ترنجبین و پنج مهک بسرشند و این شربتی باشد

قرص دیگر بنفشه

اخری رب السوس بنفشه دو درم ترنجبین و پنج مهک هریک سه درم بکوبند
و به آب بسرشند شربتی سه درم باشد

قرص کاکنج

قرص کاکنج قروح کلیه
و مثانه را مفید بود تخم کرفس و شهدانه هریک شش درم رازیانه
دو درم زعفران و حب الصنوبر و تخم حماض و مغز بادام و افیون

قرص خشخاش

هریک سه درم حب کاکنج هفت و پنج عدد تخم خیارین مقشر هفت
درم بکوبند و به آب رازیانه بسرشند شربتی مثقالی باشد قرص خشخاش
قروح سینه و ریه و وجع آن مفید بود ورق گل صمغ عربی هریک
چار درم نشاسته کثیرا پنج مهک هریک دو درم زعفران دو دانگ
خشخاش سفید و سیاه هریک سه درم طباشیر پنج درم قرص

قرص سرطان

که سل و دق و نفث الدم را نافع بود گل ارمنی نشاسته گل سرخ هریک
شش درم سرطان سوخته دو درم کثیرا طباشیر سادج هریک
پنج درم پنج مهک سه درم و به آب گاوزبان بسرشند شربتی دو درم

قرص سرطان الصا

آخر تخم خیارین مقشر پنج درم تخم تورک پنج مهک هریک چهار
درم طباشیر و سرطان سوخته هریک دو درم نشاسته و کثیرا
هریک درمی باب هشتم در حبها حب ایاره

حب ایاره

تنقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط غلیظ و صرع و سکته و سبل
و غشاوه را مفید بود صفت آن ایاره فیقرا تربد سفید حب النیل
هریک درمی غاریقون و افتیمون هریک نیم درم شحم الحنظل نمک هندی
هریک دانگی و نیم بکوبند و به آب رازیانه بسرشند و این شربتی باشد

حب ذهب

حب ذهب اوجاع معده و امراض دماغ و ظلمت عین را نافع
بود صبر اسقوطری هفت درم پوست هلیله زرد ده درم گل سرخ
پنج درم کثیرا و مصطکی و سقمونیا و زعفران هریک سه درم بکوبند و به آب

حب شیار

گرم ابرشند شربتی دو درم باشد حب شیار صبر اسقوطری سه درم

حب قوقایا

تربد و مصطکی پوست هلیله زرد و ورق گل سرخ هریک درمی بکوبند
و به آب بسرشند شربتی دو مثقال حب قوقایا صبر اسقوطری
مصطکی عصاره افسنتین هریک دو درم سقمونیا شحم الحنظل
هریک درمی بکوبند و به آب کرفس بسرشند شربتی یک مثقال باشد

حب صبر

حب صبر اوجاع و نقرس و مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود
تنقیه دماغ و معده کند از بلغم صفت آن صبر اسقوطری مثقالی
تربد یک درم حب النیل و غاریقون و افتیمون هریک نیم درم شحم الحنظل
ملح هندی هریک دانگی و نیم سنبل و کثیرا هریک دانگی بکوبند و به آب کرفس

حب سورنجان

حب سازند حب سورنجان مفاصل و عرق النسا را مفید بود
صبر اسقوطری تربد سفید ماهی زهره هریک درمی سورنجان یک مثقال کثیرا
شحم الحنظل هریک دانگی حب النیل غاریقون هریک نیم درم ملح هندی
دانگی و نیم بکوبند و به آب کرفس بسرشند و این شربتی باشد

حب بنفشه

حب بنفشه تنقیه دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بصر
و معده را مفید بود بنفشه ده درم تربد یک درم رب السوس هلیله زرد
هریک نیم درم افتیمون دانگی سقمونیا بریان کرده چند انک بکوبند و به
آب قرابع را بسرشند و این شربتی باشد حب اسطوخودوس

حب اسطوخودوس

صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود هلیله زرد و
کابلی هریک پنج درم تربد هفت درم صبر اسقوطری شش درم
اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج و غاریقون هریک سه درم

تخم الحنظل یکدرم و نیم قرنفل و فوذنه هریک درمی بکوبند و حب
حب مقل — سازند شربتی سه درم باشد حب مقل بواسیر وا وجاع مقعد را
مفید بود هلیله سیاه بلیله آمله هریک دو درم بکوبند و مقل
شش درم بکوبند و در آب گندنا حل کند وادویه بدان بسرشند شربتی
حب غافث — دو درم باشد حب غافث حمیات بلغمیه و سوداویه را
مفید بود صبر اسقوطری هلیله زرد عصاره غافث متساوی بکوبند
حب سکبینج — و بآب بسرشند شربتی مثقالی حب سکبینج قولنج و اوجاع امعا
و بواسیر را مفید بود و حبض بکشاید سکبینج و تخم کرفس و انزروت
و هلیله زرد هریک پنج درم تربد بیست درم تخم الحنظل سه درم بکوبند
حب اصطمخیقون کبیر — و باب رازیانه بسرشند شربتی سه درم حب اصطمخیقون کبیر
صداع بارد را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند هلیله کابلی شش
درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هریک سه درم افتیمون پنج
درم ایارج فیقرا و تربد هریک هفت درم قرنفل یکدرم تخم کرفس
نوع دیگر ایضا — و اسارون و افیون هریک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی
یکمثقال باشد آخر تربد دو درم صبر اسقوطری حب النیل هریکی
حب افتیمون — درمی تخم الحنظل سقمونیا هریک دو دانک بکوبند و بآب بسرشند
شربتی مثقالی بود حب افتیمون مسهل سودا بود افتیمون ده درم
غاریقون تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس
بسفایج هریک درمی بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و این شربتی

باشد

باشد حب ایارج بسفایج هریک ده درم افتیمون سه درم غاریقون — حب ایارج
اسطوخودوس نمک هندی شربتی سه درم باشد حب انارید قولنج — حب ایارج دیگر
بگشاید و باد بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل و قرنفل و دارچینی و فلفل
و دارفلفل و نارمشک و مصطکی هریک درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع
بکوبند و بشکر بسرشند و حب سازند بمقدار نخودی و هریک از آن نوبتی
اسهال کند حب شیطرج اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و — حب شیطرج
طمث بگشاید تربد ده درم صبر اسقوطری بیست درم زنجبیل و خردل سفید
شیطرج هریک ده درم فلفل و دارفلفل و عاقرقرحا هریک درمی
فانید چهار درم بکوبند و بآب گندنا بسرشند شربتی سه درم باشد
حب ایارج اعلال سر و معده را مفید بود ایارج فیقرا شش درم — حب ایارج
هلیله زرد چهار درم نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند
شربتی دو درم و نیم باشد آخر تربد ایارج فیقرا هریک درمی نمک هندی — حب ایارج دیگر
نیم درم سقمونیا دانکی شحم الحنظل دانکی و نیم بکوبند و بآب بسرشند و این
شربتی باشد حب سعال و اسهال را اگر از حرارت بود مفید افتد — حب سعال
مغز بادام مقشر تخم خیارین مقشر نشاسته و صمغ عربی خشخاش سفید
هریک درمی رب السوس دو درم باقلا سه درم بکوبند و بلعاب اسبغول — نوع دیگر حب سعال
بسرشند و حب سازند بمقدار نخودی در زیر زبان نهند اخری
سعال را اگر از برودت بود مفید افتد مغز بادام تلخ پرسیاوشان

حب خوشبوئی دهان

رب السوس تخم کرفس بیخ رازیانه متساوی بکوبند و بلعاب
بنکو بسرشند حبی که بوی دهن خوش کند جوز بویا و قاقله و قرنفل
و فوفل و کافور و دارچینی خولنجان هر یک درمی بکوبند مشک دانگی

ایضا حب خوشبوئی دهان

بگلاب حل کنند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند اخری
پوست ترنج و ورق فرنجمشک سنبل قرنفل جوزبویا نارمشک
هیل و زنجبیل و کبابه و بسباسه و سعد هر یک دو درم مشک یک درم
والله اعلم باب نهم در ایارجات ایاره فیقرا

ایاده فیقرا

امراض سرد و معده و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود
مصطکی و زعفران حب بلسان سنبل قرنفل اسارون سلیخه
دارفلفل دارچینی عود بلسان هر یک دو درم صبر اسقوطری مثل جمیع مجموع

ایاده جالینوس

بکوبند و با هم بیامیزند و یک مثقال از آن استعمال کنند ایاره جالینوس
جمیع امراض بارد را مفید بود شحم الحنظل غاریقون بصل الفار بریان
کرده اشق سقمونیا خربق سیاه و غاریقون هر یک شانزده درم
بسفایج افتیمون مقل کادریوس سلیخه فراسیون هر یک سه درم
سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید دارفلفل دارچینی جاوشیر
جند بیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم بکوبند و دو مثقال از آن
شربتی باشد و در نسخه دیگر مقل و بسفایج افتیمون کادریوس و سلیخه
نفت و مامیثا هر یک چهار درم و شربتی یک مثقال باشد

ایاره

ایاده لوغادیا

ایاره لوغادیا تنقیه بدن از فضلات غلیظه لزجه کند و سکته و
فالج و لقوه و رعشه و صرع و جذام و داء الثعلب و داء الفیل
مفید بود و اوجاع مفاصل و برص و بهق و سعفه و صمم و دوار
و تغییر عقل و وسواس و امراض کلیه و مثانه صفت آن
شحم الحنظل پنج درم بصل الفار بریان کرده غاریقون سقمونیا حاشا
ساذج خربق سیاه سیر بوی سه غاریقون فراسیون جعده
و سلیخه و فلفل سفید و سیاه و دارفلفل و زعفران و دارچینی
بسفایج سکبینج جندبیدستر مر فطراسالیون زراوند طویل افسنتین
فراسیون سنبل حماما زنجبیل و حنطیانا اسطوخودوس هر یک
دو درم افتیمون کادریوس مقل صبر اسقوطری هر یک سه درم بکوبند
و به عسل بسرشند شربتی چهار مثقال بود یا جلابی از افتیمون و
بسفایج سه درم زوفا سه درم پوست هلیله کابلی سه درم گاوزبان

ایاده لوفس

و اسطوخودوس سه مثقال ایاره لوفس داء الثعلب را مفید بود و
تنقیه بدن از سودا و بلغم کند شحم الحنظل کادریوس هر یک بیست
درم صبر اسقوطری پنج درم خولنجان ده درم سکبینج جاوشیر شش درم
فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل ابیض سلیخه دارفلفل دارچینی
زعفران زنجبیل جعده مر هر یک دو درم چنانکه گفته شد

ایاده ارکاغانیس

سازند و دهند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال ایاره ارکاغانیس
امراض مزمنه و دوار و صداع و ابتداء آب و اوجاع حلق

واو جاع مفاصل و جرب و کلب کلب و تشنج و تولنج را سودمند بود
شحم الحنظل بیست و دو درم فراسیون اسطوخودوس سقمونیا فلفل
دار فلفل خربق سیاه هر یک بیست درم بصل العنصل بریان کرده
صبر فرفیون و زعفران جنطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر
هر یک ده درم جعده دارچینی سکبینج مر سنبل اذخر فودنج جبلی
و زراوند مدحرج هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال
باشد بعد از عشاء و اگر از جهت کلب کلب تناول کنند پنج درم سرطان سوخته
وادو برضم کنند واو جاع شکم و رحم پاک دارد ایاره شیخ الرئیس ایاره شیخ الرئیس
خربق سیاه یکدرم شحم الحنظل مثقالی صبر پنج درم ملح هندی درمی و نیم
غاریقون مثقالی حجر ارمنی نیم مثقال ورق گل درمی فلفل سفید مثقال
زنجبیل دو مثقال ونج حماما اسارون حاشا حب بلسان سعتر و
تخم کرفس دوقو و تخم گزر هر یک سه درم تخم شاهسفرم و تخم فرنجمشک
و بالنگو و تخم اترج و نعناع هر یک دو درم افیون درمی و نیم بکوبند
و بعسل بسرشند و شربتی یک مثقال باشد بعد از عشاء ایاره که مقوی بصر ایاره مقوی بصر
باشد و صداع و علل معده و کبد و طحال را مفید باشد صفت آن
شحم الحنظل ده درم کادریوس سلیخه فلفل سفید و سیاه هر یک
دو درم صبر و مر و زعفران هر یک درمی سقمونیا شش درم عصاره
افسنتین دو درم بکوبند و به عسل بسرشند شربتی چهار درم باشد
و بالله التوفیق و یعلم ما فی الضمیر و انشاء الله علی الرفیق

سفوف انار دانه باب دهم در سفوفها سفوف انار دانه ضعف معده
و امعا و تشنگی و قی و اسهال را مفید بود انار دانه بریان کرده پانزده
درم زیره کرمانی در سرکه خیسانیده بریان کرده خرنوب سماق
دانه مورد آرد سنبوسه بست کنار شاه بلوط کشنیز بریان کرده قرط
ایضا سفوف انار دانه هر یک پنج درم بکوبند و با هم بیامیزند آخر انار دانه ده درم بلوط و
سماق و دانه مورد و زیره موصوف و سنبوسه و بست کنار و کشنیز
بریان کرده خرنوب هر یک پنج درم سک رامک هر یک دو درم و پنج
سفوف مقلیانا سفوف مقلیانا اسهال و مغص و زحیر و ضعف معده و بواسیر را مفید
بود حرف بریان کرده سی درم زیره موصوف ده درم بزرگ
تخم کشنه هلیله سیاه در زیت خیسانیده هر یک پنج درم مصطکی
سفوف نشاسته دو درم مجموع بکوبند و مثقالی با آب سرد بخورند سفوف نشاسته
اسهال و سحج را مفید بود دبنگ و در ورتنک و تخم شاهسفرم مجموع
بریان کرده نشاسته و صمغ عربی و گل ارمنی هر یک ده درم بکوبند
سفوف سماق و پنج درم بروغن تر کنند و با گلاب بخورند سفوف سماق
اسهال و تشنگی را مفید بود سماق و انار دانه و زرشک همه بریان
کرده هر یک ده درم مورد پنج درم خرنوب سی درم صمغ عربی
سفوف زرشک و گلنار هر یک درمی بکوبند و مثقالی بخورند سفوف زرشک
مقوی معده یابس بود زرشک و سماق و انار دانه بریان کرده
نانخواه زنجبیل آرد سنبوسه هر یک ده درم بکوبند و سفوف سازند

سفوف بزوری بادها بشکند نانخواه وکرویا وانیسون وتخم (سفوف بزوری)
کرفس هریک ده درم قرنفل وقاقله صغار وزنجبیل ودار فلفل
هریک نیم درم قند بیست مثقال اخری اشتها آرد ورنگ (سفوف بزوری)
روی نیکو کند وزنان آبستن را مفید بود زرنباد وتخم کرفس هریک
درمی نانخواه وکندر هریک سه درم جند بیدستر نیم درم زیره کرمانی (سفوف بزوری)
ده درم سنجد ده درم قند بیست درم آخر سرعت خروج
منی که از حرارت بود مفید بود بنکو ده درم تخم کنوک سه درم کشنیز (سفوف بزوری)
یکدرم بکوبند ومثقالی بخورند آخر لذع عقارب را
مفید بود ریوند چینی وزراوند طویل وبیخ کبر وعاقرقرحا هریک
ده درم بکوبند وشربتی سه درم باشد آخر نقرس ووجع مفاصل (سفوف بزوری)
را مفید بود سورنجان ده درم قند پنج درم زعفران دانگی آخر (سفوف بزوری)
اوجاع وضعف معده نافع بود نعناع وقاقله وسنبل ومر ماحوز
سعد هریک دو درم مصطکی وتخم کرفس وورق گل وکهربا هریک سه درم (سفوف بزوری)
سک اذخر هریک درمی بکوبند وسه درم بخورند آخر فواق که از
امتلا بود زایل کند فطراسالیون سعد کمون هریک سه درم اخری (سفوف بزوری)
سده وصلابت طحال را نافع بود تخم کاشنی کزمازج هریک پنج درم
تخم محکشت یکدرم ونیم بکوبند ودرهم با میزند وسه درم بخورند والله اعلم

باب یازدهم در مطبوخات ونقوعات

ونبیذ مطبوخ فواکه مسهل صفرا واخلاط رقیقه بود وحمات (مطبوخ فواکه)

حاده

حاده را مفید بود سنا مکی بیست درم بنفشه پنج درم تخم
کاشنی ونیلوفر هریک سه درم عناب ده عدد سپستان والو
سیاه وآلو بکیل هریک بیست عدد تمر هندی ده درم ورق گل
چار درم ترنجبین وخیارشنبر هریک پانزده درم مطبوخ هلیله (مطبوخ هلیله)
مسهل صفرا بود سنا پنج درم پنج تهک سه درم هلیله زرد وکابلی
هریک هفت درم تخم کاشنی ونیلوفر وبنفشه هریکی سه درم مویز
طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان وآلوی سیاه هریک
بیست عدد خیارشنبر وترنجبین هریک پانزده درم مطبوخ افتیمون (مطبوخ افتیمون)
مسهل سودا واخلاط سوخته باشد وامراض سوداوی را نافع بود
سنا مکی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی ورق گل افتیمون
هریک هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاشنی هریک چهار درم بالنگو
گاوزبان هلیله آمله اسطوخودوس بسفایج پنج تهک تخم کشوث
شاهتره هریک سه درم تربد دو درم مویز طایفی ده درم مجموع
غیر از افتیمون در پنج رطل آب را بجوشانند تا به دو رطل آید ودر
وقت فروگرفتن افتیمون در خرقه کتان بندند ودران اندازند
تا دو سه جوش بزند پس ترنجبین پانزده درم وخیارشنبر
بیست درم ودران حل کنند مطبوخ غاریقون مسهل سودا و (مطبوخ غاریقون)
بلغم غلیظ باشد پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله
کابلی وهلیله سیاه هریک هفت درم بلیله آمله هریک چار درم

میویز طایفی ده درم آلوی سیاه ده عدد وگاوزبان بالنگو غافت
اسطوخودوس هریک سه درم بسفایج نیم کوفته دو درم غاریقون
یک درم افتیمون ده درم اخری پوست هلیله کابلی و سیاه مطبوخ غاریقون
وتمر هندی هریک ده درم بلیله امله غافت افتیمون گاوزبان
بالنگو هریک چهار درم آلوی سیاه بیست عدد میویز طایفی بیست درم
سنای مکی هفت درم اسطوخودوس کافیطوس بسفایج هریک
سه درم رازیانه قرنفل افتیمون سادنج هریک درمی فرنجمشک ده مطبوخ غاریقون
درم افتیمون هشت درم بجوشانند وصافی کنند اخری غاریقون
اسقوطری وصبر هریک درمی نفطی حجر لاژورد هریک دو دانگ
شحم الحنظل هریک دانگی ونیم شکر ده درم بر سر آن ریزند وبیاشامند
مطبوخ خیارشنبر اخلاط رقیق وصفرای حاد دفع کند مطبوخ خیارچنبر
پوست هلیلهٔ زرد هفت درم تمر هندی میویز طایفی هریک پانزده
درم آلوی سیاه عناب هریک ده عدد ورق گل پنج درم خیارشنبر
پانزده درم مطبوخ زوفا ذات الجنب واوجاع صدر وسعال مطبوخ زوفا
رامفید بود سنا پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد و
انجیر سفید ده عدد میویز طایفی پانزده درم بیخ کهک سه درم پر
سیاوشان وتخم خطمی زوفا خبازی هریک چهار درم جو مقشر نیم
کوفته شش درم شکر ده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محترقه مطبوخ سورنجان
وبلغم لزج را دفع کند واوجاع مفاصل رامفید بود سنا هفت درم

بیخ کهک

بیخ کهک وسورنجان وزوفا وبادرنگ هریک پنج درم ترید ورازیانه
وتخم کاسنی وبنفشه هریک سه درم انجیر وعناب هریک ده عدد سپستان مطبوخ تبهای حاره
بیست عدد گلقند وخیارشنبر وترنجبین هریک ده درم مطبوخی
کرحیات محرقه وذات الجنب رامفید بود سنای مکی بنفشه
هریک پنج درم نیلوفر چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد
تخم کاسنی وخبازی هریک سه درم شیرخشت وترنجبین هریک
پانزده درم نقوع صبر صداع سوداوی رامفید بود افتیمون ده نقوع صبر
درم صبر اسقوطری شش درم بکوبند وبا سه رطل آب گرم در ظرفی
کنند وروز در آفتاب می نهند وشب در جای گرم بعد از سه روز
صافی کنند بیست درم از آن با ده درم روغن بادام بیاشامند
نقوع فواکه مسهل صفرا بود وصداع گرم رامفید بود پوست نقوع فواکه
هلیله زرد ده درم آلوی سیاه عناب هریک بیست عدد سپستان
سی عدد تمر هندی بیست درم بنفشه وتخم کاسنی وتخم کاهو هریک سه درم
خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم در سه رطل آب شبانروزی
بخیسانند رطلی از آن بیاشامند نقوع هلیله مسهل صفرا بود آلوی سیاه نقوع هلیله
وآلوی کیلی هریک بیست عدد عناب ده عدد تمر هندی بیست درم زردالوی
خشک سی درم ترنجبین ونبات هریک ده درم در یکمن آب خیسانند
نقوعی که ادرار بول وطمث کند تخم خربزهٔ کوفته هفت درم تخم کرفس نقوع نافع ادرار
وانیسون ورازیانه هریک درمی ونیم بکوبند وبا سه رطل آب در ظرفی کنند

نقوع مجربه جلب ادرار

وسه روز در آفتابی نهند وچهل درم بیاشامند آخر بقایای امراض
حاده رامفید بود وعروق را از فضول پاک کند آلوی سیاه وسپستان
هریک سی دانه میویز طایفی بیست دانه تمر هندی سی درم تخم کاشنی
وکشوث همه نیم کوفته هریک سه درم ودر ظرفی کنند وآب را بدان
ریزند ودر روز در آفتاب نهند وشب بجای گرم نهند وبعد از سه روز
چهل درم ازان با ده درم نبات یا ترنجبین بیاشامند نافع باشد

حقنه مجربه مزاج حاده

باب دوازدهم درحقنها حقنه که در امراض
حاده استعمال کنند انجیر ده عدد عناب بیست عدد سناء مکی
هفت درم جو نیم کوفته ده درم سبوس خشک هریک کفی بنفشه
پنج درم بجوشانند ودر سه رطل آب تا بنیمه آید وصافی کنند وشکر
سرخ ده درم دران حل کنند وآب کامه وروغن بنفشه یا کنجد بر سر

حقنه دافع وجع ظهر

آن ریزند واستعمال کنند حقنه که وجع پشت وقولنج را
مفید بود حلبه وبزرک وتخم هریک ده درم عناب وانجیر هریک

جبر زرد

ده عدد وسپستان بیست عدد خطمی خشک بابونه شبت هریک
کفی نانخواه رازیانه هریک سه درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بثلث
آید وصافی کنند بوره یکدرم نمک ده درم مقل نیم درم عسل وروغن

حقنه دافع برودت

کنجد هریک ده درم با آن ضم کنند یکدرم شرتی حقنه که برودت
اعضای سفل رامفید بود مقل واشق وسکنجبین هریک نیمدرم جاوشیر
وجند بیدستر هریک درمی نانخواه ورازیانه وتخم کرفس وبسبایلوس

ایلی

هریک ده درم حلبه خشک شبت بابونه هریک هفت درم در سه
رطل آب وسه رطل شیر بز بجوشانند تا بثلث آید وصافی کنند وبا روغن

حقنه دافع تب حاده

کنجد وروغن گاو وعسل هریک ده درم بیامیزند واستعمال کنند مفید بود
حقنه که حمیات حاده را نافع بود جو مقشر نیم کوفته
وخطمی وبنفشه هریک کفی عناب ده عدد میویز طایفی بیست دانه روغن

حقنه دافع نقرس ووجع مفاصل

کنجد بنفشه ترنجبین هریک ده درم نمک وبوره هریک نیم درم حقنه
که نقرس ومفاصل را مفید بود شاهتره فنطوریون زراوند پنج گرم
قنطوریون ورق سپندان سعتر سورنجان حاشا هریک ده درم

حقنه دافع قولنج بلغمی

تخم الحنظل مازریون هریک نیم درم روغن کنجد بیست درم حقنه
که قولنج بلغمی رامفید بود خشک وبابونه واکلیل الملک شبت
هریک کفی حلبه وحرمل هریک هفت درم گندم وانجیر وخشک دانه
مجموع نیم کوفته هریک هفت درم رازیانه تخم کرفس هریک درمی سبوس
خطمی قنطوریون هریک پنج درم انجیر ده عدد وسداب تر وسلق هر

حقنه دافع قروح امعا

یک دسته عسل وروغن زنبق وخیری وآب کامه هریک ده درم بوره
ارمنی یکمثقال سکنج یکدرم وجاوشیر نیم درم حقنه که سحج
وقروح امعا رامفید بود پست کندر وبلوط هریک ده درم گلنار
دانه مورد وورق گل هریک پنج درم ورق مورد دوازده درم بجوشانند
وآب لسان الحمل با پنجاه درم زرده بیضه بریان کرده ده درم سبد کاغذ
سوخته هریک درمی با روغن گل بزنند واقاقیا یک درم وشاسته بریان

کرده و وم الاخوین هر یک نیم درم عصارهٔ لحیة التیس نیم درم و با آن
ضم کنند حقنه که قولنج ریحی را بگشاید شحم الحنظل یک درم قنطوریون باریک
پنج درم ورق سداب و نوخواه هر یک شش درم سقمونیا پنج درم بجوشانند
و صافی کنند و عسل ده درم و جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر هر یک نیم
درم با آن ضم کنند حقنه بابونه شبت هر یک ده درم سداب
خشک دانه حبوس زیره بید انجیر هر یک هفت درم سکبینج سه درم
مقل چهار درم شحم الحنظل یک درم بوره نیم درم آبکامه ده درم روغن
زیت پانزده درم حقنه که در امراض حاده استعمال کنند عناب ده
عدد خطمی سبوس هر یک کفی بجوشانند و آب چغندر سی درم گنجد
بیست درم آبکامه ده درم با آن ضم کنند و استعمال نمایند والله اعلم

باب سیزدهم در شیافها و فرزجها شیافی

که قولنج بگشاید جندبیدستر زهره گاو بوره خیارزه اسپند متساوی
بکوبند و شیاف سازند آخر بوره ارمنی نمک هندی شحم الحنظل متساوی
بکوبند و شیاف سازند آخر ربل غلیظ را مفید بود زهره گاو و بوره
و نفط و الکار هر یک دو درم بکوبند و بشکر سرخ برسرشند آخر
مجاری مراح را نافع بود و در عقب سهلی که حاجت باشد بکار دارند
ترنجبین پنج درم بوره ارمنی صابون خطمی نمک هندی هر یک دو درم بکوبند
و بشکر معقود برسرشند آخر قولنج بلغمی را مفید بود سکبینج مقل بوره
شحم الحنظل برابر بکوبند و باشکر سرخ برسرشند آخر درجمات

حقنه دافع قولنج ریحی
حقنه قولنج ریحی
حقنه دافع امراض حاده
شیافی که قولنج را بگشاید
شیاف دیگر
شیاف دیگر
شیاف دیگر
شیاف دیگر
شیاف دیگر

۱۱۱

و امراض حاره بکار برند نمک هندی بوره خطمی متساوی بکوبند آخر
زحیر و رفتن خون از مقعد باز دارد مر افیون کندر زعفران متساوی
بکوبند و به آب کشنیز برسرشند آخر مر اقاقیا بزر البنج صمغ عربی
برنج بریان کرده هر یک درمی را بکوبند و به آب مورد برسرشند فرزجه
که حیض بگشاید و وجع رحم را که از برودت بود دفع کند مقل
فنه هر یک دو درم جاوشیر اشق زعفران جندبیدستر هر یک درمی مصطکی
و میعه و روغن سوسن و بابونه دغار و پیه مرغ و بط هر یک سه درم
صمغها بجوشانند و پیه بگدازانند و باقی بکوبند و بهم بیامیزند و بصوف بردارند
فرزجه که اختناق رحم را مفید بود پیه مرغ و بط و زعفران و سنبل
و حماما و مصطکی هر یک درمی روغن بلسان و سوسن هر یک سه درم موم
شش درم فرزجه که خون رفتن را مفید بود مر اقاقیا هر یک دو
درم گلنار صدف سوخته نشاسته قرطاس سوخته شب یمانی زعفران
هر یک درمی افیون نیم درم بکوبند و به آب برسرشند و بر دارند فرزجه
مر اقاقیا ریوند لادن و زعفران و کافور و گل ارمنی متساوی بکوبند و به
آب لسان الحمل بیامیزند فرزجه که دم طمث باز دارد ورق گل
پوست انار مورد عوسج پوست طلع بجوشانند و با عصاره لحیة التیس استعمال
کنند فرزجه که ضعف رحم را مفید بود حب بلسان و روغن
ناردین هر یک سه درم قرنفل جوز بویا کتان سوخته هر یک درمی
زیره دو درم جندبیدستر نیم درم فرزجه که ریاح را مفید بود گشت

شیاف دافع قولنج
شیاف دیگر
فرزجه بجهت گشادن حیض
فرزجه اختناق رحم
فرزجه که جهت خون حیض نافع بود
فرزجه دیگر
فرزجه که دم طمث باز دارد
فرزجه نافع ضعف رحم
فرزجه دافع ریاح رحم

وکرفس و سداب و فوتنج و سکبینج و مصطکی و زیره و برنجاسف و قسط و میعه
سائله و سنبل و علک الانباط و اشق چند بندق سرشته و بکوبند و با روغن
شبت و بابونه استعمال کنند **فرزجه** که دم طمث باز دارد
شب یمانی نیم درم افیون بزر البنج هر یک دانگی **فرزجه** مردارسنگ
زاج گلنار طین مختوم و ارمنی کهربا بکوبند و شیاف سازند و برنهند و بردارند
فرزجه که فرج را گرم کند تخم بادروج بکوبند و بروغن زنبق بیامیزند و
بردارند **فرزجه** که فرج تنگ و خوش کند شکر و زعفران در شراب
بجوشانند و خرقه کتان دران اندازند تا آن آب بخود جذب کند و خشک شود
و آنرا پاره پاره کنند و بوقت حاجت پاره ازان بردارند بیش از
جماع **فرزجه** که فرج تنگ کند عفص اذخر یک درم مازو دو درم
بکوبند و خرقه بشراب ترکنند و بدان بیالایند و خشک کنند و پاره ازان
بکار میدارند **فرزجه** که رطوبت فرج باز دارد مازو تخم حماض
هر یک دو درم سرمه خبث الحدید هر یک نیم درم بکوبند و جفت و گلنار
بجوشانند و خرقه بران ترکنند و بدین ادویه بیالایند و استعمال کنند نافع بود

فرزجه نافع دم طمث
فرزجه دیگر
فرزجه که فرج را گرم کند
فرزجه که فرج تنگ و خوش کند
فرزجه دیگر نافع حمل
فرزجه که رطوبت فرج دفع کند

باب چهاردهم در روغنها

روغن مادرین
منافع بسیار دارد جمیع اوجاع و امراض بارده را مفید بود و شرب
و ضماد آن اوجاع اندرونی را نافع افتد و اوجاع رحم را و در احلیل
چکانیدن کلیه و مثانه را سود دارد وصفت آن قصب الذریره و ورق
غار سعد عود بلسان ساذج اذخر راسن اهلیل مورد قردمانا فرنجمشک

روغن مادرین

هر یک بیست درم بکوبند و در دیگی کنند با شراب و آب چندانکه بر سر آن
باشند پنج رطل روغن کنجد بران ریزند و بجوشانند پس صافی کنند
و سنبل رومی و قرنفل و میعه هر یک سی درم نیم کوفته کنند و با آب و
شراب این روغن صافی بجوشانند پس صافی کنند و روغن بلسان شصت
درم با آن ضم کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند **روغن قسطین**
مقوی عصب باشد و اوجاع بارده را مفید بود قسط و قردمانا
و ابرسا و میعه و ساذج هر یک ده درم راسن عود بلسان سلیخه
هر یک پنج درم مجموع نیم کوفته شبی در سرکه خوابانند و در پنج رطل
آب بجوشانند تا بنیمه آید و پنج رطل روغن کنجد بر سر آن ریزند و بجوشانند
تا روغن بماند **آخر** اوجاع و برودت کبد و معده را مفید بود و تقویت
معده و عصب کند و موی بر رویاند قسط ده درم سلیخه شش درم ورق
مرماخور شصت درم و نیم کوفته شبی در شراب خوابانند و رطلی و نیم
روغن کنجد بر سر آن ریزند و بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند
پس صافی کنند **روغن مورد** موی بر رویاند و تقویت کند ورق مورد
تازه دوازده من بکوبند و در ده من آب بجوشانند و روغن کنجد دو
من و نیم بر سر آن ریزند و بجوشانند تا روغن باقی بماند **اخری**
یا مورد خشک بیست رطل بکوبند و در شراب شبانروزی بخوابانند
و بعد ازان بجوشانند و صافی کنند و چهار رطل روغن کنجد دران ریزند
روغن بابونه بابونه تازه بگیرند اوجاع کبد و ریاح را مفید بود بابونه

روغن قسطین
روغن قسط دیگر
روغن مورد
ایضا روغن مورد
روغن بابونه

[illegible]

تازه بشکنند و در سایه خشک کنند و یک رطل از آن در ده رطل روغن
کنجد اندازند و در آفتاب نهند و روغن افسنتین همچنین گیرند

روغن بابنج — اخری بابونه تر یا خشک یکمن در چهار من آب بجوشانند تا یکمن
آید و صافی کنند و با یکمن روغن کنجد بجوشانند روغن گل ورق گل تازه

روغن گل سرخ — یکمن با دو من بادام مقشر با کنجد مقشر چار من در کیسه کنند و در زیر زانش
نهند تا ورق گل خشک شود آنگاه بادام را روغن بگیرند و این را روغن
گل بادام گویند و بعضی رطلی ورق گل بدست بمالند و با یکمن روغن کنجد

روغن بنفشه — در شیشه کنند و در آفتاب بیاویزند روغن بنفشه بنفشه تازه یکمن
با دو من بادام چنانکه گفته شد بسازند و روغن نیلوفر و نرگس

روغن کدو — چنین گیرند روغن کدو کدو را پوست بخراشند و مغز آن بدر کنند و کوبند
و آب آن بگیرند و چار من از آن آب در یکمن روغن کنجد بجوشانند

روغن مصطکی — روغن مصطکی ضعف و اورام معده را مفید بود و صلابت نرم
کند یک رطل مصطکی در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی بکوبند و با روغن بجوشانند

روغن امله — تا گداخته شود روغن امله تقویت و تسوید شعر کند امله پوست پنج
صنوبر سه وی نیم کوفته در آب بجوشانند و صافی کنند و آنگاه با روغن

روغن غار — کنجد بجوشانند روغن غار داء الثعلب و اوجاع بارده را مفید بود
ورق و حب غار در روغن شیرج بجوشانند و در ظرفی کنند و هفته در آفتاب

روغن خسک — نهند روغن خسک عسر البول و درد گرده را مفید بود زنجبیل چهار درم خسک ده درم

در رطلی

و در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید و رطلی کنجد بران ریزند و بجوشانند
مکرر شمرده اورام بارده را نفع بود زنجبیل چهار درم خسک ده درم
در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید و رطلی کنجد بران ریزند و بجوشانند

روغن زنبق — روغن زنبق اورام بارده را مفید بود گل زنبق با روغن کنجد در شیشه
کنند و در آفتاب نهند و روغن یاسمین و خیری و اذخر همچنین بگیرند

روغن سوسن — روغن سوسن اورام را به تحلیل برد و صلابت نرم کند سلیخه و
قسط و حب البان مصطکی هر یک ده درم قرنفل و قرفه هر یک پنج درم
زعفران سه درم نیم کوفته با سی عدد گل سوسن آسمان جونی ورق کرده
در روغن کنجد رطلی بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از دوازده

روغن سداب — روز استعمال کنند روغن سداب برودت کلیه و مثانه و رحم و استرخاء
اعصاب و ریاح را مفید بود یکمن ورق سداب در چهار من روغن
کنجد و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی ماند و روغن مرزنجوش همچنین

روغن ساذج — بگیرند روغنی که موی را ستبر و دراز کند ساذج حماما ماه و قسط
هر یک سه درم لادن یکدرم زعفران یکدرم نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند

روغن گل شقایق — تا به نیمه آید و صافی کنند و با نیم رطل روغن زیت بجوشانند اخری
دانه مورد تخم کرفس برگ مورد تخم چغندر گل شقایق پوست جوز تر لادن

روغن مقل — پرسیاوشان سنبل وی بکوبند چنانکه گفته شد روغنی که بواسیر و اورام
بارده را مفید بود مقل ده درم اشق جاوشیر بسفایج حب البلسان
مغز بادام تلخ هر یک پنج درم نیم کوفته در چار رطل آب کنند و بجوشانند

تا بار رطلی آید و بار رطلی روغن کنجد بهم بجوشانند والله اعلم

باب پانزدهم در سعوطات و عطوسات و غراغر و مضمضها

سعوطی که سهر و دماغ گرم را مفید بود آب کاهو و روغن بنفشه
بابونه و شیر زنان متساوی بکوبند و بیامیزند و در بینی کشند آخر
صداع گرم را مفید بود طباشیر ده درم نشاسته و کافور هریک نیم درم
بکوبند و با روغن بنفشه برکشند آخر صداع بارد و لقوه را
مفید بود جند بیدستر جاوشیر زعفران زهره ماک متساوی بسایند آخر
فالج و لقوه را مفید بود صبر شونیز بوره متساوی بکوبند آخر جذام را مفید
بود دارفلفل مامیران شیطرج هریک درمی شکاعی اشج [illegible] هریک
سه درم بکوبند و با روغن کنجد برکشند عطوسی که لقوه و فالج را
مفید بود تخم الحنظل فلفل اسطوخودوس جند بیدستر آخر کندش متساوی
بکوبند و در خرقه تنک بندند و بویند آخر شونیز و بوره و جند بیدستر
تخم الحنظل هریک درمی کندش و صبر هریک ده درم مرزنجوش سه درم آخر
کندش فلفل زنجبیل عاقرقرحا بوره صبر و دارچینی مشک مرزنجوش حرلق
سفید جند بیدستر متساوی بکوبند نوشادر آخر سبات و صداع را
مفید بود خربق سیاه مرزنجوش هریک ده درم اشنان خردل
کندش شونیز تخم گل هریک پنج درم مشک دانگی فلفل دارفلفل هریک
سه درم غرغره که فضلات را از دماغ و سرفه فرود آرد عاقرقرحا زنجبیل
دارفلفل هریک ده درم خردل و فلفل هریک چهار درم انار دانه پنج درم

بکوبند

سعوط آب کاهو
سعوط الطباشیر
سعوط جند
سعوط صبر
سعوط شیطرج
عطوس که مجمع لقوه و فالج نافع است
ایضا عطوس
ایضا عطوس
ایضا عطوس
ایضا عطوس
غرغره که سر را مغز را نافع است

بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند و بدان غرغره کنند نافع باشد
غرغره که خناق و ذبحه را مفید بود عدس کفی عناب ده عدد رب توت
یکدرم بجوشانند و با ده درم آب گشنیز بیامیزند و رب توت ده درم
دران حل کنند غرغره که ذبحه و خناق را نفع دهد و منفجر گرداند انجیر
سی درم تمبر ترش ده درم مرو نمک پنج درم غرغره که سقوط لهات
و اوجاع حلق را مفید بود شبت و ورق گل عصاره لحیة التیس در
ماء العسل بجوشانند و بران غرغره کنند مضمضه که قلاع را مفید بود
گشنیز خشک عدس هریک ده درم طباشیر یکدرم بکوبند و به آب گشنیز
بیامیزند و بدان مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید
بود شب یمانی مازو هریک ده درم تخم گل چهار درم هریک درم
بکوبند و با ماء العسل بیامیزند مضمضه که ثقل زبان را مفید بود
زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل متساوی بکوبند و با آب گرم و سرکه بیامیزند
مضمضه که درد دندان را مفید بود ورق غار یا حب غار
در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند سنونی که دندان را از چرک
پاک کند شاخ گاو کوهی سوخته زرنباد هریک پنج درم نوشادر اذفر
مصطکی هریک دو درم و نیم شادنه یک درم عاقرقرحا سه درم بکوبند
و به مسواک در دندان بمالند سنونی که دندان سیاه شده را
پاک کند فنیل ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم سادج دو درم
مازوی سوخته هشت درم اخری صدف سوخته شاخ گاو کوهی سرطان

غرغره دافع خناق
غرغره دافع خناق
غرغره دافع وجع حلق
مضمضه دافع قلاع
مضمضه که دهان را خوش کند
مضمضه که ثقل زبان را خوش بود
مضمضه نافع درد دندان
سنون جهة چرک دندان
سنون که دفع سیاهی دندان کند
ایضا سنون دیگر

مجموع سوخته زراوند مدحرج هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته
سه درم بکوبند سنونی که بوی دهان خوش کند و لثه را سخت
گرداند و دندانرا پاک کند بیخ چوب رز جو سوخته پنج اندرانی زبد
البحر هر یک ده درم عاقرقرحا کبابه ثمره گز هر یک پنج درم شب یمانی
دو درم قرنفل یکدرم ساق چهار درم سنونی که لثه را سخت گرداند
و رطوبات آن زایل کند گلنار فوه نمک سوخته هر یک ده درم
نوشادر دو درم میویزج سه درم مازو یک درم سنونی
که قروح لثه و سیلان خون ازان باز دارد ثمره گز سک هر یک
سه درم لحیة التیس طین مختوم ابهل هر یک درمی دارچینی نیم درم
فوفل ده درم شب یمانی پنج درم سنونی که دندان متحرک را
سخت گرداند شاخ گاو کوهی سوخته ده درم نمک سوخته پنج درم
زعفران مر سنبل مصطکی سداب هر یک دو درم ساق گلنار
هر یک درمی سنونی که بن دندان سخت کند تخم حماض گزمازج
بوره ارمنی زبد البحر پوست وی سنونی که درد دندان از برودت
بود سعد اقند فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا
میویزج زنجبیل هر یک چهار درم سنون آخر سیر شونیز
هر یک دو درم نمک یکدرم بکوبند و بر دندان نهند سنون آخر
میویزج پنج ثبت قسط دوایی که قلع اسنان کند شب یمانی
و مر تیتاوی بکوبند و بران دندان نهند چنانکه بر دندانهای دیگر نرسد

وزمانی

سنونی که بوی دهان خوش کند
سنونی که لثه را سخت کند

وزمانی صبر کنند که بر آید آخر نشتر در اطراف دندان فرو برند
و زرنیخ و مازو و میویزج و شب یمانی و دار فلفل بسایند و بشمع
و قطران بسرشند و بدندان نهند آخر عاقرقرحا در سرکه
بجوشانند چهل روز و بعد ازان بسایند و نشتر در حوالی دندان فرو
برند و این دوا بنهد که بی ابزار بر آید والله سبحانه و تعالی اعلم

باب شانزدهم در الطلیه و ضمادات و نطولات

طلایی که کلف و نمش را مفید بود پوست بیضه انسان تاب
خربزه پرورده آرد جو بیخ نی پوست عدس آرد باقلا فوفل زبد
البحر مامیران نخود بادام تلخ متساوی بکوبند و به آب ترب
و شیر دختران بسرشند و طلا کنند آخر ترمس باقلا نخود کوفته
کرسنه تخم خربزه هر یک چهار درم قسط بادام تلخ ایرسا حب
بلسان زبد البحر زراوند مدحرج هر یک دو درم فلفل تخم ترب کندش
هر یک درمی سرگین گنجشک انزروت هر یک درمی و نیم بکوبند
و به آب سبوس بسرشند طلایی که بهق سفید را مفید بود
زرنیخ ده درم کندش شیطرج هر یک پنج درم بکوبند و بروغن
زیت بسرشند و طلا کنند طلایی که برص را ببرد شیطرج
خربق سیاه پوست بیخ کبر تخم ترب روناس خردل متساوی
بکوبند و با سرکه و آب مورد طلا کنند طلایی که بهق سیاه
و سفید را مفید بود کندش خربق سفید میویزج سقمونیا هر یک ده درم

درد دفع سنان
ایضا دافع سنان
دفع کلف طلای
طلایی که دفع کلف کند
طلایی که دافع بهق است
طلایی که دافع برص بود
طلایی که بهق سیاه و سفید دفع کند

شقایق هشت درم روناس شیطرج خردل مازریون تخم ترب
تخم الحنظل هریک هشت درم بکوبند وبسرکه بسرشند ضمادی که جرب
مفید بود کبریت فلفل مرداسنگ چرک نقره زراوند خرز هره
متساوی بکوبند وزیبق در زیت بکشند وهمه باهم بیامیزند وطلا کنند
ودر آفتاب وشش ساعت رها کنند پس باب اشنان بشویند ضمادی
که جرب وقوبا را مفید بود زرنیخ اقلیمیا رز صبر مر اقاقیا
حضض سعد شیاف ماميثا زعفران گل ارمنی بکوبند وبآب کشنیز
بسرشند ضمادی که اورام حاده را مفید بود صندلین بابونه
اکلیل الملک هریک سی درم ورق گل فوفل بنفشه آرد جو هریک چهل
درم وبروغن گل بسرشند وبران نهند ضمادی که ضعف کبد
واستسقا را مفید بود سنبل مصطکی افسنتین صبر حضض
فیلزهره لادن هریک ده درم عنزروت چهار درم بکوبند وشمع ده درم بگدازند
وادویه بدان بسرشند ضمادی که حرارت قلب وکبد را ساکن کند
شمع سفید سی درم روغن گل وبنفشه هریک بیست درم باهم یکجا بگدازند
ودرهاون کنند وباگلاب وآب تورک وآب کشنیز وکاسنی وبستان
افروز خل خمر نیک بسایند وبدان موضع نهند ضمادی که صلابت
طحال را مفید بود نمک ازرق بیست درم اشق ده درم باقلا ترمس
کرسنه نخود اکلیل الملک حلبه بزرگ بابونه سنبل هریک پنج درم
ورطل انجیر درسرکه خیسانند تا حل شود واین دوا بدان بسرشند

ضماد دافع جرب
ضماد دافع قوبا وجرب
ضمادی دافع اورام حاده
ضمادی که ضعف کبد واستسقا را نافع بود
ضماد دافع حرارت قلب وکبد
ضماد دافع صلابت طحال

واندکی روغن شبت وبابونه باآن ضم کنند وطلا کنند والاشق
درخل خمر بگدازند وطلا کنند مفید بود آخر انجیر سیاه
پنجاه عدد درسرکه خیسانند وقسط چهار درم وبادام تلخ ده درم و
بیخ کبر سه درم بکوبند وباروغن خیری وآن سرکه وانجیر بسرشند
ودرحال حلو معده طلا کنند ودو ساعت بگذارند ضمادی که نقرس
واوجاع مفاصل را مفید بود بنفشه وصندل سفید مغاث
خطمی بکو آرد جو سورنجان متساوی بکوبند وباروغن کنجد وسفیده
بیضه وسرکه بسرشند ضمادی مسهل اگر بر فم معده نهند قی آورد واگر
برناف نهند اسهال واگر بر عانه نهند ادرار بول وطمث کند صفت آن
برنج کابلی وقثاء الحمار هریک سه درم خربق سفید مرداسنگ هریک
چهار درم پیه بز پنج درم دردی زیت ده درم شمع پنج درم
باهم بیامیزند واستعمال کنند ضمادی که کسر وخلع را مفید بود مغاث
گل ارمنی هریک بیست درم مر خطمی هریک ده درم اقاقیا پنج درم
وباسفیده بیضه بسرشند آخر ماش مغاث خطمی گل ارمنی
صبر هریک ده درم شب یمانی راسن کندر سک زعفران هریک
پنج درم بکوبند وبآب مورد بسرشند آخر ماش بیست درم
لادن وگل ارمنی هریک ده درم زعفران سه درم بکوبند وبآب گز
وسرد وگلاب بسرشند ضمادی که پستانرا بحال خود بگذارد وبزرگ
نشود آرد جو دع سوخته متساوی بکوبند وبسرکه بسرشند وهرماه سه روز

ضماد دافع طحال
ضمادی که دافع نقرس ووجع مفصل بود
ضمادی که بر فم معده کند قی آورد
ضمادی که کسر وخلع را مفید بود
ایضا ضماد دیگر
ایضا ضماد دیگر
ضمادی که دافع بزرگی پستان شود

بیاپالی طلا کنند ضمادی که شیر از پستان کم کند دردی سرکه اکلیل الملک
آرد باقلا بآب فودنج بسرشند ضمادی که ورم پستان را مفید بود باقلا
جو حلبه خطمی کنک هریک ده درم زعفران نیم درم بکوبند و بسفیده تخم مرغ
بسرشند ضمادی که سعفه را مفید بود زنجار اشق وزراوند مقل خردل
متساوی بکوبند و با روغن گندم و سرکه و عسل بسرشند نطولی که سعفه
مزمنه را مفید بود نمک هندی نمک سوخته زاج سوخته کبریت مازو
زرده چوبه مرداسنگ زراوند نطولی که سهر و زکام کرم را مفید بود حص
بنفشه تخم کاهو هریک پنج درم نیلوفر پوست خشخاش ورق گل بابونه
هریک کفی بجوشانند و سر بدان فرود ارند و بر سر ریزند نطولی که صداع
بارد را مفید باشد بابونه و اکلیل الملک مرزنجوش شبت هریک هفت
درم تمام ورق غار شیح هریک چار درم نطولی که مالیخولیا را نافع بود
بنفشه و نیلوفر و خطمی ورق بید ورق کاهو خبازی روباه ترکی
تخم خشخاش گل سفید بابونه هریک پنج درم سپستان جبت عدد بجوشانند
و سر به بخاران بدارند و آب صافی آن با ده درم روغن بنفشه بر سر
ریزند نطولی که صداع ریحی را مفید بود بابونه اکلیل الملک تخم کرفس
رازیانه زیره سعتر مرزنجوش شبت سداب متساوی بجوشانند
نطولی که قولنج و عسر البول ریاح بارده را نافع باشد خسک بابونه
اکلیل الملک شبت حلبه روباه ترکی خطمی رازیانه سوسن بنفشه
پوست خشخاش هریک کفی بجوشانند و در آن نشینند والله اعلم

ضمادی که شیر از پستان کم کند
ضمادی که ورم پستان دفع کند
ضمادی که سعفه را مفید بود
نطولی که سعفه را مفید بود
نطولی که نافع زکام بود
نطولی که صداع بارد را نافع بود
نطولی که مالیخولیا را نافع بود
نطولی که صداع ریحی را نافع بود
نطولی که قولنج را نافع بود

بازکیم

باب هفدهم

در ادویه عین عزیز که ابتدا از نزول انتشار و ضعف بصر و سلاق و غشاوه
را نافع بود و مقوی بصر باشد و رطوبت عین را زایل کند صفت آن
توتیای هندی توبال مس سوخته لولوی ناسفته بسد سادج اقلیمیا زر
صبر اسقوطری سرطان بحری زعفران سنبل هریک دو درم سادج مغسول
شش درم فلفل سفید و دار فلفل توتیا در هریک درمی و نیم مشک دانگی
کافور نیم دانگ نسخه اخری اقلیمیا زر توتیا صبر سرطان مس سوخته
توبال مس شادنه مغسول هریک درمی و نیم مشک دانگی باسلیقون کبیر
جرب و سبل و ظفره و دمعه و حکه عین را مفید بود اقلیمیا نقره زبد البحر
هریک ده درم مس سوخته پانزده درم نمک اندرانی سادج هندی اسفیداج
رصاص فلفل دار فلفل جندبیدستر سنبل اثمد هریک دو درم قرنفل مکدرم
صبر اسقوطری پنج درم اشنه نمک هندی هریک درمی مامیران نوشادر
زردچوبه هریک سه درم پوست هلیله زرد چار درم نمک طعام جبت
دو مثقال عصاره مامیثا پنج درم نیک سحق کنند تا همچون غبار شود باسلیقون
صغیر اقلیمیا زر زبد البحر هریک ده درم مس سوخته پنج درم اسفیداج
نمک اندرانی توتیا درجعده فلفل دار فلفل هریک دو درم شحم الحنظل هریک
نیم درم قرنفل اشنه هریک درمی روشنایی سبل و ظفره و جرب
و بیاض و ظلمت و دمعه و غشا را مفید بود سادج مغسول مس سوخته
اقلیمیا و فضه نمک هندی بوره ارمنی زنجار دار فلفل هریک چار درم

دارو که بجهه قوه چشم سود دهد
ایضا بجهه قوه چشم
دارو کبیر باسلیقون که الم چشم را نافع بود
دارو صغیر باسلیقون
داروی دیگر

فلفل سیاه و سفید و زبد البحر هشت درم صبر و سنبل و قرنفل هر یک
چار درم و نیم زنجبیل پنج هر یک ده درم زعفران نوشادر هر یک درمی
نسخه اخری مس سوخته شادنج هر یک پنج درم فلفل دارفلفل زعفران
شحم الحنظل هر یک نیم درم زنجار صبر بوره ارمنی هر یک درمی اقلیمیا زر ده
کحل زعفران درم کحل زعفران تاریکی و خاریدن و آب ریختن چشم را مفید
بود زعفران و سنبل هر یک ده درم فلفل دانگی و نیم دارفلفل یک درم
کحل الجواهر نوشادر نیم درم مازو سه درم کافور نیم دانگ کحل الجواهر مقوی بصر بود
اثمد هفت درم مارقشیشا پنج درم اقلیمیا ذهب مغسول و بسد و لولوی
کحل ساذج ناسفته هر یک سه درم زعفران نیم درم شاذنه دو درم کحل ساذنج
تقویت عین کند و قرحه برد یا به سرمه شش درم مارقشیشا چار درم اقلیمیا
ذهب دو درم زعفران و بسد هر یک نیم درم ساذنج یک درم فرنجمشک
کحل مفنج قیراطی چهار جو لولو دانگی و نیم کحل سنجی ظلمت و حکه و دمعه را مفید بود
شاذنه دو درم خون سیاوشان قاقله مسک هر یک دانگی مس سوخته
مازو هر یک درمی ساذنج دو دانگ سنبل و دارفلفل هر یک نیم درم کافور
کحل توتیا نیم دانگ کحل توتیا بیاض را زایل کند زبد البحر اقلیمیا ذهب سرگین سوسمار
مرجان مرقشیشا سرطان بحری هر یک چهار دانگ اثمد پنج درم شاذنه لولوی
ناسفته هر یک نیم درم توتیای هندی سه درم زنجار و نوشادر و فلفل
و دارفلفل سنبل قرنفل هر یک دانگی و نیم ماهیران نمک هندی هر یک
کحل اغبره دو دانگ کحل اغبر جرب و قروح را مفید بود توتیا سه درم

اثمد

اثمد سه درم توبال مس یک درم و نیم بود نسخ سوخته لولو اقلیمیا
کحل رمادی نقره هر یک درمی کحل رمادی مقوی بصر و ناشف رطوبت بود و جرب
و سبل را نافع بود اثمد توتیای معتدل توبال مس نسخ سوخته هر یک
کحلی دیگر چهار درم ماهیران یک درم کحلی که سبل را مفید بود پوست هلیله زرد
و زنجبیل هر یک پنج درم فلفل سفید دو درم نوشادر یک درم شادنه مغسول ده
برود حصرم درم برود حصرم جرب و سبل و سلاق و دمعه را مفید بود توتیای
کرمانی پوست هلیله زرد هر یک پنج درم زنجبیل دارفلفل سه درم و نیم
اثمد ماهیران هر یک دو درم بکوبند و به آب غوره حصرم بپرورند و
برود دیگر بعد از آن خشک کنند و بسایند برود دیگر توتیا زرد چوبه هر یک ده درم هلیله
برود دیگر زرد و زنجبیل هر یک دو درم و نیم نمک هندی یک درم برودی که حرارت
عین را ساکن کند اقلیمیا ذهب چار درم توتیای هندی سرمه هر یک
پنج درم بسایند و بگلاب و خل خمر بسرشند و در خرقه کنند و مشبوبند بمالند
برود دیگر بعد از آن خشک کنند و با دو دانگ کافور سحق کنند برودی که رمد را مفید بود شادنه
هندی مس سوخته افیون بسباسه هر یک هفت درم صمغ عربی سی درم
برود دیگر اقلیمیا چهل درم اسفیداج شصت درم بسایند برودی که اوجاع
چشم را مفید بود افیون ده درم کافور دو درم شکر مشک یک درم
زعفران دو دانگ مرجان پنج درم مس سوخته درمی اقلیمیا ذهب پنج درم
صمغ عربی چهل درم توتیای هندی قاقله مرقشیشا هر یک درمی سرمه پنج
درم نبات دو دانگ حضض حب گلنار و ساذج هر یک دانگی بسایند

(برود کافوری) برود کافوری توتیای کرمانی مغسول پنج درم کافور دو حبه
(برود اقلیمیا) برودی که یاض ورمد را مفید بود اقلیمیا شانزده درم اسفیداج
دوازده درم افیون وکثیرا وصمغ ونشاسته هرکیک دو درم انزروت
(ذرور اصفر کبیر) هشت درم ذروری اصفر کبیر او جاع عین را که از رطوبت بود مفید
باشد انزروت شیر خر پرورده پنج درم مامیثا دو درم عنبر تخم گل
(ذرور ابیض) وزعفران هرکیک نیم درم افیون چهار دانگ ذرور ابیض رمد حدیث را
(ذرور اصفر صغیر) مفید بود انزروت پنج درم نشاسته دو درم نبات وصمغ عربی هرکیک
درمی ذرور اصفر صغیر رمد جبلیان و ریاح دور دیم را مفید بود
(ذرور اصفر) انزروت پرورده ده درم شیاف مامیثا دو درم نشاسته چهار
درم ذرور اصفر سه درم باهم بسایند ذروری که رمد کهنه را
(ذرور دیگر) مفید بود اسفیداج اقلیمیا هرکیک ده درم شادنه مس سوخته
هرکیک سه درم ونیم کثیرا اشش درم نشه بسد دو پنج هرکیک دو درم صمغ
(ذرور دیگر) عربی چهار درم افیون نیم درم لولو زبد البحر نبات نشاسته هرکیک چهار درم
ذروری که دمعه وظلمت وحکه را مفید بود آب رازیانه پنجاه درم فلفل زهره
زهره کلنک وخروس وکبک هرکیک سه درم مشک کافور هرکیک نیم مثقال
(ذرور ملکایا) بسایند ودر آب رازیانه پرورده کنند تا خشک شود پس سحق کنند ملکایا
(ذرور اکسیر) رمد را مفید بود انزروت پرورده نشاسته نبات نشا وی کوبند بسایند
اکسیران قروح عین را مفید بود دیج مغسول لولو بسد
توبال برنج مس سوخته اقلیمیا ذهب هرکیک دو درم مرقشیشا

ابوالبحر

(ذرور ورد) زبد البحر هرکیک درمی ذرور وردی قروح عین را مفید بود شادنه مغسول
(ذرور ورد انزروت بیاض عین) شنج سوخته هرکیک ده درم پوست بیضه شتر مرغ شسته پنج درم
ذروری که بیاض را مفید است سرطان بحری اقلیمیا ذهب و سرکین
(شیاف قیصری) سوسمار و شنج سوخته هرکیک ده درم زبد البحر منادی الاجزا بایند
شیاف قیصری ظفره را مفید بود شادنه دوازده درم صمغ عربی
مس سوخته هرکیک شش درم قلقطار سوخته زنجار هرکیک هشت درم
افیون دو درم ونیم بکوبند و بسایند و به آب رازیانه بسرشند و شیاف
(شیاف دینارجون) سازند و در سایه خشک کنند بوقت حاجت بسنگی بمالند و در چشم کشند
شیاف دینارجونی وجع و حرارت ظفره را مفید بود اقلیمیا ذهب
اسفیداج هرکیک ده درم کثیرا و ... هرکیک پنج درم بسد لولو خون
سیاوشان هرکیک چهار درم مس سوخته زعفران نشاسته هرکیک
(شیاف مرارات) دو درم زردچوبه یک درم زرنیخ سرخ نبات افیون اقاقیا
هرکیک نیم درم بکوبند و به آب بسرشند و شیاف سازند شیاف مرارات
ظلمت وضعف عین را مفید بود انزروت صبر زعفران هرکیک
(شیاف ابطا) دو درم زهره کفتار و زهره کبک و روغن بلسان هرکیک درمی بسایند
و به آب سداب شیاف سازند آخر زهره کلنک و شتوس و ...
و عقاب و باز و کبک و روباه و خرس و شب ... خشک در سایه کرده
بسایند و ده درم از آن با شحم الحنظل و سکبینج و فرفیون هرکیک درمی
(دیریج) بسایند و به آب رازیانه بسرشند دیریج ظفره و سبل و بیاض را

شیاف اسود
شیاف اقلیمیا
شیاف ابیض
شیاف احمر
شیاف دیگر
شیاف اخضر
شیاف دیگر

مفید بود کحل زنگار سادنج هر یک درمی ونیم اقلیمیا دو درم اشق
سکبینج وارفلفل هر یک نیم درم اشق وسکبینج بجوشانند وباقی بکوبند
وبدان برشند شیاف اسود وجع وسبل را مفید بود اسفیداج
چهار درم صمغ عربی کثیرا هر یک درمی اقاقیا مغسول پنج درم سنبل افیون
هر یک چهار دانگ مر نیم درم شیافی که درم علین ورمد ومعه را نافع
بود ودرون وسبل را مفید بود اقلیمیا زر اسفیداج افیون مس سوخته
صمغ عربی هر یک چهار درم مر سنبل نشاسته هر یک درمی ونیم اقاقیا
مغسول هفت وچهار درم بکوبند وبآب روباه ترنک برشند شیاف
ابیض حرقت وابتداء رمد را مفید بود صمغ ونشاسته وکثیرا
هر یک دو درم اقلیمیا فضه درمی اسفیداج شش درم بکوبند
وبسفیده تخم مرغ برشند شیاف احمر رمد را مفید بود شادنه
مغسول شش درم مس سوخته چهار درم سد لولو کهربا بسد هر یک
دو درم صمغ عربی کثیرا هر یک پنج درم خون سیاوشان زعفران هر یک
نیم درم صمغ بجوشانند وباقی بسایند وبدان برشند آخر جرب
وسلاق وسبل واسترخاء جفن را نافع بود شادنج شاذنه دو درم
زنجار دوازده درم قلقطار سوخته هشت درم شب یمانی دو درم
مس سوخته چهار درم بسایند وبشراب برشند شیاف اخضر
بیاض زایل کند زنجار درمی ونیم واسفیداج واشق ونشاسته وصمغ
عربی هر یکی درمی ونیم بکوبند وبآب سداب برشند آخر

شیاف اخضر
شیاف دیگر
شیاف دیگر
مرهم داخلیون
مرهم کافور
مرهم باسلیقون

جرب وسبل وبیاض واثار قروح غشاوه را مفید بود اقلیمیا فضه
وافیون هر یک درمی اسفیداج صمغ عربی زنجار اشق هر یک دو درم
اشق بجوشانند وادویه دران کوفته بجوشانند وبرشند شیاف اصفر
غشاوه وابتداء آب را مفید افتد عنزروت وشیاف مامیثا هر یک
هشت درم مر بورق ارمنی فلفل سفید هر یک چهار درم شیاف زرنیخ
سرخ دو درم زعفران درمی ونیم آخر غشاوه وسلاق را مفید بود
وذره بروباند وقوی بصر باشد اقلیمیا زر اقاقیا هر یک پنج درم توتیا
دو درم افیون درم هر یک نیم درم صمغ عربی وزنجار هر یک چهار درم اثمد
یک درم شیافی که در ابتداء رمد مفید افتد ودرد ساکن کند شیاف
مامیثا هفت درم زعفران افیون حضض صمغ عربی هر یک دو درم
کثیرا انزروت هر یک چهار درم جندبیدستر در مرب بیند وبآب برشند
وشیاف کنند باب هشتم در مرهمها وذرورها
مرهم داخلیون خنازیر واورام صلب را بتحلیل برد مرداسنک ده درم
بسایند وبا بیست درم روغن زیت بجوشانند پس لعاب حلبه
وبزرک وخطمی هر یک بیست درم بر سر آن ریزند وبجوشانند تا غلیط
گردد پس فرو گیرند وبرهم میزنند تا آنرا ستابتی حاصل شود مرهم کافور
گوشت برویاند وریش خشک کند شمع سفید واسفیداج هر یک دو درم
وروغن گل چهار درم کافور دانگی سفیده تخم مرغ درمی باهم بیامیزند
مرهم باسلیقون گوشت برویاند زفت وراتینج وشمع هر یک پنج درم

مرهم دیگر
قنه چهار درم و بازیت بگدازند اخضری. مرداسنگ خون سیاوشان
وانزروت زراوند مدحرج هریک نیم درم صبر و زفت و زرنیخ و شمع
مرهم زنجفر
هریک پنج درم روغن کنجد پانزده درم مرهم زنجفر خنازیر و سراطین را
مفید مرداسنگ پنج درم قنه اشق هریک ده درم علک البطم شش
درم شمع ده درم زنجفر چهارده درم بازیت یا روغن کنجد مرهم
مرهم خل
سازند مرهم خل قروح را خشک کند و گوشت بر دیاند مرداسنگ
ده درم با زیت و سرکه هریک چهار درم بسایند و دو درم زرد چوبه بسایند
مرهم زنجار
و با آن منم کنند و بزنند مرهم زنجار گوشت زاید زایل کند و قرحه
خشک گرداند علک البطم زرنیخ هریک پنج درم زنجار دو درم با روغن
مرهم نوره
زیت بیامیزند مرهم نوره اکله و حرقت آتش را مفید بود آهک بشویند
ایضا مرهم نوره
و با روغن زیت بیامیزند اخضری آهک شسته چهل درم تخم خیار چنبر
مرهم مرسل
و کرنب و شمع هریک سی درم و روغن گل نیم رطل مرهم مرسل اورام
صلبه و خنازیر و سرطان و طاعون را مفید بود شمع زرنیخ مقل
ازرق مرداسنگ هریک چهار درم جاوشیر زنجار زفت هریک دو درم
مرهم اسفیداج
اشق هفت درم زراوند طویل صمغ هریک سه درم انچه کوفتنی باشد
بکوبند و باقی زیت بگدازند و مرهم سازند مرهم اسفیداج
مرهم ملطف
گوشت بر دیاند شمع ده درم روغن گل پنج درم بگدازند و اسفیداج
ده درم با آن بیامیزند مرهم ملطف ر قروح مزمنه و سرطان و اورام
حاشیه را مفید بود پیه خوک و زیت هریک رطلی مرداسنگ نیم رطل

قلقطار

مرهم شادنج
قلقطار چهل درم باهم بسایند مرهم شادنج برص و شقاق و قروح و فرج را مفید
بود روغن گل و بنفشه هریک هشت درم شمع شش درم اسفیداج و عصاره لحیة
مرهم کلنار
التیس شادنج مغسول گل ارمنی هریک ده درم افیون مصری پنج درم مرهمی
که گوشت بر دیاند و قروح قصبه را خشک کند مرداسنگ شش درم کلنار و رنجج
مرهم مرداسنگ
سرمه زرد چوبه خون سیاوشان شبح سوخته شب یمانی اقلیمیا فضه هریک درمی
با شمع زیت مرهم سازند اخضر مرداسنگ ده درم بسایند و با سی درم
زیت بجوشانند پس کندر و قنه و انزروت و خون سیاوشان و زفت
مرهم اسفیداج
هریک دو درم بسایند و با آن بیامیزند مرهمی که احتراق و قروح معده و
گزیدن دواب را مفید بود مرداسنگ یک درم اسفیداج پنج درم بسایند
و با شمع و روغن گل بیامیزند و چون از آتش فرو گیرند سفیده تخم با آن بزنند
مرهم قطراسالیون
مرهمی که بواسیر را مفید بود شمع سفید و کوهان شتر گداخته هریک پنج درم
زفت رومی دو درم قطراسالیون ورق آب کنه تا ده درم مرهمی
که حرقت آتش را مفید افتد حب نوره اسفیداج قیمولیا بوره منخول
مرهم دبق
روغن گل سفیده بیضه باهم بزنند مرهمی که گوشت زاید ببرد و اورام
منضج گرداند دبق در آب خیسانند و با همچندان صابون در هاون
دوای اکال
بسایند و تاریخ آن صمغی بود زرد چوبه دیگر باب دوای اکال بود و عفونت
و اکل و گوشت زاید را زایل کند زرنیخ سرخ و زرد هریک شش درم
ذروری که گوشت زاید بخورد
نوره دو درم آهک آب نرزده ده درم زنجار یک درم بسایند و بخل خمر
بسرشند و خشک کنند ذروری که گوشت زاید بخورد آهک آب نرزده درم

زرنیخ سرخ و زرد و قلقطار هر یک ده درم کندر اقلیمیا فضه خربق سیاه

ذرور داء الاکل هر یک سه درم بسایند و نگاه دارند آخر آهک پنج درم زاج ده درم

قلقطار و توبال مس و مرداسنج خبث رصاص هر یک مثقالی ذروری که بواسیر

ذرور دافع بواسیر و قروح را مفید افتد انزروت دم الاخوین مساوی ذروری که گوشت

ذرور رویاننده گوشت برویاند و قروح خشک کند صبر ده درم کندر گلنار هر یک پنج درم ذروری

که خون باز دارد مر صبر انزروت دم الاخوین زنگار زاج

ذروری که قروح را مندمل کند اشق متساوی ذروری که قروح را مندمل گرداند صبر گلنار سحج

مغسول اقلیمیا مغسول متساوی آخر صبر و گلنار مر دمالازو زرچوبه

باب نوزدهم در حلاوی

حلوای مسمن و مسمنات حلوایی که تقویت دماغ کند و فربه گرداند و ناقه را مفید بود

قند یکمن با چاریک آب در دیگ و بجوشانند تا منعقد گردد پس بردارند

دیگ و دو بادام مقشر کوفته دران ریزند و بزنند و بر سر تخته پهن کنند

حلوای مقوی باه تا خشک شود حلوایی که گرده و باه را تقویت کند رطلی آرد سفید

بایکمن روغن گاو بریان کنند و سه رطل عسل با بیست درم گلاب و یکدرم

زعفران و رطلی آب باهم بیامیزند و بدان ریزند و بریان کنند پس خشخاش

حلوای مقوی باه و مغز فستق دران ریزند و فرو گیرند آخر آرد شسته یکمن و سه رطل

آب و ده درم گلاب و یک رطل روغن کنجد بجوشانند پس دو من قند

عصیده باه بر سر آن کنند و بریزند عصیده تمر مقوی باه بود خرما خوب

دانه بیرون کرده دو من با دو من آب بجوشانند تا حل شود پس فرو گیرد

دهان

و بدست بمالد و بپالایند و با رطلی قند و رطلی عسل و یکدرم زعفران بجوشانند

و کلنگ خرد کرده بپخته آنقدر که باید دران ریزد و با یکمن روغن کنجد بریان

عصیده مسمن کنند و جوز و بادام و فستق مجموع مقشر دران میان کنند سمن

مغز بادام و فندق و فستق و بن و جلغوزه و شهدانه بکوبند

سفوفی که فربه کند و بعسل بسرشند هر روز بمقدار بیست درم یا سی درم بخورند سفوفی

که فربه کند بادام فندق مغز بن کنجد خشخاش هر یک بیست درم

مسمنه دیگر کثیرا ده درم فانید مثل مجموع بکوبند هشت درم تناول کنند مسمنه

که محروری را مفید بود نخود شبانروزی در شیر گاو خیسانند و سی درم

ازان با برنج سفید شسته و خشخاش و گندم و بقله مقشر و جلبات

و فند هر یک سی درم بادام مقشر پنجاه درم بکوبند و هر روز سی یا درم

مسمن دیگر تا چهل درم ازان در شیر بجوشانند و بخورند و بحمام روند آخر

نخود و باقلا حرف سفید نانخواه هر یک ده درم کثیرا چار درم زیره کرمانی

فلفل هر یک درمی بکوبند و با مثل آن آرد سفید بسرشند و بنانی بپزند

مسمن دیگر و با شیره قند حسو سازند آخر مغاث جوز گندم بهمن زرنباد

کثیرا خشخاش کهربا هر یک سه درم بکوبند و با آرد گندم و شکر بیامیزند

مسمنی دیگر و هر روز بیست درم ازان با شیر و شکر و روغن حسو سازند مسمنی

که هزال از اکل طین حاصل شود بازدارد خشخاش کثیرا بهمن زرنباد

حقنه که فربه کند بکوبند و با شیر و شکر حسو سازند و بعد ازان بحمام روند حقنه

که فربه کند کله میش فربه بستانند و بکوبند و نیم رطل دنبه و دو رطل شیر

ونخود و برنج شسته و گندم هر یک دو رطل و نیم کوفته کنند و بجوشانند
تا مجموع مهرا شود و پنجاه درم از آن آب صافی کرده با روغن بادام و جوز
هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند بعد از آنکه دفع براز کرده باشند
بخواب روند و در ماهی پنج نوبت چنین کنند که موجب فربهی باشد

باب بیستم در متفرعات و عجایبات

رعاف کاغذ سوخته شاخ گاو کوهی سوخته انزروت گلنار [دفع رعاف]
خون سیاوشان کندر زاج قلقطار صبر اقاقیا مازو سوخته
شب یمانی هر یک درمی کافور دانگی بکوبند و در بینی دمند
آخر پوست بیضه سوخته اقاقیا پوست انار کاغذ سوخته [دفع رعاف]
هر یک دو درم بکوبند و به آب مورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی دمند
آخر کاغذ سوخته اقاقیا شب یمانی کافور هر یک پنج درم [ایضا دفع رعاف]
زاج زانک لسان الحمل مازو سوخته بسرکه بازنشانند هر یکی ده درم
عصاره لحیة التیس و ساج سوخته هر یکی هفت درم کشنیز خشک
سوخته ده درم عصاره لحیة التیس بکوبند و به آب لسان الحمل بسرشند
عجایبات قی ادویه که قی صفراوی باز دارد زرشک انار دانه حماض [در حبس قی]
گلنار رطب شیر ورق گل بیدانه غوره هر یک درمی پوست فستق نیم درم
بکوبند و مثقالی از آن به آب سیب یا به بخورند اخری قی بلغمی و سوداوی [در حبس قی]
باز دارد ورق گل چهار درم زرشک سه درم نعناع و پوست فستق
و مصطکی عود خام سنبل سعد قرنفل فرنجمشک زیره کرمانی در سرکه خیسانیده

هر یک دو درم بکوبند و دو درم از آن با سه بخورند آخر [در حبس قی]
قی و هیضه را مفید بود انار دانه ترش ده درم مصطکی نعناع هر یک درمی
در رطلی آب بجوشانند تا بنیمه آید و صافی کنند و عود و مشک هر یکی درمی
بسایند و بر سر آن ریزند و بخورند آخر مشک قرنفل سعد هر یکی ده درم
کزمازج مازو پوست انار کندر هر یک پنج درم افیون دانگی بکوبند
و به رب به بسرشند شربتی یک درم باشد ادویه که اشتهای گل خوردن قطع کند [ادویه که دافع خوردن گل بود]
زیره کرمانی انیسون نانخواه تخم کرفس هر یک ده درم فلفل دو درم و نیم
قرنفل پنج درم بکوبند افیون دانگی مثقالی بخورند آخر فاقلا صغار [ایضا قاطع خوردن گل بود]
وکبار و قرنفل زیره کرمانی در سرکه خوب نهاده هر یک سه درم قند
سی درم بکوبند و چهار درم یا پنج درم بخورند اخری مصطکی ده درم عود [ایضا قاطع گل]
خام ارمنی زیره کرمانی نیم درم بکوبند و با ده درم گلنگبین بیامیزند
و به دو نوبت بخورند آخر اگر بوره ارمنی بروغن بابونه حل کنند [ایضا قاطع عرق]
و در بدن بمالند عرق نیاید و آب [illegible] چنین بود آخر عاقرقرحا
در روغن کنجد بجوشانند و بمالند آخر زنجبیل و آب سیر و پیاز اگر [ایضا قاطع عرق]
اگر مازو کوفته با روغن گل در بدن بمالند عرق ببندد آخر
گل ارمنی مرداسنج بروغن گل پرورده بسایند و با آب مورد در بدن
بمالند عرق باز دارد آخر گلنار و مورد و مازو مساوی بکوبند [ایضا قاطع عرق]
و با آب غوره بمالند آخر گل ارمنی و ورق گز بکوبند و با روغن مورد [ایضا قاطع عرق]
ادویه حمل بهمن سرخ و کثیرا و شقاقل و زهره گاو و زرنباد و دروج [ادویه حمل]

هریک مثقالی لولو ناسفته خرول سفید هریک نیم مثقال بکوبند
وبعسل برشند وسه روز پیاپی هر روز مثقالی بخورند وبعد ازان
مجامعت کنند که موجب حبل شود فرزجه مقل چهار درم روغن بلسان
دو درم جاوشیر پنج نرکس هریک دری عسل سه درم باهم بیامیزند
وبصوفه بر دارند اخری پنیر مایه خرگوش وسرکین وسماق ومقل
هریک دری بکوبند وبا عسل بیامیزند وبرشند وبر دارند اخری
زعفران حماما سنبل اکلیل الملک هریک سه درم وج قردمانا یکی
هفت درم بیه بط ومرخ وشمع وروغن سنبل هریک دو درم با سفیده
بیضه بیامیزند وبعد از طهر بر دارند بخوری که نافع بود خون
خرگوش سداب وارشیشعان متساوی بکوبند وبروغن
کاو برشند ودر مجمره آتش نهند وبزیر کیرند بخور دیگر زرنیخ خوزستر
ومیعه دم وج بارزد هریک پنج درم حب بلسان هشت درم بکوبند
وبشراب کهنه برشند وحب سازند وبعد از طهر بران بکیرند دوای
سفید که چون استعمال کنند جنین مسقط شود زرنباد وزرونج مازو چند
بیدستر حلتیت طباشیر هریک درمی زنجبیل ده درم قند دوازده درم
مشک نیم مثقال بسایند وبعسل برشند ودو درم یا دو مثقال بخورند
فرزجه که درین باب نافع بود فطرا سالیون شیح هریک دو درم افیون
نیم درم وفلفل هریکی درمی بکوبند وبعسل برشند وپیش از مجامعه
بر دارد بخوری که در استعمال آن استدلال میتوان کرد که آبستن

فرزجه که نافع بحمل بود
فرزجه دیگر بجهة حامله شدن
بخوری که نافع حمل است
بخوری دیگر
دوای اسقاط جنین
فرزجه اسقاط جنین
بخوری که استدلال حمل کنند

خواهد شد باید که کندر حب بلسان هریک دو درم ونیم میعه قرنفل دارچینی
هریکی درمی سنبل چهار درم ساذج هندی نیم درم بکوبند وبرشند و
حب سازند وبر مجمره آتش نهند ودر زیر کیرند اگر بوی وبخار آن از دهان
وبینی بیرون آید آبستن خواهد شد ادویه که مسکر باشد وگاه باشد که بجهة
اخراج پیکانی یا چیزی دیگر که از اعضا بیرون خواهند آورد وطاقت نمی
آید احتیاج باد ویه خواهند شد بزر البنج بیست درم خشخاش سیاه ده درم
تخم کاهو بیست درم در ده رطل آب بجوشانند تا نیمی آید انیم رطل گندم
پاک دران بجوشانند تا آب تمام غیب شود پس گندم خشک کنند وبکوبند
ومثقالی ازان هرکرا بدهند بیخود شود اخری خشخاش سیاه وتخم کاهو
هریک پنج مثقال بزر البنج دو مثقال بجوشانند وصافی کنند وبا قند
بقوام آورند ومثقالی ازان مسکر بود واگر اشنه در شراب بجوشانند
بیخود کند وچون خواهند که آگاه نشود شبت بجوشانند وبدهند یا رازیانه
در شراب بجوشانند وبدهند واگر ازان متاذی شود تریاق اربعه یا تریاق
کبیر واگر خواهند که مست زود هشیار شود سرکه کهنه با گلاب بدهند
یا دوغ گاو یا شربتی از شراب غوره به برف سرد کرده اگر چهار
روز پیاپی در شراب خوی نهند وازان شراب کسی را بدهند دشمن
شراب گردد واگر مکس خشک شده وانگه بتسانند ودر میان شراب
کنند همین عمل کند اگر سکنج ومقل هریک مثقالی وشب یمانی وشحم
کعب خوک یا رازیانه هریک مثقالی سوخته باهم بسایند وبآب

ادویه مسکر که ضرورت جراح والمباست
ادویه مسکر دیگر
ادویه دیگر
بجهة دمیدن از شراب

دارو بازه بسرشند و برا حلیل طلا کنند و بگذارند تا خشک شود با هرکه مجامعه کند موجب دوستی شود و عسل و زنجبیل اگر بر قضیب مالند همین عمل کند و اگر اسفیداج و مامیران و دندان سگ سوخته و سرگین کبوتر و زهره خرس و استخوان سوخته هرکدام که باشند دانگی بسایند و زن بخود برگیرد موجب دشمنی گردد و اگر بالنگو و گاوزبان و لولوه و مامیران و مرو خور و مرزنگوش و سعتر فارسی و نخود خام و بسد هریک مثقالی بکوبند و بشراب سیب شامی بسرشند و مثقالی بناشتا بکسی دهند که عاشق باشد عشق از و زایل گردد و اگر بهمن سرخ و اطریفل و بهمن تخم نام و کشوث و فجنگشت و فراسیون و افلونیا و کندش هریک مثقالی بکوبند و به آب جنازی بسرشند و قرص سازند و کسی را دهند که عاشق نباشد عاشق و محزون گردد و اگر علق و فراطین را بکوبند و با روغن کنجد و با روغن کنجد بر ذکر طلا کنند بعد از آن کرلبیا رمالیده باشد بزرگ شود و اگر قضیب بحری در شب مالند بعد از آن زفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند همچنین بود و اگر عاقر قرحا دو درم یا ده درم آب حنظل بسایند بر ذکر طلا کنند همین عمل کند و اگر شیر ترش در آفتاب نهند تا گرم شود و خرقه چند در آن اندازند و بر میگیرند و بر ذکر میمالند و چون خشک شود دیگر بر میدارند و مکرر چنین کنند که ذکر بزرگ شود و اگر عود و سعد و بسد و دارسن و قرنفل و رامک و دارچینی و مشک و زعفران در شراب ریحانی بجوشانند و خرقه بدان ترکنند و برین ادویه بپالایند و بجوشد و بر دارند قرص تنک گردانند و اگر مشک و سک و زعفران در شراب ریحانی بجوشانند و خرقه بدان ترکنند و بردارند قرص گرم گردانند و اگر کباب با حلیت در دهن گیرند و آب آن در قضیب مالند موجب دوستی شود و اگر فلفل با قرفه در عسل خوب بنهند و استعمال کنند همین عمل کند

و بالله التوفیق

تمت الکتاب بتاریخ سلخ شهر رمضان المبارک ۱۱۷۹

ترکیب شرفی

فلفل زنجبیل مصطکی خصیة الثعلب مصری قرنفل مغز پسته از هر یک مثقالی دارچینی مثقال ودع الحیال اعداد دوازده مثقال افیون مصری دو مثقال زعفران مثقالی عسل کف گرفته تصفیت مثقال عنبر صد یک کل از حموضات احتراز نمایند

بجهة قوت باه و تفریح دماغ مجرب آزموده ام

قد فرغ من تحریر هذا الکتاب الحکم ... ۲۳ ...

... مالحرم البنویه

[illegible]

۱۶۱

مراتب حل کلس طاهر

صفت سیماب ... جوهر را در قرع حلس ... بسم الله ... جوهر

مکنون کرده ... براح ... ده ... طرف ... اتهد ... او را

بر ... کرده ... اند ... بهم ... در ... را او ...

... داد ... جوهر ... حل ...

جوهر ... اگر ... طرف ... باشد ... تا ...

... ما ... ببعد ... استاد ... تدبیر حل ... آنا حل ...

... او را ... حل ... حل ... حل ...

... در ... مکنون ... صفت ... کند ...

... قال ... حل ... که ساز ... طلا ... کرده ... عزا

... ما ... کرده ... تحقیق

ما ... انکرد ... معلوم ... ساز ... کرد ... حلات

... بر ... بر ... که ... اکر ... حل ... لکر

... که ... جوهر ... کرد ... تحقیق

مطلع ... کرد ... دیگر ... تمام شد ... ایام ...

طلا سی ... ستی ... جلا ... کرد ...